

SLIM UNIVERS

جلد دوم

ضربت حیدریہ

یہ کتاب خاص مذہب شیعہ اثنا عشریہ
کے لیے چھاپی گئی لہذا اہل سنت و جماعت
اسکو ملاحظہ نہ فرمائیں اور خرید نہ کریں



بر رسولان بلائع باشد و پس

جلد دوم نصرت حیدر

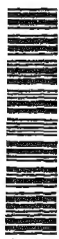
از مصنفات امام المسلمین سید القائلین سند الجہدین حافظ ثغر الملت
القویۃ الجفریۃ قلع قلل البیع المحترۃ الماتریدیۃ والاشتریدیۃ حسب
التصانیف الموثقة والبوارق الموثقة لیسف السلول الریح المستقول
السحاب الساکب الشهاب الثاقب الطود الشام والیم الخضم تحفة السد علی
الخاص العام فقیہ اہل البیت علیہم السلام خباب سلطان العلماء
السید محمد قدس اللہ نفسہ وعطر نفوس الفروع من رسمه بفرمانش
حامی الفضائل والمناقب مولوی مرزا محمد علی صاحب کاسطیہ
جفر و نیا حیدر ندیکہ بحسن تمام مطبوعہ خا و عا گریہ
در بنج می واقع سن ۱۲۸۵

۲
بسم الله الرحمن الرحيم

CHECKED 2002

قال السيد السند الوحيد فائدة سادسة در نقل بعض شبهات مخالفین که در باب
استحجان اصل مشر و عیت متعه از رکن عدم تدبیر بآن متفوه شده اند و بیان جواب با صواب آن بوجه
عده مخفی نماند که هر گاه در ماسبق واضح گردید که باتفاق اهل اسلام اباحت متعه و تجویز آن در عصر حضرت
رسالت واقع شده و از اخبار و آثار که شطری وافی از آن مذکور شد ظاهر گردید که این امر بین المسلمین شیوع
و ظهور تمام داشت پس بعضی از متعصبان اهل سنت که در اصل این فعل مفاسد کثیره از ناهنجاری خود لازم و وارد
می سازند و در نظر عام استحجان و شناعة این امر را جلوه گر نمایند دلالت بر کمال سخافت آنها دارد و
در حقیقت استحقاق است بشرعیت خدا و استحقاق بکرم خدا چنانچه عنقریب واضح خواهد شد انتی قال
الفاضل الرشید حال جواب با صواب بر اولی الالباب واضح میشود و کیفیت اتفاق اهل اسلام
بر اباحت متعه در جواب فائده اولی و حقیقت اخبار و آثار در فائده ثانی و واضح گشته فایطالع ثمة
اقول قد سبق ما یرد علیه بما لا مزید علیه و ما سیاتی فخریه یاتی قال السيد الوحيد
پس بدانکه در تفصیل این شبهه فاضل معاصر شاه عبدالغفر و دهلوی بتعالا سلفه چنین گفته اگر علی
در اصل متعه تامل کند بداند که درین عقد فاسد چه بفسد است که همه آن سنائی شرع و مضاد حکم الهی
است از آنجمله تفسیح اولاد و اہلاک معنوی شان زیرا که چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دیه منتشر
شده و نزدیک این شخص نماند لا بد رسیدن این شخص بترتیب و تدبیر آنها ممکن نشده و مثل اولاد و اگر
ترتیب بر خاستند و اگر بالفرض ان اولاد از قبیل اناث باشند زیاده تر رسوائی است زیرا که نکاح آنها
با کفار هرگز صورت نمی بندد و از آنجمله و طی موطوره پدر و پسر بمتعه باین نکاح بلکه و طی دختر و دختر و
و دختر پسر و خواهر و دختر خواهر و غیر ذلک بن الحارم و بعضی صور خصوصاً در مدت طولیله زیرا که در عصر
یکماه بلکه زیاده از آن نیز عام بجل زن حاصل نمیشود خصوص چون متعه در سفر واقع شود و سفر هم دراز
باشد و در هر منزل اتفاق متعه جدید یافته و در هر متعه علوق و لدرود و باز بعضی از آن علوقات و دختران
معتولہ شوند و همین شخص بعد یا زده سال از آن سفر رجوع کند یا پسر او یا برادر او بر آن منازل بگذرد
و بان دختران متعه نماید یا نکاح کند و از آن جمله است عدم تقسیم میراث کسیکه متعه با وی بسیار کرده باشد

در نه او معلوم نیستند و نه عدد آنها معلوم است و نه نام آنها و نه مکان آنها پس تعطیل امر میراث
 را بدو چنین تعطیل میراث کسانی که از شیه پیدا شده اند زیرا که پدران و برادران آنها نام معلوم و نه مکان
 سرور و نه عددی معلوم نشود تقسیم میراث ممکن نیست و تا دقیقه صفات و رفته از ذکر وراثت و الوث و حجب
 حرمان معلوم نشود سهم یک وارث بهم متعین نمیتواند شد بالجمله در ضمن تحلیل شیه بر هم زدن امر شرعیست
 خصوصاً امر نکاح و امر میراث صریح لازم می آید انستی اقول این کلام و فحاست انجام مغل است چنانچه
 به اوکل اینکه اصل شیه را عقد فاسد نامیدن و در آن احتمال اشغال بر فاسد متطرق نمودن حقیقه طعمه
 شیعیه است بر خدا و رسول چه اصل شیه بالاتفاق مباح و از سنن سنی پیغمبر خداست چنانچه بوجه
 حسن مبرض ثبت رسیده و کالشمس فی رالجه الثمار واضح و روشن گردیده بالجمله طعن سنی پیغمبر خدا
 بودن و خود را بازا اهل سنت شمردن با عقل هیچ ماقبل نیسازد قال الفاضل الرشید انچه
 لما حجب رساله در این مقام زبان دراز بیا کرده چون جویش خلاف شرط این عجله است لهذا ازان اعراض
 برزیده و تخریر جواب اصل مطلب می پردازد و میگوید که هرگاه که صاحب تحفه آیات قرآنی و بیانات
 بیانی فساد عقد شیه ثابت کرده و از احادیث مرویه حضرت امیر علیه اسلام که شیهه و سنی در کتب صحیح خود
 وایت آن کرده اند از روی روایات صحیحیه است از ائمه اطهار و صحابه کبار که بعضی ازان در جواب
 مائده ثالثه گذشته و بنده ازان در جواب فائده مائده مذکور خواهد شد نسخ شدن آن به ثبوت رسیده
 بر بصورت حکم فساد و شیهه عین اتباع امر خدا اکبر و رسول سید البشر و ابوالا ئمه و ائمه دیگر باشد آنرا
 شیعیه بر خدا و رسول گفتن و ادبی ادبی دادن است اقول زبان دراز بیا صاحب تحفه
 شیهه در کمال ظهور و اشتها پس چنین کلام جناب سید که مقتضای کما موعود محمد واقع شد
 اندر باب الانصاف محل مواخذه نباشد اما کلامی که بر عم خود جواب اصل مطلب داشته اند پس بطریق
 تعلیق آن بوجه من الوجوه ندارد و منشأش همان عادت قدیمه ستمه ایشان است معنی عدم احاطه
 ظرافت و جواب مرام کلام خصم زیرا که اصل مطلب نیست که مفاسد و محاسن عقیده که با دین خدا و کار
 سن و قبح عقلمین در اباحت شیهه بر آورده اند از نوع زنا بجا روم و خطای سب و ما شایه فلک در آن
 باحت اجماعیه که در صدد اسلام واقع شده جاریست پس اعتراض در حقیقت بجهت نبوت باشد
 کو فرضت منسوخه و آیات قرآنی و بیانات بر بانی بر اباحت شیهه فی الجمله دلالت دارد و نسخ شیهه



طلحه است و چون این معائب در متعه قبل نسخ هم بر علم باطل تحقق پس ذکر نسخ محل و با اصل مطلب خباب
 سید غیر مرتب باشد و صاحب تحفه خودش تصریح بلزوم مفاسد مذکور در اصل متعه نموده و ظاهر تلبیذ و تشریفا
 از لفظ اصل ذبول راه یافته و این معنی بر او نه طلبه علوم هم مخفی نیست فضلا عن الافاضل قال سید
 السید الوحید و از کلام شیخ عبدالحق دهلوی ظاهر میشود که اباحت متعه در زمان سید الانس و الجان
 معمول و شائع بوده و کلاش در کتاب راجع البیوه چنین است که متعه مباح بود در اسلام تا غزو و نه
 خیبر پس حرام گردانیده شد و رفع مکالمه ان قال بعد از آن حرام گردانیده شد انتهی و سابق از رو
 کتب فنی لغین به ثبوت پیوست که برخی از صحابه مانند عبد الله بن عمر و عمر آن بن الحسین ابن مسعود
 و ابن عباس و غیره قائل بجواز متعه بوده اند پس اینهمه شنیعات در حق ایشان جاری خواهد بود و نیز
 چون عبد الله بن الزبیر متعه زاده بود چنانچه از قول طبری ظاهر شد و معلوم است که زبیر از عشره مبشره
 و تا در عبد الله مذکور است و دختر ابوبکر بود پس نسبت چنین مفاسد بسوی زبیر و دختر خلیفه لغو و باطل
 منها راه دادن کمال بی ادبی است همچنین زبیر امام مالک و حکایت متعه کردن اکبر بادشاه و فیروز
 بفتوا علمای سنجان ملاحظه احادیث نشان مذکور کردیده پس نشنوع باز تکاب فعل شنیع و تجویز آن برای
 خود و اولی الامر و ظل الهی کردن و این بزرگان را نکوهش بران نمودن بعد از دین و دیانت است
 انتهی قال الفاضل الرشید از کلام شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره ثبوت متعه در
 بعضی اوقات سید انس و جان ظاهر میشود و آن مسلم است پس اثبات آن از قبیل ایضاح
 و فتحات باشد کلام در طریان نسخ بر آن و عدم طریان است و اثبات طریان نسخ بر آن از کلام
 حضرت امیر علیه السلام و دیگر جمیع خیر از صحابه کرام ثابت شده و آنچه گفته است که سابق از روی کتاب
 نخل لغین به ثبوت پیوست که برخی از صحابه اجماع جوش در فائده ثالثه گذشته پس اعاده خلل از کلام
 و آنچه از متعه زاده بودن عبد الله بن الزبیر فائده فرموده پس حال این خیال محال در جواب فائده
 ثالثه در وجه هشتم گذشته فائده ثانی و ثبوت تعجبات حجت و جواب قائل بودن امام مالک بجواز متعه و
 متعه کردن اکبر بادشاه و فیروز شاه در فائده خامسه گذشته فایده ایها اقول سبحان الله
 هر گاه اصل اباحت و لو فی بعض الاوقات اوضح و نصحت و غیر محتاج باثبات باشد پس این فائده
 تامل نمیزد باید که مفاسد و معائب آنرا ذکر کردن قدح در اصل شریعت میشود چه آن مفاسد مخصوص

بصورت عدم نسخ نیست بلکه با اصل اباحت این متفرع میشود غایبه مافی الباب در صورت بقا اباحت
 بقا مفاسد خواهد بود و در صورت نسخ ارتفاع آن و چون بمقتضا حدیث جابر بن عبد الله و ابن مسعود
 و ابن عباس طریق استماع در زمان خلافت اول و اول خلافت ثانی مستمر مانده معلوم نیست که
 درین عرض مدت چه مفاسد که مترتب نشده باشند چه قدر از تابعین بوطی شبهه و نکاح محرمات
 از وجه حرام یا اشتباه بهم ترسیده باشند باجماع چون طریان نسخ و عدم آن مورد کلام و در مقام
 پس این تطویل خالی از تحصیل باشد طرفه آنکه گاهی میفرمایند کلام در طریان نسخ است و گاهی
 آنرا قابل نسخ نمیدانند و از قبیل تعال قرار میدهند و گاهی اشاره بتوقیت آن میفرمایند و آنچه
 در جواب فائده ثالثه و متعز زاده بودن ابن الزبیر و قابل بودن مالک یا اباحت سابقا فائده فرمود
 جواب آن نیز گذارش یافته و سن لایکفیه الیسیر لایکفیه اکثر قال السید السند الوحید دوم آنکه
 تشنیعی که بیان نموده بعینه جاری میشود در نکاح و طلاق مثلاً کسی که یک اگر عاقلی در اصل نکاح مایل
 کند بداند که درین عقد فاسد چه بفسد ما است که همه منافی شرعت مثلاً زید یکسال با چهار زن قنبد
 نکاح بست و بعد از یکماه مثلاً آنها را طلاق داد و به نجار رفت و در آنجا هم چنین نکاح کرد و باز به بلخ رفت
 و علی بذال القیاس و این بیچاره مطلع نشد که این زمان حامله شده اند پس در نه صورت تضحیح اولاد
 لازم آید چون در هر شهر و پیرویه منتشر شدند و نزدیک آن شخص ماندند پس رسیدنش تربیت تدبیر
 آنها ممکن نشد و مثل اولاد الزنا بی تربیت برخاستند و اگر آنها از قبیل آنها باشند زیاده تر
 رسوائی است که نکاح آنها با کفار هرگز صورت نمی بندد و از آنجمله و علی موطوءه پدر و پسر بلکه و علی دختر
 و دختر و دختر و پسر و خواهر و دختر خواهر در بعضی صور خصوصاً چون نکاح در سفر واقع شود و سفر هم در آن
 باشد و در هر منزل اتفاق نکاح جدید شود و بعد از آن طلاق دهد و در هر مرتبه علوق و لدر و در و در و در
 علوقات دختران متولد شوند و همین شخص بعد از پانزده سال از آن سفر رجوع کند یا پسر او یا زاده
 بران منازل بگذرد و بان دختر نکاح نماید و نیز در خیرت لازم می آید عدم تقسیم میراث کسی که نکاح بسیار کرده
 باشد زیرا که نه عدد و نه معلوم است و نه مکان ایشان بلکه القضا باللفظ بعینه اے آخر ما قال ثم همیر
 قیاس مفاسد و استبعادات مذکوره بطریق اولی جاریست در صورتیکه مثلاً تاجر می که از شهری بشهر
 دیگر میرفته باشد و در هر شهر و دیار جوای بسیار ابتلیع نموده بملک یمن خود آورده بباشرت و علی بها

کرده آنها را لوجه الله متفق می ساخته باشند و یا بیع آنها بدست بنامین دیگر نموده در بلد دیگری میرفته باشند
 پس این را س و رئیس اهل خلافت را اسوة با سلفه در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام
 شریعت سیمه الانام مطلوب است لیکن تشترک عن الفضیحه و تحقیقا عن طعن اهل الحق صراحة طعن بر
 اسلام نموده اهل حق را بهت سهام طعن و تشنیع ساخت و در حقیقت این شکوک و شبهات مقتبس است
 از شکوک سلف او که در صلح حدیبیه و غیره واقع شده بود و چنانچه حکایات و مواخذات خلیفه ثانی بر حکام
 ربانی که بر زبان در بر بیان حضرت سید الانس و الجان جاری شده شاهد صادق این مدعا است
 و همین است شرح و تفصیل چو لب که طبیعت و قاده جناب تطالب علی القاب که دیباچه این رساله مذکور نام
 همیشه خلعت تشریف پوشیده در پاسخ شبهه موهوم بعضی اهل خلافت بان اشاره فرموده و در عده تفصیل
 آن در فائده اول از فوائد این رساله نموده بودیم و ازین جا تسانت کلام و وثاقت مرام آن عالمیقام
 که بتائید ملک علام با فاده آن پیروخته بودند کمیا منبغی ظاهر در روشن گردید اگر استو بهی تو هم نماید که بقا
 کثیره که علی قیاس استع نسبت بطلح هم لازم گردانیده شد بانه مذهب مخالفین نمیشد و چه بزم ایشانی
 و رسالت استشهاد و شرط است و معذرا و اجب است بر آنکه که هرگاه از زوجه اش مفارقت نماید بنیکه
 وصیت کند همسایگان خود را با امتحان حال آن زن و با انهمه خفای حال حمل و اشتباه قرات صورت
 نمی بندد و در جواب خواهیم گفت اما امر وصیت ناکح و تعاهد او یا جبرانش پس در عقدا مستمتع را زیاده
 از ان اتمام در نیاب لازم است چنانچه از قدما می علما که جناب شیخ سفید در جواب این شبهه تصریح بان
 فرموده و شرط است که متعه کننده معتمدی از احوال ایمانی خود را و یا در صورت تعدد از قوم از آقا
 آن شهر را از حقیقت حال آگاه سازد و وصیت نماید که امتحان و ملاحظه حال زن را لازم دارند و اگر
 فرزندی متولد شود او را مطلع سازند تا از نفقه و ما حجب علیه من حقوقه غافل نباشد پس التباس
 و اشتباه در اینجا هم صورت نمی پذیرد و اما حال استشهاد پس آنرا و اف التباس و رافع اشتباه
 و انتن محض تحمیل است چه هر دو شاهد مذکور چه لازم که تا عرصه پانزده سبت سال
 زنده و یا قی باشند و هرگاه درین حیات استعارا پایدار و فوق بالتصال نفس نفس لمحق قدم بقدم
 و استیفای لیم بعد لیم حاصل نباشد فلیک بالتعادل القرون المتطا و لا یستیا اذا کان
 معمرین علاوه اقامت شان در آن بلده تا انقدرت مدیدی بعد است صنوت حوادث و ضرورت قال

سبب لغت و پرانگی انالی بلدی و دیگر و ساکنین شهر و دیار فرسنگ و مخصوص هرگاه آن شود
از متوطنین آن بلده نباشند پس از کجا که تا وقت سعادت او برین بلده بجا نماند باشند تا این جای
را که غافل محض است آگاه سازند و لکن تمیزنا عن ذلک پس از کجا که سبب طلاق مطلقه او و اولادیکه
از اینها بهر سبب یا مخصوص در مساکن شان تا این عهد متوقف باشند پس محتمل است که در شهر
و دیگر کجای از دخترانش با بر خورد و چون این مرد بیچاره غافل است و شاید آن دنبال این صبیبه از شهر
بیشتر نرفته اند آگاه شدن تلخ بسیار و شوارسیا در صورتیکه چندین مردمان از سکنه بلاد بایست
در یک شهر مجتمع شده چندین زمان و آورده آن شهر البتهداوت شاهین معینین فرستگار نمود
طلاق داده منتش شده باشند پس معیت آن دو نفر با چندین زمان و اولادشان هرگز صورت
نیتواند پس اگر این مفاسد در متعه لازم است در نکاح هم موجود است لا محضی عنه
ولا حمید و فالفرق بینا غیر سدید و لکن تمیزنا عن ذلک کلام پس لزوم این شناسات جریان
استیارات در خصوص موطوات بلک بین خود ظاهر است از اینکه احتیاج چشم بسبب تفصیل
داشته باشند و در اینجا انضباط از سبب باطل و محتمل است قال القاضی فی المراسمیه اکثر تصدیق
جواب تحفه اثنا عشریه در رفع طعن تفتیح اولاد و غیر آن که صاحب تحفه بر عقد متعه لازم کرده مثل
کلامیکه صاحب رساله ذکر کرده ثبت فرموده الزام صاحب تحفه را در نکاح هم جاری نموده و
را مشتمل بر الورود و قرار داده نصیحت ازین افعال حبه اند و احقر البتهداوت در فهم اشتراک طعن حیرانت
بچند وجه اول آنکه صاحب رساله شایع صاحب تحفه را که بر عقد متعه وارد کرده در نکاح و طلاق
جاری گفته و در بیان آن شده و از این پس شنایع و نکاح کرده حیشته قال شلا اگر باطلی در اصل
نکاح تامل کند الخ حال آنکه لزوم بیج شناسات بر نفس نکاح ذکر کرده بل بر طلاق که جاری علی انکاح
میباشد بیان فرموده حیشته قال زید با تمیز زن در قند بار نکاح نسبت و بعد از یک ماه شلا آنها را
طلاق داده الخ پس بیانش که الزام شناسات بر طلاق است با دعوی او که الزام آن بر نکاح
مطابق نباشد و از بسکه توهم این شنایع بر نفس نکاح از بیج عاقل منصف نیست لند اصحاب نیز
اثنا عشریه ایراد آن بر طلاق نموده نه بر نکاح حیشته قال بالجله القرض مذکور در صورت تجویز فراق و با
طلاق ظاهر الورود است پس منکرین طلاق را میرسد که بر طبق آنچه فاضل مشایخ در ن مقام افاد

کرده است بآنکه تغییری بگوید که در تجویز طلاق جای غیرت و پارس ناموس را که با جماع طلق و نخل محمود و ضد او
 آن مذموم و مضرود است از پنج دین برکنیدن است بلکه اگر عاقلی در اصل طلاق نامل نماید بآنکه درین عقد
 چه مفید یا است که همه آن منافی شرع و مضاد حکم الهی است از آنجمله تفسیع اولاد و اہلاک معنوی نسل است
 زیرا که مثلاً هرگاه شخصی در شهر وارد گردید و بسبب طول عروبت او را شوق بیجان آمده خوف وقوع در زنا بفر
 نکاح نمودن بقولے مستحب و بقولے واجب گردید بنا بران نکاح نموده اتفاق علق رو داده بعد از چند
 بسبب از اسباب او را طلاق داده بشهر دیگر وارد گردید و در آنجا نیز بسبب طول عروبت و بیجان شوق زمین
 دستور بعمل آید همچنین در اکثر بلاد و چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دیه منتشر شد و نزدیک این شخص
 نماند رسیدن این شخص به تربیت آنها ممکن نشد مثل اولاد از نانی تربیت برخاستند لای آخر ما قال
 دوم آنکه نکاح دایمی از انفع واجبات یا آنکه سنن ہی است و متعة المناظر اہل حکم احادیث شیعہ
 کہ در فائده عاشره بندی از ان مذکور است افضل از نکاح دایمی و طلاق از انقبض المباحات کما ہو
 مصرح فی الحدیث و اصل در ان خطر است چنانکہ صاحب ہدایہ در حق آن سیفر مایہ آن الاصل فی
 الطلاق انما ہو الخطر لما فیہ من قطع الذی تعلقت بہ المصالح الدینیہ والدنیویۃ لیس صاحب تحفہ
 بر آن کہ گمان شیعہ از افضل واجبات یا از اعظم سنن ہی باشد بالزام شنائع شرعیہ بر آن
 ایشان طعن میکنند بمقابلہ او الزام مذکور را در انقبض المباحات کہ اصل در آن خطر باشد جاری کرده طعن
 مشترک الورد و قرار دادن نزد عقلانا مناسب سوم آنکہ تشیع کہ صاحب رسالہ در طلاق جاری کرده اصلاً
 گردان نمیکرد پس تا بورد و چه رسید یا نش آنکہ طلاق نزد ما قسم است یکی احسن و دوم حسن سوم بدعی
 چنانکہ در کتب درسیہ کہ متداول بین اطلسم است موجود است قال فی شرح الوقایہ فی اول کتاب الطلاق
 احسنہ طلاقہ نقلاً فی طر لاوطی فیہ حسنہ و هو استی طلاقہ لغیر الموطوءة و للموطوءة تفریق الثالث فی اہل ہار
 لاوطی فیہا فینمین حیض و بدعیہ ثلث او ثنتان بمرۃ او مرتین فی طر لا رجعت فیہ او واحدة فی طر و طیت
 فیہ او حیض موطوءہ و بحیب رجعتھا فی الاصح انتہی بنوع من الاختصار لیس در طلاق حسن و حسن بحبت وقوع
 آن در طر کہ وطی در آن اتفاق نیفتاده باشد احتمال حل و علوق نیست و ہر گاہ احتمال حمل در ان نباشد
 پس تو کہ اولاد و ترتب شنائع بران چه معنی دارد و در طلاق بدعی اگر چه احتمال علوق و تولد اولاد و ترتب
 شنائع بران متصور است لیکن بر مذہب اصح رجعت در ان واجب است کما ظہر الان من عبارہ شرح الو

و اگر طلاق دهند طلاق بدعی داده رحبت نکرده پس از دم این شناع بجهت بدعی بودن طلاق و سور مبارکت
 او و عدم اصلاح آن در پیش آمده نه از نفس طلاق بخلاف عقد متعه که گو یا طلاق در ضمن آن عقد منسج است
 و شرط وقوع تفریق فی طهر لاوطی فیه که واقع شناع و آمده است در آن از سرحد و پس احتمال حمل بعد التفریق
 در متعه قائم و شناع متورده صاحب متعه بر آن واقع باشد و هرگاه فرق در میان تفریق طلاق و تفریق متعه
 و در و شناع بر ثانی نه بر اول معلوم شد واضح گشت که اجراء شناع و آمده بر متعه در طلاق منالطه نمایان
 و شنبث مثل ان بعد از علمای ذیشان و بر بنحو مغالطات ظاهرة البطلان بنیاد اثر که طعن نهادن شناع
 بر صاحب متعه عامه کردن بعد تر از آن چهارم آنکه چون در متعه حصر زنان نیست بلکه متمتع اختیار دارد
 هر قدر زن را که خواسته باشد در حلاله عقد متمتع جمع کند و نیز اعلان و شهود در آن شرط نیست چنانکه نزد ما
 مردم در نکاح دائمی شرط است پس هرگاه متمتع در حالت سفر و سیر منزل دهیست زن را بقدر طاقت
 گنجایش وقت یک دفعه متعه گیرد و در هر منزل انقدر زن بر او متعه میسر چنانکه برواقهان حال ایران زمین
 انظر برین تقدیر بحث غایت کثرت اولاد این شخص و انتشارشان در اقطار و دیار او را تبریت شان
 رسیدن و شوار و نیز بجهت عدم شهود انتساب اولاد بطرف آن شخص متعذر و محض قول زن در انتمقام
 بجهت آنکه تحمیل نسب بر غیر است کافی نیست پس تصحیح اولاد و اهلک معنوی شان لازم آید بخلاف نکاح
 دائمی نزد ما که اولاد بنا بر محدود بودن منکوحات انقسم گشت اولاد که منشاء عدم تربیت و اهلک معنوی
 شان است غیر متصور و ناچار به رسیدن چهار زن بر آن نکاح دائمی در هر منزل و شوار ثالثا بجهت اعلان
 آن و وجود شهود حضار مجلس عقد یا شهود سمعی که در نکاح شهادت تبساع نزد ما جائز است کما سیاق
 بیان انتساب آن اولاد بطرف آن شخص جائز پس اگر با وجود ثبوت نسب و قلت اولاد آن شخص تصحیح شان
 خواهد نمود این شناع از قصور و لازم خواهد آمد نه از نفس نکاح و طلاق بخلاف متعه که در آن ثبوت
 مذکوره از عدم علم بثبوت نسب و غایت کثرت اولاد که در صورت مذکوره از لوازم متعه است لازم آمده
 قوله و هم برین قیاس مفسد و استبعادات مذکوره بطریق اولی جاری است در صورتیکه مثلا تاجر
 الخ که تخم این الزام عجیب تر از الزام سائق است زیرا که ثبوت نسب و لکن نزد ما موقوف است
 بر دعوت مولی چنانکه در فتاوی حساسیه بیگوید الامته اذا جارت بالولد لا بثبوت النسب من المولی من غیر
 دعوة و فی شرح الوقایه لا یثبت نسب و لدای ولد الامته الا بدعوة سید یا لیس اگر مولی دعوت خواهد کرد

باین طریق که مخلوق ولد در حالت ملکیت کنیز از من است طفل مذکور ولد او خواهد بود و در پرورش او دخل
 پس تشیع و اهلک معنوی طفل غیر لازم و اگر از مولی اتفاق دعوت نیفتاده پس یا طفل کنیز ولد دیگر است
 خواهد بود نکاح و در پرورش او و یا مولای کنیز دخل و یا این الام خواهد بود و آن خود مشرعا ضائع است
 و در ضیاع ان استحالة لازم نمی آید قوله و یا بیع آنها بدست دیگری نموده الخ گوئیم این الزام بدلیع تر از
 سابق و صنوف تعجبات از مشاهد ان لاحق زیرا که در نیصورت نزد ما اعتبار بر شتر است و جب است
 فی الهدایة من اشتري جاریه فانه لا یقر بها ولا یلمسها ولا یقبلها ولا یطرقها فی حجاب الشهوة حتی یتبرها و الا
 فیه قوله علیه السلام فی سبایا ادطاس الا الا لوطاء الجبالی حتی یضعن حملهن ولا الجبالی حتی یتبرهن بحضنة
 اقا و وجوب الاستبراء علی المولی و دل علی السبب فی المشتبه و هو استحداث الملك والید لانه یومل وجود
 فی معرض انص و هذا لان حکمة فیه التعرف عن برارة الرحم صیانة للبیاء المحترمة عن الاختلاط و الا انساب
 عن الاشتباه و ذلك عند حقیقه اشغل او توهم اشغل یا محترم و هو ان کیون الولد ثابت النسب و یجب علی
 المشتري لا علی البائع لان العلة فی تحقیقه ارادة الوطی و المشتري هو الذی یریدہ دون البائع فوجب
 علیه آخر ما قال پس اگر در اوقات استبراء کنیز را حمل ظاهر شد بعد دعوت بایع اول از او خواهد بود و الا
 بعد دعوت از مشتری علی ما فصل فی کتب الفقه پس در اینجا توهم ضیاع اولاد اصلا نیست فضلا عن حقیقه
 قوله پس این راس و رئیس اهل خلاف را اسوة با سلافه در حقیقت طعن و تشیع بر اصل اسلام و احکام
 شریعت سید الانام مطلوب است الخ گوئیم در ان مقام صاحب رساله چشم از عاقبت اندیشی بسته زبان
 بدشت گوئی کشاده و انقدر خیال نکرده که جایا در حکمت و کلام واقع است که یازم من هذا القول کن البیاع
 ما دیا او متجزیا و متجزیا او شلها و کون الرسول کذا و کذا و احدی آنرا طعن و تشیع بر اصل اسلام توهم
 بلکه مستلزم برارت ساحت اسلام از پیچ و شتایع جالبه الملام میدانند و صاحب تحفه نیز بر همین طریق استحال
 شرعی بر متعه لازم کرده تا بطلان آن باطله و جوده ثابت شود و بیان حرمت آن موجب طهارت فیل شریعت
 غر از لوشه پیچ و شتایع ناروا کرده و انفا واضح شده که شتایع وارده بر متعه اصلا بر نکاح وارد نمیشود پس
 متعه را از شریعات فرض کرده تشنیعات وارده بر ان بر نکاح مشترک الورد و فرض کرده آنرا تشیع بر اسلام
 گفتن از عجائب ادبام است بالجمله بطریق خیر خواهی صاحب رساله عرض کرده میشود که پیچ و شتایع تشیع
 غیر وارده که هر واحد از جمله اهل سنت بر ذکر خبیثات آن قادر است شایان شان شایسته اند کی غور فرمایند

که اگر سواى فقیر دیگری از علمای اهل سنت مقصدی جواب سامی میشد بجز اینچنینیست غیر وارده چنان
میگفت و بکدام آراستگی در بامی ظرافت میسفت قول در حقیقت این شکوک و شبهات متنبس است از
شکوک اسلاف او که در صلح حدیبیه و غیره واقع شده الخ گوئیم هر چند جواب اجمالی اینکلام در لواخر فائده
را بجهت گذشته لیکن بنابر مزید اهتمام در این مقام ناچار عرض کرده ام که قصه حدیبیه فضیلت بهلیست
بر آن امام ما اگر صاحب رساله را در نیاب یاری کلام باشد بسم الله تعالی و همین میدان چتر سے
در نیاب بنویسد تا معلوم او شود که انهم شافوا الرب و ما شافوا له بقوله و وعده تفصیل جواب آن در فائده
اول از فوائد این رساله نموده بودیم گوئیم صاحب رساله این وعده در خلبه رساله خود نموده است و فائده اول
پس در این مقام اصلاح نسخه خود فرماید بقوله اگر استوی بودیم که مناسد کثیره که علی قیاس متعنه نسبت بنکاح حکام
گردانیده شده باندبیب مخالفین بنیازد الخ گوئیم اینکلام حق است چنانکه انفا در همین فائده اشعار
بر آن بقدر کفایت گذشته و تفصیل آن عنقریب جایگاه صاحب رساله بکمان خود البطل این شوق خواهد
خواهد آمد فانتظر سنیه قوله و مع هذا واجب است بر نکاح الخ گوئیم ما را حلیه بطرف اینکلام داعی نیست چه
انفا و جوه فرق در میان نکاح دائم و متعه مفسلا مبین شده قوله و اما حال استشهاده پس آنرا در واقع
القباس در ارفع اشتباه دانستن محض تحکیل خالی از تحصیل است الخ گوئیم مدفوع است به وجه اول آنکه
این شبهه جاری است در طلاق نیز و اما میباید که ایشان دو شاهد در آن شرط میکنند و هم چنین جاریست و اما
امور که شارع در آن ایجاب دو شاهد فرموده پس اگر کلام شامی باشد لازم آید که شارع این مال را بهیشتی
فرودگذاشته باشد ترک لطف بر مخالفین کرده باشد چه اکثر نزاع یا بعد من سنین واقع میشود و بقاء هر دو
شاهد تا آنکه ضرر لازم نیست پس معاذ الله از این قسم تشریح شارع حقوق مردم ضلوع و اختلال و محال
واقع فاما به وجه دیگر بهیشتی خروج انباشته و اگر گویند که شارع اگر چه نصاب شهادت دو کس را مقرر فرموده لیکن
زیادت در آن ممنوع نیست گوئیم متزوج فی السفر را از زیادت در شهود کلام مانع است که رضای سفر و
دیگر اهل اسلام واردین منزل را با وجود هر شارع با اعلان نکاح و مزید حاجت او بطرف آن بنا بر اشیات
نکاح و نسب دلالت میدهد دوم آنکه نکاح نزد ما از اموری است که شهادت بتسامع در آن جائز است قال
فی الهدایه لا یجوز للشاهد ان یشهد بشئ لم یعاينه الا بالنسب و الموت و النکاح الخ و از ستمیدات عاویه است
که همه شهود معاینه و سمعی بمیرند یا از شهر وقوع نکاح بدر شوند و نکاح کذا می زند مانع قوله و لیکن متزوج فی السفر

پس از گنج که نکاحات مطلقه او و اولادیکه از آنها بهر سببیده با مخصوص در مسکن شان تا به غیر قیصر
 باشند پس محمل است که در شهر و دیگر آن کویم جویش القام قوم شده که در طلاق سنی جمال علوق است
 پس دختر آن از گنج بوجود خواهند آمد و اگر بالفرض بوجود آیند فشاء آن سوره با خیر طلاق دهنده است
 بطلاق از آن معنی لطیف اصل طلاق غیر متوجه قوله ولئن نزلنا عن ذاک کلمه پس لزوم اینست که
 و جریان این استیوار است در خصوص موطورات ملک بین خود ظاهر تر است از اینکه احتیاج تخفیف بط
 و تفصیل در شد و باشد آن کویم چون حال ملک بین معلوم شد که این شایع ساسی بآن ندارد پس تا بود
 چه رسد فماتک بالظهور پس اگر صاحب رساله اصل جواب را مع تنزل ذکر نمی نمود باینکه سبب
 اقول اختصاص این جواب بتصدیان جواب تخفیف نیست بلکه در میان علمای قدای امامیه شایع و
 ذایک بوده پس این تخفیف سبب محمل باشد علاوه آنکه اول خود افاده فرموده است باینکه اکثر متصدیان
 جواب تخفیف لزوم صاحب تخفیف را در نکاح هم جاری نموده اند و بعد از چند سطر گفته که صاحب نیز باید از
 بر طلاق نموده نه بر نکاح پس کاش بیان میفرمود که اکثر متصدیان جواب تخفیف که لزوم را در نکاح جاری
 فرموده اند که امیر رگان اند اما وجه اول از وجه حیرت خود که تخریر فرموده اند پس خیلی از ملک
 فضل و ذکا در افتاده چه شبه نیست که در مثال نه که لزوم مناسبت سبب تعدد و تعاقب آنکه تطبیقا
 بوقوع آمده نه در نکاح و احصای طلاق و احصای نکاح و احصای طلاق و نکاح و احصای طلاق و نکاح
 آخر نشان آن نکاح مستعقب طلاق بوده باشد و باینکه چون نکاح مستعقب طلاق است بعد از طلاق
 تنظیرش مجموع نکاح و طلاق صورت حسن باشد اگر چه بطریقی طلاق و تنفیذ علیه فقرات نکاح است و تسویه کالایم است
 آن بسبب نکاح نیز سالیخ و نظر باینکه ترتیب مناسبت طلاق است و گاه علت آخره اما استاد آن بسبب طلاق چنانچه صاحب
 نیز علی التدریج و چه واقع شده نیز چه می دارد اگر چه تفاوت بین صاحب لزوم آن نکاح است و هو ظاهر و المناسب للتدریج
 فان الدائم التقطع قسما آنچه فرموده اند که لزوم این شایع بر نفس نکاح از هیچ عامل تصور نیست کلامی است که از عاقل
 صدور آن تصور نمیتواند نه چه لزوم مناسبت بر نفس طلاق مترتب نمیشود اگر شخص طلاق دهد و باز نفس
 از نکاح نماید چه سفیه لازم می آید پس اصالة لزوم آن نیست مگر بر نفس نکاح خصوصا نظر باینکه طلاق نیز
 از منقرعات نکاح است و قطع نظر ازین در بعضی اشکال لزوم سفیه جزیه در نکاح بدون الطلاق پس
 مفروض میتواند شد مثلا شخص نکاح نمود و بعد از وقوع وقایع اتفاق مسافرت افتاد و بعد از آن مفقود

گفته حبسیه او انصوری و فی شهره دیگر گرفته و در اینجا بحسب اتفاق لاعن علم نکاح اب بابت واقع شد و
در صورتیکه از چهار زن عقد بسته باشد و بعد فوت بعضی از آنها باز بشمل آن عقد بست و بعد از علوق ضیاء
مسافرت نمود پس لزوم الزام مذکور در این صورت ظاهر و شایع خواهد بود چنانکه امر خطای را انکار فرموده و نشان
عقلانیت علاوه آنکه لزوم منفسده در متعه نیز باعتبار اختیار قلت مدت است و الا در صورت امتداد
در اصل متعه هیچ ضادی لازم نمی آید پس الزام آن بر اصل متعه شایان عقلانیت باشد و از اینجا بوضوح
پیوست که تقریر بکتاب سید بیان فرموده اند از الزام مفاسد بر مجموع امرین یعنی النکاح و الطلاق
البرج و اولی و حسن و آخری است و انکان الاستناد السلسل منہما صحیحاً فی الجملة باغماض نظر از تنهیه
این تدقیقات باصل مطلب ربطی ندارد و در جوع بمواخذة لفظیه بناید خواه اصل ما یترب علیه المفاسد
نکاح باشد یا طلاق یا مجموع الامرین پس اینوجه را وجه حیرت در فهم اشتراک طعن قرار دادن خانه
انصاف را بباد دادن است و چون مراد جناب سید ازین قول که اگر عاقلی در اصل نکاح تامل کند
الحکام مستعقب طلاق است پس توهم تناقض ناشی از عدم فهم مرام باشد اما وجه دوم پس
آنهم مثل وجه اول ناموجه است زیرا که ادعای که از عدم مفاسد بر محض طلاق نیست پس تفرقه بیان
نکاح و طلاق بناس فاسد علی الفاسد باشد و ایضا چون اشتغال شیء بر مفاسد شرعیة و محرمات مستلزم
حرمت و منافی باحت مطلقه نیست پس بر تقدیر تسلیم اینکه طلاق بغض مباحات علی الاطلاق بوده
باشد لا محاله فردی از افراد مطلق مباح و بنفس کریمه لا جبراح علیکم ان طلقتموه المتارک ما لم تستمعوا غیره
منفی الجراح خواهد بود و ترتب مفاسد و قبائح بر آن مستلزم حرمت نیست و فلا یجوز ما ذکره نقلاً عن علما
آنکه سبکگویم چگونه طلاق علی الاطلاق بغض المباحات بوده باشد حال آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و حضرت پاکیزه گوهر حضرت عمر را طلاق داده بودند کما یوما فی فی المواهب اللدنیة و فتح القدر و التفسیر
الکبیر و غیره قال الرازی فی تفسیر قول خلاصه فی یوم خصه فارضاً بذاک و استکتمها فکتمت فطاعتها و استزل
نموده و کث استعا و عشرین لیلۃ فی بیت ناریه و روی عن عمر قال لهما لو کان فی ال الخلاب غیر لما طلقک
انتهی و طلاق بودن جناب امام حسن علیه السلام مشهور و بر آئینه جمهور مذکور باجماع و وقوع طلاق فی الجمله
از سنن نبوی بل سنت خلفای راشدین و صحابه مؤثرین بوده قال فی فتح القدر و اما روی عن الحسن
و کان قیل له فی کثرة تزوجه و طلاقه فقال احب الغار قال امتد لعماسه و ان تفرقا فین الله کلما

فهو كمن سئد ان كان على ظاهره وكلما قل من طلاق الصحاية كطلاق عمر بنته عاصم وعبد الرحمن بن عوف
 والمغيرة بن النخعيه الزوجات الاربع وفتحة واحدة فقال لمن ان من جنسنا الاخلاق ناعمال الاطراف طويلا لا يمتد
 اذ من فاقن للطلاق فحمله وجوزوا الحجة مما ذكرنا واما اذا لم يكن حاجة بمحض كقران نعمة ووراب فيكره والله سبحانه اعلم
 موضع الحاجة قبل من سنت بنعمة البعض له الله قرارا وادون بعد ان تسنن است باجماله اگرچه بنوعه زوجه اربع خود را با وجود
 اعتراف بحسن اخلاق وخصال آنها بلا ضرورت طلاق داد و بنیاد این سنت بنوعه نهاد و مقام محب از و
 نباشد لکن بتحریم که خلیفه ثانی داری حدان زانی بان همه دانی چرا این سنت بنوعه را اختیار نمودند
 اما وجه ثالث پس بدیعت از سابقین است ظاهر اجماعی است و الا نهمت مصروف بجدل و عتساف است
 والا از جنین اباحت بی سر و پا احترام میفرمودند با جملة این افاده جدید که مقتدر است بوجوه عدیده که
 اما اول آن پس از نخبه که وقوع طلاق در طهریکه وطی در آن واقع میشود مستلزم نفی احتمال حمل و علوق
 نیست و الا عدله بعد الطلاق که منشاء آن استبرار رحم است واجب بود قال فی الهدایة الطلاق علی ثلثة احوال
 احسن حسن و بدیعی فالاحسن ان یطلق الرجل امرأته تطلیقة واحدة فی طهر لم یحایمها فیه و یتبرکها حتی تنقض
 عدتها لان القضاة کانوا یستحبون ان لا یریدوا فی الطلاق علی واحدة حتی تنقض العدة وان هذا افضل
 عندهم من ان یطلق الرجل ثلثا عند کل طهر واحدة ولانه بعد من الندامة و اقل ضررا بالمرأة و لا خلاف
 لاحد فی الکراهة و احسن هو طلاق السنة و هو ان یطلق الرجل المدخول بها ثلثا فی ثلثة اطهار انتهی و ظاهر
 چون این عبارت مشتمل بر ذکر عده بود و عبارت شرح و قایه عاری از آن لهذا آنرا اشیاء فرموده و الا بدیهیم
 کتاب درسی است لکن برای منتهی نه مبتدی و در بحث عده میفرماید و اذا طلق الرجل امرأته طلاقا یا نیا و
 رجعا او وقعت الفرقة بینهما بغیر طلاق و هی حرة ممن تحبض فعدتها ثلثة اقرار لقوله تعالى و المطلقات یتزررن
 بانفسهن ثلثة قروء و الفرقة اذا كانت بغیر طلاق ففی فی معنى الطلاق لان العدة هیست للمفترق عن المرأة
 الرحم فی الفرقة الطاریة علی النکاح و یتحقق فیها پس اگر نیار بر منعم فاضل معترض احتمال علوق نباشد
 احتیاج عده چه باشد پس این افاده تازه که منی بر نفی اعتداد است قابل اعتد او نباشد و قول صاحب تحفه
 زیرا که در عده یکماه بلکه زیاده از آن نیز علم بکل زن حاصل نمیشود نیز شعاری باین مطلب وارد و اما ثانیاً
 پس حدیث مذهب شافعی حیض مجامع حمل متبرک اندر شده و نزد ابو حنیفه اگر چه جمیع آن با حمل صورتی ندارد لکن
 روایت دوم بالاتفاق ممکن است غایب مانی الباب طلاق استخاصه بران مینماید و تمیز در هر جا غیر لازم

پس بنا برین محتمل است که علوق بیشتر از طهر که در آن القیاع طلاق نموده واقع شده باشد و ما ظننه حیضا
 کان استحاضه قال فی الهدایه والدّم الذی تراه الحامل ابتداء فی حال ولادتها قبل خروج الولد استحاضه
 و امکان ممکن است منتهی لغیر و آن بلغ نصاب الحیض کما فی الحاشیه و قد قال صاحب فتح القدر فی ذیل
 شرح ما یتعلق بهنده مسئله بعد کلام بکذا مع ان کون المرئی حیضا غیر معلوم لجزا کونه استحاضه و بی حال
 انتهی و اما ثالثا پس حکمیکه از شرح و قایم نقل نموده مختص است بذوات الاقرا و اما من لا تحیض و بی حال
 سن من تحیض پس وقوع طلاقش در طهر غیر وقوع مع کونها موطوءه صورته ندارد مع تطرق احتمال الا
 کما هو واقع و مشاهد فلا یحتاج الی ذکر شاهد و اما رابعا پس طلاق بدعی اگر چه حرام باشد و محظور لکن
 ترتیب احکام بر آن از شارع ما نور و در کتب قوم مذکور فیلزم ترتیب المفاسد علی ترتیب الاحکام الی قرین
 الشارع علیه السلام قال فی الهدایه و طلاق البیعه ان یطلقها ثلثا بکلمه واحدة و ثلثا فی طهر واحد فاذا
 فعل ذلك وقع الطلاق و کان عاصیا و قال الشافعی کل طلاق سباح لانه تصرف مشروع حتی یتفادیه
 الحکم و المشروطه لا تجامع الخطر بخلاف الطلاق فی حاله الحیض لان المحرم لتکویل العده علیها لا الطلاق
 انتهی و این عبارت چنانچه دلالت بر ترتیب آثار یکند بمنحین دلالت بر ابحاث مطلق طلاق عند انکسار
 حال فی فتح القدر بقوله و طلاق البیعه ما خالف قسمی است و ذلک بان یطلقها ثلثا بکلمه واحدة او متفرقه فی طهر
 واحد و اثنین کذلک او واحدة فی الحیض او فی طهر قد جاسعها فی او جاسعها فی الحیض الذی یلیه یوفاذا
 فعل ذلك وقع الطلاق و کان عاصیا انتهى موضع الانتقار منه و استیعاب تعلقات ان مقام حیض
 اسباب کلام است و توهم نشود که این صور طلاق بدعی نادر الوقوع است و النادر کالمعذورم زیرا که
 صورته و خصه شفعه که مفاسد عدیده بر آن ترتیب فرموده نیز منبئ بر فرض و تقدیر است و نادر الوقوع پس
 بمقابله آن فرض و تقدیر صور نکاح و طلاق کافی و کثرت وقوع آن غیر مراد کما یخفی علی اولی السداد اما وجه
 رایج پس اتصای متفاوت کثرت ترتیب مفاسد در نکاح مستعده و قلت آن در نکاح دایمی است و انیمینه
 بعد تسلیم نامی اصل ترتیب مفاسد بر نکاح نیست و مع هذا فرض کثرت نکاح و طلاق ممکن پس فرق ثقلیت
 و کثرت نیز باقی نخواهد ماند و فرض ستلزم وقوع نیست بل کیفیه فی فرض المکمن و لا ریب فی الاستکمال و مستندا
 فیما ساقی متفصح میشود که ترتیب مفاسد در وطی جاری و اتمات اولاد جاری غلا یکنون للاستبعاد و سلخ
 چه کثرت زنان مملو که مثل متعه حد معین ندارد و نه حاجت باستشهاد و شهود و اعلان دارد و با آنکه وجود شهود

و اشراط آن هم نافی ترتیب نهاسند نیست لکن بین فی اصل الرسالة و پیغمبر جواب ما آورده علیه و هر گاه در
شهر و هم عدالت مشروط نباشد و بر و فاجر بقبول القول و الشهادة باشند پس از چنین شهر و چه حاصل
و اگر در هر شهری وجود سکو و جات این متعصب باشد بهر سیدین متمتع بهما که جامع اشراط باشند نیز در
هر منزل متعصب باشد بهر شیخ انحصار نظر عن ذلک اگر در هر منزل چنین سکو و جات بهم نرسد لا اقل در شهر
بهم نمیتواند رسید لا حاصل در فرض و تقدیر تقریر کلام بر بنحیکه فاضل رشید ذکر نموده از شیخ فاضل و رشید
بعید است قوله که نمی این الزام عجیب تر از الزام سابق است زیرا که ثبوت نسب و دلگیزی نزد ما و قوت است
بر دعوت مومنان میگوید بل الزام در ان مقام بر اهل سنت عجیب تر و شیخ تر از الزام سابق است
چه عدد و جاری غیر محصور و لزوم مقاسد بر آن اظهر و اوضح اما افاده که باین جواب آن بیان فرموده اند
البعد و اشنع از جواب سابق است زیرا که اشراط دعوت بنا بر مذہب امام شافعی غیر ثابت پس دفع
نقص از او نباشد و در سخن با حنفیه فقط نیست تا دست بدین دعوت زنند و بر نصف لیب محفی
نیست که اجتهادات ابو حنیفه بنی بر تخیلات میسر و پا است و پیشی بر اغراض و عدم التفات بسو
اخبار و آثار نبویه و امام شافعی نسبت آنکه ثلثه در اکثر مسائل چیز فهم واقع شده تفصیل این اجمال تصدیق
این مقال آنکه افراط و تقریط امام اعظم در ما نحن فیه ملاحظه باید فرمود گاهی شدت لغو و حدت الهی را
باینجا تیه مفروض میفرماید که اگر ناکح بشرق باشد و سکوچه بمنزله قوت نافذه لطفه اش را تا به اینجا میسر
و گاهی جمود و برودت آنرا بحدی قرار میدهد که موبی با ملوک در یک حجره باشد و هر روز و طی نموده و منزل
فی الداخل میشده باشد باز اگر دعوت نکند اولادش از او نباشد بکل مال یا حرام یا ایشاء و این دعوت
را مختص بولد اول میداند پس پس همان آتش در کاسه قال فی الهدایه فان جارت لجهار ذلک بولد ثابت
نسبه غیر اقرار متبعناه بعد اخترا ف منه بالولد الاول لانه بدعوی الاول لغین الولد مقصود و منها فصاحت
فراشا کا لمعقوده سبحانه الله مغربیه فراش مشرقی باشد و اتم معقوده فراش پیش و اولادیکه از طی
بسر با ما دریم رسد ملحق با او باشد خواه دعوت نماید و خواه نه اولاد اتم ولد که از لطفه مولایش باشد بدین دعوت
ملحق با او نباشد ان هذائش عجاب و هر گاه معنی فراش بنا بر عموم انیمیه تراش مقصود الاستیلا باشد
پس ممکن است که کسی را در قره اولی قصد استیلا باشد بخلاف مرات اخر پس دعوت اولی چگونه کافی باشد
و از کلام فحول با نیست چنانست و میشود که فراش اعم است از ملک مدین معقوده قال ابن الاثیر فی النهایه

الولد للفرش ولدت له نكح العاهر الزانی وقد عظمه عمره وهورا اذا اتى المرأة ليلاً للنجور بها ثم غلب على الزنا
 مطلقاً والمعنى لاحت الزانی فی الولد وانما هو لصاحب الفرش ای لصاحب ام الولد وهورا وهورا
 مولوداً وهورا وهورا قوله الآخر له التراب كاشی له انتهم عجیب تر انكته نیا برین افاده لا دم می آید لیا قائل لعجم
 ولالت حیض بر نفی حل شوند یا معترف به ترتیب مفاسد شرعی بر آن زیرا که در قول آن تصحیح یوجب استیلا
 بحیضه نموده اند پس بعد تحقق استیلا و طمی صحیح و عدم دخول اجانب بر جاریه احتمال اقبال سابق بنا بر
 معصوم شان متطرق نیست و احتمال زنا می جنبی مفروض الانتقار پس اگر کونجر اعدم دعوت مولی نفی
 ولدت فی نفس الامر حاصل شود لازم آید که در صورت مذکوره نکاح نیت متوکله عن مایه بعد الاستیلا صحیح
 باشد و هرگاه متوکله من الزنا نزد البیضیه حرام است پس جواز و طمی یا نیت متوکله عن ام الولد انحس
 و شیع بود و باشد و اگر گویند که حرست نیت ام ولد در صورت مذکوره نادره حقیقت بنیت است بلکه از جهت
 دخول ان در حکم ربائب گوئیم شیع من حیث البنیت بحاله باقی علاوه آنکه در صورت عدم تحقق دعوت مولی
 که جناب سامی بمقادیر الفریقین ثبت بکل حیثیتش متشبث بان کشته بود و تغییر و تنقذ نمیتواند شد بقار اخره
 فی ترتیب علیها المفاسد السابقه غایه مانی الباب درین هنگام کلام بنزع لفظی بنجر خواهد شد طریقه است
 که امام اعظم افاده فرموده که اگر شخصی غائب شود از زوجه خود تا بست سال مثلا و آن زن نکاح بدیگر
 نماید پس اولادیکه از لطفه زوج ثانی بهم رسد اولاد نکاح اول است سبحان الله این تجارت را بجه را
 تماشا بایم فرمود قال فی میزان الشعر انی من ذلک قول ایحیفة انه لو تزوج امرأة وغاب عنها سن
 فاتیها خبر وفاته فاعتبت غم تزوجت و اتت باولاد من الثاني ثم قدم الاول ان الاول لا یحقون الاول
 ویستوفون من الثاني مع قول الائمة الثالثة ان الاولاد یكون للثانی انتم و ایق میگوئیم که مولی را
 دعوت واجب و ترک ان با عدم عزل غیر مشروع پس مقام تعجب است که طلاق بدعی را نظر بعدم
 مشروعیت آن از ما نحن فیہ خارج و ترک دعوت را با عدم مشروعیت تمسک خود در باب رفع شیع
 ساختند آن نه الشی عجاب قال فی الهدایه و نه الذی ذکرناه حکم فاما الذی یان فاشکان و طیها و حصنها
 ولم یغزل عنها یلزمه ان یعترف به و بدعی لان الظاهر ان الولد منه و لکن اقال غیره فی غیر ما خلا تغفل
 باحکامه اگر بسبب ترک دعوت نیت هم ولد بر مولایش حلال شود پس برک و طمی نایست بهتر ازین حمله نمیشد
 و اگر حرام است فالقرعین المفردین دعوت دعوت الی الباطل است و پس قوله گوئیم این الزام

بیع تر از سابق است از مخفات فاضل شیب در خواب زیاده از سابق و اصناف تعجب از ان الا
 چه هرگاه مراعات عده نامه واجب که بر تنج بهاد واجب است بر آن تعرف برات رحم و انتقام فاسد
 شرعی بنابر دعوتش کافی نباشد حیرتم می رباید که استبراح حقیقه چگونه کافی و نامی فاسد تواند بود و آیا
 بر ذریب شافعی که حفیض را جامع حل می اند آیا حضرت خفیه یاس اخوت را بالای طلاق گذاشته حضرت
 شافعی چنین شتایل چه راه را خواهند داشت که ملک بین آنها تجویر فساد خواهند فرمود و این هرگاه
 یایع بعد بیع و دعوت مسافرت اختیار نمود لکن آن دختر را که در حال طفولیت گذاشته رفته نمی شناسد
 پس بحثی که لایع علم بعد از نه ستاد که معاودت نماید با همان دختر که در زمان استبراح متکون شده بود
 و دعوت او هم کرده نکاح بند و فیجود المخذور بوده است و کاک البلد مگر اینکه اخبار شتری ازین بایر تحقیق شود
 لکن بر این تقدیر بعد تسلیم حیات امر عند المعاودت و قبول قول او چرا اخبار حیده شتبع به از عده است
 باجری علیها فی عده تا کافی نباشد معذا لکن که بنت متوله فی مدة الاستبراء بشهر دیگر برود و شتری او شن بنابر
 نباشد پس اخبارش چگونه ممکن تواند بود و آیا اسقاط استبراح بعض جیل که اعظم آن حیل ابویوسف قاضی
 باشد و قد سبق ذکره ممکن است فلا یجوزی ما افاده اصلاً و لیس النرض من هذا الطمن کی نفس الاحتمال بل
 ان احتمال نفی نفی احتمال الاحتمال طره آنکه بنابر افاده ساهی اگر یایع در ماده متکون فی زمان الاستبراء
 دعوت نماید و شتری مدعی شود و یمن بشتری خواهد بود و این فتوی باعث فراوان حیرت است چه هرگاه بهتر
 مفروض است پس و طی شتری لا محاله تحقیق نخواهد بود و الا لم یحقق الاستبراء احتمال علق از را چگونه
 متصور باشد بل بنابر مقررات خفیه چنین احتمال غیر مستغرب و کاش بیان می فرمودند که در صورت عدم
 دعوت یایع و شتری این بچه خاکسار محقق کدام کس خواهد شد مگر اینکه مالش مثل حال بقیه خانی مرغ خانی باشد
 و این کلام بر تقدیر فرض عدم دخول اجانب برادر است فلا تغفل قوله گوئیم در این مقام صاحب رساله
 از عاقبت اندیشی است آنچه برای خداوند که از خواب امر علاج حق پرستی چشم باید بالید و از انصاف دست
 نباید کشید استاد فاضل شریف که باری طریقه حفاظت و درشت گونی گشته سالک مسلک فو علیک اطلب
 گردیده ناعاقبت اندیش نباشد و کسیکه بفاد ارفع الحجر با حجر علم نماید ناعاقبت اندیش باشد قال ترمذی
 قایل فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه مثل ما اعتدی علیکم اما آنچه فرموده که اینقدر خیال مکرده الخ پس
 تحصیل خالی عن التحصیل است و بنشأ آن نیست که مرام کلام جناب سید دم خلک بجا شیه خیال ایشان

هر قسم که شتر پس انقدر عتاب با عدم فهم خطاب از چه راه است و اصل مطلب آنکه چون فیلسوف میفرموده مشترک الوجود
 و الزوم در آنکه و ملک ایان است و اصل بقعه در صدر اسلام با هر ملک غلام و ارشاد حضرت خیر الانام سلام
 و شایع بوده و بعد از اخبار سینه تا زمن خلافت خلیفه اول بلکه نصف زمان خلیفه ثانی ستم و راجع بود که
 پس طعن بران در حقیقت طعن بر اصل اسلام باشد و معنی را با کلام متکلمین که یازم سن هذا القول کون الله
 ما دیا و مانند آن که فی المعنی شرطیه متصله است و آن سبب تلمذ و وقوع مقدم نیست بلکه از استحاله مالی بیان است حال
 مقدم مطلوب است چه ربط و کدام علاقه و ایضا و قضیه مزبوره نیز اگر لزوم مالی مشترک الوجود باشد الزام بان
 واقع فی موقعه خواهد بود و باجماع قیاس ما نحن فیه بر قول متکلمین قیاس مع الفارق و از جمله عجایب اوام
 بلکه مانا با ضغاث احلام است و آنچه از رد بگذر خیر خواهی ارقام فرموده باعث مزید تعجب گردید و بدین که
 سیب است که این خیر خواهی را بخدمت استاد معظم خود عرضه میداشتند تا تحفه خود را املو و شحون از شیعیان
 ست قبچه غیر وارده و تحینات مستجنه بارده که شایان شان نبوده منفرمودند و هر گاه بخدمت شان
 این خیر خواهی نکرده باشند یا مقبول نشده باشد مقام خیر خواهی دیگران و مقبولیت آن نخواهد بود و آنچه
 مرقوم قلم نصیحت قلم گردیده که اندک غور فرمایند که اگر دیگران از اهل سنت متصدی جواب میشد بجا
 همچو تشنیعات چه سیگفت رشادت پناها اگر دیگری چه سیگفت مابجی خلفا چه که سیگفت و بکلام را
 در غرر طرافت نمی سفیم بل می دانیم که آنچه خلیفه خیم بر غم میر دستگیر و میرانش نجواب بنیاب این نویسنده
 سینوشته همان کلمات را بنجواب سید که سلاله صاحب ذوالفقار است سیگفت و او نزد حکم الحائیه
 شل پسر بند جگر خواره معاقب و مردود میگشت و ما شاب و ما هج منا هج صواب نیز می دانیم که اگر دیگری
 متصدی جواب میشد زیاده از خطا ظنیکه بنیاب سامی در تحریرات سالقه خدمت خادم سادات عظام
 و ذریت طاهره حضرت سید الانام علیه و آله الات الصلوٰه و السلام نموده اند لعل نمی آورد و اگر
 بنا بر بعض اغراض که لایعلمه الا الله و اگر اسخون فی العلم درین رساله فی الجملة گفت لسان فرموده اند
 باز هم درین تحریرات بخلاف عهد که ام تصحیر در اسارت ادب نسبت بخرام واجب الاحترام که با احترام
 سامی مورد ایه تطهیر اند چنانچه در بعضی تحریرات آن تحریر صبح به است فرموده اند که الحال محول بر دیگری غیر ما
 چنانچه در همین قول نکث عهد که فرموده و چشم از عاقبت اندیشی بسته عیان است لایحتاج اسے البیان
 بنا برین اگر خشونت از مجیب واقع شود مقبول الاعتذار خواهد بود و قول که تم هر چند جواب است اما این کلام

و نه را فضیلت جللیه قرار دادن و او سداد و او ان است اگر فضیلت همین است که خودش میگفت
 است خدا سلیمت الا یوم الحدیثیه پنجاه در کتاب مینی و زاد المعاد مزبور است پس خداوند که نفر و
 آنچه ایمانی چه باشد شک را یقین و ایمان پنداشتن دست از ایمان برداشتن است طرقة آنکه اگر فضیلت
 جللیه بر آن باشد در قصه حدیثیه حاصل باشد لازم آید که جناب رسالتی که او را منع و جریمه تعلیم در آن با
 فرمودند از فضیلت جللیه او را باز داشته باشند یا علم آن فضیلت نداشته باشند و رشادت پناه آگاه از ان
 العیاذ بالله و انیم اگر نزد کسانی سهل باشد پس مشکل نیست که ابو بکر صدیق که از غایت تصدیق
 انکار بر قول عمری در بجزایه حدیثیه فرمود و او را فضیلت نمود از ان فضیلت محروم باشد و دیگر که را
 هم محروم داشته باشد و طرقة ترا که میر کبیر خودش میفرمود که من بکفاره این جرئت و جریمه از من بروز
 حدیثیه منزه و بار ما تصدیق و ادم در روزها که فرقت و مرید رشید میگویند که فضیلت جللیه بود پس میخواهند که
 کفارات و لقدقات امام خود را بیا و فدا دهند چون مقام استطرادی است جواب اجمالی مرقوم گردید کاش
 حضرت خلیفه زنده می بودند که صد اهل من بسیار را می شنیدند و میدان بسیار زده قدم جلالت می نهادند
 لکنه حال جلالتیوم شب و خنین و لاج انه کالراج نجفی خنین و یحق فی ان یقال و بدین سعد القین
 و لا یعوب عن احد فراره یوم احد ففی ریح الابرار للزحشر فی الباب الحسین فی العدل و الاضواء
 ان الحسین الخطاب اعطى رجلا عطاه اربعة الاف درهم وزاده الف درهم فقيل له الا تزيد انک
 کما تزدید انت قال ان هذا ثبت ابو یوم احد ولم یتب اليه هذا حق ان عدل تحقیقی علاوه بر عدل تقدیر
 ایشان دلیل وافی بر فرارشان از حقت و ناپیکشاید بعد از اعلی المدعی قوله گوئیم صاحب رساله این
 و عده در خطبه رساله الخ هر چند این تعرضات لفظیه قابل اعتنای محصلین نیست لکن بیان خاطر رشادت با فر
 میگوئیم که سابق ازین در مقایسه بکفایت و تربیت بطری پر دخته اند از استاد خود و نقل فرموده اند که در کید
 پنجاه و یکم میفرماید این کتاب یعنی تاریخ کبیر بطری بسیار عزیز الوجود است الخ حال آنکه در آن کید این است
 مزبور نیست بلکه در کید پنجاه و دوم واقع گیس در مقام اصلاح نسخه خود فرماید یا با صلاح تحفه استاد خود برود
 قوله گوئیم این کلام حق است الخ سابقا بسین گشت که این کلام باطل محض است و مزید تفصیل فیما یستحق
 تشفع خواهد گشت فاصطبر بنیه و لا تجل و لبث قلیلا تلحق الیه حاصل قوله گوئیم ما را حاجت به طرقت این کلام
 داعی نیست الخ پس در این ضرورتی داعی بایرام آن نیست یا و صفت آنکه وجوه فرق بین النکاح الدائم و

که انقبایان فرموده اند در خل و معلول است کما عرفت قوله گوئیم مدفع است به وجه الخ بگوئیم بلکه
این هر دو وجه مدفع است اما وجه اول پس باین وجه که نشان مردم فهم مرام است زیرا که اصل مطلب
انیت که مفاسد تخلف در صورت جواز مستعد در نکاح دائم و طلاق و غیره از احکام شرعی غیر لازم می آید پس
تثبت بان در حقیقت بهم اساس اسلام است پس قول فاضل ششیا بلکه این شبهه جاری است
در طلاق نزد امامیه ساغی نهشته باشد چه عرض ما نیست که شارع را از تمسکین و تاسیس احکام شرعی نفی
جمع مفاسد که در بعض صور قدرت واقع شود مطلوب نیست و الا احتمال مفاسد در بعض شقوق در اکثر
احکام جاری میتوان شد تخصیص معتد نیست فما ذکره الفاضل المجادل لا یبطله بالمقام کما لا یخفی علی الاطلاق
اما لزوم ترک لطف که ایما بان نموده اند پس خالی از لطف است زیرا که تا حال با دعا کثرت توکل در علوم
معنی لطف هم دانر سیده اند و پیرامون ادراک و جواب آنکه مسئله دقیقه کلاسیه است مگر دیده اند مصالح
و حکم که غیر از اعلام الغیوب دیگری بران اطلاع ندارد و اکثر احکام لغبی است که عقل به ادراک صحت و علت
آن عاجز و مقام تفصیل ان علم کلام است فلا ینقول الکلام فی ذلک المقام اما وجه دوم پس مدفع
و مردود است باینکه نقل جواز شهادت نکاح تباع قابل استماع نیست زیرا که در صورت مفروضه احسن
مسافرت شخصی و اکثر او را و ایتاع عقود و تطبیقات در بلاد عریضه و دیار بعیده اشتهار جمیع عقود
آن نادار و راجع معند اهر گاه ناخ نشه به بعید از قضا معین برود و بعد مضی احتساب بناتش بهمان شهر وارد
شوند کجا شاهد و سماع و که قسامع کس مخدور لزوم نکاح با محارم غیر مرفوع و آنچه فرموده که امتناع عاویه
است که همه شهود معاینه و سمعی میرند از غرائب او بام است زیرا که اعلان و تسماع در نکاح شرط نیست
و وجود دو شاهد برین کانا و فاجرین کافی و آنها را اعلان و سماع دیگران نمودن غیر واجب و لازم و معند
موت شاهدین و یکدیگر کس دیگر که تسماع آن نموده باشند از تمتعات عادی نیست علاوه آنکه اگر ناخ بشهر
رفت و بعد از مدتی بناتش با او در همان شهر برخوردند در صورت کلام تسماع عادی تحقق میشود قوله
جوابش آنگاه قوم شده که در طلاق سنه احتمال علق نیست اگر احتمال علق نمیدود عده بر طلاق حرام
لازم میشد و احتمال التجدد بنا مستبعد بل باطل علی ما استقید من الهدایه و عباره استاده کما عرفت
سالماتر آنکه خود میفرمایند که اگر بالفرض وجود آئین نشان سور مباشرت طلاق و مبنده است بطلاق
الخ مقام محب است که در طلاق سنه احتمال سور مباشرت مطلق بطلاق چگونه متطرق باشد و چون خود

من حیثین الوطی الی عشرة لحق به ولم یحکم له لقیه انتهی در مقام بر تمامی الفاظ این روایت خصوصاً لفظ
 او مجبوراً و افظ بعد از دخول قبل او و بر آن نظر باید داشت و نیز در مقام مذکور میفرماید و اولیها از ان قالوا لا یز
 انتهی حالا بفرمانند که درین روایت و روایتی که از آنفسه کسیر نقل فرموده اند چه فرق است پس اگر کسی بگوید
 یا مغربی بتکلیل نکاح بکنند نزد ما امیسه نسب ولد با وجود علم آنست که یک از لطفه زانی پیدا شده است پس از آن
 خواهد بود و چون در مقام تنصیف دست بدانان امیسه زده اند از شرک غالب خود ساخته اند این آنچه صاحب
 رساله در این مقام تشکیکات شنیعه و الزامات بدلیعه بر خفیه وارد نموده است ایشانرا حاجت جواب آن نیست
 صاحب رساله خود از طرف ایشان تیر جواب خواهد فرمود و اگر چه در این مقام فقیر را بود بسیار و جواب
 این تشکیکات مخاطر است لیکن بعضی را بخوف لزوم طوالت مقاله و بعضی را بسبب تعظم ان اتجاه شناعته
 بطرف امامیه که خارج از شرط این مجاله است ترک نموده تا بر ضرورت جواب بر قدر ضروری اکتفا کرده
 انتهی کلام اگر شیدا قول بر آید باب انصاف شتر نیست که بحدائق ساحت مذیب حق امامیه از
 مستدراج رفتن انبیکه بر مذیب خفیه لازم می آید و هم التزام بآن فرموده اند شتره و مبتدا است و اعیان
 باشد که فرقه حقیقه مثل مذیب شان قایل باشند فضلا عما یو شیع که کاذبه الفاضل اگر شیده لقله
 مدینه و هم مدبره بین اینقال آنکه زمره خفیه ارکان و طایفه نوح را از شرک الحاق نیندازند فضلا
 عن وقوعه بلکه نقل و تصور ارکان و طایفه را نسبت به اهل کانی میدانند یعنی صاحب او بر و طایفه لوکان
 وقوعه من الحالات و از همین جا است که به حقوق ولد در صورت تنقیر شترتی یا شریه بالعکس باوصف
 حیالت براری و تقار و او عار و عوار و شوائق خیال و بدلیعه فیما بین الزوجین قایل اند و لم یز
 زوجیه فضلا عن ان یسبها فاما انک یو طیمما و یو طیمما است که وصول لطفه در تنقیر است از تشکیکات
 است اللهم الا ان یکون الوطی فی الزمان یا صفات الاحلام و یکون وصول النعمه الیهما که حصول سهمی
 الی سعیدین یکبار و از شروع این مسئله نیست که حضرت امام اعظم از غایت حدیث ذین وقوعه لم یز
 اولاد بزوجه اول فرموده در صورتیکه او ده سال یا بیست سال از زوجه خود کناره گرفته و بعد از بیست و دو
 آئین بعد از نکاح بدیگر بکند و هر سال از شوهر زانی طایفه بر او و چه بزراید چون نوح اهل برگرد و انهمه طفا
 لحق او خواهند شد و بلا شونت و بغیر تعجب و شققت و بدون بدل قطرات منوبه تمامی این مضارب و تفرع
 این تجارت را که برای زوج اول حاصل و غیر از این است خسران در معامله بر سه نوح آنکه

کشیده و شل ضرب فعل بنیابت اول کار کرده نموده و چنانچه امام عظیمیه تجویز چنین توسعه عیال
 برای ماموین فرموده و چون نقل این سکه از میزان شهر سابق ازین نموده شده حالیا حاجت
 بکارشاید آخر نیست و از همین قبیل است فتاوی ای که ایشان باینکه اگر شخصی ازنی پیش قاضی قیامت نکاح
 نماید و در همان مجلس سکه او برگردد و باز طلاق دهد بدون آنکه ملاقی با سکه شده باشد و بکشد مشاهد
 آن عقیقه بجهت برآوردن طلق بهمان نام مطلق خواهد بود فی میزان اشعار فی ان قول مالک در اشافعی احمد
 انه لو تزوج امرأة ثم طلقها عقیب العقد من غیر ارکان وطی و انت بولده استهلا اکثر منه و لا اقل
 فان الولد حلیقه محدوده قبل الطلاق استی و از جمله مضحکات این است که امام بزرگ سنیان بزرگ
 را کار فرموده فتوی داده است باینکه اگر زید بحسب سن بزرگتر از عمر و باشد و عمر و بگوید که زید پسر من است
 لمحق باوجود قال العلامة طاب ثراه ذیبت الامامیه الی انه اذا قال لمن هو اکبر منه سنا ان هذا
 من النسب او انی من الرضاع لم یجذب و قال ابو حنیفه یقبل حتی انه لو کان عبد الله اعشق علیه فلو اقرب
 خمس عشرة سنة بان ابن مایه سیه ولده و ان بنت مایه سته بنته و کانا مملوکین له قبل اقراره عتقا علیه
 و هذا تکذیب للضرورة و فیصل بن روزبهان توجیه یعقوب فرموده حیث قال مذہب اشافعی کما سن
 الا لحاق لا یشور الا بالارکان و وجه مذہب الیه ابو حنیفه انه لو اخذ باقراره و کان له دعوی عدم الارکان
 فاذا ترک لم یتبرک المواخذة یعنی هرگاه او دعوی عدم امکان نبوت نکرد پس ما حکم نبوت بر او جاری نمائیم
 اگر چه در سن زیاد باشد ما را چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت و هر چند امثال این شنال در مذہب الیه الراجح
 ظاهر است لیکن چون این امام عظیم است شنال در مذہبش میاید که عظیم باشد و اما مایه که نامش سنا
 عشرت طاهره انه بنیاه بخدا که چنین شنال را روا دارند چه در مذہب ایشان بالاجماع لحوق ولد نمیشود مگر
 در صورت وقوع وقاع و امکان لحوق و علوق و لاحتمال البعیدانه در صورت عدم امکان قطع بانتفاء حصول
 ولد و از همین جا است که الحاق در مذہب ما مشروط است بدخول و عدم نقصان از اقل مدت حمل و عدم
 زیادت بر اقصای آن و هذا که من اجماعیات مذہبنا قال المحقق فی النافع ولد الزوجه الدائمہ بطریق مذہب
 و مضی سیه شهر من حین الوطی و وضعه لمدة الحمل اداقل دهی تسعه اشهر و قبل عشرة اشهر و هو حسن قبل
 سنه و بدست و کنی قال فینما المقداد فی شرحه کذا هنا فایدا و الا و فی الحقوق الولد شرک الثالث الوطی
 بسبب غیر ماطل سن عقد و ماکا و سته سیه مضی سیه شهر فاذا دین حین الوطی فی حین الولادة

ج عدم تجاوز اقصی الحبل فلو لم يحصل الحبل لم يلحق وان تقدم او حصل وطی وعقد و جاردون استه لم يلحق
وكذا لو جاردوا بعد على استه وتجاوز الاقصی لم يلحق كل ذلك اجماع من الثانية هذه اشراك غير مختصة بولد
الدام بل هي شرانك البض لولد المستع والمالك و اشبهت مع لا وجه لتخصيص ذلك بالزوجة الدائمة اللهم الا ان
يقال انها اذا حصلت في ولد الدائمة انحقت ولو لغاه لم ينفك الا باللعان بخلاف باقي الاقسام فانها
اذا حصلت اشراك في واحد منها لم يلحق الولد لیکن لو لغاه انتم ولم يفتقر الى لعان انتهى قال العلامة في
التحريم اولاد المعقود عليها واما المحقون بالزوج بشرط ثلثة الدخول منضی ستة اشهر من حين الوطی وعدم
تجاوز اقصی الحبل و ستة اشهر او عشرة وقيل ستة وليس معتبر فلو تجرد العقد عن الدخول لم يلحق به وكذا لو جاردوا
به لاقل من ستة اشهر من حين الوطی حیاً كاملاً اولاً اكثر من عشرة اشهر اماً باتفاقها او بغيره المدة الزائدة عن
اقصی الحبل وشبهه في القواعد وازنجا واضح كدیکه اصل امکان لحوق و صلوح علق و تحقق وطی و دخول
از جمله شرانك اجماعیه است كه احد از علمای ما در ان خلافي نه كرده و چون احوال شكي مغربیه را بدون وطی
از محالات عادیه است انكیاذ بافتد كه احدی از اصحاب ما بان قائل شده باشند قال العلامة في القواعد و
لو تزوج المشرقي مغربية و انت بلد ستة اشهر لم يلحق به لعدم الامكان عادة ولا لعان باقیان كلام و بعض
افراد وقاع كه احتمال وقوع احتیال در ان بحسب جاری عادات غالبه مستبعد باشند پس بدانكه لحوق در
چنین صور نادرة الوقوع اختلافی است بین الاصحاب پس جمعك نظر بامكان وقوع حمل و احتمال آن ولو
احتمال البعید انموده اند حكم بالحق در ان فرموده و بر خه و هم اكثر الفقهاء نظر بنذرت و بعد احتمال عاقب
و عدم جریان عادت بان قائل بعدم الحاق كرده اند و لکن كره منه اصوراً عديده پس میگوئیم از جمله
است و طی مراهق بالغ اسل عشرین پس خباب علامه علی الاطلاق در كتاب ارشاد الاذان حكم
بالحاق فرموده چه احتمال بلوغ برای مراهق در هر وقتی حاصل و نظر باختلاف امربه و قوت قوی و ضعف
ان من بلوغ تنفادت میباشد و مؤید قول علامه است بعض اخبار خصوصیه كه دلالت بر بلوغ ذی عشر دارد
قال المحقق في تلخیص و فیه و بانس و هو بلوغ خمس عشرة سنة المذكور في اخرى اذا بلغ عشر سنته و في حاشیه
العقد و في زمان الطهره في رواية من عشر لثلاثة عشر كذا في خبراته المروايات معلوم است كه احتمال
در سن مراهقه ممكن بل قریب الوقوع است قال السرخسی في بحث الحيض مراهقه رات الله فجاثت فتفي
قبل ان تمادی بها الدم و في آخره باجماع در اصل اسكان بل وقوع ان في الرأى القدره مقام آریابی است

اما قیاس آن بر ستمه شنیعه مخفی باشد کی چون خلاف مجاری عادات غالبه است آنکه اکثر اصحاب در این صورت
 هم قائل بعدم لحوق گشته اند قال مولانا السبزواری فی الکفایه ولا بد ان یکون الزوج ممکن بکین منه التولید فلو کان
 صغیرا لم یلحق به الولد وکتفی العلامة فی الارشاد بلوغ عشره والوجه الرجوع الی العادة وقال الفاضل القاسمی
 فی المفاتیح ولا یلحق بغیر البالغ و فی ذی عشر قریب بالامکان بل فی الطاعن فی السن ایضا وهو بعید و فی شرح
 المفاتیح ولا یلحق الولد بالعتی الذی لم یبلغ عشر سنین بالاتفاق لعدم صلاحیه للتولید واما ذی عشر فقیل بل یلحق
 به لامکان حصوله منه و ربما قیل بل یلحق به الشیخ الهرم الطاعن فی السن ایضا والا کثر علی عدم لحوقه بذی عشر بالطایف
 فیه و هو اقرب لبعده حصوله منها کما شهدت به العادة و الله اعلم و از انجمله است و طی خاصی یا مجیب و
 مراد از خصی مرخص النخصه سلیم الذکر است و از مجیب مطلق بعض الذکر که تمکن از دخول باقی منی لانه
 بوده باشد و چنین کسی بر سبیل ندرت صلاحیت جبال دارد و کما صح به جمع من اهل استه قال شمس الایمته
 الشری الحنفی کا تصحیح فی الولد و العدة لان فرشته کفر اش الصبیح و هو یصلح ان یکون والد الوطی منه
 یتاتی مع انه لا معتبر بالوطی فی حکم النسب حتی لا یشرط التمكن من الوطی لاثبات النسب بخلاف بعضی لانه
 لا یصلح ان یکون والد او بدون صلاحیه لا یعل العلة قال و کذاک المجرب انکان ینزل لانه یصلح ان یکون والد
 و الا علاق باسحق منتهیوم و از فی زیاده الی خفض و انکان لم ینزل لم یلزم الولد الا آخره قال و الذخیره فیهم و اولادها و
 مجرب فیها احدی فی قول الحنفیه لان الاحتمال المماثل باسحق قائم و فی احدى حق الولد و حق الله فیها حتی من و نصیب
 و حقیقت این نیز از است بر قول علامه طاهر الداعل فیه عندنا و دونه غنیم و شیخ الحنفیه بان لولی لیس معتبر فی النسب لانه
 لا یغنی طرفه آنکه صاحب تخف نیز باسکان تولد از مجرب اعتراف نموده و ان انکره فی انحصه لکن رکنه به السرخس
 قال فی تخف و نیز گوید اگر شخصه مطلق الذکر سلیم شخصیتین فی رانکاح کرد و بعد از خلوت صحیح طلاق داده و در
 نشود حال آنکه خود ایشان قائل اند به ثبوت نسب ازین شخص اگر فرزندی متولد شود پس احتمال علق ازین
 شخص بجز سید کس چه چاره واجب نشود زیرا که وجوب عده بر سبب معرفت علق است و امکان علق
 ازین شخص موافق قواعد طبیعیه ثابت و صحیح زیرا که محل منی خستین است نه قضیب پس احتمال است که وقت
 ساحقه نبی از سوراخ برآمده در فم رحم رسیده باشد و رحم آنرا جذب سریع نموده باشد و ولد متعلق گردید
 بخلاف کسی که مطلق الانثی باشد که اگر علقی تولد نموده ممکن نیست که قضیبش سالم بود و حتی پس کلام مجرب
 که قطع شدائی مادر خصی بجوابه علی السرخس فانه اعتراف باسکان العلق منه باجماع بر سببیکه تمام عبارت صحیح است

علامه را ملاطفت نموده میداند که حکم مذکور منتفی است بر اسکان مخلوق از محبوب یا خصی چه بخاریتیکه فاضل شیدانرا
نقل فرموده تتمه آن نیست فلوم یضل او جارا لا قتل من شیء حیاً کما لا اولاً کثر من عشرة او کان له دون عشر
سین او کان خصیاً و محباً یا لم یلحق به الولد و این کلام صریح است در اینکه کلام در خصی یا محبوب متمکن الوطی
است و هم دلالت دارد بر اینکه اگر شخصی هم محبوب و هم خصی باشد چون اسکان تولد و له از و نیست اگر
با و نمی توان نمود بخلاف کل منها منفرد او اگر مرغوم فاضل شیدان صحیح میسر لا محاله در صورت اجتماع حب و
نیز حکم بالحاق میفرمود چنانچه از کلام سرخس و غیره لازم می آید و شتان باین القولین و چون قول با حبال
خصی یا محبوب متمکن من الوطی هم حاصل از قدرت نبود بعضی علمای ما در آن اشکال و استبعاد نموده اند
و شعر الیه مافی المتعاجیل یلحق الولد بالخصی او المحبوب الا شعر نعم بوجود آیه الجمع و کمال الالتهام مع انزالها
بما یرقیق فی الاول و وجود او عیته المنی و ما فیها من القوة المحلیة فی الثانی دان بعد الاحتمال فی الخصی جدا اما
مع العلمین فالمشهور بعدم الانزال ففقد جریان العادة بان یخلق مثله ولد انتی و از انجمله است
وطی نه الذیبر و لا استبعاد فی عند اهل السنة زیرا که شافعی در احد القولین بالحاق الوطی و بر قائل شده کما صحیح
به العلامه فی التذکره و اما خفیه پس آنها مطلق و طی را شرط الحاق نمیدانند پس غایه مافی الباب و طی فی
الموضع المکرره در حکم عدم باشد و هم بقولن بالالحاق لو عدم الوطی مطلقاً و نیز هرگاه احتمال وصول بی از
مرد شرفی بر رحم زن مغربیة یا حیلوله اسافت بعیده و شواهی بحبال بود باشد پس در وصول ان بصورت
مفروضه چه چکا استبعاد است و این الفرق بین المخرجین من التفاوت بین المشرفین بالجملة در صورت
مذکوره محتمل است که وصول من بیلان از موضع مکرره بغیر رحم و انجذاب آن باطن شده باشد و موقوفه بکیون
سبباً للاحبال فی قنای قاضیخان و اذا جمعت البکر فیما دون الفرج فدخل الما فرجها فحبلت فذلک اول
ولادتها قالوا یزال عذرتها میفتة و بحرف در هم لان خروج الولد بدون ذلک لا یكون انتی و از اینجا
که سخی هم یا عث احبال میشود چنانچه شمس الایه سرخس و دیگر علمای السنت بان تصریح نموده اند و
صاحب تحفه در مساحه محبوب لخلق معترف گشته لجذب الرحم المنی المحبوب من المحبوب و در کتاب حادیث
البیوت از محمد بن مسلم ما ترو است عنهما ان امرأة جاسها زوجها فحلبا قام عنها قامت بحمها فو قعت علی
جاریته بکر فساقتها فالتقت النطفة فحبلت و فی معناها اخبار اخر مستغنیة قال فی شرح المتعاجیل المشهور ان
فی الذیبر الیهم فی هذه الصورة نزل سنن الوطی فی القبل کما فی سایر احکام الوطی فان له بر و ان لم

لیکن اگر مجری طبعی ہے الرحم لکن تقریبہ منہ یکن ہر سال الما اسی علی وجہ تولد نہ الولد انتہی مہم متحمل است چنانکہ
 بعید از جذب رحم از عروق و احصاب باطنہ لما بینما سن الذوات القرب و موکد این احتمال است تصریح اطباء کبر
 بول از اریہ و اجزای کبدیہ در اسہال بنابر تساع ماسار لقا و القرب شے فی شرح القانون حکایات بر لعیہ
 فکر ہا منہا نہ قد کان رجل حبس لبولہ مہ فرسخ من مواضع من قطنہ و ستم فذلک حتی صار عند وقت
 الی البول یجری تلک المواضع بولاً و قد کان عرض لنا خراج فی عقب ربنا الیمنی فاجتہنا العبدان بطولنا
 الی ضرب سہل و اتفق عندہی احد المجاہس ان لم یکن عندنا من نعتہ علیہ فی حرکتہ الی سکان قضا الحما
 فجبناہ منتظر من حضور غلام لنا فلما ننضنا للقیام عند حضورہ احسننا بقرة الطبع راجعا الی جنبہ
 ثم لم یزل نحس ثقلہ و اصلا الی حدیۃ الکبد ثم نازلنا الی الوردک ثم الی لعقب فخرج من الخراج
 نفسه فی مہ لیسۃ فختینا ان یصیر ذلک مخرجا مستمداً فاستعملنا الحقن و فیات فلم یخرج الا شئاً
 من روث الغنم صلب جہاد الزینا جلنا الرفع علی و سادۃ عالیۃ مہ شہر او اکثر حتی اندطت القرحتہ و
 کنا فی اثناء ذلک قد نخطی فی رفع الرجل و تیفق شرب نقوع او غیرہ من الاشرۃ فخرجت بکرتہ ذلک
 المشرب ما را بالکبد ثم خرج من الخراج علی لونہ فقلنا نہ لم یمر بالدم وان المجری حادث انتہی و بعض
 اطباء حکایت تولد بعض اطفال از راہ ناف مذکور ساخته قنبارک استہا حسن الخالقین پس در اصل
 اسکان علوق و وقوع آن و لو علی التدرجہ مجال اشتباہی نباشد و سرگاہ این را دستی پس نیگویم
 از عجائب مفعولات استشہاد لعیارت ارشاد الا زمان است حال آنکہ مطلقاً پیرامون ادراک مراد
 علامہ نمائندہ اندر سیرا کہ سنۃ فقرہ و لو وطیہا زان قالوہ للزوج انیت کہ در صورت وقوع وقاع از زوج
 و احتمال حمل و علوق از او زنا ی زانی از محل اعتبار ساقط است فان الولد للفراش و للعاہر الحجر
 الخاق ولدہ در نیصوبت از اجماعیات سائر اہل اسلام است و صرح بتلک مسئلۃ السلامۃ فی القواعد
 فقیہ و لو وطی زوجتہ و وطیہا آخر لعیہ فجور کان الولد لصاحب الفراش لا یشفع عنہ الا باللعان فان
 الزانی لا ولد لہ سواء شابه الاب او الزانی فی الصفات انتہی پس این مسئلہ را کہ اجماعی از اسلام
 است منشا تشبیح قرار دادن و تفریع جواز حقوق ولد مغربیہ یا زوج مشرک با عدم تحقق وطی صلا بلکہ
 عدم رویت زوج زوجه را اللهم الا فی المنام برآن نمودن از عجائب ادیان و صفات احلام است
 غالب کہ فاضل شریعہم از چنین مظاهر غافل نموده باشند چہ دخول از جملہ شرک الطہور و زنا است و عباد

ارشاد و نیز بان ارشاد میفرماید همانکه سطح نظر فاضل مذکور غیر از جدل امر آخر نیست خشم از افسان بالمره
 پوشیده که هست بر اعتناست بسته اند و خفیه را با امامیه درین مسئله شنیده شریک انگاشته داد و بیدادی داده اند
 و بر این اعتناست هم گفتا فرموده و از عاتب خانی خود غماض عین نموده در صدر کلام گفته اند که امامیه
 با تشیع از آنچه خفیه قائل اند قایل شده اند کاش بیان میفرمودند که تشیع از آن حیثیت و مثل آن کدام که
 شیعیان بآن قائل اند بجا ناک نداشتان عظیم و چون حال اینجواب گنبدی بر مردم فهم خطاب است بوضوح
 اینجا بیست و پس حال وجوه آخر که در خاطر شریف ایشان کاسن است هم بران قیاس باید نمود و آنچه مشتت
 را بسوی امامیه فشار اعراض از ذکر ان ساختن طرفه اعتدال نیست چه در مقام عجاجه و مناظره بل مجادله و جدل
 طویله و دعوت خصم مانع اظهار حال نمیشود بی چون میداند که هرگاه تصدی تشیع بر سائل فتره حقه امامیه باشد
 شتالغ مذہب ایشان زیاده تر بر خواص و عوام منجلی و روشن خواهد شد لهذا اگر اعراض نموده باشند و چه
 داشته باشد قال اسید الوحید چهارم آنکه تشیع نمون بر جواز شفعه بانیکه در بعضی صورتها جواز طی و خیر و
 موطوره و غیر آن لازم می آید قطع نظر از آنکه شرک الورد است نهایت استبعاد و مستحجن است از آنکه بانیکه
 آنها قائل باشند هر چه جواز طی و خیر و بعضی صورتها توضیح این مقال آنکه نزد امام شافعی ایشان منکر بانیکه
 از زمان اجماع سیده باشند و از لطفه این کس متولد گردیده نکاح و طلاق کردن با او جائز و سلیح است و طلاق و طیب
 فخر رازی میگوید قال ابو حنیفه الخلقه من ماء الزانی محرم علی الزانی وقال الشافعی انها لیت بمناقض
 ان لا تحرم و نیز در تفسیر کیه گفته وقال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل بامته و دخل بها لا یزنی الحد قال
 الفاضل الرشدی بر محض استبعاد از مسئله نهی بدون رد دلیل ان با قاست استمال بر
 بطران ان بنیاد تشیع نهادن از مرعیان تبحر و تحقیق نامناسب ظاهر صاحب سال را کلام والد بزرگوار
 خود که در جوارم بجا اب عقیده شانزدهم خطا بالی صاحب التحفه فرموده بخاطر نموده والا بنکر شیعیه
 محض از مذہب شافعی و تشیع بر آن بدون قبح در مقامات دلیل او از شاد والد ماجد خود خلاف نمی
 و زید و کلاش نیست که میفرمایند اما آنچه تشیع نموده بر امامیه بانیکه الواحی ابراهیم الی و بخت محقق
 طوسی قائل شده اند بانیکه او تامل ملتزمی شود و بعضی کمال خود پس آنها مجرد و سحر کرده اند تا کتفا
 محض استبعاد کرده شود بلکه آنها بموافقت حکما استدلال کرده اند بانیکه حق تعالی عالم نبات استالی و
 نمیرسد که بدون قبح در مقامات دلیل خصم مجرد تشیع نماید حتی حالا و خبر دلیل قول مذکور از علما شافعی

جواب
 مسئله از صاحب
 بیست و یکمین
 خط از شافعی

نقل میکند اگر صاحب رساله قدیمی در آن یا اقامت استدلال بر خلاف آن میتوان کرد و بعد اثبات عدم کمال
دلیل و ظهور غیر نا صراحت آنرا بیدار لغت آن و از رد دلیل صاحب رساله هر چه هست یا بنده بر آن آرد و اگر دلیل
شافعی از ایشان نقص پذیر نباشد و یا اقامت استدلال از او برطلان ندهد بیدار شافعی متصور نباشد پس شافعی
چه معنی دارد و مختصری از دلیل شافعی نیست که امام سادک در رساله فضائل شافعی بعد بسط کلام در ادله این سلسله
فرموده ثم الذی يدل على ان البنية غير حاصلة احكام كثيرة احد ما انه لا ترشه ولو كانت بتا لورثة لقوله تعالى
وان كانت واحدة فلها النصف واليهم فلوات لا يرث منها ذلك الرجل فانها انما لا تجب عليه نفقة ما ولا اكسرها
والتام لا يثبت له ولاية النكاح عليها ورابعها لا يثبت له ولاية على المأواخاسها تقبل شهادته في حقها و
سادسها لا يجوز له الخلوة بها وانظر اليها و سابعها لا يجوز لها السفر بمسافر مع امها او غيرها من النساء
انه يقتل لقتلها و يقطع يده بسترته المأوى بعد نفقها ويجوز له وضع الزكوة فيها و اعلم ان في الخففة من يمنع من
الاحكام الاربعه و اما الاحكام الاربعه المقدسه في سلسله النزاع فيها و اذا ثبت ان الشارع يحقها بالايجاب في
حق كل الاحكام فالقول بانها لمحقه بالايجاب في جملة الاحكام وبالبنات في حكم واحد فمتناقص و تهاافت
انتهی و بحجت ظهور قوت دلیل شافعی درین سلسله و اما شبهه مثل علامه حلی اعتراض نموده است بلفظ بنیة
شرعیة از متوله من الزنا چنان که گفته اند زنا شرعی در احقاق الحق از و نقل کرده است قال ذکر
المصنف فی التذکره من ان البنت هی المتکونه من الرجل و نفیها عنه شرعا لا یوجب نفیها حقيقة لان
المنفی فی الشرع هو تعلق الاحكام الشرعیة من المیراث بشبهه انتهی و البیضا علامه مذکور در ارشاد الافغان
مطلب اول از مقصد ثالث کتاب النکاح که در محرمات است در محرمات نسبیة میفرماید سوارکان النسب عن
نکاح صحیح او شبهه و زنا و ان تنفی شرعا انتهی و آنچه علامه مذکور از عدم نفی بنیة حقيقة گفته است جوایش
در کلام امام رازی که انفا از رساله فضائل امام شافعی منقول شده مذکور است چیست قال فالقول بانها
بالاجانب فی جملة الاحكام وبالبنات فی حکم واحد فمتناقص و تهاافت انتهی باجماع صحیح بخاطر نمیدکند که هرگاه
علامه حلی قائل شد نفی بنیة شرعیة از متوله من الزنا نسبت بزانی و نفی بودن تعلق احکام شرعیة از آن
مثل بسترش و غیر آن پس چگونه قول او مستلزم نفی امتناع نکاح زانی بآن خواهد بود یا امتناع نکاح پدر با دختر
احکام شرعیة نیست و هرگاه علامه بعینه عموم که جمع معروف باللام باشد نفی احکام شرعیة از متوله من الزنا
کرده باشد پس نفی امتناع نکاح نیز در ضمن آن مندرج باشد و هرگاه امتناع نکاح متنفی شده از آن ثابت گشت

[illegible]

سقط ولا يسقط المحد بالعقد مع العلم بفساده ولا باستيجار باللوطن مع ما ولو تهم الكل به انتهى **اقول** ووجه
برامام شافعي اثبت ان او در اين مسئله مخالفت كتاب الكي نموده قول امام خود بكتاب الله را فراموش
كرده و بدون اقامت دليل مقبول معول عليه كتابا كان او سني عظيم امر كه شناختن در عقول ارباب
عقول مركز است قائل گشته و تشبيه بحسوس كه قائل بجلت محرمات اند و خبر نموده بيان اين اجمال كنند
جناب اقدس الكي سيفرا بجزيت عليكم امهاكم و نياكم الآية و معلوم است كه در لغت ب اطلاق بيت بكونه
عن الزنا و عن النكاح يكسانست و الاصل عدم النقل مالم ثبت فرعا و لم ثبت بعد و قول بجفاف شرعية
در اشال صلوة و زكوة و حج و مانند آن مسلم اما لفظ ابن و بنت و ام و خاله و عمه و نظائر آن پس حل آن
بر سنا حقيقه لغويه عند اطلاق بتعين و اتصاله عدم النقل حتم احتمال شرعية آن قال في البحر الرائق شرح
كنز الدقائق و دخل في البنت بنته من الزنا فحرم عليه بصرح النص المذكور لانها بنت لعمه و الخطاب اما امر
باللغة العربي مالم ثبت نقل كلفظ الصلوة و نحوه فيصير لا شرعيا انتهى و كذلك في فتح القدير و اقامت
برهان بر اين مطلب از حوصله شافعي و اتباعش بيرون است و وليلكه فاضله شيد از رساله فضا
نقل فرموده مقدم است اما اول اذ فيمنع الملازمة بين البتة في النظر في الشارع و انتشاره بين كثير من الاحكام
المذكورة و منع انتفاء الثاني في بعضها بانه ان اكثر عوارض مفارقة فلا يستلزم انتفاء ما انتفاء و لو كانت
شعرا كيف يكون القضية القايلة لو كانت بتنا لو ثبت ايا بالرواية كلية عند الشافعي و الرازي مع ان البتة
الرسول لم ترث ايا بالشهادة ابى كبر فكيف يكون الارث من لوازم البتة و كان المدعى لرواية تلك القضية
نيكروا بها من رسول الله ليس هذا اول قارورة كسرت في الاسلام فان ابن في الجرح قد سبقه في
انكار قرابة ابن رسول الله مع نص آية المباهلة عليه سبها سبها ان هذا الاكفر بالله العظيم على ان كل
جسمها احد و واجب الارث كالقتل و نحوه لا تكون و ارنه مع انها بنت اجماعا لغة و شرعا ايفم على تقدير
ثبوت الوضع شرعي بها فكيف تبا في اللزيم و حسن على هذا حال النفقة و الكسوة فانها لا تلزم ان الا
مع فقره و غنا و وكذا مع جنونه و سفه و ذلك ولاية النكاح و المال بل و لا ولاية في النكاح على البالغة
مطلقا و قد يقبل شهادة القريب للقريب لو افاقت علم القاضي بالمشهور عليه و اما عدم حل النظر فيه
محل نظر و كذلك عدم جواز المخلوة و المسافرة بها فانها من قول عدم التحريم و فروع في اول المسئلة
القول بالحرمة فالذي يقضي به الاصول على كل هذه الاحكام و ان اضطرر فيه كلام بعض الاصحاب

مع عدم الرتبة والتميز كيفه وقد روي في بعض الاخبار ان سید العشرین ابابکر عن الحكومة من عايشه لما راه
 جالساً عند ما مخافة ان يعتربه ما كان يعتربه واما قلة قتلها وحده ليقذفها واما ما سبها فلو ثبت لكان عدم القتل
 وعدم الحد من لوازم البتة لكان فيه من النكاح واما الزودها للبتة المطلقة نعم ودون اثبات خط القصد واما جملته
 انتفاء البعض الاحكام الثابتة للبنة الكان فيه من النكاح عن البتة الحاصلة من الزنا لكن ذلك لا يجبره لتعللهم
 ثبتت اشعار البنت في البنت المتكوبة عن الحلال وايضا بتقرير آخر ميگويم که این استلال بدان ماند که کسی
 گوید که العام ثلثه اعني البقرة والغنم والابل حقائق شرعية است فلا يخلق هذه الاسماء من حيث الحقيقة الشرعية
 على المنزلة المرفوعة او المشقوقة الاول والمكسورة القرن مثلا لانها لو كانت بقرة شرعية او غنما شرعية لجاورت
 الاضحية بها ولا خذت في الزكوة مثلاً والعقول السليمة تالي عن قبل مثل هذه الاقوال واما ثانياً ليس ميگويم که این
 متكون عن الزنا برادش حرام است نزد شافعي مع عدم انسحاب الاحكام الشرعية فيه كالنسب والفرق بين
 الابن والبنت بحمل احد هاتين الحقائق الشرعية والاخر من اللغوية حكمه بحث واما بالبتة للبنات فتكون
 والحاقة الاجانب في جملة من الاحكام وبالابن في حكم واحدة تناقض وتهاافت على فرعه فاجواب الجواب قل
 ففصل بن زور بهان مذهب الشافعي الزور في بارة فولدت بتالم تحرم على الزاني وعلى ابیه وابنه وحرمت على
 ابیها وابنه وان ولدت ابناً حرمت هی وبناتها واما عليه ولا يحرم عليه الزاني وابنته من غیر ما انتهى واريجاباً
 بوضوح انجا سید که اراده حقیقت شرعية نیز بر مذهب شافعي راست نمی آید لانه لا یقول بحل الابن علی الامم بقوله
 مخالفت للكتاب العزيز علی کلا التقديرين من الحقيقة الشرعية واللغوية والمحمدی علی ذلك اما حديث الولد
 للفرش وللعا هر محبس که ابن زور بهان وغيره بان مسک در زید اندلس مقدم است یا نیکه فافش
 اختصاص مولود بصاحب فرش است لانه لا یلی علی کونه والا الحقیقة ولتبعه لتسليم غاية الامر ولدت مولود
 لبنت لصاحب فرش ارفتم حقیقت شرعية فاولد واولد ان مستلزم لغوی ولدت من غیره واولد فرش واولد کام عدم
 تحقق فرش لبنت اولاد لانه علی المحسوس در صورتیکه زانی را فرش احد حاصل شده باشد ولیعبر وصلاح
 فرزند می بر اید چگونه نفی تولد او ازین خبر مستفاد تواند گشت وظهره اخیره عنی للعا هر محبس که لایست بر محسوس
 عا هر وار وولیس وان مستلزم لغوی نبوت متكون عن الزنا لبنت که ان المفلس محجور علی من المال منجب کس
 واتفق وایچ گوید که امام شافعي مستحب که از کتاب بدست در نیاب ندارد وچون از علی این مرطبه فافشیم
 میگویم که امام عظیم ضیاء اوجیفه کونی اگر چه در تحريم بنت متكونه عن الزنا تبعیت فرقه ایه خوده لکن بسبب ثبات

مختلف از سقینه رتبع الحقیقت از آنچه مخالفت کتاب نبات یافته و برخاسته عاقبت قول امام حسن حسنا کتاب الله
 ازین مظهر برای نیافیه تفصیل این جمال آنگه بنا بر مذہب او نه از ادعیه حقیقت نفی از کبریه مرت علیکم امها تکر و بنا تکر
 الا صحیح میشود و حقیقت شرعی و کفاینا الفخر الرزی مؤتة البیان و کفی الله المؤمنین القتال حیث قال فی التفسیر الکبیر
 الشافعی انها لیست بتاکله فوجب ان لا تحرم علیه و انما قلنا انها لیست بتاکله لوجه الاول ان ابا حنیفه اما ان یثبت
 کونها بتاکله علی الحقیقه و می گویند مخلوقه من مایه او بنا بر علی حکم الشرع بشدت هذا النسب و الاول باطل علی غیر مطلقاً
 و عکس اما الطرد فهو ان اذا اخرجت جارية کبر او افتضت و هم مانی و اراه الی ان لم یذکر الولد معلوم انه مخلوق من مایه
 قطعاً مع ان ابا حنیفه قال لا یتب نسبها الا عند الاستلحاق ولو کان سبب النسب هو کون الولد متخلقا من
 مایه لما توقف ثبوت هذا النسب علی الاستلحاق و اما العکس فهو ان بشری اذا تزوج بالمغربیه و حصل منها ولد
 فایلو حنیفه ثبت النسب لقطع بانه غیر مخلوق من مایه یثبت ان القول بجعل الاطلاق من مایه سبباً للنسب
 باطل طرداً و عکساً فاما اذا قلنا النسب ثابت بکلمه الشرع فمما رجع المسلمون علی انه لا نسب لولد الزنا ولو نسب الی
 الزانی لوجب علی القاضی منع عن ذلك الا نسباً فثبت ان نسبها الیه غیر ممکن لا بناء علی الحقیقه و لا بناء علی
 الشرع انتهى موضع الحاجة من کلامه و هرگاه از تبیین حال خسران مال مذہب شافیه حقیقه فارغ شدیم پس
 غمان بسبب بیان مذہب فرقه حقه امامیه میبایم و میگوئیم که نزد فرقه اثنا عشریه که اتباع المیت اند بنت مکتوبه
 عن الزنا برزائی حرام است و جماع علمای ایشان بر نیکی منعقد شده قال العلامة فی التذکره مسئله لیست
 المحلوقه من الزنا بحکم الزانی و طیها و کذا علی ابنه و ابیه و جده و بالجملة حکمها فی تحکیم الطی حکم لبنت عن عقد صحیح معتد
 علمائنا اجماع و به قال ابو حنیفه لقوله نعم و بنا تکر و حقیقه الحقیقه موجوده فیها فان لبنته می التکونه من منی الرجل فقیها
 عیث شریفاً لا یوجب لیها حقیقه لان المتقی فی الشرع هو تعلق الاحکام اشرعیه من المیراث و شبهه انتهى و قال
 شیخنا الشیخ علی فی شرح القواعد و اما الزنا و هو الوطی الذی لیس مستحبی شرعاً مع العلم بالتحکیم فلا یتب به نسب اجماعاً
 لکن اجماع اصحابنا علی ان التحکیم استلحاق بالنسب ثبت مع الزنا و اوله فحرم علی الزانی المحلوقه من مایه کما یحرم
 علی الزانیة المحلوقه منها بالزنا فان ذلك یعد ولداً لانه منی موضع الحاجة من کلامه و قال العلامة الخراسانی فی
 الکفايه لا اعرف خلافاً بین الاصحاب فی ثبوت التحکیم و نقل بعضهم الاجماع علی ذلك و للامامة فی ذلك خلافاً
 انتهى و در علم اصول فقه فریقین سید شده که اجماع منقول حجت است بلکه اجماع محقق هم در ما نحن فیه تحقیق است
 کما لا یخفی علی من فحس المسألة فحسماً بالغاً و هو العده فی باب الاول الاجماع لما قام للشرع عمود و لا یخسر للشرع

عمود این دلیل اگر تحقیق است و الزام بان بر مخالفین در بادی الزامه و علی النظر صحیح نمی‌باشد اما نظر دقیق حکم است
 باینکه چون اجماع اجماعی است کاشف از قول الله وین است و اتباع نقلین بعد از شافعی علیه بر کاف خلق متختم و لازم
 و اما بعین مذہب کل امام نقل المامون پس استنکاف اهل سنت از تنسک ترشیت بان وجه مذہب است باشد
 و مسلک اسلاک الانصاف و تنکبوا عن سبیل الاعتساف چنانچه غیره انصاف نموده فرموده است اما کما تعلم
 بعد من الله اصحاب نقل ان مذہب تحقیق و الشافعی و مالک القول بالقیاس نکذا تعلم ان مذہب نقل است
 کما لیا قمر و الصادق و غیره بامن الایة انکار القیاس است و کذا یضرب فی شرح المنهاج للکلیف ما کنا قلا عنه
 و ایضا دلالت دارد بر این مدعا ظاهر قول حسیبانه و تلک حرمت علیکم اما کما لیا قمر و الصادق و غیره بامن الایة انکار القیاس است و کذا یضرب فی شرح المنهاج للکلیف ما کنا قلا عنه
 لغویة و هو الاقوی و الاظهر فی هذا الباب کما عرفت من قبل قاله لانه علی تحویم مشکونه عن الزنا بین الاستدلال
 اما بر تقدیر فرض حقیقت شرعیه پس در مانحن فیه اراده حقیقت لغویة نظر الی اجماع متعین خواهد بود و نظیر شمول
 الحکم للمجرات قال فی المذاهب الحنفیه و المجرات مهمات و الزام هو الاصل لکن اثبت حرمتهم بالاجماع انتهى فالقدح
 و لاح ان الفرة الحققة مسکنة بالکتاب الغریزی علی التقدرین و الحمد لله علی ذلک کما هو اهل واحد از ضمیمه و سن یحیی
 ضد هم را محال اودا کما اجماع با وجود مخالفت شافعیه بلکه الیک نیز علی قول نیست و هر گاه از بیان این امر فارغ
 شدیم پس میگوئیم که آنچه در اکثر عبارات فقهای کرام ما وارد شده از لغی غیبت و لغی نسب شرعاً و ازان لغی حکم
 شرعی است ازان علی طریق سلب الکی لا السلب الکی و تعبارة اخرى لغی نسب خاص مراد است و هو استنبط
 و مستلزم جمیع الاحکام الشرعیة پس لغی نسب بالمرة ازان لازم نیاید و مستلزم ثبوت حقیقت شرعیة باشد اگرچه
 اطلاعات عبارات مشعر بان است و بدیل علیه قول العلامة فیما مر فله لان اللفظ فی الشیخ هو تعلق الاحکام بشریة
 من المیراث و شبهه و لم یقل لان اشارع وضع هذه الانساب و جعلها حقائق شرعیة قتال فقال فخرج الحق من
 صفات لا یتغیر بتغیر شریع و الا دیان و منع الحاقهم بالانساب فی المیراث و غیره من الحقوق الشرعیة لایحکم
 عن الصفات الحقیقیة و لهذا الصفات الیه فیقال ابنته و امته و اخته من الزنا و لیس هذا التقدیر موجبا للمجازیه کما
 فی قولنا اخته من النسب لتفصیلها عن اخت الرضاع و لان التحريم شامل لمن یصدق علیه هذه الالفاظ و تحقیق
 او مجاز ازان المجردة و انما تحت الام مجاز و انما تحت البنت و الاخت فی تحریرها بمنزه الایة انتهى علی کلام بعض ائم
 مصرح است بانها من الحقائق الشرعیة و انما ثبت عند دقیق النظر و لکن این قول مضرت نماید و در مکان الایة
 و هو العارض عن ارادة الحقیقة الشرعیة لو ثبت و ناسیک بالاجماع الکاشف عن قول المصمم صارت

الاثر في ان شمول الام للجدات العاليه ولنبت اللبانت النازله من الباب في تقدير عدم كونه حقيقه فيها كما
 الظاهر وتوهم التهاافت في إلحاقها بالاجانب في بعض الاحكام وبالنبات في بعض ليس بشي اذ الديل مما قام
 على اللاحاق بالايجاب ولو في مائه حكم مثلا وعلى عدمه في اقل منها وجب الصير اليه او لم تقصر سمعه انه ما من عام
 الا وقد حفص وان كان الباقي تحته اقل مما خرج عنه ولا تهاافت منه وله الظاهر جمعه والباقي ما في كلام الرازي من
 التهاافت والتناقض والاضطراب حيث يقول يعني كل الاحكام تارة وبكل منها اخرى وثبوت بعض منها ان
 هذا الشي عجاب وبالحكم قلنا سندوه على كل تقدير نعم لا مغر ولا مغرب للحقيقه ولا اللاتفاقية عن مخالفة الكتاب كما
 ورجعه من قبل ولا نص له في البين ولا اجماع واليقضا استقبال كحاج باهرات ونبات طبعي هر في عقل
 است وغالبا احدى از عقل اجمال انكار اينه ندرشته باشند پس چه عقله آن ثابت باشد وكل مبيع حرام
 وقد ثبت في محله ان الوجوب واخره كالحسن والقبح عقليا ان ليس دوريت كانه دليل غير مثبت اين
 ما باشد ولكن للنظر فيه مجالا عريضا وبالحسن لنعطف غمان القلم نحو نقض الفقرات الرشيدية فنقول
 قوله محض استبعاد الخ واستيكة بناي تشنيع بر محض استبعاد نيت بل كفساد مذهب شافعي بدليل وبرهان
 ثابت والجلال اندهش در طبائع عقلا مركز ليس قياس آن بر بعض مسائل غاصه بحث توحيد مثل تخويز
 المزه او بمعنى ادراك لا نكم بر جناب باري عز اسمه كانه عاكر اراخي فخر است واكثر عقلا وحكاما بان قابل قيا
 مع الفارق است كجا اسمان وكجا لسيان و مراد جناب سيد در اين مقام استبعاد است از اينكه با وجود
 اباحت متعه و رصده اسلام بالا جماع در صدد بيان شنائع ان بحسب مزعوم باطل خود باشند و شيعه
 شائع مذاهيب ستحيفه خود كه بندي از ان بسين كشته باشند و در اخلاي حق بهر حيله وكيد كوشند قوله
 حالا احقر الحكم بقوت دليل شافعي وتكلم از طريق اعظم امام عظم لغايت مستغرب بهما كاشك او حنيفه
 درين سلك بافرقه طباعت متفر طبع والا كديره باشد وقيل ان مذهب الشافعي اوسن من نسخ الغلوك
 وان مية اسخف البيوت وما نقله من دليل لقضاء فيما حلف عن اخره فارح اليه قوله وبحسب ظهور
 قوت دليل الخ اجماع عبارات تذكره علامه استفاد ميشود نفى نيت است يعني نفى اتحاق احكام سركت وشبهه آن از متوله عن الزنا
 ونفى نيت بالمره از ان لازم مي آيد و بنا هو المذهب النسب ولو سلكنا نفى النية لشعيرة فالمراد اني الكافية هو بمعنى اللغوي
 نظر الى الاجماع وارجله عجاب توهمات كه بحسب بر مجبى اخر آيم آنت كه لفظ احكام را كه در كلام علامه معرفت بلامع
 ندره مستغرق و شامل جميع احكام انكاشته اند بيشتمل الكلح وما شابهه حال انك لفظ من السركت وشبهه ان انهم

امکان من البیانیه پس مراد از ان میراث و شبهه ان خواهد بود و بسبب جمیع احکام و معتدات قاعده ما من عام
 الا وقد حض محض عمومات است و عمدت مختصات در انخن فيه اجماع فرقه حق است و هر چه مختص تحریم
 برام خواهد بود همان یا مثل ان در باب نیت کافی قوله و بتقریر مختصرا لم گویم این مختصرا نیت بر مطلق
 بین الفساد است زیرا که نفی جمیع احکام از کلام علامه غیر مستقار و معتد استثنای است از سایر احکام
 بدلیل خارج ممکن و حکم بقیم احکام از نکاح و غیر ان با وجود تصریح و تنصیف علامه و اکثر اصحاب بجهت تنگنا
 من الزنا بحسب الشیخ پس عجیب و بدیع و تفریع تجرید نکاح نیت که از این بر عموم کلام انجناب علامه و شبیه
 میش نیست که ناشی از عدم فهم مرام ان امام عالی مقام گشت کفیه و بهر صرح تحریم لاینت المملوقه عن الزنا
 و مدعی الاجماع علیه فکیف بر جمیع الاحکام من لفظ الاحکام الواقعة فی دلیل التحريم والائتمار التناقض
 فی ذلک الکلام بعینه قوله و کلام محقق شیعیه الخ میتوان گفت که مراد از نفی نسب نفی تعلق مجموع احکام است
 من حیث هو مجموع نه نفی جمیع منفی کلا واحد منها و بعد تسلیم فوجیه التحريم فی لاینت هو الوجه فی الابن و اشعار
 قول محقق طاب ثراه بر وقوع اختلاف در ان مسئله مسلم است لکن مراد از ان اشاره بسبب اختلاف اهل اختلاف
 لان المخالفات فی هذه المسئلة لیس معروف بین الاصحاب که استتفا من بعض شروح و محتمل است که اشاره
 بسبب اختلاف اوله باشد من حیث احل علی المعنی اللغوی او الشرعی و ان لم یکن خلافا بین الاصحاب و ربما
 یتفق مثل ذلک فی کلامهم اما خلاصه کلام که بیان فرموده پس خلاصه اعتراض بر ان آنکه اگر احدی بر عدم فاسد
 قرار دهد که ام این متولد عن الزنا در حقیقت نزد من ام نیت دفع تشنیع از و نکاح ماد باین حیلہ نتوان نمود
 فلذا اذا و استیکه اولاً حقیقت شرعی درین الفاظ مثبت تر سیده و ثانیاً بعد تسلیم اناطه حکم معنی لغوی
 و دیگر احکام معنی شرعی اننی ندارد و اطلاق نیت بر تکرر من الزنا بحسب الحقیقة است پس منع شافعی بنیت
 شرعی را دافع تشنیع نمیشود قوله و معتد انکوهیم القیاس من امهات و نبات نسبه بر حرمت محرمات من حیث
 المضاهیه قیاس مع الفارق است چه استقبال و شناعة و ملی امهات و نبات از امور حلیه طبعیه است
 بخلاف محرمات صریحه و معتد انستیکه اصل تشنیع مبنی بر استبعاد محض نیست بل بعد م دلیل صالح شرعی
 علی حل لاینت التکونه عن الزنا که اعرفت بخلاف مسئله نشر حرمت مصاهره بر تهای سابق علی العقد که
 نظر باختلاف ادله و الی علی الحل او الحرمة اختلافی بین علماء الفریقین است و لکل وجهه هو مولیهما پس
 قیاس بنیت نسبه بر ان صحیح نباشد کما مسئله نظره فیها که از سبب آرای فحولی مجتهدین باشد و کما

حرمت بخت که عند جماعیه العلماء بین البتوت و در مذنب امامیه جماعی باشد و البت لفظ اجوات و نیات
 بر اعم و نسبت نسبی و لو کان عن الزنا ظاهر است بخلاف دلالت اجوات نساکم بر مزی بها و دلالت الاکحوا
 انکاح اباکم بر حرمت مزی بها لایست علی الابن لان لفظ انکاح کما بصلوة و انصوم فی لسان اشرع و مجتهدین
 دلالت حلال کل ابتداء کم و مانند ان علی الموطورة بالزنا لابن فالقیاس قیاس مع الفارق و چون کلام منجزند که
 مسئله تحریم مصداق کشته مناسب چنان شود که تفصیل اختلافات در این مسئله و ادله جانبین علی حسب اقتضا
 المقام مبین شود تا ظاهر بهر گردد که چنین مسئله اختلافیه را که از معارک آرای فحول است و هر یکی از اهل سنت
 و امامیه در آن متمسک بادله قوییه است مقیس علیه تحریم و تحلیل نسبت نسبییه ساختن خانه انصاف را نسیم
 ساختن است علاوه آنکه هر گاه از قیاس در ماده تحریم این متکون عن الزنا نسبت بمنزلی بها جاری نباشد
 پس چگونه در ماده بخت که از این جاری تواند بود و تفصیل این اجمال آنکه اکثر اصحاب ما و از جمله شیخ الطایفه
 و قاضی ابن البیراج و قاضی طبری و ابن زهره و ابن حمزه و علامه علی در مختلف قائل بحرمت کشته اند و مستسکم
 الا ای الموطورة فی دلالتها بقوله تعالی و لا تنکحوا اباکم ابتداء علی المعنی اللغوی و فی مافیة و قوله و ربکم الا ان فی
 جوار کم من نساکم و قوله تعالی و اجوات نساکم فان الاضافة تصح لا و فی ملائسته لکوب الخرقه و لا یخفی بعده
 روایات کثیره و هی المعهده فی الیاب منها صحیح محمد بن مسلم عن احمد بن همام انه سئل عن رجل یفجر بامراه ایتزوج
 ابتها قال لا و رواه علی بن جعفر عن اخیه موسی قال سالت عن رجل زنی بامراه بل یحل لانه ان یتزوجها
 قال لا و فی عنایها اخبار استفیضه از و یمن است مذنب ابو حنیفه و احمد بن حنبل و علی بن ابی حمزه و ابن
 السخری و یجتنب فی ذلک قوله تعالی و لا تنکحوا اباکم و قد بینا ان النکاح الوطی حقیقه فیکون الآیه نصاً فی
 تحریم موطورة الاب علی الابن فالتقیه فیکون الوسط حلاً لا زیاده و لا نیست نه الزیاده بخبر الواحد و لا بالقیاس
 و الله یسئل علیه ان موطورة الاب بالملک حرام علی الابن بجمعه الآیه فدل علی ان المراد بالنکاح الوطی لا العقد
 و قد نخل مثل نه بنی عن ابن سعد و ابن عباس و ابی ابن کعب و عمر بن ابن الحصین بالقاط متعلقه
 و المعنی فیها انه و طی فی محله فیکون موجباً للحرمة کالوطی بالنکاح و ملک ایمن و تفسیر الوصف ان المحل بکونه
 سبباً لان بذل الفعل حرث و الحرث لا یمکن الا فی محل سبب و کون المحل متقبلاً لاختلاف بالملک و تأثیره ان
 ثبوت الحرمة بسبب هذا و طی فی الملك لیس بغیر الملك و لکن المعنی لبعثته لان الولد الذی یتخلق من المائین
 کون بعضه کل واحد منها فیتعدی شجرته لبعثته الی اجواتها و یبانیها الی ابایه و ابائهم و یسئل علی حقیقه

فی اجاب الحوتة الى اخر كلامه الطويل الذي لا طائل تحته وبلييب فطن مخفى نيت كذا في خبري وراى كلام خود از
 امارات خرميه وحميه تخمين واجتهاد مصطلح خود ذكر نموده از قسم نديانات مسيرين و مسيرين است و سخن منبر بر
 شيخ صدوق و شيخ مفيد و سيد مرتضى علم الهدى و سلا ردي و محقق ابو القاسم در مانع و ابن ادریس علی از
 اصحاب ما رضوان الله عليهم قائل بعد من نشر حرمت اند لطاهر قوله تعالى و احل لكم ما بعد از ذلك و عموم فالحكماء
 طاب لكم من النساء و الاجبار كثيرة منها رجل فجر بامرأة تيزوج يا بنتها قال نعم يا سيد ان الحرام لا يفسد الاكلال و
 عن رجل بفجر بالمرأة جارية قوم آخرين ثم اشتري ابنتها ايجل لئلا يك قال لا يحرم الاكلال و رجل فجر بامرأة
 حراما تيزوج قال لا يحرم الاكلال و منها من امرت ابنتها ان يفت على جارية لاسية فوقع فقال نعم ثم
 ابنتها قد سألني بعض هؤلاء عن هذه المسئلة فقلت له اسكها فان الاكلال لا يفسد الاكلال و غير ذلك و من
 ذهب شافعي و مالك و حنابلة و شمس الاسلام سرخس گفته و اذا وطئ الرجل امرأة بملك
 يمين او كحاح او فجور يحرم عليه انها و ابنتها و يحرم هي على ابائه و انبائه و قال اشافعي ان كان الموطئ يتكلم
 او ملك فلان الجواب و ان كان لا يثبت به الحرمة و استدل بقول الحرام لا يحرم الاكلال و ان كان لا يثبت به
 عباس و روى ابو هريرة ان النبي تسلم عن فتى من امرأة حراما ثم تيزوج ابنتها فقال يجوز الاكلال لا يحرم الاكلال
 و انما يحرم ما كان من قبل النكاح و علل اشافعي في كتابه فقال النكاح امر حرم عليه الزنا فصل حرمت عليه
 فاني استويان و معنى هذا ان ثبوت حرمة المصاهرة بطريق النعمة و الكرامة فان الله تعالى سمع من علي عباده
 بقوله فحله نسا و صهرا و هو معقول فان احماهما و نياته كما حرمة و نياته من نكاح و نياته و نياته و نياته
 بطريق الكرامة و الزنا المحض سبب الاستحباب العقوبة فلا يصح سببا لاثبات الحرمة و الكرامة الا ترى انه
 لا يثبت به النسب و العدة و لك حرمة المصاهرة انتهى مخفى نيت كه تسك منافعي بجهت مذکور مستحسن و اما
 و لیس كه باجتهاد و رای خود آورده پس نزد ما مقبول چه نزد فرقه حقه اجتهاد كه ای با خبر اینه دین مخفی و مستحسن
 عنه و مراد از رای و اجتهاد منی عثمانی است فلا یعمل علیه و لكن لو لم یأثروا باجماع این مسأله از مدارك
 رای علما ی اعلام است و جمیع روایات مختلفه باجای شستی ممكن و الا شهر الا قوسه عند الاكثر شرع الحوتة فی
 الزنا السابق و هو الذي كلامنا فيه فی هذا المقام عجب است كه فاضل رشید رجبا بالنیب حكم بقوت احد القویین
 علی الآخر بحسب مذہب ما نموده نمیدانم كه قولش را از كجا دانسته جتهاد و در مذہب ما مثل اجتهاد اهل تسنن است
 كه مثل معاویه طاعنه و عائشة طائفة و هر يك از حشرات الارض كه نام محالی و تابلی باشد مجتهد و از نو و معاد

سن ذلک بل الاجتهاد عندنا مختص بربوی قوه فسیح لا تنال الالبفضل سن الله سبحانه خلاصه آنکه علمای فریقین
 با هم مختلف و علما اهل سنت در هر قوه از قولین شریک با علمای ماستند و مسلم و نه نهایت وقت و نحو من پس
 قیاس حل نبت متکونه عن الزنا بران یعنی چه دشمن بران یعنی و این اختلاف شدید قرینه قویه است بر آنکه الفاظ
 و ال علی النسب و المصاهره از حقائق شرعی نیست کما لا یخفی طرفه آنکه داود طاهری از اهل سنت قائل شده باینکه
 ربیبه منکوحه هرگاه در حجر او نباشد حلال و طیب است فضلا عن ربیبه المنزله بها و سناد این قول بسو جناب
 ولایتیاب نموده و حاشا جنابه عنه و نحن اعرف بمنزله فان اهل البیت البصر باینکه سخن و بیت التلاوه
 یا الهی بن و در تفسیر کتاب و غیر آن تصریح بمنزله و داود واقع فارج الیه و موید قول داودی است آنچه ابن
 عبد البر استیجاب ترجمه سعد بن حنا نوشته حدیثا عبد الواب بن عبد الحمید الثقفی عن الرب ان سعد بن فرجار جل من
 اصحاب الهی جمع بین امره و انبتهما من غیره و لا یخفی فی ظاهره من التائید و للمقال بحال عرض و فی بعض
 نسخ الاستیجاب من غیره بمقام غیره و هو غیر الظاهر کما هو ظاهر قول گویم همین است نه هب امامیه الخ حرکت
 کلمه شح من افواههم الحال لا یدر و یدر که مذ هب حنفیه و امامیه تفصیل در این مقام ذکر نموده شود تا فاضل
 را علم بمنزله حنفی و هم اطلاع بر مسلک ما حاصل شود پس بدانکه ابو حنیفه بنا بر طریقه کشیده خود قائل شده است
 باینکه اگر احدی عالما عا دما عقد یا ما و یا خواهر خود کند حد از و ساقط میشود و این سلسله از تفردات او است
 قاصدی از آنکه ثلاثه بلکه صاحبیه نیز با او شریک نیستند فضلا عن الفرقة الحققة ابتلع اهل البیت قائل اند
 شم شبهه عند ابی حنیفه ثبت بالعقد و انکان متفقاً تحریمیه و هو عالم به و عند الباقین لا تثبت اذا علم
 بحریمه و لیظهر ذلک فی نکاح الحارم علی بابائیک بیانیه قال بعض شرح فان العقد اذا وجد حلالا کان
 او حراما متفقاً علی تحریمیه او متخلفاً فی علم الواطئ انه محرم اولم یعلم لا یحکم عند ابی حنیفه و عند ما اذن نکاح نکاحاً
 مجعاً علی تحریمه فلیس ذلک شبهه و یحکمان علم بالتحریم و الا لا و فی فتاوی قاضی خان لو ترجع بذات محرم
 محرم نحو البنت و الاخت و الام و العمة و الخالة و جاسعها لاحد علیه فی قول ابی حنیفه و ان قال علمت انها
 علی حرام و جناب علامه علی الاطلاق در شیخ الحق فرموده و هب الامامیه لے انه اذا عقد علی امره و اخته و
 بنته با و رضاعاً و باقی المحرمات علی التابید عالما بالتحریم و النسب فانه لا یقید سقاط الحد بالوطئ قال
 ابو حنیفه لیسقط لان العقد یفیه شبهه و قد خالف قوله لقائل الزانیة و الزانی فی فاجله و انتهی ابن و زهران
 گفته مذ هب الشافعی ان محرم العقد لیسبیه و داریه لمحرم لان المراد بالشبهه یا یكون موجبا للاستباه و لا استباه

فی عدم صحته العقد علی الحرام و جعل الوصیفة اعم من وجه الشبهة ولا خلاف فی النص لان العقد یجب علی الزانی اذ اقله یجب
 شبهة و اذنیة انتهی بهر صورتی قال که اندک شعور و ادراک داشته باشند مخفی نیست که در صورت علم تحریم و تعدد مجرم و احتمال
 تطرق شبهه ممکن نیست و ای شبهه اذ اقله وجهه کماح الاجامات و البنات ثم العقد الزانی من و العیاد با لیسند الحق
 که این شبهه کم از کسب و کلام نفس نیست که لفظ اصل و جمیع است با تجله در صورت مذکوره است و شبهه بسبب و اعلی
 نمیتوان نمود ولی اگر استناد بشبهه و ذهنی شبهه بسبب الوصیفة نمایند صورتی دارد اگر چه نظر دقیق حاکم است که کسب
 آن امام عظیم غیر از حیلہ انگیزی بر کسب فساد و فحار غرض نبوده هر جا که دلش میخواست اسقاط احد باین حیل
 نام ضمیمه میکرد و از همین بابت است اسقاط احد از کسیکه مادر و خواهر خود را اشتراک میداد و باز و علی باینها کند فاشه
 بقول ان الاثر اشبهه فی سقط الحد و لو علم بالتحريم و یجوز ان اگر زن جنبیه را برای زنا بطلعه و غرضی بر کس او
 مقرر ساخته مرکب فعل شنیع با او گردد و حد از وساطت و استند و کینه و زاین خرم الاندیشی حیث قال بعد
 کلام فی هذه المسئلة کذا مع ان فی هذا الطريق اے الزنا و اباحه الفروج المحرمه و هو ما لا یس علی تسویل الکبار
 فلا یجوز ان ولا زانیة ان یرتبا علانیة و بما فی اسن من الحد عند اعلی اسناد بهایستاجر مایه الزنا فاشه علما
 الفساق حیلته فی ان یخسر و اسن انفسهم اعمر منه و زانیة و صیالها ثم علایم الحلیتی و علی الاجامات و البنات بان
 یعتقد و احسن نکاحا ثم طهر من علانیة من الحد و ثم علایم الحیلته فی السرة ان ینقب احد هم لقیافه
 الخاطی و یقتل الواحد و یخل الدار و الاثر خارج الدار ثم یأخذ الاخر من النقب و یختر جان منین من القطع
 ثم علایم الحیلته فی قتل انفس المحرمه بان یأخذ خود و صیحا یکسر بر راس من لعین حتی یسل و ما غدر و یوت و یبیه
 انما من القود و من عدم الدیة من باله و یخن برأ اے العقد لقائے سن هذه الاقوال الملوثة التي لم یعتقدوا بها
 بقدر ان ولا سنة و انما تعلقات فیها بتعلیل و حکم رای فاسد و اتباع النوی المفضل بها و هو الزنا واجب علی الزانی
 بل جرمها اعظم من جرم الزانی و الزانیة بلا استیجار لان للاستاجر و المستاجر علی سائر الزنا جرم آخر و هو اقل الما
 بالباطل استخر و قال فی بیان ذریب اخیفیه فی سقوط الحد عن الزانی بالام اذ انهما بلذ ارجع الوصیفة و کما
 قلده بان اسم الزنا غیر اسم النکاح فوجب ان یکون له غیر حکم فاذا قلتم زنا باسمه علی اطلاق الی و اذ قلتم
 تزوج اسم فالزواج غیر الزنا فلاحه فی ذلک و انما هو نکاح فاسد فحکم حکم النکاح الفاسد من سقوط الحد و کما فی الزنا
 و وجوب المهر و التعلیم لهم متوهم غیر مذکور و کلام فاسد و محتاج باطل و عمل غیر صالح اما قوله ان اسم الزنا غیر اسم
 الزواج فحق لا شک فیہ الا ان الزواج هو الذی امر الله به و باصه و هو الحلال الطیب و العمل المبرک

و اما كل عقد او طي لم يامر الله به ولا ابا قبل نهى عنه فهو الباطل والحرام والمعصية والاضلال ومن سمي بذلك
زواجاً فهو كاذب آفاك معتد ليست التسمية في الشريعة انياً ولا كراهة انما هي اى الله تعالى قال الله تعالى
ان هي الاسماء سميتهم بانتم و اباكم ما انزل الله بها من سلطان اى قوله فلكل الاخرة والا لى واما من سمي كل
عقد فاسد ووطى فاسد و هو الزنا المحض زواجا لا يتوصل به الى اباة با حرم الله عز وجل او سقاطا صوره او
كمن سمي الخنزير كيشا يستحل به ذلك الاسم وكن سمي الخنزير اذا وفسد ما يستحلها بذلك وكن سمي البهيمة وكنية سمي او
كمن سمي اليهودية سلا ما و هذا هو الاصل من الاسلام ونقض عهد شريعة وليس في الحال اكثر من قول القائل
هذا كحلح فاسد و هذا ملك فاسد لان هذا الكلام ينقض بعضه بعضا ولئن كان كحا او طكافانه صحيح حلال طلق
وبساح طيب ولا ملائمة فيه ولا ما ثم وكل ما كان فيه اللوم والاشم فليس زواجا ولا ملكا سباحا للوطى ولا كراهة بل هو
العدوان والزنا المحض ولا شى الا فرائض او غير حرام فان وجدنا ما ان نقول كحلح فاسد او زواج فاسد او ملك فاسد
فانما هو كناية اقوال لهم وكلام على معانيهم كما قال تعالى خيرا سيئة شيئا وما قال فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه
بمثل ما اعتدى عليكم والله يستنزيهم وقد علم المسلمون ان الخوا ليس سيئة ان القصاص ليس عهدا وانا وان
الله تعالى على الاستنزال ليس نهى بل جرح فصيح من هذا ان كل عقد لم يامر به الله تعالى فمن عقده فهو باطل كحلح
عالمنا بالتحريم عالمنا بالسب المحرم فهو زان طلق لنزول الله نهى انتم وازنقرعات اين كحلح فاسد بنا مرد
كاسد الايمان لزوم مهر من سمي التسمية لزوم مهر مثل لامعها وثبوت نسب اولاد و كيه ازين كحلح بهر سيده با
و وجوب مهر بعد الاقتران و امثال ان على اهلها بطى النكاح الفاسد فى القضاوى التامه خالية النكاح
الفاسد بعد الدخول فى حق النسب بمنزلة النكاح الصحيح وتغير المدة وذلك ستة اشهر من وقت النكاح عند الامام
ابى حنيفة والابى يوسف وعند محمد من وقت الدخول انتهى اين كل دكر شگفت كه اگر كس با مادرش نكاح كند و بعد
چهار ماه از نكاح شك او طى با او كند و بعد از دو ماه از او طى طفله تام الخلقت بذا پس ملحق بملك مذكور خواهد بود و اگر
اعتبارت شش ماه از وقت عقد است نه از هنگام وطى و هرگاه حال خسران مال نه بهب حنفى بر تو منگاشت گشت
پس بگوش حل نه بهب حق اماميه با حيدر الشوختى نه اند هر سيكه عامه عالمنا كحلح باحدى از محارم نايده با اتفاق
بمنه بهب شان واجب الحد و زانى است و احدى در مسئله اختلافى نكرده و حاشا كه احدى از عقلا را مجال لتوهم
اشترك فرقه حقه با ابو حنيفة و دين مسئله بوده باشد بلكه ائمة ثلثة سنيه و صاحبيه نيز از مسلک امام اعظم شري
دارند فكيف بالامامية الاثنى عشرية بلى اگر كس جاهل بتحریم باشد يا در شواهدى جبال و بلاد نائية بعيدة الشقة

و اما كل عقد او طي لم يامر الله به ولا ابا قبل نهى عنه فهو الباطل والحرام والمعصية والاضلال ومن سمي بذلك

از دیار اسلام متولد شده باشند سبب اشتباه حد از وساطت خواهد بود و این حکم اجماعی کافه اهل اسلام است و علیه الطریق اهل علم
طرابلسی در تحقیق شبهه عند الجمل و توهم اهل قل الشیطان السیدان فی المنة المشتبه و از دست گرفته فلو ترجح الام
ای ام المنزج او الحفنة المنزج و غیره طنا با کل اقرب عمده من المجوسیه و نحو امن الکفر بکناه فی بادیه بعیده عن
احکام الدین فلا حد علیه للشیبهه والحد و تنزی بالنبهات و لا یفی فی تحقیق الشبهه الداریه للحد العقد علی المحترقه بحجده
من غیر ان یطین اهل اجماعاً لا تنقار من الشبهه حین و نه بذلک علی خلاف حقیقه حیث استغنی به فی درج الحد استغنی
و همین است مراد جناب علامه در ارشاد و لکن چون ارشاد پناه استقاط اول و آخر کلام فرموده اند ظهور مراد از ان
خفای بهرسانیده و مانند کلام کلام ذلک الامام الاعلام قال فی الارشاد و شیطانی الحد العلم بالتحريم و الجلبوع
و الاختیار فلو توهم العقد علی المحرمات الموبزة صحیحاً سقط و لا یسقط الحد بالعقد مع العلم بقباده و لا باستیجار الکفو
مع و لو توهم اهل بدو غیره کالاباحه فلا حد و تشبیهت علیه محدث ہی و نه و انیکلام با و از ملیده نامیده بهر تنزی
از رای حتی و عدم استقاط حد بالعقد الا عند الجمل الداری الحد قال العلامة فی التحریر و القواعد و اللفظ للملاطیل لو ترجح
من یحرم علیه نکاحها کالام و البنت و الاخت و المرضعة و ذات البعل و المعتقة و زوجة الاب و الابن کان العقد
بطلان بالاجماع فان و طلماس علم بالتحريم جب علیه الحد و لا یكون العقد و حد شبهته فی سقوط الحد و لو طلی جابلاً یحرم
سقط الحد لئلا یحتاج الیه و این عبارت صریح است در در حد و صورت جمل بالمسئله و عدم و ان یحرم و عقیدت علم
بالتحريم مع ان اباضیه یقول بدو ح کس توهم اشتراک تشنیع و اتحادند بهین و بهی بیش نیست زیرا که کلام و حد
علم تحريم است که ابو حنیفه به اندر حد و ان قائل گشته و همین منشأ تشنیع بر او است و اما الجمل فخرج عن مورد
التشنيع و محل النزاع و الخلاف و چون مراد از توهم صحت عقد که در کلام علامه واقع شده توهم صحت آن از
جمل مسأله است در حق کسی که احتمال جمل با و امکان داشته باشد کس قل فاضل رشید که این توهم احوال تشنیع
امام رازی نیست و توهم عجیب است چه تشنیع در صورت جمل مسأله نزد اهل اسلام مسأله غایب و اما
التشنيع فی صورة العلم ظاهر استغنی توهم الغمیه توهم اتحاد بین المشرکین نموده اند مع ان المشرکین ابی حنیفه نقی
سن البیضة لا یرفعیه احد من المسلمین و مشرب الامایه فی ذلک صان عن شوبه الخام غاین فاسن ذاک هذا
عذب فرات سأل شربه و ذلک ملح اهل یسویان مثلاً اهل یسویان قال السید العلامة العزیز
یجمع انک نرد معاشرة طائفة کسبیه بناره که سواد عظمی هستند اند حسن و قبح اشیا عقل نیست و در مذهب ایشان اگر حد
زنا و شراب خواری و دوی اجماعات و نبات و اصباح ساز و جاز است و همچنین ابرار را در جهنم انداخته اند و حد غیب خفتن

و لهذا حضرت ادریس و حضرت عیسی و حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوٰۃ و السلام عروج بران فرموده اند
 و اگر چه این عروج بطریق خرق عادت است لیکن در خوارق عادات امکان شرط است پس نظر اے
 امکانها الذاتی تکلیف بان جائز و نظر اے الوعد حیث قال الله تعالی لا یكلف الله نفسا الا وسعها انقسم
 تکلیف غیر واقع علامه تقی زانی در شرح عقاید سیف پادشاه درم تکلیف بمالیس فی الوسع متفق علیه لقوله لا
 یكلف الله نفسا الا وسعها انتهى قوله پس باین سبب که شمارا با عقلیات چه کار و کدام ربطی نخواهد بود
 اینکلام که خلاصه اینجواب سطر از صدق و صواب است هیچ بخاطر نیر سدر که اگر احد بلسان فرض و تقدیر
 بگوید که اے اشاعره را با عقلیات کاری نیست لیکن چون کلام ایشان با کسی است که عقل را حاکم میدانند
 لهذا ذکر و جوق در اصل متعه بطریق حجت الزامیه نموده اند پس بجواب حجت الزامیه مخاطب انقسم افاده فرمود
 بنیاد همچو حج را منهدم نمودن و طرز جدید برای جواب ان طرح کردن است انتهى کلام الفاضل الرشید
 اقول آنچه در صدر کلام افاده فرموده که جواب را با سوال ربطی ظاهر بخیاں نیر سدر ظاهر ناشی از اشتغال
 خاطر با اشتغال باطنیه گشته و الا معلوم است که از منکرین حسن و قبح عقلیین قائلین باینکه هر چه را که حق تعالی
 امر فرماید حسن خواهد بود و حکم بقیح کلی گشته و بیان اشتغال ان بر نفسا شدنی مع ابا حتما بالا جماع بین المسلمین و لکن
 فی الجملة نادر و است و عجیب تر آنکه نقل مذہب را در این مقام بسبب و دشنام بقیم فرموده اند احدی از عقل
 نقل مذہب را سبب و شتم گفته است اما باینکه انشاء نموده پس بصدقه مصرع کلخ انداز را با دانش سنگ
 می شکنند کاش از بد و امر انشادش بحضرت استادش نموده و حال اموات اصول شعریه لا شعوریه مجله بسین
 گشته و باز هم بعرض تبیین خواهد آمد آنچه از احکامات اصول شیعه مکنون خاطر رشادت ماثر بوده باشد بیان نماید
 و این بوس را در دل خود پنهان ندارند اما آنچه در باب اثبات عاقلیت شعری کلامی محل مرقوم فرموده اند پس
 جوابش آنکه اگر مطلوب اثبات عاقلیت بر وجه ایجاب جبری است ولو بحض الا و مالیس انکار حسین عقل را
 هیچ عاقلی نمیتواند رد کیف و ضعف و اخف مذہب مذہب سوطیائیه است و آنها نیز ادعا که اتباع عقل اند
 و بالمره دست ازان بر نمیدانند بلکه در انکار بر بیات هم شبهاتی چند که می آرند بر عزم خود آنرا عقلیات می خوانند
 و کم کسی خواهد بود که را ساد حکم عقل انکار نماید و لو ادعا فلک سوطیائیه نه الامه و قیاس خفی را دلیل شریعت
 بعقل آوردن طرفه باجرا نیست چه قول بقیاس از قبیل تمسبات صریحه است که عقل و نقل ازان ابی و اصل
 ان از قیاس فاسد الاساس اول سن قاس تقیسی اتیانای حکم شرعی بران خلاف عقل و از عقل بر حل م

فراخ بعید زیر که اتحاد حکم مختلفات و اختلاف حکم مختلفات مثل وجوب صوم آخر ماه رمضان و حرمت صوم اول شوال
و قضا حال صوم را درون الصلوة ای غیر ذلک مالا یخفی کثیرا و ادم این اساس است و حدیث لو کان الدین بالرا
لکان المسح علی باطن الخفین او علی السطح علی ظاهرهما از جناب ملا تیماب بین الفریقین با نور و مشهور و انکار قیام
از الله البلیت باعتبار عظامی علمای اهل سنت مثل غیره ثابت پس التزام چنین امری را دلیل بر
انکاشتن بعید از عقل باشد و قاعده لسانیه العقل مقدم علی النقل غیر مفید و بعد تسلیم غایتش ایجاب جزئی
است و هو لا یفید بالجملة چون بتقدیم عقل بر نقل در حصول دینیة قائل نمیشاند و تجویز مستحکات می برد
پس ادعا عقل در بعض مقامات چگونه مفید تواند شد و قاعده انصوص معلله کلیه نیست و الا می باید که بفعل
المیه یعمل بعقل باشد لان الاوامر والنواهی من افعاله سبحانه و ادعا تاویل آیات متشابهه بنا بر ذریع
خالیة مجسده راست نمی آید و شبهه باعث بر اعتزال اشعری از اصحاب اعتزال دلیل بر ملاذات اوست نه
بر عاقلیت او چنانچه صدق انیکلام بلا حطه صوارم الالهیات و عماد الاسلام تبوئج تمام منکشف میشود
و اختراع حکم و عقل و مبدء در احکام شرعیه تعبدیه که عقل ارباب عقل از ادراک اکثرین معترف بقصور است
و لالت بر نفی عقل از اصحاب ابداع دارند بر اثبات و محبت بالغة و الدفاصل عزیز قائل تماشای او می
العقول است اگر چه این و هیات را عقلیات پنداشته اند مجال انکار کرد او اگر ادا ایجاب کلی است او فی اکثر المواقف
کس از این جزئیات معذوره بعد تسلیم اثباتش نتوان نمود و چگونه عاقلی ادعا عقل اینجا تعبدیه المعنی تواند
نمود که تجویز و ریت حق تعالی بلامحیث و جهت مینماید و ریت طوم و رواج و امثال آن مجوز می انکار نه بلکه
بجواز ریت اعمای صمدی بقه اندلس را قائل و بکلام نفس که بنیانی بیش نیست متغوه و صفات المیه را نه بین
فات و اندرون غیر و افعال او سبحانه را عاری از اغراض و علل انکارند و بخلق افعال عباد و عین و با وجود خبر
شباب و معاقب انکارند و کسب را که لفظی معری از معنی است اختراع نمایند و گویند تعریف در مالک خود که فیها
ظلم نیست لهذا التعذیب غیر مستحق از عباد جائز ندارند و قیاح و فواحش را بحق قائل میسند سازند و بعد ریت
جبال شامقه و انبیه رفیع بلا مانع من الرویه منتقد باشند و وصول لطفه شرعی را بر هر مفسدیه و حاکم شیخ
هشتاد ساله را بشاب شانزده ساله تجویز نمایند لای غیر ذلک مالا یخفی کثیرا پس بر خدا و رسول انصاف
باید نمود که ایا عاقلی متصف چنین بزرگان را صاحب عقل میتواند گفت علامه دوانی علی از اصحاب عقاید
اشعریه را ذکر نموده متغذرات انها را بیان فرموده حیث قائل بعد کلام مکمل الکلب و ریت الله مع کونهم

و تنزه عن الجتهل جواز رویه کل موجودین الاعراض و غیر ملحقه جزو دار رویه الاصولات و المعلوم و الرواج
و جند دار رویه اعمی العین لجه اندلس و تناد المکنات کما سالت التدریج و کن الصفات لاهی عین لذات
ولا غیره باس غیر ذلک من المسائل التي شنع مخالفه علیهم علیها کما استخبروا بها کتبهم انتی و تفصیل این محلات
مکول بملاحظه کتب کلاسیه بسو طه است اما تنبییه که از حقیقت حاکم در فتن عقل بر حق تنها نموده پس در حدیث
صوارم الالهیات مبین کشته که احدی از عقلا باستیدار عقل در احکام قائل نیست غایه مافی الیاب عقل را شاعت
لبعض احکام مثل نقل سیدانند کما صح به لظلام العلم و ولده فی شریح المسلم و از حکم عقل به تنزه آئی از تعالی و
قبایح عقل کذب و ظلم و اتخاذه و صاحبه ای غیر ذلک که کافه ملین و حکما در آن متفق العکس باشد حکم عقل
اوسمان لازم نمی آید و الا بهی اهل ملل درین منقصت و عیب ترکیب باشند مگر که گویم چون اشاعره در صواب
خداوند چون این قاعده قاسده مستلزم تجویز ايجاب قتل ناعق و زنای امهات و نبات و استراق سائر
فسوق و تجویز بر حق تنها است چنانچه فاضل رشید بآن معتقد کشته و از غایت حجاب و شرم تسر در اجمال
انزیهیده باضاده اجبات ازین قبایح تعبیر فرموده و معلوم است که البطلان تاسی و دلیل بر بطلان تقدم است
پس کاش سفهیدند که عین دلیل بر البطلان این قاعده فی سربا کافی است و آنچه در اصل رساله متبرکه
مربور کشته و شنیع محض نیست بلکه در حقیقت برهان قاطع است بر این اساس قاعده مزبور پس امر صحیح
البطلان را ای افتخار نشستن و تقطیل عقل را مقتضای عقل انکاشتن نیست بر یک عقل زود است و تنبیه
عقل حاکم بر خدا نیست بل که کاشف حکم خدا است فالاجون بل اصول غیر متوقف علی التمسع بعقل ثابت نشود
می باید که بگویند که قائل شوند و مهند چون از کلام فاضل رشید مترشح میشود که نقل ساطع اعتبار پذیر
احکام است و در کلمات قوم تصریحات یا نمین و واقع پس حرای تنها را حکوم نقل قرار نمیده شد اگر در حکایت
عینه است و در دو حکایت مشترک و الا فلا علاوه آنکه بنده بهیب شان تجویز قبایح مذکور به حسب عقل و نقل ثابت
بلکه اکثر فراسخ اسبوی او تاسی مستند بر عقل معطل و نشستن یعنی چه و تفصیل فی المطالبات قول گویم و اینجا
که نزد اشاعره امر بر وجهی است که حکم عقل غیر و جلیل محصل اینکلام عدم وجوب ازمی بر حق تنها است
المقل و لزوم آن من حیث الوجود الصادق است و ان مستلزم حکاویت واجب و حکایت نقل ساطع است
مع ان حکم الوعد غیر حکم الوعد فلا یرم الوفاء بالوعد پس ارم و دخل ندارد و تنزه بر وجهی است
نزدان یعنی چه و مهند در وجهی از تنزهات واجب عقلی است و هرگاه کذب در کلام لغط و اشتباه

کاذب بنده شب شان جائز باشد و ثبوت قبح ان از هیچ مستلزم دور پس ایضا با عدم هم غیر لازم دوست براسن
 عادت است نزدن غیر مفید چه ثبوت عادت از کجا و خرق عادت هم غیر مستحیل و تقریر بر سببیه که در تنبیه اسفیه است از لطافت
 عاری و از سفاست ناسی است زیرا که اگر میگوید بن لیسار و لغیر من لیسار لظا هر با سفاست بود خوب و فایده بود
 و از وجه مفادش بنا بر غرض می اخبار بتغییب مستحق و غیر مستحق است پس اساس آن عدم هم بر هم منحور و حال
 سابقا جناب رشادت آب فرموده که نظر بر عدل صادق عطای اجور واجب و لازم و الجواب الجواب و بطریق حل
 میگوید هم مراد نیست که لیسار بن لیسار و لغیر من لیسار و لکن لا لیسار الا لغیر من استحققه و شغلان من استحقاقه
 زیرا که شرک و کفر بالا جماع منقور نیست فلا تخصیص من التخصیص و ثبت بکریه من یکاک لکم من الله شکیا الایه
 اطراف و اعراض از سابق است زیرا که مفادش بیان قدرت کامله الهی بر اعدا و امانت حضرت عیسی و مریم
 است و در افشای انبیاء و اوصیاء و من فی الارض جمیعاً المصلحین متأثر با الله جلجله که ام قبح و نقص است تا
 استدلالات بآن بجز از قبایح بر او تعلق نموده آید و قیاس قبایح بر انبیا و جبه نادر و معجزات کلام در قدرت
 اکتمیه بر قبایح نیست اولیس لانکار فیه مجال بلکه کلام در عدم جواز وقوع است و مراد از حکم عقل تسلط او بر
 و عجز او سبحانه از مخالفت است العیاذ بالله منته فانه لا یقول به احد من المسلمین بل احده من العاقلین نیست
 و لا تسلط للعقل علی العباد فان اکثرهم خیال فون حکمه و یا تون بالقبلی فکیف تسلط علی خالق و انما المراد
 حکم العقل و کشف عن قبح القبیح و الاتیان بها و این بدین ذاک و لا دلالة للکرمیه المزموره علی نفی هذا حکم
 بوجه من الوجوه و بنحو من انحاء الدلالة و بعد غرض از بر صرح ذاک میگوید هم که آیه مذکوره مشتمل بر جمله شرطیه
 است و هو لا یستلزم وقوع المقدم و معلوم است که امانت حضرت عیسی و لق نشده بلکه چون کفار مدعی نبوت
 و الوهیت حضرت عیسی بودند حق تعالی در مقام بیان عبودیت آن حضرت فرموده که اگر امانت و اهلک ایشانرا
 اراده فرماید کدام کس مانع و حاجز میتواند شد و اما فقره لو عقبتنی و عذبت اهل استمرات و الا در همین پس نیست
 بر سلبش و از وجه ظاهری است که مراد از آن این نیست که لو عقبتنی مع طاعتی و عدم تقصیر من فی العباد و قبح
 بلکه مراد از آن فرض تقصیر خود است فلا یم التقریب بل از حیثیت سفاست ظاهریش با عصمت انبیاء و این
 دین و ملاکه تقریب واجب التاویل عند الكل بوده باشد لکن این بدین ذاک و بر سبب منوال است
 حال سناجات جناب امام موسی کاظم علیه السلام زیرا که هرگاه ضمیمه رب عقیق تک با سانی موجود است فلیعلم
 لغزب بر آن صحیح و لغزب غیر مستحق از ان غیر لازم و کلام در لغزب من لا یستحقه میاثره فی ظاهرش سنا

عصمت است مثل طاهر کریم یعنی سرکار الهی با تقدیم من ذنبک و اما آخر و مثل قوله تعالی و لکن اشکرت لعیلی بن عمک
 پس مانند سایر آیات و اخبار یا قول بود و باشد و لفظ عصیان و تعذیب هر دو محمول علی الظاهر نمیتواند شد بل هر
 ترک الاولی و التقصیر عن عبادۃ الله حق عبادت و من التعذیب فوات الزلفه هذا متعلق بکلام السفيه چون
 فاضل رشید کلاش را بطریق نقل کلام دیگر آورده و یادش خوش متشخصی بجملة تخشین کلام نموده و شرا که چه
 بعض عرفا قائل یا اتحاد قائل اند و باین شعر دلبر با بر سر شمشیر
 هر لحظه بشکل آن بت عیار برآمد و دل برده و نهان شد
 هر دم بلباس در آن یار برآمد گه بر و جوان شد
 و اما فقرات دعا صحیفه سجاده علی صاحبها السلام پس مراد از آن بجای خیار حضرت سید علی ادرک درم کلام امام کا
 هر گشت و بدون تو دل و در پد و درین حدیث خیلی دشوار و باجملة محصل منقول آن نیست که عفو از حق مواخذة محض تفضل
 است نه بر سبیل وجوب و لکن اعظم اصحاب ما قائل اند باینکه عفو بعد التوبه من استحق التعذیب تفضل محض است
 کلاش اینقدر زین بن شریف فاضل رشید میر سید که تعلیل آن حضرت بقول خود اذ کان جزائی فی اول عهدتیک
 النار فان التعذیبی فانت غیر ظالم لے نقص جمله است بر آنکه استحقاق تعذیب تترتب بر صدد و عصیان سابق
 است پس دلیل بر تعذیب بحق باشد نه بر تعذیب غیر مستحق بلکه تفریع فان تعذیبی فانت غیر ظالم لے بر وقوع
 عصیان با و از بنیادی است و باینکه اگر سبق عصیان نمی بود تعذیب عین ظلم بود و این بادم اساس است
 شعری است که تعذیب بطیع را من حیث هو بطیع رواد از زنی که لانا لا علینا و علیهم لا هم پس تسک و تثبیت
 با نچه نانی اصول خودش باشد مقام استعجاب و مراد از استعجاب مغفرت در کلام امام استعجاب تفضل است
 نه حتی ایجابی بقدریه تقدیم یعنی فقره یا الکی لو کیت الیک حتی تسقط اشعار عینی و اتجبت حتی تقطع صوته
 الی ان قال ما استوجب بذلک محسبیه و احده من سیاتی قال سید علیخان المدهنی فی شرح الصغیفه الموسوم
 بریاض السالکین بکذا و استوجب مغفرتک ای استعجاب تفضل و کم و حسان و کم قوله حین استحق فانه
 سبحانه اوجب للعبد علی نفسه قبول توبته تفضلاً و کما قال انما التوبه علی الله الذین یعلمون السوء بحالهم
 یتوبون من قریب فان علی هماغاهما الوجوب ای وجبه علی الله و وجوب کم لا وجوب استحق تبرکه الذم فانه
 بهذا الاعتبار استوجب من تعالی المغفرة و استحق العفو لا باعتبار ان ذلک له حق واجب لیست وجبه و لیست عفو
 سنا فانه بین لفظ الاستعجاب اولاً و اثبات ثانیاً استحقاق قوله گوئیم نسبت این تجویز لطرف اشاعره علی محض
 الخ اقول این کثرت سوره را چه علاج که در قول سابق تصریح بعدم وجوب امر من الامر الی الله فرموده اند

کتاب

وقاعده لا یجب علیہ شیء عقلی مطلق ساخته و سلم داشته اند و حالا باینکه ذیل از آن فرموده او عای و عوب
 تصدیق نبی و عدم تصدیق متنبی سفر نمایند آن بدانشی عجاب و احتمال و عوب سمعی منتفی چه آن مستلزم دور و دور
 است و کاش کلام علامه تفتازانی هم بضم شریف چنانچه میاید بکسید بطلبش جز این نیست که تجویز معجزه
 بر یزیدی صادق و عدم تجویز آن بر دست متنبی کاذب بنا بر عادت محضه است کما هو من مقرر حات علما هم کلام
 روز بهمان و غیره پس اینقدر غفلت از اصول مذہب ناشایب و بر کسکه این رساله را مطالعه نماید غفلت های یک
 از فاضل رشید در علوم اصول کلامیه و فقهیه و مسائل فرعی و قواعد عقلیه بکار بسته مخفی نخواهد بود و حال عادت
 این فرقه سابقا عرض داشته شد که علم بعبادت کذا یا از استحکامات و خرق عادت در هر وقتی محتمل پس یقین
 بآن عادت نامکن قوله گویم عروج اشخاص انسانی الخ کاش اینقدر وقت طبع را که میفرمودند که محال عادی
 در هنگام خرق عادت استحاله عادی ندارد بلکه بسبب اعجاز یا ارباص و حریم الطیاق و دخل و از دایره الاطلاق
 خارج میشود و کلام در جواز آن صحت کونه محال الطیاق است پس اصل امکان ذاتی از حین عدم اطلاق که سناطیج
 تکلیف است خارج نمیدارد و تمامه عقلا بر استحاله آن اطلاق و اتفاق دارند الا شریکه لایعیا هم تفصیل کلام
 آنکه محققین قدما نشان تجویز تحصیل تکلیف مالاطلاق علی الاطلاق پرورخته اند چنانچه علامه و آئی فرموده و اما
 تقریر بیشترین محققین فیذل علی ان التکلیف بالمتنع لذاته کجای نقیضین جائز بل واقع قال امام الحرمین
 فی الارشاد فان قيل باجوز تموه عقلا من تکلیف المحال بل اتفق وقوله شرعا قلنا قال شیخنا ذلک واقع
 شرعا فان الرب تعالی امر باجهل بان یصدق دیون بی فی جمیع ما یخبر عنه و ما یخبر عنه انه لایؤمن بقدره
 ان یصدق بان لا یصدق و ذلک جمیع من نقیضین و کذا ذکر الامام الرازی فی المطالب العالیة و قال فی
 ان الامر تحصیل الایمان مع حصول العلم بعلم الایمان او جمیع الوجود و عدم لان وجود الایمان تحصیل ان بحصول
 مع العلم بعلم الایمان ضرورة ان العلم بالتکلیف المطالبه و ذلک بحصول عدم الایمان است و چون تاخرین
 اشاعره بر شناعة این قول مطلع شده اند دست و پای زده و تنوع انواع استحکامات پرورخته اند چنانچه علامه
 و آئی خود شن در همین کتاب مراتب مالاطلاق را بر سه قسم تقسیم ساخته گفته است که ادنای مراتب آنست که
 متنع باشد بسبب علم الهی لعدم وقوع آن اولاد و اوته ذلک اول اخباره ذلک و لا نزاع فی وقوع التکلیف فی
 عن الجواز فان من مات علی کفر من اخر التبع لم یعلم الایمان لیسببها و اقصای مراتب آنست که متنع اند
 باشد کلب الحقائق و جمیع العقیدین و نقیضین و فی جواز التکلیف بر تردد و مرثبه وسطی آنست که فی حد فاضل

ممکن باشد لکن متعلق قدرت عجز نباشد اصلا مثل خلق جسم یا عجب عادت کما بصودالی السواد و همین مرتبه را محل نزاع
 قرار داده و فرموده که جمود بران رفته اند که نزاع در جواز تکلیف یا تقسیم است و اما وقوع پس منفی است بکلمه استقرار
 و شهادت کریمه لا یکنف الله نفسا الا دسها نیست لمخص افاده علامه لغتنا زانی پس بوضوح انجامید که در هر دو قسم
 محال یعنی ادنی و وسطی در جواز نزاع اشاعره و همچنین در وقوع تکلیف بادل کلامی نه و در بعضی تردد است حق نیست
 که این تحقیق متاخرین غرار عن اشتیال از قبیل تالالیمین و لایغنی من جمیع است چه اگر استطاعت و قدرت بشرط
 و ساط تکلیف است پس همه اقسام متمنع منساک و الاقدام باشد ذراتیا و اعدایا و الا فکذا لک لا مقام للتردد و الکلام
 فی بعضی و کون بعضی و شهادت قول الکی علی موعودهم من عدم و جوب الوفا را بوعده عدم لزوم الصدق فی الکلام
 اللفظی غیر مقبول و حال استقرار معلوم یا بحکله فرق مختص متاخرین تحکیم بحث است و اصل مذمب اشعری جواز بل
 و وقوع تکلیف جمیع انواع محال است من غیر فرق کما لا یغنی علی ذی النصفین من الفرق و مجال التاویل وسیع
 و التوجیه الباری و بلیج قوله گوئیم مفاد ان یکلام انخ در کلام جناب سید مظلما میامی بحجرات ان ایراد شده و
 ادراک ان خالی از تقسیم نیست یعنی قوله و لایرے بالحجارة من کان یتیم من الزجاجة و شریح آنکه الزام دیگری
 کسی نیز پیدا که مثل ان یا شمع از ان مبدعش سائغ و جائز نباشد و الا الزام بعید از الصفات و قریب باعتبار
 و ایضا کلام استادش که در صدر عبارت تحفه سالقه الذکر نوشته یعنی قوله اگر علقه در اصل متعنه نال کند پیدا
 که درین عقد فاسد چه مفید ما است که همه ان سنانی شرع و مضاد حکم الکی است انخ و دلالت صریحه دارد بر آنکه
 مطلوب اوسیان استقبل عقلی بر وجه تحقیق است نه بر سبیل الزام و همچنین قول او بحکله در ضمن تحلیل متعنه هر چه
 امر شده لیت خصوص امر نکاح و امر میراث صریح لازم می آید نه پس حل کلامش بر الزام از قبیل توجیه القول
 بما لایرے به قائم لوده باشد علاوه آنکه الزام نیز است نمی آید چه این احتمالات تخیفه و نکاح و شهادت شایین
 و جمیع احکام شرعی متطرق است و مدار او امر و احکام شرعی بر ظواهر احوال است و امکان محال لغامانی نفس الامر
 مثلا اگر شایین نظیر اسلام باشد و بحسب ظاهر امر کمال شهادت آنها نباشد لازم نیست که در واقع هم شهادت
 شان بر طبق واقع باشد پس احیانا اگر مفسد بر شهادت شان ترتب شود عاید بشناع البیادنا و بعد نبود
 باشد و از ترتب چنین مفاسد که غالباً ناشی از قصور مکلفین است هم اساس حکم شرعی نمیتوان نمود پس چگونه
 اصل اباحت تعدد را تحلیل کما سئل و مفاسد باطل میتوان ساخت قال السید الوحید فائده سابعه
 و در دفع شبهه تا یک بر دلالت آیه کریمه در اصل حکم ماوراء ذلک ان یبغوا بانواکم محصنین غیر ساقین فاما مستثنی منین

فاقوه بن اجماع و لا جرح علیکم فیما تراضیتم به بن عبد الله بن فضال ان الله کان علیما بحیث استوفی ذکره
 و ما در ان مقام مذکر کلام شاه عبد الغزیز لقص فقرات ان گفتا منینا یحی قال الفاضل المعاصر الدیوبی فی لفظه
 تبعاً لاسلامه آنچه گویند که ما شتمتیم به بن فاقوه بن اجماع بن فریفته در حق ستمه نازل است غلط محض است
 روایت ان از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه محض افتراست اگر چه در تفاسیر معتبره اهل سنت نیز نقل کنند
 زیرا که خلاف نظم قرآنی است و تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد گوشت روایت از صحابی کند سمع و بقول نیست
 زیرا که حق تنها اهل بحرات ربیان فرموده است قوله التهم حجت علیکم اهاکم ای قوله و المحضات من النساء
 الا مالکات ایاکم باز میفرماید و حل لکم ما ولو لکم یعنی ما سوار این محلات بر شما حلال کرده شد مگر باین شرط که
 ان متبغوا باهولکم یعنی ال خود را خرج نکنید در مهر و نفقه پس تحایل فرج و اعاده ان ازین شرط باطل شد
 زیرا که ان سودا گفت است باز فرمود و محضین غیر سانجین یعنی در احوالت که از زمان را خاص کنید بر خود
 و محافظت کنید تا دیگر ربط پیدا نکنند آنکه محض شصت شصت منظور و آید و آب خود بخشن و او عیبه می خاش
 کردن قصد نماید پس ستمه ازین شرط باطل باشد زیرا که در ستمه حساب و اختصاص معلوم نیست و ستمه
 را همین معمول است که هر راه با یاری و هر سال در کنار یک باز بر حل نکاح متفرع میفرماید و ما شتمتیم به بن فاقوه
 چون در نکاح مهر مقرر گردید پس اگر متمتع شد بدفع و طلی پس تمام مهر لازم میشود بر شما و الا نصف مهر را
 را از اقبل خود قطع کردن و بر ابتهای کلام حل نمودن صحیح باعتبار عیبت باطل است زیرا که حرف فاسخ میکند
 از قطع و ابته و بر لوط میسازد و ما بعد را با قبل و آنچه روایت کنند که عبد الله بن مسعود این آیه را باین لفظ میخواند
 فما شتمتیم به بن فاقوه بن اجماع بن فریفته در حق ستمه نازل است و در کتب معتبره یافته نمیشود
 دوم آنکه اگر روایت ثابت شود فقرات منسوخ خواهد بود و فقرات منسوخ در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که نه قرآن مانده
 و نه خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صحیح مخالف این فقرات شاذ منسوخ است سوم آنکه اگر از نیمه در گذشتیم
 باز هم بر حل ستمه دلالت نمیکند زیرا که ای حل ستمه متعلق به متمتع است نه بقدر و مدت معین و ستمه متعلق
 عقد میشود نه به متمتع پس یعنی آنچه چنین شد پس اگر متمتع یافتید از زمان منکوحه مدت معین پس تمام مهر او را
 نماید و فایده افزودن این عبارت آنست که کسی توهم نکند که وجوب تمام مهر متعلق است بگذشتن تمام مهر نکاح
 چنانچه در عرف مشهور است که ثلث مهر را بجل میکنند و ثلثین را بجل میدارند و ایضا و انکاح پس این
 بسبب تصرف زن و دستیار او حاصل میشود و الا در حکم شریعت بعد از یک طلی اگر خواهد تمام مهر را مطالبه نماید پس

و اگر اهل اجل سبقت عقید باشد باید که نزد شیعه معتبر است مدینه و بعد در دست نه شود حال آنکه با جماع شیعه درست
 است و سیاق این آیه و هر قولی که در آن است بطریق منکر طولاً و الاً نیز در مقدمه نکاح است یعنی اگر این قدر مال
 ندارد که مهر و نفقه حرائر را بپردازد پس نکاح کنید که نیز بکار برادران دینی خود را در میان قطع کلام کردن عبارت
 سیاقی را بر شیعه حمل نمودن صحیح تحریف کلام است بلکه اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند حرمت متعه صحیح درمی یابد
 زیرا که در این آیه اکتفاء به نکاح نیز بکار فرموده اند اگر متعه را در کلام سابق تحلیل نمیداد پس چرا می گفتند که سن
 لم یقطع منکم طولاً زیرا که در صورت عدم استطلاع نکاح حره و قضای حاجت جماع متعه چه کمی داشت بلکه حکم
 لکل جدید لذته بهتر و خیرتر بود و نکاح نیز بکار را باین تعلیل و تشدید الزام شرط و قیود حلال کردن چه در کار بود
 و اما قول قوله غلط محض است الخ ناشی از جهل یا تجاہل تنفایس بر مذہب خودش است چه دلتی که احتمال
 نزول آیه کریمه را در باب متعه جمعی کثیر و ستم غفیر ذکر کرده اند چنانچه کلام صاحب کشف و امام زاهدی و فخر رازی
 و دیگر مفسران دلالت تمام بر آن دارد و در فائده ثانیه بعضی بیان کرده اند از جمله است آنچه فخر رازی در تفسیر کبیر بعد تحریر
 احتجاج محمد زین به قول عمر و انا انہی عنہما بر مد نسخ حکم متعه در زمان جناب رسالت تأب چنانچه در سابق ہم گفته شد
 نوشته و هذا هو الحق متک بهما عمر بن الخطاب بن الحصین حیث قال ان الله انزل فی المتعة آیه و ما نهانا عنہا
 ثم قال رجل برأه ما ساریر یدان عمر بنی عنہما انتہی و ہمین مضمون نیشاپوری در تفسیر خود نوشته و معلوم است که
 عمر ان از جمله صحابه و عظم رواة صحاح ایشان است پس متغوه شدن ناصب باینکه روایت متعه از صحابه محض
 افتراست از حلیه صدق و راستی معرأ اما آنچه فرموده که اگر چه در تفسیر غریب مبتدیه اهل سنت نیز نقل کنند نهایت
 عجیب و غریب است زیرا که هر گاه مانند تفسیر کبیر و نیشاپوری و کشف و بیضای غیر معتبر باشند پس دیگر
 تفسیر معتبر را از کجا خواهند آورد که اعتماد بر آن در تفسیر کلام ملک علام نمایند و این در حقیقت نقیض تفسیر مذکور
 خود و علمای خود است که پیش دشمنان اینبای شیخ و مستحسن است رتبی قال الفاضل الرشید
 آنچه بیان احتمال نزول کریمه فما استمتعتم الا به را در باب متعه نقل عن الکشاف و الزاهدی و التفسیر الکبیر
 و غیره باحواله بر فائده ثانیه نموده پس جوابش در بخاند کور اعاده ان در ان مقام چه ضرورت قول و معلوم است
 که عمر ان از جمله صحابه و عظم رواة صحاح ایشان است پس متغوه شدن ناصب باینکه روایت متعه از صحابه
 محض افتراست الخ گوئیم در فائده ثانیه تفصیل هر چه تا مگر گفته شد که روایت تجویر متعه انساب بر عمر ان
 بن الحصین محض افتراست از بی روایتی که از منقول است در متعه الحج و وارد است و جوابش در شرح حال فائده

حادی عشر حالی رسد ارباب نظر خواهد شد آنچه صاحب رساله در عبارات اطلاق لفظ ناصبی بر خاب مطلب
 صاحب تحفه کرده اگر شرط سابق در بیان نمی بود احقر العباد از کتب شیعه ثابت نمید که شیعی حقیقی کیست و ناصبی کیست
 لیکن حالا هیچ نمی نگار دو انصاف این امر را بر طبیعت قاده او میکند و فکر در انبیتانم نقد شمار میکنند که
 احقر العباد از مطلب شیعی حقیقی و نصبی اتعی سالها است که در رساله غره الرشدین و فلقه الضالین بحث
 صاحب زنده اشاعه یه نوشته چون نقول آن رساله نزد اکثر احباب موجود است هر کسی که خواهد باشد نظر
 آن رجوع نماید قوله آنچه فرموده که اگر چه در تفاسیر معتبره اهل سنت نیز نقل کنند نهایت عجیب زیرا که هر گاه
 مانند تفسیر کبیر و نیشاپوری و کشاف و بیضاوی غیر معتبر باشد پس دیگر تفسیر معتبر از کجا خواهد بود و این گوئیم این
 استعجاب صاحب رساله نزد هر ما هر لیب عجیب و غریب است زیرا که مراد از لفظ تفسیر که در کلام صاحب
 در غله الکافی واقع است کتب تفسیر نیست بلکه اقوال مفسرین قرون ماضیه است که در بیان معانی آیات قرآنی
 منقول است و این اطلاق لغات شائع است چه علماء بعد نقل معانی آیات جای میگویند و تفسیر آیه بن
 کعب و تفسیر ابن مسعود و تفسیر سگوند علی تفسیر فلان کیون معاذ لایه که اے غیر ذلک من الشواهد الی
 کما دان لا تحفه و اگر چه مراد از انبیتانم ذکر احتمال صحیح کفایت میکند لیکن به طریق ترجیح گوئیم دلیل ظاهر
 همین اراده آنکه صاحب تحفه در انبیتانم شکل اول تریب داده حیث قال زیرا که این تفسیر خلاف تفسیر
 قرآنی است و هر تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد گویا روایت از صحابی کنند سموع و مقبول نیست انتی و مثل
 این قیاس از کتاب تهنیه شیخ طوسی در قول آتے می آید و ظاهر است که در کبری مراد از تفسیر بیان معنی آیه
 است نه کتاب تفسیر چه بر تقدیر اراده کتاب تفسیر عبارتش چنین میشود که هر کتاب تفسیر که خلاف نظم
 قرآنی باشد گویا روایت از صحابی کنند سموع و معتبر نیست و مخالفت نمیکند اگر چه بر جمله کلام علماء مخفی نیست
 لیکن بنا بر مزید افاده گوئیم این معنی باطل است بجهت آنکه کتاب تفسیر عبارت از الفاظ متعلق به بیان آن
 یا معانی آن الفاظ یا مرکب از این هر دو است من اولها اے آخره یا نه بعض آن و هیچ کتاب تفسیر من اوله
 اے آخره مخالف نظم قرآنی نیست و همچنین عامه کتب تفسیر تاجها روایت از صحابی واحد نیست پس ثابت
 که مراد از لفظ تفسیر در کبری بیان معنی آیه است نه کتاب تفسیر و هر گاه در کبری این معنی مراد باشد در صغری هم
 همین معنی و جو باید مراد بود و الا لم تکرر الا وسط آتین معنی کلام صاحب تحفه چنین باشد که روایت نزول آیه
 در حق مسعود از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه مخض افتراست اگر چه این روایات در اثباتی بیان معنی آیات که

ان بیانات نزد اهل سنت غیر معتبر است نقل کنند زیرا که آن بیانات خلاف نظم قرآنی است و هر یک از اینها
 باشد گوید روایت از صحابی کنند سمیع و مقبول نیست و چون مراد صاحب تحفه بدین یافت رسید پس به غیر معتبر
 بودن تفسیر کبیر و غیره از عبارت صاحب تحفه که صاحب رساله بحجت مردم التفات بطرف محضی ظاهر آن یادید
 دانسته دارد کرده است متوجه نباشد چه از ذکر بعضی اقوال غیر معتبره است یا اگر اکتفا به تصحیف التقریر و الالفاظ
 الدلالتی علی تضعیف الروایة و ردو باطریق معتبر بودن تفسیر کبیر مشتمل بر آنست لازم نمی آید و اگر چنین باشد پس چون
 والد بزرگوار صاحب رساله روایات قدح هشامین و اشاکهارا که در کافی کلینی و احتجاج واقع است ضعیف گفته
 از ان ضعیف و غیر معتبر بودن کلینی و احتجاج لازم آید انتهی اقول حال روایت عمران بن حصین سابقا
 مبتنی گشت و اگر فاضل شید اسناد از ابوسعید عمران اخروی نامند پس بنا بر معنای شلجی و فخر رازی
 تیشا پوری مغتری و سخی حدیث را خواهند بودند دیگر و حال شیخ حقیقه و ناصبه حقیقه بر کسیکه کتب کلامیه
 ویده کالتشخیص فی رابعة النهار بحلی و روشن تفصیل این اجمال موقوف بر ملاحظه کتاب تطایب صوارم الالهیات
 و مصصام قاطع و غیر آنست و انتحال اولیا خلفای ثلثه لقب شیخ حقیقه را برای خود باد و کافیه اتباع شافعی
 و مالک را و ادعای خوارج حلتین را میازانند غیر ذلک و قد الحمد که اکثر مطالب عمده رساله غرة الراشدین درین
 عماله و دیگر رسائل شریفه منقوض گردیده پس تشبیه آن رساله با ستم مذکور از قبیل تشبیه زنی با کافور باشد نعم لواراد
 من الراشدین اتباع الایمة المعصومین و من الغالین المخالفین لهم لکان للتشیبه وجه وجهی کما لا یخفی علی العقبه
 قوله گوئیم این استعجاب صاحب رساله الخ اقول اگر چه در ان مقام بر نعم خود خیلی وقت بکار برده اند و اظهار
 تشکر خود در علم منطق بترتیب شکل اول فرموده اما باقتضای **س** لن یصلح العطار ما فسد الدھرین
 اصلاح فساد کلام عزیزی از ان ناممکن زیرا که هر کس بهره از نعم کلام دارد میداند که مراد از قول قائل که فلا
 روایت را در تفاسیر غیر معتبره نقل کنند کتب تفاسیر است و اطلاق تفاسیر بر آن شائع و ذائع چنانچه
 میگردد در تفسیر کبیر و تفسیر بقیادی و کشف چنین نوشته و خود فاضل عزیز بعد از چند سطر در باب قرابت
 اجل سیم گفته زیرا که در کتب معتبره یافته نمیشود و قد مر نقله عنه فی الکلام السابق و هذا من مویات ما قلنا و یطنون
 آنست که اگر این تلمیح شریف نیست است و خود این توجیه القول بالا برضی به قائله نقل میفرمود البته دست رد
 بر سینه قبول میزد و ایضا میگوئیم که این روایت تفسیر است کما یدل علیه شکل الاول پس معنی عبارت عزیز چنین
 بوده باشد که این تفسیر را در تفاسیر غیر معتبره نقل کنند و هو ما لا یستلزمه و نیز در صورت لازم می آید که تفاسیر دیگر

که در ذیل آیه مذکوره نوشته اند و از انجمله است حمل آن بر نکاح دائمی نیز غیر مستبعد و نامقبول باشد و لایحه ضعیف است
و اینکه معلوم است که نقل روایات مفسره کار مولفین و مصنفین کتب تفاسیر است نفس و التوهم اگر شد و شد
بشکلی که بعد و بعد تمام آنرا بیان ساخته عجیب است چه حد وسط در آن علی واضح به لفظ تفسیر است که سفر و تفاسیر باشد
نه تفاسیر و لایحه من اراده معنی من احدها اراده من الاخر بلکه تغییر عنوان و تبدیل بیانی دلالت بر تبدیل معانی
دارد و آنچه در آخر توهمش فرموده که مراد استادش نیست که اگر چه آن روایات در اثنای بیان معانی آیات
الح کس عجب بر عجب می افروزد زیرا که لیساک امر حق را در اثنای امور باطله بسین می سازند و بالعکس پس دلیل
بر بطلان آن نخواهد بود و همچنانکه در فصل رشید از آن بیانات چیست الفاظ متعلقه به بیان تفاسیر است
و بر هر دو نقد بر اطلاق کتاب بر آن صحیح است و جزو کتاب را نیز کتاب میتوان گفت مثل کتاب الطهارة
و کتاب الصلوة و مانند آن گوئیم کتاب خاص که عبارت از مجموع الکتاب باشد بر هر واحد صادق نباشد
فصل مازعه و از جمله امارات چهارت رشیدی در فن منطق است که خواسته است که عبارت تمام خود را اصلاح نموده
بشکل اول بنیت آنرا درست سازد لکن سبب سوء تحریر چنانچه باید بر ترتیب آن نه پرداخته آیینی بینی
که لفظ تفسیر را در قول استاد خود زیر که خلاف نظم قرآنی است زیاده نموده چنین اصلاح فرموده زیرا که این تفسیر
خلاف نظم قرآنیست و هر تفسیر که الح و درین مقدمتین تفسیر را حد وسط قرار داده حال آنکه تفسیر در شکل مذکور
داخل اصغر است نه اوسط و هیئت را بوضع مذکور ساخته که گویا صغری تمامها موعود کبری گشته و تاویل اگر چه
ممکن است بالتزام حذف و ایصال یا از کتاب بعضی اخراج احتمالات با مرده لیکن در مقابل خصم این حسن نظر
معهدا دعویش افتراد در روایت مزبور است و قول او اگر چه در تفاسیر غیر معتبره الح جمله معترضه است پس
تطابق بیان دلیل و دعوی می باید نه در دلیل و جمله معترضه و از عدم تطابق بیان انجمله و بعضی الفاظ احده
المقدمین عدم تکرار اوسط چگونه لازم تواند آمد و حق عبارت چنین بود که بگوید این روایت تفسیر است مخالف
نظم قرآنی و هر تفسیر که مخالف نظم قرآنی باشد مقبول نیست لکن بر این تفسیر هم افترای ان ثابت نمیشود و چه
ان عدم مقبولیت است و ان مستلزم قرینه نیست و کاش بدین وقت آفرین میرسد که فقره عزیزیه که آنرا کبریا
این شکل ساخته اند دلالت دارد بر ثبوت روایت مذکوره زیرا که قول او که روایت از صحابی گشته مشعراست
اینکه اگر چه آن روایت از صحابه وارد شده مقبول نخواهد بود پس روایت غیر مقبوله باشد نه غیر ثابت و درین نه آن
زاك و آنچه فرموده که قبح در روایات قبح هشامین و تضعیف ان مستلزم تضعیف تمام کتاب کافی و محتاج باشد

پس وقتی انتقاس صحیح می‌باشد که از علمای مایفرمود که روایات قبح هشتمین در روایات غیر معتبره یا کتب و احادیث
 غیر معتبره نقل کرده اند و از لیس فلیس قال السيد العلامة الوحید عجیب است که فاضل ناصب این قضیه
 که دارد نظم قرآنی را بداند و صحابه پیغمبر مثل عبداللہ بن عباس و عمر بن الخطاب و ابن مسعود آنرا نقل کنند و
 مفسران ایشان مانند خزاز و غیشاوری و سیوطی و امام زاهدی که سابقا کلام ایشان مذکور گردیده از این خبر
 نداشته باشند ان بنی عجیب قال الفاضل الرشید حال قائل بودن این کبر مقتضای انفسا و قسمی که
 مفسرین مذکورین در تفسیر خود نموده اند که در ان سابق ازین مکرر مرقوم شده و ناظران و متعبدان گوئیم کلام صاحب سلم
 سحر است بآنچه که صاحب تہذیب در باب سن اہل اللہ کا حکم بعد از حدیث جمیل بن دراج و حماد بن عمار
 و حدیث منصور بن حازم از ابی عبداللہ علیہ السلام گفته اند ان النجران قد وردوا شاذین مخالضین لظاهر کتاب اللہ
 عز و جل و کلمہ حدیث در رد ہذا المورد فانه لا یجوز العمل علیہ جمیل صاحب رسالہ میتوان گفت کہ صاحب تہذیب بآن
 قرآن را بداند و احکام ابیہ مثل جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و منصور بن حازم آنرا نقل کنند انہ اقول فی مقدمہ
 جواب ما تقدم اما معارضہ بروایت جمیل بن دراج و ناظران آن کہ مخالفت بظاهر قرآن مجید دارد و پس ناشی
 از خوش فہمی کلام است چہ کلام ما دین است کہ این مسعود و ابن عباس و دیگر صحابہ اعتقاد بہ نزول کریمہ کوثر
 و خصوص متعبدان و بر طبق ان عمل نموده اند و نیز خطای مفسرین اہل سنت روایت ایشان را
 در ذیل تفسیر کریمہ قما استمتع نقل نمایند و حج و قدری در ان از حثیت مخالفت نظم قرآنی ننمایند و این معنی
 فی این تسلیم این تفسیر است چہ اگر مخالفت نظم غیب بہ پیغمبر و چہ در تفسیرش نقل میکردند و حج ان
 نمی پرورند و عجب است کہ صنادید مفسرین از مخالفت نظم غافل باشند و بان پی نہ برند بخلاف روایت
 جمیلہ و مانند آنکہ اعتقاد و عمل جمیل و غیرہ بر ان روایات ثابت نیست و مفسرین و علما آنرا تلقی بقبول نظر
 و در ذیل تفسیر کریمہ نقل نموده اند و در استیکہ مجرور روایت اصرار و دلیل بر اعتقاد راوی بدلش نمیشود و فضیلت
 تخریص دلیل بر جعل راوی نیز نباشد احتمال شبہہ او را و بل کمافی روایات الخیم و تشبیہ پس قیاس ان
 بر ما نحن فیہ جائز نباشد علاوہ آن کہ ثبوت خطای جمیل بن دراج ممنوع است بجز از ان خطا من دونہ سن الروا
 و عزیت آنرا وای در فضل و کمال بلکہ مزیت و فضیلت جمیل بن دراج نیز بر جناب شیخ الطالیفہ کہ عہد مذہب مذہب
 سلم الثبوت بوده ممنوع است بل الامر بالعکس بخلاف ما نحن فیہ کہ فضیلت زنجشیری و بلغوی و غیرشان بر فاضل
 و نیز ظاہر و از غایت ظہور مستفی عن البیان و کذا از عا و پس تسلیم صنادید مفسرین و عدم قبح ثنائی روایت

مفسر ابن عباس و ابن مسعود و شافعی انکاشتن صاحب تحفه از این نظم قرآنی مقام نہایت استغراب باشد فلا تقل
قال السيد الحميد علاءہ آنکہ چون ماظم نظم قرآنی خلیفہ ثالث اندر احتجاج بان بر شیعیان رست نیستو اند شد
انتم قال الفاضل الرشید مطابق تصریحات کبار شیعیہ کہ اکثرے از انہما لقب بصندوق و علم الہدی
و ثقہ الاسلام اندر احتجاج بان بر شیعیان رست میتوان شد حالانکہ بعض از لغویین این کابر بایست شنید پس باید دانست
کہ ثقہ الاسلام ابو علی طبرسی در مجمع البیان فرمودہ ذکر السید الاجل المرتفع علم الہدی ذوالجبرین ابو القاسم علی
بن الحسین الموسوی ان القرآن کان علی عہد رسول اللہ صلعم مجموعا موقفا علی ما ہو علیہ الآن و استدل علی ذلک
بان القرآن کان یدرس و یحفظ جمیعہ فی ذلک الزمان حتی عین علی جماعۃ من الصحابہ فی حفظہ و انہ کان یرض
علی انہ یوتی علیہ و ان جماعۃ من الصحابہ کعبہ التمد بن مسعود و ابی بن کعب و غیرہما ختموا القرآن علی انہما و ختمت
و کل ذلک بادی تا مل یرسل علی انہ کان مجموعا متباغیر مشہور و لا یثبوت و ذکر ان ابن خالف من الامانیۃ مشہور
لا یستد بجلالہم فان الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب الحدیث نقلوا اخبارا ضعیفۃ ظنوا صحتها لایرجح ثبوتها
من المعلوم المقلوع علی صحیحہ انتہی و ملا صدوق شایح کافی کلینیہ در شرح بابی کہ در ان ذکر صحیفہ و خبر وجاہت
مصنوع فاطمہ علیہا السلام است میفرمایند و لیظهر القرآن بهذا الترتیب عند ظهور الامام الثانی عشر علیہ السلام
و لیشر بہ و اما قبل الظہور فالواجب ان یسلّم بالترتیب الذی رتبہ عثمان بن عفان کما ورد فی صریح عبارات
الامانیۃ انتہی و قاضی نور اللہ شوشتری در مصابک النواصب بحواب طالعہ ثانیۃ از جندالمرج میفرماید بالنسبۃ
الشیعۃ الامانیۃ من قولہم بوجہ التفریق فی القرآن لیس ما قبل بہ جمہور الامانیۃ و اما قال بترتیبہ فلیکنہم علماء
بہم فیما بینہم انتہی و نیز در کافی کلینیہ در باب الاخذ بالنسبہ و دیگر ابواب ان کتاب بسر ترک حدیث مخالفین
نظم از انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از حضرت ابی عبد اللہ علیہ السلام امر است و نیز صاحب تہذیب ترک اکثر
اخبار بحجت مخالفت با طاہر ہمین نظم قرآنی میناید و اگرچہ در این مقام شواہد بسیار از کلام علماء اعلام شیعیہ کہ
دال بر وجوب اتباع ہمین ترتیب قرآن و شنیع بر سر آن است محفوظ خاطر است لیکن رد و اما الاختصار پر
اکتفایت اگر صاحب رسالہ بمقابلہ کلام مدلل انہما کابر علمای خود چیزے نوشتن میتواند بر شہد اطہار و جلال
کرد و اندانتمہ اقول مخفی نمائند کہ مسئلہ نقصان قرآن اختلافی رست بعض علمای اعلام مثل جناب صدر وق
وسید علم الہدی و ثقہ الاسلام طبرسی بعدم تحریف و نقصان قرآن قائل شدہ اند و بر حق نقصان تحریر
و ما چہ بعد تا مل صاحب طاہر مشہور نیست کہ مراد لغاہ نقصان تحریف لغوی نقصان آیات تدریجی است

اما بعد من تحريف بالمره ولو بعض الالفاظ او بحرف بعض من الاحرف سبعة ليس قبل بان نهايت مستغربه وبعد
 است كبرية كذا في تحريف وتقيضه في الجملة ان اخبار متواتره فليقين ولو تواتر استغريبات و فقد ان احرف سبعة
 قرآن مجيد بان نازل شده وان غير از قرات سبعة مشهوره است درين قرآن كه في زماننا موجود است بزيدي قلا
 للقول بعد راسه هر چند تفصيل اين امر موكل بكتاب عماد الاسلام است و نظري از احاديث اهل سنت كه
 دلالت بر نقصان قرآن في الجملة دارد و در كتاب صوارم مسطور لكن مجمل از آن در ان مقام نيز سبب ميشود قال
 السيوطي في الاتقان قد ورد حديث نزول القرآن على سبعة احرف من رواية جمع من الصحابة لابي بن كعب و
 ابن انس و خليفه بن اليان و زيد بن ارقم و سمرة بن جندب و سليمان بن مرد و ابن عباس و ابن مسعود
 و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب و عمر بن ابي سلمة و عمرو بن العاص و معاذ بن
 و هشام بن حكيم و ابي بكره و ابي جهم و انس بن سعيد و الخدرى و ابي طلحة الانصاري و ابي هريرة و ام ايوب
 فهو لار احد عشر من صحابيا و قد نقص ابو عبدة على تواتره و اخرج ابو يعلى في مسنده ان عثمان قال على
 المنبر اذكر الله جل و اوسع البني قال ان القرآن انزل على سبعة حروف كلها شاف كاف فقاموا حتى لم يصبوا
 فشهدوا بذلك فقال وانا اشهد معهم في اخر ما قال في اتقان السيوطي ايضا انه قال ابو شامة بن قحطم ان
 السبع الموجودة الآن هي التي ارادت في الحديث و هو خلاف اجماع اهل العلم قاطبة و انما يلين بذلك لبعض
 اهل الجمل و قال انكي من ظن ان قراءة هؤلاء القس كركنا ف و عاصم هي الاحرف السبعة التي في الحديث
 فقد غلط غلطا عظيما الخ و هرگاه حروف سبعة غير قرات سبعة باشد و الموجود انما هو حروف واحد ليس مجال انكار
 طرق تحريف و نقصان و لو في الجملة باشد چه اسقاط باقى احرف تحريف است و اختلاف معاني آيات باختلاف
 حروف و لغة و طرق جمع ظاهر است ليس استنباط من حيث اجمع بين تلك الاحرف بساعي جميلة عثمانية بيا
 رفت و چنين تغييرات را جناب سيد مرتضى علم الهدى طاب ثراه نيز انكار فرموده باشد كيف و قد قال في اثبات
 جوابا عما اجاب به القاضي عبد الجبار عن الطعن الوارد على عثمان في جملة القرآن بانه ان اختلاف الناس في
 القراءة و الاحرف ليس بموجب لما صنعه عثمان لانهم يرون ان النبي قال نزل القرآن على سبعة احرف كلها
 شاف كاف فلهذا الاختلاف عندهم في القرآن سباح مسند عن الرسول فكيف يخبر عليهم عثمان من التوسيع
 الحروف ما هو سباح فلو كان في القراءة الواحدة تحصيل القرآن كما ادعى لما اباح النبي في الاصل الا القراءة
 الواحدة لانه العلم بوجوه المصالح من جميع امة من حيث كان مويدا بالوحى موافقا في كل ما ياتي و يذرا نتجا

ما يقضيه من الوطو وليفهم قال سيدني مقام آخر فاما قوله ان ابن مسعود ذكره جمع عثمان الناس على قراءة زيد بن
 ثابت واحرقه المصاحف فلا شك ان عبد الله ذكره ذلك كما ذكره جماعة من اصحاب رسول الله وكنوا فيه وقد
 ذكر الرواة كلام كل واحد منهم في ذلك مفصلا وما ذكره عبد الله من ذلك الا ما ذكره ما هو الذي يقول رسول الله في حق
 من سوره ان يقر القرآن غضا كما انزل عليه فليقره على قراءة ابن ام عبد وروى عن ابن عباس ان قراءة
 ابن ام عبد هي القراءة الاخيرة ان رسول الله كان يعرض عليه القرآن في كل سنة في شهر رمضان فلما كان
 العام الذي توفي فيه رسول الله عرض عليه وقتين فشهد عبد الله الشيخ منه وما صح في القراءة الاخيرة وروى
 شريك عن الاعمش قال قال ابن مسعود لقد اخذت القرآن من في رسول الله سبعين سورة وان زيد بن ثابت
 لغلام يهودي في الكتاب له ذواية انتهى قال سيدنا الاستاذ العلامة والجزال الميرزا علي الله تربية وتو
 تربية في عماد الاسلام بعد نقل ذلك الكلام اقول وينتج من هنا ان مال قول السيد الميرزا في عدم تطرق التغير
 والتخلف في القرآن أصلا هو ما يكون بحسب الآيات واللاتين فإذا لا يماثل التغير بحسب مفردات الالفاظ لفظ
 والافكار صريح ههنا في ان القرآن كان في زمان رسول الله مختلفا للنسخ بحسب اختلاف القراءات الى اخر
 ما افاد فاجاد خلاصه مرام آنكه مجموع فرقان موجود و خود ظاهر است كه موافق قرات ابن ام عبد كه امر بقرات ان
 از حضرت نبوي صادر شده و ستائش آن فرموده و اخير قرات بوده با عترت سيد علم الهدى نسبت الاجاب
 عثمان و ضرب ابن مسعود و جبهه نداشت پس التغير و تحريف نزد جناب ایشان هم ثابت باشد آنگاه بر بيان حال
 ترتيب قرآني پس بگويم اگر چه ظاهر كلام سيد سند علم الهدى دلالت بر بقا ترتيب عهد نبوي دارد لكن قول
 فيصل در ان مقام است كه بقا ترتيب في الجملة مسلم است پس اگر در حقيقت در جناب ایشان ترتيب است
 ففهم الوفاق و در نصوص عموم كلام شان ماول بالتخصيص خواهد بود و معروف عن الطاهر و اگر موافق
 جميع سور و مقام آيات است فهو محل نظر بل هو ظاهر الفساد و كيف وير اين تقدير كغفل جناب و لا يتأب
 براي جمع قرآن و اشتغال انجناب به ترتيب ان بعد وفات جناب رسالتك كه از روايات متواتر متفق
 عليه ما بين المحققين ثابت است بحث و لغو محض ميشود و في الروايات المعصومة انه مشرول موضوع عند صاحب
 العصر عليه السلام و اقيم از بعض اخبار مستفاد ميشود كه ترتيب آن برفق ترتيب نزول بوده و نه القرائن
 مرتبا على ذلك الترتيب بالفاق الفقيين و كيف يقال به حال آنكه تصحيح هذا يدور عن سنيان ائمه
 عثمانى موافق نزول قرآني نسبت قال صاحب المذاكر من العامة في تفسير سورة الاحزاب في بيان قوله لفق

ولما ان جعل بين من اذواج الآيه وعن عايشة وام سلمة لما سئل عن النبي صلى الله عليه وسلم في ترتيب النسخ
 الآيه فنسخت ونسخها ما بالآيه او بقوله تعالى انما حملناك بالزواجاك الآيه وترتيب النزول ليس على ترتيب بلصحت
 انتهى وقال البضاوي في ذيل تلك الكريمة وختلف في الآيه بحكمة او منسوخة لقوله تربي بن تشار بنهم وهو
 اليك من تشار على المعنى الثاني فانه وان قد مرهارة فهو سبوق بهما نزولا انتهى وفي الاستيعاب لما يروى اليك
 الصديق الجليل على عن بيعة وحلبس في بيته فيبث اليه اليك بالباك عن اكرمت امارتي فقال علي اكرمت امارتي
 ولكن آليت ان لا اتردى روائي الا الى صلوة حتى اجمع القرآن قال ابن سيرين فيلغني انه كتب على تشريل
 صيب ذلك الكتاب لوجود فيه علم كثير ونقل عن فتح الباري انه روى عن علي انه جمعه الشاه على ترتيب النزول
 بحث يعلم منه النسخ والنسخ ولو كان معمول الاستبان منه علم كثير في الاتقان الى الحارث بن خزيمة بن
 الاتيين من اخر سورة براءة فقال اشهد في سمعتهما من رسول الله وعيتهما فقال عمر بن الخطاب اشهدا
 ثم قال لو كانت ثلث آيات جعلتها سورة ملحقة فالطرد الى اخر سورة من القرآن فالحق هو في اخرها قال
 ابن حجر ظاهر هذا انهم كانوا يلقون آيات السورة باجتهادهم انتهى وفي الاتقان عن ابن حجر انه قد روى عن
 انه جمع القرآن على ترتيب النزول عقيب موت النبي صلعم اخرجه ابن ابي داود ثم قال وخرج ابن داود عن
 ابن سيرين قال قال علي لما مات رسول الله آليت على ان لا اخذ على ردا الا للصلوة الجامعة حتى اجمع القرآن
 فجمعه وفيه ايضا وقد كان القرآن كله كتب على عهد رسول الله لكن غير مجموع في موضع واحد ولا مرتب بالسورة
 الا فيم ان في مصحف علي كان اول سورة اقر ثم المدثر ثم النون ثم المزمل ثم التكمين وهكذا الى آخره المكي والكلبي
 وكان اول مصحف ابن مسعود بالبصرة ثم المنشا ثم آل عمران على اختلاف شديد ولذا تصحف أبي وغيره انتهى وايضا
 في الاتقان قال البيهقي في الدلائل في بعض السور التي نزلت بكتايات نزلت بالمدينة فالحق بهما وكذا قال
 ابن الحصار كل نوع من المكي والمديني منه آيات مستثناة قال الا ان من الناس من اعتمد في الاستثناء على
 الاجتهاد دون النقل ليعاين كلام شرع منوه في ذكر آيات مستثناة من كل سورة سورة مفصلا ثم قال في
 مقام اخر اختلف في اول ما نزل من القرآن على احوال اختلف اقرها باسم ربك بعد اذن ربك شروع كونه
 في نقل احاديث وآله بران وقد روى ثنائي يا ايها المدثر اول قرآن كفته ودر قول ثالث سورة فاتحه ودر قول
 الرابع بسم الله الرحمن الرحيم ودر بعد از نقل احوال مذكورة نوشته اخرج الواحدي عن طريق حسين بن واقد قال
 سمعت علي بن الحسين يقول اول سورة نزلت بكرا اقرها باسم ربك ودر سورة نزلت بها المومنون ويقال

الفکریت و اول سورة نزلت بالمدينة فی کل المطففین و آخر سورة نزلت بهابرة و در بیان آخر ما نزل گفته فی
 اختلاف فروی الشیخان عن البراء بن عازب قال اخراية نزلت یتفقونک قل الله یقتکم فی الکلاله و آخر
 سورة نزلت بهابرة و اخرج النجاشی عن ابن عباس قال اخراية نزلت آیه الرما و فروی البیهقی عن عمر بن الخطاب و الرما و هما
 قوله تعالى یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان قال و اخرج النسائی عن طریق عمر بن
 عن ابن عباس قال آخر شيء نزل من القرآن و اتقوا الله ما رجحون الی الله المایه و در روایت دیگر بعد از این
 آیت گفته و کان من نزل لهما من موت النبی احد و ثلثون یوما و در روایت دیگر و عاش النبی بعد نزل
 هذه الاية تسع لیل ثم مات یوم الاثنين للیلین خلّتا من بیع الاول و بعده ازین روایات اقبال دیگر نقل
 کرده و ازین عباس روایت نموده که آخر سورة نزلت اذا جاء نصر الله و الفتح اخره یسلم و عن عائشة قالت اخر
 سورة نزلت المائدة فما وجدتم فیها من حلال فاستحلوه الحریث یس باوجود این کثرت اختلافات چگونه
 ترتیب آیات و سور بر وفق ترتیب نزولی ممکن تواند بود چون عباد الله ان شاء الله تعالی بود و شمل بر روایات و
 اقوال مختلفه متکثره لهذا اقتضای بر نقل بعض ان نموده شد بالجملة اختلاف ترتیب نزول و آیات و در ترتیب
 که انکارش خالی از اشکال نیست و کیفیما کان چون سلسله محل نظر و اشکال است و للمقال فی مجال بعضی
 کلام سیدنا الاستاد مظهره المینی بر سبک مختار خودش باشد و تعلیل سید مرتضی غیر لازم فان الحق حق بالانوار
 و لم یکن اسید علم الهدی معصوماً حتى یجب ان یطلع فلو ثبت انه یقول بعدم التبعیضه مطلقاً لم یضاه
 ولا یمیر شیء الا آنچه از عبارات شراح کلینی غیب و نقل نموده اگر چه تماماً همانست نقل نموده لکن مفادش اینست که
 ترتیب آیات موجوده الان تا ظهور حضرت صاحب العصر و فرقه امامیه قابل تسک و احتجاج است از جهت
 ایام امام شیعیان خود و از زمان غیبت بنا بر ضرورت و غیظ و عدم امکان وصول شان به ترتیب و ترتیب
 اجازت عمل بران داده اند اینک آن ترتیب فی نفسه مطابقت بواقع دارد و وجوب العمل از حیثیت و ترتیب
 است پس در حقیقت تسک به ترتیب که این تسک بقول امام باشد به نفس ترتیب مذکور این تسک غیر بر سبیل
 عموم و کلیت نیست بل بالمثبت خلافه بقول منهم علیهم السلام اولهم لود الی الخالف و هم و الا لود الخ
 الی خلافه و بنا برین اگر در بعض مقامات هرگاه بسبب قراین قوی و اخبار امامیه ترتیب منافی حاصل می باشد یا
 بعض آیات برخلاف معنی متفق علیه بین الامامیه الحق و دلائل و مستند باشد در ان به کام ثبت و تسکین
 ترتیب و آن آیه جابر نخواهد بود و آنجی که ازین قبیل است چه نزول آیه فاما مستقیم و غیر مستقیم و جمیع

تطبیق فرقه امامیه است و اخبار متواتره معصومیه ثابت و ما فسد است اخبار و روایات و اقوال علمای اهل سنت
 پس صحت احتمال نزول آن در نکاح مستعنه اجماعی اهل اسلام باشد و بر این تقدیر هرگاه بعد التعلیل و تسلیم ترتیب
 عثمانی بر نیجه واقع شده باشد که نانی و نانی احتمال نزول کریمه منزوره و مخصوص مستعنه باشد پس آن ترتیب قلعا
 شریک العمل خواهد بود و عدول از مودای آن لازم و تسک بعضی علمای دین در بعضی مقامات تبریج بوجود است
 عمل بالاضطرار است و مستلزم وجوب عمل علی الوجه الظاهر نیست و کلام سید شوشتری در تصدیان آیات موجود است
 نه در ترتیب آیات الاثری انه قال فی احقاق الحق فی بیان آیه التظہیر بکنه و ایضا فی الدلیل علی ان هذه الآیات
 نزولت دفعة واحدة بهذا الترتیب او کانت فی اللوح المحفوظ بهذا الوجه و اما المانع من ان یکون قوله نعم المناهیه
 و الله الا انه نزلت فی غیر الوقت الذی نزلت فیہ اقمین الصلوة و اتین الزکوة و یکون عثمان او غیره جمله ما فی هذا
 الموضع مظننا منه انهم المعنیات بها او اجتهاد و انی الترتیب و لیس یکن انکار هذا لان من المعلوم انه وقع
 اختلاف کثیر فی ترتیب المصاحف حتی اصطلاح الناس علی مصحف عثمان و الاختلاف انما یوفی الترتیب التبعی لان القرآن
 شواثر کما لا یشغنی انتهى قال السید السند الوحید و متعنا باعتبار علمای ایشان و صورت و دلالت کریمه جواد
 مستعنه علی در نظم قرانی واقع نمیشود و خبر رازی از ابو بکر رازی نقل کرده که او در مقام استدلال بر اینکه مراد از کریمه
 بیان حکم نکاح دایمی است نه مستعنه وجه ذکر کرده یکله آنکه چون اول ذکر محرمات واقع شده که نکاح با آنها حرام
 است پس فرموده حرمت علیکم اهنالکم بعد از آن فرموده و اصل لکم ما و ارذلکم پس مراد از تحلیل در اینجا همان
 باشد که در تحریم بوده یعنی تحلیل نکاح نه مستعنه بعد از آن خبر رازی خود تضعیف این دلیل نموده گفته که حق تعالی
 در آیه سابقه ذکر فرموده است اصناف زمان را که طی آنها بر ادبی حرام است پس فرموده و اصل لکم ما و ارذلکم
 یعنی ما سوا ان اصناف بر شما حلال کرده شد و طی کردن آنها و کلام فساد و خلل واقع میشود در نظم این کلام
 انتم قال الفاضل الرشید اشحاب جناب را با کلام صاحب تحفه بطی بخاطر نمیرسد زیرا که مراد صاحب
 از نظم قرانی در رد فهم مستعنه از کریمه مذکوره و ذکر جمله فاما استعتم بقای لغز است که مقتضی لصوق بما قبل خود میباشد
 حیث قال باز بر جل نکاح متفرع میفرماید فاما استعتم بهنن الا یعنی چون در نکاح هر منکر و دید پس اگر تمتع
 شد و بدخول و طی پس تمام هر لازم نمیشود و بر شما و الا نصف مهر این آیه را از ما قبل قطع کردن و بر استبداد
 منقول صحیح باعتبار عزیمت باطل است زیرا که حرف فایده میکند از قطع و ابتدا و مربوط میسازد و بعد از این
 نوشته کلامه و حاصل کلام ابو بکر رازی که امام فخر الدین رازی بیان نموده است آنکه حق تعالی او را ذکر محرمات فرمود

در قول خود حرمت علیکم اتمهاکم انکم پس در آخر آیه فرموده و احل لکم ما و از لکم پس مراد ازین تحلیل حلال گردیدن چیزیست
 که در سابق مراد تحریم بود و حرمت قال الاول انه تعالی ذکر المحرمات بالنکاح اولانی قوله لکم حرمت علیکم اتمهاکم ثم قال
 فی آخر الایة و احل لکم ما و از لکم فکان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد بهنک بالتحريم لکن المراد بهنک بالتحريم لیس
 الا فی نکاح صحیح انتهی پس محط نظر ابو بکر رازی جمله و احل لکم محل بحث صاحب تحفه جمله فما استمتعتم و استدل
 ابو بکر رازی بسوق کلام و استدل صاحب تحفه بجزء فاد چون در میان کلام صاحب تحفه و ابو بکر رازی
 بون باطن باشد پس خداوند آنکه قول امام رازی که در رد کلام ابو بکر رازی گفته چگونه در رد کلام صاحب تحفه
 جاری خواهد شد انتهی اقول چگونه در جواب جناب سید با کلام صاحب تحفه بخاطر عاقل تواند سید که منزه مراد صاحب تحفه و کلام
 بخیا لشرع کما یغنی شرم نگشته از نجاشه فخری عالم بالاد و قس طبع والا توان دریافت بالجمله مقصود صاحب تحفه نیست که
 و احل لکم انکم محقق نکاح و ایست و ان متفرع علیه فما استمتعتم پس اگر مراد ازین متعلق مراد متفرع علیه نباشد خلل در
 نظم واقع میشود و تفریع باطل و جمله تقریر بعد از جمله استأنف قرأتم فی بیان داد و قول صاحب تحفه که باز بر حسب
 نکاح کسفر میفرماید الح دلیل واضح است بر آنچه بیان نموده شد و هرگاه با عتدات فخر الدین رازی تعمیم
 کریمه و احل لکم از نکاح دائمی و متعه ثابت گشت و منافاتش با نظم قرانی که ابو بکر رازی توهم نموده بود
 منفی گردید پس متفرع علیه عام بوده باشد و تفریع فرد خاص بر عام شش نداشت و منافاتی با نظم هم نمیدرسد پس
 توهم منافات نظم که استاد فاضل رشید نموده آرد چه اعتبار ساقط باشد و نه ابو مراد جناب رشید بگوید
 یشی ان لغیرهم فی اللقائم و عدم تطفن الفاضل الرشید مثله مستغرب عند اولی الافهام بالجمله هرگاه دخول متعه
 در آیه و احل لکم موافق نظم باشد تفریع متعه بر آن نیز موافق نظم خواهد بود و فلا تغفل قال السید الوحید
 بلکه یگوئیم که اگر محمول باشد بر حکم نکاح لازم آید وقوع تکرار در بیان حکم نکاح و یک سوره چه در اول آن حق تعالی
 فرموده فانکحوا اطاب لکم من النساء الا یتبعن فرموده و اتوا النساء صدقاتهن بحکم لیس عمل این آیه بر متعه
 اولی باشد و احل آن بر دوم نکاح لازم التکرار و التاسیس اولی من التاکید و این وجه را فخر رازی از قبیل
 شعبیان ذکر کرده و جواب آن نتوانست که بدین موافق نظم آیات سابقه هم حمل ان بر متعه متعین است
 قال الفاضل الرشید این سعه لال که از قدامی شیعہ متواتر است مقام کمال استجاب است
 بر وجه اول آنکه وقوع تکرار مسلم نیست زیرا که کریمه فانکحوا اطاب لکم من النساء الا یتبعن است در بیان عدد
 و ظاهر است در اباحت نکاح صاحب کاشف البیوع میفرماید قوله تعالی فانکحوا اطاب لکم من النساء شش

این عباس بخیر مستقیم و کاش ابلع این عباس را در جمیع امور لازم بکینه نالنج و کلامی که باین این دو کلام
 است ساختار و در نتیجه کلام مستطاب این دلیل است که صاحب نسخه افاده کرده است قاعده اصولی از شیعه
 و صحتی مقرر است که هرگاه دو دلیل متضادی باشند در قوت و یقین با هم تعارض نمایند در حل و حجت حجت را
 مقدم باید داشت اینجا که نام دلیل است محض تا حال کسی این قرائت را شنیده و در هیچ شرکان از قرائت
 عرب و عجم ندیده چه طور باحتیاج را مقدم توانیم کرد البته بلکه صاحب رساله چاک در رساله خود تصریح بر دلیل
 تقدم دلیل خبر است بر دلیل اباحت بوقت اجتماع آن هر دو در شیئی واحد نموده پس اگر ترکیب جواب دال بر
 عجیز از جواب باشد عجز صاحب رساله و دال بر جرحش از دفع بعضی استدالات صاحب نسخه لازم آید و
 عذر که مترس و با انهمه گوئیم بسبب عدم تعرض امام رازی بدفع عجز استلال غیبی کمال که باطل است
 بر دفع هزاران شبهات قوی تر از آن در بادی رای قادر باشند ثبوت عجز از جواب لطیف مثل امام رازی
 نمودن لغات مستند چه او شخصه است که مثل محقق طوسی جایجا در تصانیف خود بقتل و کمال احوال
 سینا و او را طاب المناظرین میگوید چنانکه در خطبه شرح اشارات میفرماید و چه شریفین منیر القلوب
 اعلام ملک المناظرین محمد بن عمر بن حسین الشیب الرازی جزاه الله خیر اخمدنی لقب باخفی منه باخفی
 و اجتمعتی لقبی بالقبس فیه باحسن التیسر و سلک فی تتبع ما قصدت من طریقه الاقتفاء و بلغ فی التفتیش عما
 اودع فیه اقصی ما راجح الاستقصاء انتهی و در معنیه در باب دوم از مقاله سوم آنکه در سبب زین و احتمال
 بقاء آنست بعد ذکر قول شیخ رئیس در اصل بقاء فرموده و افضل المتأخرین فخر الدین رازی بر او اعتراض
 کرده الخ بالجملة بر انجام کار نظر باید فرمود و از ذکر آنچو کلمات در حق آنجین رسالین کلام تامل باید نمود و اقول
 دلیل مذکور را فخر رازی از قبل شیعه نقل کرده و بحث بر آن نموده با وجود آنکه نقض اوله آخر بر داشته پس در حقیقت
 از اسلام و شیعه و بنابر مضمون شیعه مطلق عدم بکار دلیل تسلیم است فکرت هذا اما استعجاب شیعیان بنابر
 هر دو وجهیکه ذکر فرموده پس مقام استعجاب است اما وجه اول پس قطع نظر از آنکه بطریقی بکلام مستدل ندارد زیرا
 شرفش از دم تکرار است در میان حکم استفاد عن الکثیرین المذکورین و در میان مفاد که استعمل بقرینه
 اراده کمال از آن نه لزوم تکرار فیما بین کریمین عز ورتین که توبه الرشد علی بالعیطه ظاهر کلام فایده بکار
 التکرار بین یاتین الاستین تفهاده نوع است باینکه هرگاه کریمه فایده فایده اما طاب لکم من التکرار و التکرار
 طاب لکم لانه در اباحت کمال باشد و طیه فایده التکرار صدق من جمله دلیل اما ان لایطریق اقتضای التکرار است

۶۸
گوشتین مملو ترین نفس در آن نباشد کینه در وجه ثانی اعتراف نموده اند باینکه اگر حرمت صید بر حرم و سبب جواهر شده
حیث قال عذبن فائل اهلک لکم هبته الانعام الا ما یلی علیکم فی حلیه قصید قال یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا القصید فی حرم قال
حرم علیکم صید البر ما تم حرم احوال آنکه آیه او سبب است بر حل صید نهام علی قصید از آن است صید متغافل شود بر تقدیر
اراده مفعول از صید و هو الظاهر و مانیه برای تحریم قبل صید نه حرمت اکل آن و نهی در غیر عبادات مستلزم فساد
نیست چنانچه در کرمیه و ذرو البیع و نظر مرآتین صحیح است در فن اصول و ثلثه دلالت بر حرمت صید بر وارد پس
اگر مغایرة تأدین فی تکرار کافی باشد چگونه حکمش بوقوع تکرار در این آیات صحیح تواند بود و در هر دو کرمیه متغافل تحلیلی
طبیعیات اخبار از اصل حکم بطل در آیه اولی است و در ثانیه تعیین زمان حکم ببعض امتنان است و کیفما کان
مراد از تکرار در مانحن فیه و در آیات مبرور و نکاح دائمی و دلالت آن بر آنست بامی نحو کانت نصا و طاهر
اشاره اوصافه و شک نیست که تاسیس حکمی جدید برهما ممکن ادوایت از تکریر و تاکید حکم سابق دارد و قد سلمه
الرازی ایضا اما وجه دوم پس مرفوع است باینکه اصل وقوع تکرار بعض احکام را در مقام تاکید کس انکار کرده تا
حاجت به ششم اینهمه بر روشد باشد و بعض آیات که غیر از تاکید محلی دیگر از تاسیس ندارد و لا محاله محمول بر تاکید
خواهد بود و کلام در جائی است که احتمال تاسیس و تاکید هر دو در آن متطرق باشد که در آن هنگام اختیار یا
لازم خواهد بود پس آیات مسلمة التکریر را مقیس علیه قرار دادن بر ما سخن فیه که در آن حکم جدید یا اخبار فخر
واقول حیرین ثابت است قیاس مع الفارق بوده باشد علاوه آنکه خبر را در ذیل تفسیر کرمیه و نکینه علی سفره جاکر احد حکم الفایض
او استم الایه گفته و ایضا حکم الجنایة تقدیم فی قوله و لا جنایة فلو کنا نأخذ الایه علی الجنایة لزم التکرار و شک فیه عده موضع
سن تفسیر پس اگر تکرار مطلقا و اب کتاب الهی باشد لازم آید که خبر را از آن جا بطل باشد و مقصود تکریر شد و اولایه
بر شعیب یا آنچه فرموده اند که در صوامع الالهیات تعری کجای استخراج فاضل عزیر مخطبه البیان مخطبه الاخبار بوقوع تکرار پیوسته

کود و دروغ و جود و اخ و فضائل و دیگر ایزدی و مدد الهی که با هر یک از اینها چنانچه که بخواهد میسر شود و هر چه که بخواهد میسر شود و هر چه که بخواهد میسر شود و هر چه که بخواهد میسر شود

و عدم تعرض فخر رازی را در ما نحن فیہ بر آن قیاس فرموده اند پس نشان آن عدم تامل در مطاوع کجای آن است
 صواب است زیرا که جناب عیسی بن ابی طالب شاه جالب از طریق ایشان فرموده سید غنی خیال اینها حاصل شد پس سید
 بیان شد که جناب مستطاب بعد از اثبات اینکه اتحاد یعنی الباطل برب اولیا سنیست مذہب احد از علای امامیه فرموده اما آنچه در
 اتحاد مقبول نیست که در بحدیث قدس تعین قتل جمیع مقاصد غیر از مقبول اهل خلد بعضی از علما شنبلیان نموده پس هر چند
 بعضی دانیات آن متعلق نیست چه عده آنچه در صد دانیات آن بودیم الحمد لله بمنع ظهور سائرین و آن نیست که فرقه ملوک
 و فرقه اتحادیه یعنی باطل از اصناف صوفیه اند مطالب آنچه علامه بآن تصریح فرموده لکن تبرعاً میگویم که آنهم غیر محرم
 علمای متشرعین است چه معلوم است که قرب و منزلت الهی که جناب ابنیاد و صیارا حاصل بودیم هیچکس حاصل
 نمیمند هیچکس از لغات روایت نموده که ایشان یعنی ائمه معصومین کلمه که دلالت بر اتحاد ایشان با خدا داشته باشد
 گفته باشند بلکه چون اشال عبداللہ بن سبا جناب علی بن ابیطالب را خدا گفتند حضرت آنها را یا آتش سوخت
 و حسین بن منصور بر گاه دعوی خدائی کرد توقیف متعین لعن او بیرون آمد یعنی و این کلام دلالت تمام دارد
 اولاً بعدم تعلق غرض بعضی دانیات یعنی اتحاد که بحدیث قدس و خطبه البیان و غیره بآن تمسک جست
 و ثانیاً بر اینکه احدی از لغات کلمات متضمنه اتحاد را روایت نکرده پس لامحالہ خطبه البیان و الاقوال را از روایات
 ثقات نباشد و شتمار عدم اعتبار خطبتین مذکورین فیما بین علمای مذہب ائمه اطهار غنی از تذکار است لکن
 بتصریح تزییف و تضعیف آن فرموده با اشاره و کنایه که نزد عقلا بلغ من التصحیح است گفتا فرموده کتب
 احدی از علمای اعلام فرقه ناجیه در کتب معتبره آن هر دو خطبه را مذکور کرده و اگر بعضی سن را ایضا بقوله روایتش
 کرده باشد از محل اعتبار ساقط است پس قیاس آن بر ما نحن فیہ صحیح نباشد زیرا که فخر رازی در صد بیان
 اوله و احتجاجات امامیه بر اباحت متعه و تصدی نقض لغت و با و حذف آن تصریح بجواب لازم نموده با اشاره و
 صراحتاً فرموده بخلاف مسئله اتحاد که لا یعنی علی اولی الرشا و اما اینکه فرموده که جناب سید کلام صاحب تحفه یا
 پاره پاره ساخته بعضی اوله او را ذکر فرموده پس جوابش آنکه چون رساله شریف باریقه موضوع و مضمون بر آن
 نقض تحفه نیست بلکه رساله مفرد بر اسهاست و مطالب عدیده در فوائد معدومده بسین گشته پس هر جا که
 بنقل کلام صاحب تحفه داعی گشت در اینجا قطعه از کلامش بقدر حاجت منقول گشته و چون آن رساله نقض
 نیست استیجاب کلامش و نقل عبارتش لفظاً بلفظ غیر لازم بالجملة هر قدر یک از کلام تحفه در فائده را بوجه احتجاج
 بود در اینجا حکم شد و هر چه در فائده ثابته مطلوب بود منقول گردید و لا عایده فیہ و لا غایة لای عدم نقل دلیل تقدم

محمّد بن تحفیل پس و جش آنکه اکثر اعلام سنیان مثل فخر رازی و فیثا پوری و غیرشان تعرض بکران نفرموده اند
پس هر چه وجه عدم تعرض شان خواهد بود همان وجه اعراض جناب سید از جواب است و اشعار بقوت آن دلیل
باوصف ظهور درین ان مقام استغراب است چه هنوز محل اجبر آقا عده تقدیم تحریم علی التحلیل بجائیدیه
شرعی نرسیده زیرا که امر قطعی محل مشکوک المنحج بر اصل حل بمغایه السیقین لایزول الایقین باقی است
اتفاقا کما سلمه المرشدین قبل پس اجرا عده تقدیم تحریم در ان باطل و از حلیه صحت عاقل باشد و قد
تقدم ما یعلق بذک فیا تقدم علا و آنکه در میان عدم نقل کلامی و اسقاط ان فرق بین است چاکر اول
و آخر عبارت منطوقه مسقطه بدون اشعار حذف البعض من البین منقول شود و وسط آن از میان ساقط
کرده اید البته اسقاط و تغیر فی النقل لازم آید اما کلامیکه ناقل را غرض بقا نشد و تعرض بجواب منطوقه
حذف ان از ثوب نقص میراست و ایضا عدم ذکر کلامی با ذکر ان و عدم تعرض بجواب آن تفاوت بین دارد
اینجا ذکر عبارت تحفه بابر عدم تعلق غرض بآن نشده و فخر رازی فکر دلیل خطم نموده و تعرض بجوابش نکرده
خاین بدان فراک و فصل و کمال احدی منافی عجز او از جواب بعض اول و تحفه او در بعض سائل نیست
چنانچه قول امام مالک لا ادری و جهل سئل مشهور است و در کتب سنیة مذکور و ظاهر امر از جناب محقق طوسی
از ملک المناظرین که در حق فخر رازی فرموده ملک المجادلین است چنانچه در مجموع و جو پوری از علمای اعلام
و شش باز فیه فرموده و لقا یلین بتالیف الجسم من اجزاء لا یجری شبهات هلهما و ایهة و اقوی شمس سب
اسر زیتون و هو غیر زیتون الا که و طالما اعتصم به المشکون و نهتم الامام الازرعی انتمی و امام المشکولین از
الغاب مشهوره این بزرگ است اما لفظ فاضل و علامه پس از القاب ذالیه متعارفه و آداب مخاطب
علماء است و چنانچه بعض الفاظ مشهوره بتعظیم او در شرح اشارات واقع شده همچنین تصریح بجهل و تجاہل خط
و ضلال او نیز فی غیر واحد من المواضع واقع فنی موضع و قول الفاضل الشارح ان الشیخ لم یبین ان هذه

در این کتاب از جناب سید از جواب است و اشعار بقوت آن دلیل باوصف ظهور درین ان مقام استغراب است چه هنوز محل اجبر آقا عده تقدیم تحریم علی التحلیل بجائیدیه شرعی نرسیده زیرا که امر قطعی محل مشکوک المنحج بر اصل حل بمغایه السیقین لایزول الایقین باقی است اتفاقا کما سلمه المرشدین قبل پس اجرا عده تقدیم تحریم در ان باطل و از حلیه صحت عاقل باشد و قد تقدم ما یعلق بذک فیا تقدم علا و آنکه در میان عدم نقل کلامی و اسقاط ان فرق بین است چاکر اول و آخر عبارت منطوقه مسقطه بدون اشعار حذف البعض من البین منقول شود و وسط آن از میان ساقط کرده اید البته اسقاط و تغیر فی النقل لازم آید اما کلامیکه ناقل را غرض بقا نشد و تعرض بجواب منطوقه حذف ان از ثوب نقص میراست و ایضا عدم ذکر کلامی با ذکر ان و عدم تعرض بجواب آن تفاوت بین دارد اینجا ذکر عبارت تحفه بابر عدم تعلق غرض بآن نشده و فخر رازی فکر دلیل خطم نموده و تعرض بجوابش نکرده خاین بدان فراک و فصل و کمال احدی منافی عجز او از جواب بعض اول و تحفه او در بعض سائل نیست چنانچه قول امام مالک لا ادری و جهل سئل مشهور است و در کتب سنیة مذکور و ظاهر امر از جناب محقق طوسی از ملک المناظرین که در حق فخر رازی فرموده ملک المجادلین است چنانچه در مجموع و جو پوری از علمای اعلام و شش باز فیه فرموده و لقا یلین بتالیف الجسم من اجزاء لا یجری شبهات هلهما و ایهة و اقوی شمس سب اسر زیتون و هو غیر زیتون الا که و طالما اعتصم به المشکون و نهتم الامام الازرعی انتمی و امام المشکولین از الغاب مشهوره این بزرگ است اما لفظ فاضل و علامه پس از القاب ذالیه متعارفه و آداب مخاطب علماء است و چنانچه بعض الفاظ مشهوره بتعظیم او در شرح اشارات واقع شده همچنین تصریح بجهل و تجاہل خط و ضلال او نیز فی غیر واحد من المواضع واقع فنی موضع و قول الفاضل الشارح ان الشیخ لم یبین ان هذه

القضية اولية او برهانية ثم حكم عليها بانها برهانية ثم تجل في اقامة البرهان عليها ثم تترتب له برهانية جديدة فكلها اقامة
 في الاشتغال بها انتهى وفي موضع اخر ينبغي ان تعلم ان الرجل اعظم قدر من ان يجعل بائنا هذا الكسنة
 في مجال في كثير من المواضع تقر بالاعمال انتهى وقد فصلت مثل مخزازی از متاخرین علمای عامه
 مجال اريتابی نیست لکن تفصیلت که انیه مستلزم سلوک او بر جاده انصاف میباشد لاسیما نظر الی قاعدة
 جواز تفصیل المفضل علی الفاضل قال السيد الوحيد قوله ليس تحليل فرج اسمه قوله سودا
 مفت است قول دخول است بانکه نیاز بر عم فاسدش لازم می آید که اگر کسی کثیری بدیگری بدیداید و خوش
 نمودن بیان کنیز حرام بوده باشد زیرا که سودای مفت است و با تخاریال در خیال عمل نیامده حال آنکه اینها
 اهل اسلام جائز است پس در حقیقت مطلوب ایشان برهم ساختن اصل اسلام است و در برده خنجر
 شیعیان کار خود میکنند انتهى قال الفاضل الکشفیه از عبارت واضح الدلالة مستدل باخر
 نمودن و زبان به سب و شتم آوردن جواب علمای نیست چه اینکه راجع به طرفین تجویبی است و انجام میدهد
 پس حاجت بطرف صرف عمر عزیز در تحصیل فضل و کمال و اکتساب قوانین نظر و استدلال چیست تفصیل
 این اجمال آنکه کلام صاحب تحفه نفس صریح است در اینکه کریمه داخل لکم ما و آرد لکم سفید تحلیل با سواهی
 محرمات است بشرط خرج کردن مال در مهر و نفقه و چون در تحلیل فرج و اعاده ان این شرط یافته باشد زیرا که
 آن سودا مفت است پس این هر دو باطل باشد و چون کلام صاحب تحفه بلکه منظوق که میگوید که سودا
 در اینکه این تحلیل باعث بار نکاح است و تحلیل بلکه میبین از استثنای الاملاکت ایما لکم مستفاد و اما لکم
 ایما لکم اعم است از اینکه بشر باشد یا نه یا بهر بابارت پس جاریه موهوبه در یکی از انواع تحلیل که مالکین باشند
 داخل است بخلاف جاریه محکمه معار که نه مالک میبین و اطلاق است و نه منکوحه متبذرة بالمال پس این محرمات
 داخل باشد و در نیکام بر ذمه مجیب و اجیب بود که جاریه معار و محکمه را از محرمات خارج و در محرمات داخل
 میگردند و اینکه بر لفظ سودای مفت بطریق نزاع لفظی کاوش جای کرده از جواب اصل مطلب انقضای ظاهر نموده
 میرفت و با انیمه گویم جاریه موهوبه سودای مفت نیست بلکه طهاس و سکوت و در اوقات بیماری و دیگر ضرر
 معیشت او بر موهوب له لازم پس سودای مفت نشد بخلاف محکمه معار که هیچیک از این ضروریات بر
 او بر عکس له لازم نیست پس سودای مفت باشد انتهى اقول برای خدا این ماجرای شکر را باید دید که خود
 عبارت است از العفت و وضو الدلالة متصف میباشند و از آنکه از شکر است و از آنکه از شکر است

که پس تحلیل فرج و اعاده آن از این شرط باطل شد زیرا که آن سوداگر مفت است دلالت صریح دارد بر آنکه تحلیل در حله
 و اصل کلمه داخل و بقیان بتبخوا باو اللم خارج است و در شادق باب میفرمایند که کلام صاحب تحفه بلکه منطوق کریمه مذکوره
 نص است در اینکه تحلیل مختص نکاح است سبحان الله اگر مرد از احوال در کریمه مذکوره احوال بالنکاح است پس
 تحلیل جاری از اول امر خارج است حسب سراج اخراج بشرط ابتیحا چیت و اگر احوال مذکور شامل غیر نکاح هم است پس
 لا محاله عام باشد از جمیع اصناف محله مثل نکاح بقسمیه و ملک باین و در صورت اگر اخراج تحلیل بقید تنفاد خواهند فرمود
 خرج سببه ملک باین نیز لازم خواهد آمد و هو المطلوب و ظاهر عبارتیکه از تفسیر زاهدی در صدر رساله خود نقل فرموده اند خبر
 عامه مخزون نموده که در تفسیر بتجانی فرماید که بگویند ببا لهای غرضش یا بجا بین معلوم العشرة فما فوقها یا ملک
 باین بن غیر مقتدر است و استثنای الا مالک ایما کلمه از حرمت محضات دلالت بر عدم حرمت محضات ملک باین
 کفار دارد نص بر اباحت مطلق ملک باین مگر بدالات انحرافی و خود تکرار احکام قرآنی و اینکه و اب کلام آئی تکرار
 مستحق بالتحلیل علی اختلاف القولین یا از قسم نکاح است یا از ملک باین چه ملک اعم است از ملک باین و ملک منفعت
 نیکنون المحله خارج عن المحرمات و داخله فی المحللات علاوه آنکه تحریم و تحلیل بعضی مایه ای مخصوص فی القرآن یا
 متواتره شیهه نیز ثابت میشود پس بر تقدیر عدم شمول ظواهر قرآن صریحه بعضی احکام را نفی آن را سا غیر لازم
 فی تحریم نکاح المرأة علی عمتها مثلاً نفی تفسیر از ابدی قوله تعالی و اصل کلمه مذکور در کلام ای ماسوی ذلکم و لیس فی کتاب الله
 غیر ذلک و قد ورد و انحر تجریم نکاح المرأة علی عمتها و خالها و یوسن الاحادیث المشهوره حتی بحدود تخصیص الکتاب
 و هو قوله تعالی و اصل کلمه مذکور در عام خص منه المرأة علی العمة و علی الخالة و علی بنت المایح و علی بنت الاخت
 آئی اقول فلین تحلیل که ملک باین واضح گشت که در کلام سیدنا از اصل مطلب صاحب تحفه اعراض از
 بوقوع نه پیوسته بلکه تلمیذ رشید را غفلت از مطلب استاد خود طاری گردیده و سناد سبب و شتم باعث اشتغال
 گشته چه کلمه سودای مفت و مقام تشیع بر زبان آوردن و تحلیل را از محرمات شرعی قرار دادن که راجع با سناد
 اباحت زنا بسوی قائلین تحلیل است و آئی قدوت ابلغ منه سبب و شتم نباشد و آنچه بحدیثش در مقام معارضه گفته
 شود و لوازم این تشیع مبعض بیان آید سبب و شتم باشد ان هذا الشیء عجاب و اما الاتفاق و کسوة جاریه پس از
 توافق ملک باین است نه از شرط اباحت و طی و ملک و لهذا اگر احدی اخلال بانفاق و غیره نماید تا رکن و اب
 خواهد بود و اینکه و طی بر او حرام باشد فلا یکنون لما یتوقف علیه جواز الوطی و بشرط به کیفیت و اگر شخصی بعد وقایع
 عدیده اعتناق نماید مطلقاً تعلق انفاق و کسوة باو نخواهد شد و همچنین اگر سببه منفعت بشرط انفاق و اب و التزام او

بوده باشد اتفاق برادر لازم خواهد بود فان المؤمنین عند شتر و لهم قائل قائل رسید الوحید بلکه سودای
 در این مقام بر زبان آورده است و اب بجناب رسالت است و این امر اگر چه نظر بکلیه و ان الرجل غلب علیه
 الوجه که از پیر ایشان سر زده بعد نیست لکن شاید است هم با سارت ادب شاه صاحب در حق آنحضرت
 نباشد با محله بقیای وی و صاحب مدارک و صاحب کثافت در ذیل تفسیر کریمه و امرة مؤمنه ان هیبت نفسها
 للنبی الایة تصریح نموده اند باینکه از خصائص آنجناب بوده که اگر کسی خود را با آنحضرت هم نماید و بخشد بدین
 بر آنحضرت حلال میشد و نقل نموده اند که از همین قسم بوده اند میمون بنت حارث و زینب خرمیه و ام شریک و
 جائز و حاکمیت حکیم پس بنا بر عزم فاسد ناصب لازم می آید که آنحضرت هم سودای مفت لعل آورده باشند
 قال الفاضل الرشید از کلام صاحب رساله که جواب بصفه تحفه فاده میفرماید حیرت بر حیرت پیش
 می آید و عجب بر عجب رومی نماید و کلاسیکه در این مقام فرموده کل سر بعد عجب و درة التاج غائب است
 بیاکش آنکه خود از بقیای وی و صاحب مدارک و صاحب کثافت نقل کرده که انیمه تصریح نموده اند باینکه از
 آنجناب بوده که اگر کسی خود را با آنحضرت هم نماید بدین هر بر آنحضرت حلال میشد انتی و سجد آنحضرت
 آنحضرت صلعم از حکم ابتفاء بمال مخصوص همین کریمه است که صاحب رساله بنابر توهم اتجاه شجره خود باره
 از آن نقل کرده ائمه آیرا ساقط نموده است و بی نده و امرة مؤمنه ان هیبت نفسها للنبی ان اراد التقی ان
 یستکملها خالصه لک من دون المؤمنین و محققین شیعه نیز جائز بودن هم مذکوره را از خصائص نبوی میدانند
 علیه و آله و سلم گفته اند صاحب شریع در او اکل کتاب النکاح میفرماید الثالث فی خصائص النبی فی خمس
 عشرة خصله منها ما هو فی النکاح و هو تجاوز الاربع بالعقد و کان الوجه الوثوق بعدلین و من غیره و
 بلفظ البته و لایزم بها حرا و تیار و لا انتار انتی پس خداوند که از کلام صاحب تحفه که طعن بر کسانی میکند که
 عموم ان تشعوا با سوالکم و خل اند و بعضی از آنها که حلت شان با ابتفاء بالمال بقید است به و ان ابتغوا بمال غیر
 و طی میکند چگونه سوره اب بجناب رسالت آی صلی الله علیه و آله و سلم که شهادت قائل قول ان بتقوا الله
 از عموم آن خارج اند متوجه میشود بلکه آنحضرت را از منصب عالی خصوصیت فرد آورده و عموم ان متشعوا و خل
 فمید و طعن صاحب تحفه را بطرف آنحضرت متوجه داشتن سونطن و ملقط بان نمودن کمال بجه ادبی و متهم
 گوئیم آنچه گفته است که پس بنا بر عزم فاسد ناصب لازم می آید که آنحضرت هم سودای مفت لعل آورده باشند
 انتی غایت بنیابت دارد زیرا که خود کریمه و امرة مؤمنه ان هیبت نفسها للنبی الایة از کتاب الله نقل نموده پس

آنحضرت را صلوات الله علیه وآله وسلم بعضی زمان بلام خدا تعالی عطا فرموده و از آنجا که او تعالی فقال لما یأمرک
 اورا بیک که هر چه خواهر بهر که خواهر عطا فرماید پس آنچه در حق آنحضرت صلوات الله علیه و آله وسلم مطابق زعم صاحب رساله لازم می آید
 آنست که خدا تعالی بعضی نساء مومنات را بدو ن هر خاصه یا آنحضرت انعام کرده باشد چنانکه خلفاء و سلاطین و صاحبان
 خود عطا می کردند و در آن قبضه متوهم نیست انتهى اقول کسیکه احاطه اطراف و جواب کلام نماید و بحقائق سائر
 اصولیه و فروعیه که اینجانب و انر سدر البتة کلام حق و اوجیرت بر حیرت می افزاید و عجب بر عجب پیش می آید و
 چون بمقتضای قول حق سبحانه و تعالی فیصل به کثیر او میدی به کثیر الکلام معجز انعام ملک علام باعث برضال
 بعض عوام کالانعام بنابر سوره انعام و اعوجاج طبلت آن زمره لیام باشد فمما طنگ بغیره و آنجانب العجائب در
 انبیا مقام آنکه بنابر تحقیقات اصولیه سید الانبیاء در عموماً قرآنی و خطابات فرقانیه داخل و از همین بابست
 احتیاج جناب سیده النسایم الایمة البخاریه خالفه مخالف کتاب آیه میراث مولانا انعام العلماء در شرح مسلم و در ذیل
 شرح قول ما ن لنا استدلال الصحابة بالمخصوص المسین فرموده فان سیده النساء فاطمة الزهراء قره عینی النبی
 صلوات الله علیه وآله وسلم حجت علی سید المومنین است بکفته سیر انشاسن ابیها رسول الله صوم قوله تعالی یوسم
 الله فی اولادکم الذکر مثل خط الانثیین مع ان الکافر و القاتل لیس یرث فیکون مخصوصاً منه ولم ینکر علیها
 احد بل بدل الیکرمه قوله نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه انتی پس در ما نحن فیه نیز آنحضرت
 در عموم خطاب ان یقبوا باموکم داخل بوده باشد و خاصه مخصوصه آنحضرت یعنی حل و ایه نفس خود را آنحضرت
 از عموم ابغفار بالمال آیه مخصوصه آخری خارج و شبهه نیست در آنکه مکه سودای مفت بر این خاصه نبویه صادق
 پس در حقیقت تشیع بر تحلیل امار باینکه سودای مفت است و از بقایا المال خارج راجع بسوی آنحضرت نیز بنابر
 مرسوم اهل سنت میشود و در عقلا فرقی میان تخصیص آن در خصوص حل تحلیل امار باینکه دلیل بر ارجحیت
 تحلیل است نمیدانند و کلام ما که در مکه سودای مفت است تمام و مشترک الورد و اختصاص به نفس آنحضرت
 امر است مسلم بن الفریقین و مخصوص فی کتاب که احدی انکار از ان ندارد تا حاجت باستشهاد عبارت
 شرایع الاحکام و غیر آن بوده باشد و چون اتجا و اعتراض بر اختصاص خاصه نبویه و اسارت ادب فاضل
 عزیز بکلمه سودای مفت ظاهر است و جناب سید خود در رساله قول مفسرین را که به نفس از خصائص نبویه
 بوده در مقام تائید کلام خود ذکر فرموده پس قبل فاضل رشید که صاحب رساله بنابر توهم اتجا شبهه خود باره
 از ان امتیاز کریمه نقل کرده و تمهید آیه را ساقط نموده است و لیس و تلخیص مش نیست و معذرا اشاره به تعلیه

در این کتاب به بیان آنحضرت و ائمه و اهل بیت و اهل عترة است و در این کتاب به بیان آنحضرت و ائمه و اهل بیت و اهل عترة است

قول الی آخر آیه نیز در رساله موجود است پس شنیع او شنیع باشد و احدی از عظاما آن شفو نمیشود و از ادب
سفینین بمراحل دور و سن لم یجبل التذلل فورا فماله سن نور و نهانی الطهور کا النور علی شامق الطور قال
الوحید در فتاوی کافوری چنین نوشته جل غاب عن امریه عشر سنین فتزوجت باخرو و کانت امرأة
تلک کل سنه ولدا قال اولاد الزوج الاول عندا بحیثیه و علیه الفتوی انتهی سجان الله شاه صاحب این بود
مفت خود را چرا فراموش کردند که دیگر که زبان طعن و ملام در از می کنند انتهی قال الفاضل الزاهد
شاه صاحب این سودای مفت را فراموش نکرده اند لیکن بحجت شریک غالب بودن امامیه در ریج و شریک
این سودا از طرف ان اطمینان خاطر حاصل دارند بیا نش آنکه علامه علی در ارشاد الاذمان بصرا فاده فرمود
که ولد زانیه پسریج او می باشد چنانکه در کتاب النکاح در مطلب ثالث از مقصد خامس آن کتاب که در لواحق
نکاح است میفرماید ولو وطیها زان قالوله للزوج الی آخر الروایه پس حکم این روایت اگر شخصی نکاح کرده غایب
شود و تا پنجاه سال بلکه قدری زاید بر آن در غیبت بگذراند و زنش در هر شش ماه یکبار زنا را بدین قریب
صد اولاد که بر سر اس مال زوجه اش ریج حاصل شده بر آن زوج او خواهد بود و اینجا باید دانست که اگر غایب
در نیکام و بعضی مقامات دیگر محض اضرت جواب ذکر عجز روایات امامیه نموده است نه بنا بر شنیع و لکن ذکر
مسئله مستعد و در تیه که قاضی نور الله شوشتری در مصائب النواصب در طائفه شانزدهم از جند چهارم بیان فرمود
صاف نموده است و ذکر سائل عجیب دیگر در نیکام و مقامات دیگر که مناسب نموده و زائد بر قدر ضروری جواب
درسته ترک کرده اقول کبرت کلمه تخرج من افواههم حال خوش فهمی علامه سنیة ملاحظه باید فرمود که بعضی عجا
علیای اعلام فرقه حقه و انیسر سند و بنا فیم خود بهتان و افزا بر ایشان می بندند و تا حال احدا را رستنا نسین
بمذهب امامیه هم چنین مسئله تراشی نکرده باشد که بمذهب شان العیاذ بالله بعد از وجود غیبت زوج و عدم
تا سالهای و از اولادیکه از زانی میسر میسر یعنی بزوجه او می بایند حاشا و کلا بلکه این اربلج تجارت شخص
یکاسب فرقه کبیه است و پس مطلب عبارت ارشاد الاذمان نیست که اگر زوج و زانی هر دو بازنی و طی
نموده باشند بمغایر اولاد للفرش و للعالم کحجر حقوق ولد بزوجه خواهد بود و اجماعا من اهل الاسلام او حجاب
علامه در ارشاد او که تصریح فرموده باشد شرط دخول و مضی ستم شش من حسن الوطی و عدم تجاوز اقصی المحل و بعد
بیان ما یعلق به فرموده و اقول قول الزوج او اختلاف فی الدخول او الولاده و مع ثبوتها لا یجوز له نفیه الثبوت و اما
لا یشفی الا باللعان و کذا الوخلانی المدة ولو وطیها زان قالوله للزوج انتهی و بر کسی که اندک او را کی و او را طلب

عبارت ختانی ندارد و یوحیه مانی قواعد العلما ته حیث قال بعد ذکر شروطه الثالثة المذكورة مفرعا علیها بهذا فلو لم یحل
اولدته حیثا کمالا لاقل من ستة أشهر من حین الوطی او اکثر من اقصی الحمل بانفاقهما او بغیبة لم یحکم بالحاقه وینتقل
عنه لغيره ان سح اجتماع اشر الط لا یجوز له نفیه لهنه فحورما او لیتقنه فان نفاه لم ینتفع الا باللعان ولو وطی زوجتیم
وطاها اخر لبعده فحورما کان الولد لصاحب الفرائش لا یفتی عنه لا باللعان فان الزانی لا دلالة سوا تشابه الاب او الزانی
فی الصفات انتی وصرحت این عبارت در موطوب حاجت بخشیم بیان ندارد و نمیدانم که در صورت غیبت زوج یکسال
یا زیاده چگونه عدم تجاوز اقصی الحمل من حین الوطی که شرط الحاق است متحقق خواهد بود بلی فاضلر شیدا اقصا حمل را
بنابر مذنب حضرت سینه گرفته باشند که تا هفت سال هم بعضی شان قائل شده و حضرت مالک خود در بطن والده اثر
چهار سال رحل اقامت انداخته ازین ذوالشهادتین شاهی بهتر چه بخوابی و اما ستمه دوریه که گفته مخصوص در حکم
اصحاب ما بران غیر وارد لکن از عدم وجوب عدّه بر آنکه زمره طاعینن لقویر ستمه دوریه برآورده آنرا مناسی تشیع ختم
اند و چون در حال یاس احتمال علوق و اختلاط انساب مفقود بنامی طعن بران فاسد باشد حال آنکه در بعض
صورتها بر مذنب اهل سنت صحت نکاح دوری در دولات الاقرا هم تصور میشود فضلا عن الایسه جناب حکمت
آب زبدة الفضلاء المدققین حکیم مرزا محمد دهلوی طاب ثراه در مجله نقیباتش فرموده این مسئله معارض است
بنکاح دوری که موافق قواعد و مسائل حنفیه جائز و مباح است بیاکش آنکه در هدایه و شرح وقایه واقع شده که چو
طلاق دهد مردی زن خود را بطلاق یا بمن یا ز خود در عدت نکاح کرد او را باز قبل از دطه طلاق داد او را پس
نزد محمد واجب میشود نصف مهر و تمام کردن عدّه او لے فقط و برای طلاق ثانی عدّه نیست بر وی براس آنکه
طلاق ثانی قبل از دطی است و نزد امام زفر عدّه بر او اصلا نیست براس آنکه عدّه او لے نکاح کردن ساقط شد
و واجب نشد برای طلاق ثانی براس آنکه قبل از دطی واقع شده چنانچه امام محمد گفته و هذه عبارة شرح الوقایه
وطیح ستمه دوریه من یامن و طلق قبل الوطی فعليه مهر تمام و عدّه مستقلة بذات عند ابی حنیفة و ابی یوسف فان اثر الوطی
فی النکاح الاول باق و هو العدة فصار کان الوطی حاصل فی هذا النکاح و عند محمد یجب علیه نصف المهر و علیها
اتمام العدة الاولی فقط و لا عدّة للطلاق الثاني لان الزوج طلقها قبل الوطی فیه و عند زفر لا عدّة علیها اصلا
لانه العدة الاولی سقطت بالتزوج ولم یجب بالنکاح الثاني بدلیل محمد انتی و در هدایه بعد نقل قول امام محمد فرمود
قال قال زفر لا عدّة علیها اصلا لان العدة الاولی سقطت بالتزوج فلا تعود الثانية لم یجب انتی پس بنابر قول
امام زفر که از اجله تلاذه و اصحاب رئیس الفقهاء ابو حنیفة است و ده بست کس موافق گنجائش وقت در یک روز با

یک زن نکاح و طوطی تواند کرد و طلاق خواهند داد و در حصول عمادی گفته ان احباب اینجا بقیه یقولون ان کل قول قلنا
 به خدگان قولنا لا بحدیته تنه کلامه زیرا که امه فاضل رشید در رساله عزة الراشدین بعد نقل این کلام گفته
 بحیرتم که از عبارت شرح وقایه چگونه استدلانی کرده میشود بر جواز نکاح و طوطی کردن ده هست کس موافق گنجایش
 وقت در یک روز با یک زن و طلاق دادن آن چرا که در عبارات بعضی وقتها موجود اند که بسبب آنها
 را که قدرت بر فهم عبارت عربی داشته باشد این قسم توهم باطل بخاطر نخواهد رسید کی آنکه مسئله مفروض است
 در آنکه زوج زوجه خود را طلاق بکن داده باشد و باز خود در عده با و نکاح کرده باشد و باز طلاق داده باشد چرا که
 گفته است و لکن مستند به سن بآن نه آنکه غیر زوج با و نکاح کرده باشد تا تعدد ما حکم ثابت شود و دوم آنکه فرض
 کرده شده است که طلاق ثانی قبل از طوطی واقع شود چرا که گفته است و طلق قبل الوطی و هرگاه طلاق قبل از وطی
 واقع شود پس از زوج مطلقه هم یک مرتبه و طوطی با و بعد طلاق صورت نخواهد بست چه جای آنکه ده هست کس با و و طوطی
 کنند و زوج او را نیز پیش از دو تطلق در صورت بودن زوجه امه و یا سه تطلق در صورت بودن او حره جائز
 نیست پس تا به این چه رسد که اشخاص کثیره در یک روز با و نکاح و طوطی کنند و طلاق دهند اصل بخاطر نمیرسد
 که از این عبارت بجای خود چه معنی فهمیده اند و چگونه بر نکاح دوریه بان استدلال کرده اند انتم اقول سجال
 خوش فحشی علما یستنبطون ملاحظه باید فرمود که بمطالب عبارت کتب فقهیه سهله بعد از اوله مذهب خود و انیسر کنند پس تا
 بمطالب عبارت خصوم و دیگر کتب فاضله مذهب خود نشان چه رسد با آنکه محصل مضمون عبارت شرح وقایه نیست
 که اگر زوج زوجه خود را طلاق بکن دهد و در اثنا سه عده نکاح نماید و باز قبل از طوطی طلاق دهد نزد فرقه اهل
 زن ساقط است و فوراً با مرد اجنبی دیگر نکاح میتواند کرد و او را و طوطی با آن زن جائز است پس در این صورت
 هرگاه بکر زوجه خود را طلاق بکن داد و باز نکاح کرد و قبل الوطی طلاق داد و هاتوقت عمر را نکاح و طوطی با او صحیح
 است و بعد ساعتی هرگاه عمر چنین حرکات نماید خاله را نکاح و طوطی با او در همان هنگام جائز خواهد بود و بطریق
 جرائی مالغی طاقه المرأة و توار علیها الرجال و یتعاقب علیها الوطی و هل یزده الا لا یحکم الله و یریه و الله اعلم
 الفوریه پس بحیرتم که از تقدیم بقیدین مفروضین اعنی تطلق او لے زوج زوجه خود را طلاق بکن و تطلق ثانوی
 او قبل الوطی چگونه مخدوم و لازم دوریت نکاح مرتفع میشود کاش انقدر نمی فهمید که منشأ لزوم دوریت اسقاط
 عده است که بعد از فرض وقوع قیدین لازم گشته پس قیدین سابقین که بحسب زمان سابق از زمان سقوط
 اسقاط عده است چگونه مؤثر در دفع مخدوم و لازم بود و هل یتفوه بمثل ما تفوه به رجل رشید و لا یستبکل مثل خیر

دیگر صورتهای نکاح دوری نیز برآوردن ممکن چون مقام استظهاری است بنقل عبارت مجله فقهیات اکتفا رفت
 و نظر باختصار از ذکر سائل بر علیه مبدء سینه مثل لغت حریر و غیر آن اعراض نموده شد من شاء فلیرجع الی مصائب
 النواصب و غیره قال السید الوحید علامه آنکه عطاء بن ابی رباح که از جمله تابعین بوده و ابو حنیفه کوئی در
 حق او کلمه ماریت نہیں لیت افضل بن عطاء بن ابی رباح فرموده چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در رجال مشکو
 گفته قائل بجواز تحلیل بود این خلکان سیکو یکدیگر نقل اصحابنا عن مذہبہ انہ کان یری وطی الجواری باذن
 از بابین و از ابو الفرج عجل نقول کرده ان عطاء کان یبعث بجواریہ الی اخیانہ سبحان اللہ نیست حال شواہد
 ایشان نیست قال الفاضل الرشید ابن طعن مدفع است بچند وجہ اول آنکه معارض است بآنچه کہ
 علامہ علی درنج الحنفی برفقہای اربعہ و دیگر مجتہدین اہل سنت بر اصول و فروع ایشان طعن کرده مخالفت حکام
 ایشانرا بکمان خود با عقل و نقل ثابت نموده حال آنکہ در اکثری از ان احکام اجلہ علمای امامیہ با سطون فیہم
 شرکت دارند اگرچہ انقسم سائل در کتاب مذکور بسیار است لیکن در مقام رد لا اختصار بنزد کرد و شاید اکتفا
 بسرد اول آنکہ علامہ مذکور در سلسلہ سابعہ کہ در سباحث اصول فقہ است در فصل ثانی و بحث سابع میفرماید
 ذہبت الامامیہ و من تابعہم من المعتبر الی انہ لا یجوز نسخ الشی قبل فتنہ و ذہبت الاشاعرة الی جوازہ انتہ
 مختصر و حال آنکہ مثل نسخ مفید کہ استاد شیخ الطائفہ ابو جعفر طوسی است در حکم با اشاعہ شرکت دارند چنانکہ
 صاحب معالم الدین اذا مایہ سیکو یکدیگر علی الحق عن المفید القول بجواز نسخ قبل مکتوب وقت الفعل و ہونہ
 اکثر اہل الخلاف انتہی شاید دوم آنکہ علامہ مذکور در کتاب مزبور و دیگر مولفات خود و دیگر علمای امامیہ در
 مصنفات خود روایت سہو آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در صلوة از مطاعن اہل سنت شمرده اند چنانکہ
 آنکہ ظہنی در کافی و شیخ الطائفہ ابو جعفر طوسی در تہذیب بالسانید صحیحہ قصہ مذکور را روایت کرده اند و شیخ
 صدوق ابن بابویہ فی کتاب عیون اخبار الرضا از ابو الصلت ہروی روایت کرده قال قلت للرضا
 علیہ السلام با بن رسول اللہ ان فی سواد الکوفۃ قوما یرعون ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم یقع
 علیہ السہونی صلوتہ فقال کہ بلوا عنہم اللہ ان الذی لایسہو ہوا اللہ انتہی و اکف شیخ مذکور در سن الاصحفہ
 الفقہیہ در آخر باب احکام السہونی الصلوۃ بتفصیل ہرچہ تائید اثبات سہو آنحضرت صلعم نموده و بر تنکین
 روایت فرمودہ و و مدہ تصنیف کتابی مستقل در اثبات سہو آنحضرت نموده و صاحب ثانی شایع کافی گفتہ
 نیز در شیخ بابنج اللہ اثبات سہو آنحضرت نموده پس انچہ صاحب رسالہ از طرف علامہ علی حجت ذکر انقسم

مطالعن مشترک الورود جواب خواهد داد از طرف اهل سنت نیز بحجت اشترک عطاوی علی سراج با او صاحب در اشترک
 بزعم صاحب رساله طعن مشترک الورود است همان جواب را قبول خواهد نمود و دوم آنکه صاحب نیز به اشتراک عشریه
 جایجا بحجاب باب نهم تحفه اثنا عشریه میگوید قولیکه صاحب تحفه ذکر کرده شاذ و متروک است مناظر اعتراض بر
 فرقه نمیتواند شد چنانکه نقل بعضی عبارات آن در جواب فائده ثانیه گذشته و چون قول شاذ و متروک مطابق
 تصریح او مناظر اعتراض بر فرقه نشود پس چگونه قول فرد واحد از فرقه عظیمه موجب اعتراض بر الفرقة تواند شد
 سوم آنکه مناظر طعن بر فرقه سائل مسلمه جمهور آن میباشند قولیکه تحفه از ایشان بر حسب اعتقاد الفرقة بخطا
 گفته باشد و تمامی علماء الفرقة تحفه را در آن قول کرده باشند و آنرا بطریق استعجاب و استغراب ذکر کرده
 باشند قال الشيخ الکامل الملک ابو الحسن الشافعی قدس سره فی المنع الوفیة علی کشح المقتضا الفرقة الکلیج
 یعنی الوطی لا یجوز فی الشریع الا باجماع من عقد نکاح اولک بین لقوله تعالی و الذین هم لغیرهم حافظان لما
 علی ازواجهم او مالکات الیمانهم برید و لا ثلاث لهما و اودی عن عطاء من اباحة الفروج بالعارضة لا یجوز علی
 انتم و در کتاب طبقات تابعین مذکور است که گویند از عطا دو حکم غریب در باب فقه مروی است حکم دوم تحریر
 وی است و طی جوری را باذن ارباب شان انتمی و چون جمهور علمای امامیه و یانیه تحلیل فاکل از طعن حکم
 تحفه بر ایشان متوجه باشد بخلاف علمای اهل سنت که جمهور ایشان قول تحلیل را که بطلان عطا منسوب است
 بطریق استعجاب و استغراب فکر میکنند و در آن میانند اتجا طعن آن بر جمهور ایشان منتهی ندارد چه در آنکه
 چون شل بشام بن الحکم و غیر آن که سبب اعتراض و دانی آنها بر ائمه اطهار در اجماع و عقاید از طرف انجمن
 مذکور و طرد آنها به ثبوت سیدیه باشد چنانکه نقل آن مغزیا علی الکافی در جواب فائده را بعد گذشته و کبر امامیه
 آنها را از مخالفین ائمه قرار داده باشند چنانکه نقل آن از حجاج در رد همان فائده گذشته و با وجود آن امامیه
 آنها را از ثقات شمرده طعن بر آنها نمی نمایند در صورت ایشان را بر اهل سنت بحجت توثیق عطا که نه معصومانی
 مذکور و طرد او نموده و نه کذب از او در اصول مذہب یا فروع ان منسوب با ائمه معصوم او غیره واقع شده و نه
 روایات طعن او در کتابهاست که نزد اهل سنت در اعتبار و صحت احتجاج شل کافی کلین و احتجاج طبری
 باشند واقع است بهیچگونه طعن منزه او نیست بحکم هرگاه با وجود صحت شتایع اعتقادیه و غیر آن از
 امثال بشامین و غیره و نسبت آن بطرف ائمه اطهار اجازت حج شان نزد شیعه تاویل پذیر باشد چنانکه
 والد باجد صاحب رساله تاویلات بسیار برای آن اخبار و روایات محاب عقیده ششم ذکر کرده اند از آنکه

آنکه فرموده اند چون با وجود اخبار حرج که در حق چنین بزرگان مروی گشته هرگاه در عقیده علمای شیعه که در باب
جلالت شان ایشان دارند و این راه نیافت پس معلوم گردد که این نیست که بجهت کمال جلالت شان حضرت
عالیشان پیش رسا صواب نهایی ایشان انتهی مختصر پس اهل سنت نیز همین کلام لفظاً باللفظ از طرف عطار
بن ابی ریح در پایه جواب خواهند گفت انتهی اقول این کلام مدفع است باینکه وجه اول از وجود مذکور به نام
است زیرا که علمای ماکه در مقام طعن بر اهل سنت بعضی از سائل را ذکر کرده اند با وجود اشتراک بعضی علماء
اعلام در آن سببش غالباً آنست که در انعقاد اجماع بنا بر مذہب ما دخول امامت با است و هو الکافی
فی تحقیقه و مخالفت بعضی معلوم النسب در آن غیر مضر گوشل شیخ و سید بوده باشند بخلاف اجماع مخالفین که
مستمک شان در باب حجیت آن حدیث را بجمع است علی الفصل است و آن بدون اتفاق جمیع است از حجتیه
عاری است پس هرگاه در ما نحن فیه که سلسله تحلیل جاری باشد مثل عطار بن ابی ریح که از جمله تابعین و مقبولین
و ممدوحین مثل امام اعظم است قائل بحلیتشان باشد لا محاله اجماعی اهل سنت نتواند بود اجماعاً ثابت حجتیه آنها
را نمی رسد که بسبب شان اختلافی باشد طعن نمایند بر شیعیان بخلاف سلسله مجمع نیلها بین الامامیه
و آن خالف فیها بعضی من معلومی النسب تخص مرام آنکه قول مخالف اجماع چونکه از مخط اعتبار ساقط است
و وجودش کالعدم میباشد لهذا در ما نحن فیه قول ما در مخالف اجماع را مستبعد داشته اند بخلاف قول ما در آنکه از علماء
سینه سرزده زیرا که آن قول چون در حقیقت با دم اساس اجماع ایشان است نه مخالف آن و مجرب و ندرت
و عدم شهرت که اقتضای کار سنیان است دلیل بر بطول آن نمیشود خلاصه اعداء کالعدم و مستبعد
بر حجت مشهور مثل مشهور النادر کالعدم مستلزم دور است مع ان قولهم رتب مشهور الاصل له البطل مشهور
پس اعتنا و انقضای آن نمیتوان بود بقی آنه لقال ان ليقول در انصورت لازم می آید که قائل بقول نادر
از علمای امامیه نیز مورد طعن باشد من حیث کونه مخالفاً لاجماعهم جوایش آنکه مخالف اجماع مع علمه بالنقاده
مذموم و ملامت میباشد و محتمل که مخالف را در وقت اجتهاد علم بان حاصل نشده باشد یا در نفس الامر انعقاد
آن بعد از انقضای او صورت گرفته باشد خلاصه توجه الیه الملام بخلاف اهل الخلاف لاسم منکر و ان کجیه اجماع
اهل البیت حجراً و غداً و آن علماء استحققه فما ظنک باجماع اتباعهم علی مذہب الخلفین و انهم میگویند فارق
موجود است و آن اینکه اختلافیک میان علمای ما و ضوان الله علیهم واقع میشود هر یک موافق را میگویند و هر یک
از ادله معتبره از کتاب و سنت نبویه و احادیث امامیه معصومیه در دست دارد پس اختلاف شان و خطای بعضی

نشان در اجتهاد معتبر خواهد بود و مخلاف اهل خلافت که چون ناکب از طریق قومیه ابتلاع اهل بیت ظاهرین اند
 احیاناً اگر در بعض مسائل بقول نادان بعضی از فرقه حقه شریک باشند چون مستند نشان مخالف تقلید است که
 مستند ما است اتجاه طعن بر ایشان خواهد شد نه جواب نشان باعث ثواب است و نه خطای نشان معهود
 معتبر و این طعن بالآخره آمل در ارجع بسوی مستند ایشان میشود نه بسوی نفس مسئله و بوجه آخر میگوئیم چون
 فروع فقهیه متفرع است بر اصول و میوه حصول مخالفین را با بدلائل قطعیه و بر این قاطعه باطل ساخته ایم
 پس همه فروع نشان از حیثیت تفرع بر اصول متناصله کاسده فاسده نشان باطل بوده باشد و همین دلیل
 اجمالی برای ابطال کتب فروع نشان که بی برای و قیاس است کافی لیکن تیر ما علمای اعلام و تفصیل
 نیز از اول فقه تا آخر تفرع مسائل نامربوطه نشان نموده اند و اشتراک بعض علمای مادر بعض مسائل با ایشان
 دفع اتجاه طعن بر ایشان بنمایند که ما گرفت و هرگاه این امر ادانتی پس میگوئیم که حکایت محقق علیه الرحمات
 سدید مفید قول بجواز شیخ امر قبل وقت الفعل اگرچه محتمل التاویل است باینکه مراجع نباشد شیخ از امر امریت
 که غرض امر از آن ختبار توطن نفس ما مور بر اقامه عشر بوده باشد و پس نه اینکه اقیاع فعل ما مور
 حقیقه از آن مطلوب باشد و در حقیقت ان امری نیست و از محل نزاع خارج چنانچه بعضی فقهین بیان
 در تحقیقات خود افاده فرموده که اگر کتای قبل الوقت منوخ میتوان شد و تمسک گشته بعد فیکه دشمن و دعوی
 زانیه است بزرگداشت با صدق تو بهما لیکن بعد تسلیم نه بکشی میگوئیم که شبهه نیست در آنکه این قول
 مخالف اجماع است و در تشکیک خلافت معلوم است مبصری در نقد اجماع ندارد و کیف و تجویز شیخ کذاست
 مستلزم اقرار به بدوا و انکار حسن و قبح عقابین است چنانچه جناب علامه در کشف الحق و غیر آن بان تصریح فرموده
 حیث قال فیه ذمیت الامایه و سن تابعهم من المعتر ایا له انه لا یجوز شیخی قبل وقت لان الفعل فی ذلک
 الوقت امکان مصلیه استحال نسخ قبله و امکان مفسده استحال الامر به او لا ولا نه یلزم البید و ذمیت الامایه
 الی جازه و العجب انهم نسبون البید الی طایفه من اهل الحدیث و هم القائلون بونی الحقیقه لانه لا یصلح للبید
 الا لامر بالشیء الواحد فی الوقت الواحد علی الوجه الواحد و النبی عنه فی ذلک الوقت علی ذلک الوجه انتهی پس
 قولیکه مخالف اصول اصلیه باشد و حکم عدم توان شمر و تعجب کل تعجب که اهل سنت با آنکه رساله الهام فی الطلام علیه
 بنابر محض اتهام استناد قول ببداء ناشروع بسوی فرقه حقه نمایند خود بان قائل اند و علمای مال الزمان علیهم
 الفسخ میفرمایند که انقول مستلزم بدست و نه اول دلیل علی انکار هم البید و اقرار انما لخص علیهم فی

بخیر و استاد بهم این سخن صدق پس قائل بخیر و سبوح علی النبی علی الاطلاق نیست بلکه با سبها من الله فی
 غیر الاحکام الشریعیه قائل فی انفعیه و لیس سبوح النبی که سبوح مالان سبوح من الله و جل و انما سبها لیسلم الله بشر خلق
 فلا یختر یا معبود او دونه و لیسلم الناس سبوح حکم سبوحی سبوح و سبوحنا من الشیطان و لیس للشیطان علی النبی و آلائه
 سلطان انما سلطانہ علی الذین یتولونه و الذین هم بمشرون و علی من تبعه من القادین انتہی موضع الحاجه بن
 کلامه پس اولاً با ثبات باید رسانید که اہلسنت نیز با سبهای کذا فی قائل اند تا اشتراک ابن بابویه با ایشان
 ثابت شود و تمهیداً بنقول ہم بزعم ما غنیم خلاف اجماع امامیه است قال الشہید فی الذکر فی وجہ فزی الیہ
 مشرک بن الامامیہ لقیام الدلیل العقلي علی عصمتہ النبی عن السہول لیس فی ذلک غیر ابن بابویه انتہی و اگر
 مخالفین نیز دعوی اجماع در بعض مسائل با وجود خلاف بعض ایشان نمایند مجرد اصطلاح خواہد بود کہ خطی از
 حجیت ندارد و چه محصلش اتفاق اکثر است است و الحکمہ مختلفہ با جماع الكل علی ما لفظ بہ الحدیث النبوی
 و قول اکثر همان قول مشہور است و حجیت مشہور یا بر مشہور ساقط از مناط اعتبار اما وجہ ثانی کہ ذکر کرد
 پس دفع است باینکہ مراد جناب حکمت باب صاحب نزہہ اثنا عشر یہ است کہ قول شما و مناط اعتراض
 بر جمیع فرقہ نمیشود و سناد قول بسوی تمام الفرقہ کہ باب صاحب تحفه است و مفاد ظاهر کلامش از طریقت
 سوری و مراد از ذکر قول عطائہ طعن بان خبریہ قائلین از فرقہ سنیہ است بلکہ غرض اصلی آنکہ ہر گاہ عطائہ تحلیل
 قائل باشد و او از محد و حین و مقبولین ابو حنیفہ کوفی پس لا محالہ قول تحلیل از ضروریات مذہب اہل سنت و
 اجماعیات است نہ باشد کہیف والاخرج او از دائرہ تسنن لازم آید و کیف یخرج عن تسنن من یکون محد و حاکم
 لا یحنیفہ و ہو یقول فیہ ما رایت فیہ لقیث افضل منہ و ہر گاہ قول تحلیل منافی تسنن باشد البتہ ضروری
 مذہب و اجماعی جمیع است بلکہ جمیع اہل سنت نیز نخواہد بود فیکون مسئلہ اختلافیہ بینہم و در مسئلہ اختلافیہ طعن
 اہل سنت بشیعیان اینچہ بعض مقبولین شان قائل باشند و ان فی غیر محلہ بود و باشد بخلاف طعن بر ایشان
 در مسائل اجماعیہ خود و ان مخالف فیہا بعض منا از حیثیت اعراض شان از قول معصوم بعد الثبوت
 عند ہم نہ تنفیض و اما وجہ ثالثہ پس جوابش از جواب وجہ ثانی متفصح میشود و تمہیداً چون اصول
 مستاصلا سنیہ بی اصل محض است کما فعلت فی الکتاب الکلاسیہ و عمدہ غرض ما البطلان اصول کاسرہ ایشا
 پس ذکر اقوال ناوردہ علمی شان نیز در مقام طعن بجاست زیرا کہ متاخر و در این اقوال همان شائبہ
 شان از اتباع آل رسول و تنکب شان از غیبتہ اہل بیت و حرمت طاہرہ بتول است بخلاف طعن شان بر مسائل

فقیه زمره تابعین و کبیرین سقن معصومیه مآدرة کانت از مشهوره که بوجه من الوجهه طرفی از صحت ندارد اما وجه چهارم
 که متضمن بیان حال بهائیان و نظریه ایشان است پس جواب با صواب ازان در مطاوی اجوبه اتفاقا دلیل
 سابقه بسین گردیده و محتمل آنکه باجماع علمای امامیه که کاشف از قول معصوم است مقبولیت آنحضرت
 ثابت در روایات مثالب مثل آیات تشابه مآدست و اما بکن فی الطرح مطروح پس جرح و قبح شان مقدوح و
 مجروح باشد و صدور امریکه قاض در مقبولیت شان باشد نزد فرقه حق غیر ثابت بخلاف قول تجلیل که منقول
 از عطایه تابعی است که نزد اهل سنت مسلم و ثابت پس هرگاه با احترام خودش توثیق عطا ثابت باشد
 معلوم و متیقن گشت که قول تجلیل سانی توثیق و مقبولیت نیست پس چرا باعث بر طعن شیعیان که مثل عطا
 قائل بقول مذکور هستند بوده باشد و نه از اهل المطلوب و باجماع مقصود و انقیاد طعن نمودن بر عطایه تابعی از
 حیثیت بقول او بقول مذکور نیست کیفیت و بهرید هب الی ما تذهب الیه فی نهذه السعیه پس آنچه توهم فرموده
 و بهی میش نباشد اما وجه پنجم پس ناشی از عدم فهم مرام است زیرا که قول عطا بحالت تجلیل امری است مسلم
 پس مصرف تاویل در آن نباشد و خود جلالت شان از اهل سنت محل کلام نیست پس کدام کس در
 تشکیش نزد ایشان کلام دارد تا بمقابلان عبارت صوارم را لفظ بلفظ اعاده میفرایند و این خود عین طلب
 ما است که جلالت شان نزد شما ثابت پس مقام استعجاب است که عین مطلب خصر را ساقی مطلبش
 انکاشته و سانی مطلب خود را عین مطلب خویش پنداشته ان به لشی عجاب قال السید الوحید
 قوله باز فرموده محصنین غیر مسافحین الخ اقول بمضای کفته الاحصان العفاف و السفاح الزنا و
 قریب منه فی الکشاف و معلوم است که عفاف بلا شبهه در مرتبه متحقق میتواند شد چنانچه در نکاح بالاتفاق
 فی ذلک انتهى قال الفاضل الرشید احصان و لغت بمعنی بازداشتن است و بر حریت
 و عفاف و غیران بلحاظ همین معنی اطلاق میکنند چنانکه صاحب کشف در اصطلاحات الفنون سفینه باید
 الاحصان لغت علی معان کلمات بر جمع الی معنی واحد و هو ان یحیی عن الشئ و یمنع منه و هو الحرمة و الحفظ
 و الاسلام و ذات الازواج فان الحرمة تخص عن قیما العبودیه و العفة عن الزنا و الاسلام عن الفواحش
 و الزوج یخص الزوجه عن الزنا و غیره انتهى و آما راغب صفحانی در مفردات قرآن میفرماید و الاحصان
 فی الجملة المحصنة اما و لغتها بزوجه او و بلایع او مانع کنش از هر چه او حرمتها لبقا ل امراره محصن فاحصن کسیر
 الهما و لبقا ل اذ تصور حصنها من نفسها و المحصن اذ تصور حصنها من غیرها و الزوجه من اجور من محصنات

وبعده فاذا احسن فان اثنين بقا حاشية فليصنف ما على المحسنات واما اقل المحسنات الممزوجات لقصور
 از وجهها هو الذي احسنها والمحسنات من النصار بعد قوله حرمت بالفتح لا مفعول احسن انتهى بالجملة احسان بمعنى
 نگاه داشتن برتره اشهر وظهر است که صاحب ترجمه اثنا عشر به انگلیسی که آن خود در حاشیه اثنا عشر به نموده و در هر یک
 راه مخفی افشای نموده در تفسیر لفظ محسنین سوای اینکه ترجمه آن بلفظ نگاه داشتن نماید چاره ندیده و آنرا همین
 تفسیر نموده عفا را از اشتقاق آن قرار داده نه آنکه تفسیر محسنین بمعنی متعقبن کرده باشد چنانچه در بحث متعنه
 از تفهیمات کتاب خود میفرماید و حالیکه بآن تزویج یا تریه گرفتن نگا دارند گمان خود با شنید از عفا و بناسید
 از زبان کنندگان انتهی کس صاحب ترجمه همین معنی لغوی ظاهر الدلالة را مع لازم آن که اختصاص است
 در مقام ذکر کرده و معتمد گوئیم اراده همین معنی در ان مقام متعین است بدو وجه اول آنکه در صورت اراده عفا
 از احسان تکرار لازم می آید چه محسنین البته غیر مسافحین میباشد پس بعد از ذکر محسنین ایراد غیر مسافحین تکرار باشد
 چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر بعد از ذکر اراده متعقبن از لفظ محسنین فرموده و هو تکریر التاکید انتهى و از آنجا که صاحب
 رساله به تبعیت علمای خود کرمیه مخفی است متعنه به من الایه را بر مذهب حمل کرده تا تکرار در بیان حکم کمال بر مذهب او لازم
 نیاید پس مطابق گمان ما در ان مقام هم اراده محافظت از لفظ محسنین متعین باشد تا تکرار لازم نیاید دوم آنکه
 چون ثابت شد که معنی حقیقی احسان باز داشتن است و صحت اراده آن در کرمیه مذکوره بر هر مظهر ظاهر و باهر
 پس همان معنی مراد باشد چنانکه قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق در سلسله نسب میفرماید و اما ثانیاً قلان ما
 ذکره انه تقران الحقيقة الشرعية لواءه و دلت علی الحقيقة اللغوية لیسیر الحکم فی الشرع للحقیقة الشرعية دون اللغوية
 مردود بان الاصل عدم النقل الخ لیس مطابق تصریح قاضی نور الله باید که معنی لغوی در کرمیه مذکوره مراد
 باشد و در صورت اراده آنچه مطلوب صاحب ترجمه ثابت و ظن صاحب رساله تحقق آن در مذهب باطل باشد
 اقول مفاد این افاده عاری از ریشاود و بعد از منجس سداوست اما اولاً لیس استنکاف از تفسیر احسان
 بعفا دور از انصاف است و نزدیک باعتقاد بلکه عین آن چه جایز مفسرین بیان اعتراف دارند
 پس این چون و چرا چرا اقل از تخشیر معنی الکشاف الاحسان العفو و تخمین النفس عن الوقوع فی الحرام
 و قال البیضاوی الاحسان العفا و اسقح الزناد فی التفسیر الکبیر قوله محسنین غیر مسافحین فی حال
 کونهم محسنین وقوله محسنین متعقبن عن الزناد وقوله غیر مسافحین غیر زانیین و هو تکریر التاکید انتهی
 و فی تفسیر المدا رک الاحسان العفو و تخمین النفس عن الوقوع فی الحرام و اسقح الزناد فی من اسقح هو

اعتقادی تفسیر از اید پارسیا باشد باز ناکندگان انتی پس انکار قول مشایر حجابی یعنی چه دستکات
از ان یا مرجع انکاشتن ان از که اقم قسم شدات توان پذیرفت و اما از نیاس تا حال معنی احسان معنی
هم نفهمیده اند تا بد گیر معانی دقیقه چهره و مطلب است و خود هم چنین مقصود قسم و از رسید به اند بیان
این اجمال آنکه معنی احسان لغوی و عفاف در ایقام خود المال است زیرا که عفاف در لغت بمعنی بازداشتن
و باز ایستادن است نفی القاسوس عفا و عفا فاد عفا فیه لغزش و عفا بالکسر فروع عفا و عفا کف عفا
بجل و لا یجل کاستف و لغت ج اعفا و فی الصراح عفا عفا عفا فیه باز ساسی و باز ایستادن از حرام مع قاف
عفیف پارسانتی پس تفسیر احسان بنگاه داشتن از حرام عین تفسیر لعفاف باشد بلا تفاوت بینهما کما توه
بجوده ذنبه و این خود ظاهر است که معنی احسان نگاه داشتن کسی بچانه خود نیست و الا مری به او هر مرد و زن
چنین از جمله محسنین و محسنات بوده باشند بلکه نگاه داشتن از حرام است و ان عین عفاف و در متعه
محقق و مراد جناب سعید قدح در تفسیر احسان بنگاه داشتن نیست چنانچه خیال معترض رسیده بلکه مطلوب
آنست که معنی احسان عفاف و نگاه داشتن خود است از حرام و به تحقیق فی المتعه المباحه المشروعه بلا ارتجاء
اما آنچه از پیش خود زیاده ساخته یعنی مخصوص خود گردانیدن پس از زواید کلام است که گفته و عرفا از احسان
استفاد نمیشود و مطمح نظر فرق بین الاحسان و العفاف نیست کما توهمه لهدم التبدیر فی الکلام طرفه تر
آنکه مستشهد بکلام نزهه تأیید التحقه فرموده اند و صحت و مقم عبارت را نیافته اند و ادلا عن التعمد و عبار
نزهه لفظ عقاب را عفاف خوانده اند و حال آنکه عبارتش چنین است که نگاه دارندگان خود باشند از عفاف
و اگر بالفرض نسخه منقول عنها تقیم هم بوده اصلاح چنین قسم باندک تا مل ممکن بود لکن عدم تا مل را علی
و بر ظاهر است که نگاه داشتن از عفاف کلام محل است و العاقل لا یتفوه به و محمد ادراستیکه معنی عفاف
هم نگاه داشتن خود از عقاب و حرام است پس عبارت نزهه دلیل بر صحت تفسیر لعفاف باشد نه مثالی
آن و ذکر آن در انبیهام از عجاب او بام و از اینجا تنفیج گردید که هر دو وجهیکه تأیید التعمد است و در وجهی
بمطلب ندارد و توضیحاً للمقام سیکویم که نگاه داشتن از حرام عین عفاف است پس لا محاله غیر محسن
تکمیر علی وجه التکید بوده باشد کما اعرف به اما کم واحدی انکار وقوع تکید علی الاطلاق نه کرده بلکه کلام
در وقت تردید بین التاسیس و التکید است و الاول اولی من الثاني حیث یکین لا یفصل لایحتمل غیر التاسیس
و اما اختصاص پس حشو لغو است و کلام در بودن آن از عوارض است فضلا عن اللوازم بلکه مثل کسب و کلام

نفسه اختراعی محض میبخت است و کلام سید سید قاضی شوهری بمانحن فیه ارتباطی ندارد لکن لا حقیقه شرعیست
 بناک علی تقدیر التفسیر بالعقبات ایضاً مع ان مخدوم مخدومه صاحب الفرائض صرح بان الاحصان برادیه و لا حقیقه
 شرعیه فیه و هو الذی یوجب الرجم قال السید الوحید و این کلام نا صبیغ نیز فاخذ است از کلام ابو بکر راز
 چه آورده و بر ثانی از وجوه ثالثه که سابقاً بان اشاره شده گفته که حق تعالی لفظ محصنین فرموده و حصان تحقیق نمی شود
 مگر در نکاح صحیح دینی و در وجه ثالث گفته که او سبحانه زنا را سفاح نامیده و در قول خود غیر مسافحین یا نجسین مفسر
 از زنا محذورین است و اینست و در نتیجه تحقیق پس سفاح بوده باشد فخر رازی که امام اهل سنت است خود طریق
 نصف پیورده در تفسیف و تخریف این هر دو وجه گفته که آنچه نوشته که احصان مستحق نمیشود مگر در نکاح پس
 دعوی بلا دلیل است اما آنچه گفته که سفاح است پس سبکیم که اطلاق سفاح بر زنا نمیشود مگر از جهت که
 مقصود از آن رختن آب است و در نتیجه چنین نیست زیرا که مقصود از آن رختن آب بطریق مشروع است که
 از جاب خدا اذن بان دارد شده پس اگر بگویند که سفاح حرام است خواهیم گفت که این اول بحث است
 و ما انیرا سلم نیداریم پس واضح گردید که کلام ابو بکر رازی ر خود ضعیف است و منتهی محصل ترجمه و بر ماعقل ضعیف
 پوشیده نیست که چون کلام ناسی در ان مقام فاخذ از کلام همین ابو بکر است و فخر رازی اعتراض جملة لضعف
 نموده بمقتضای الحق لیل و لایله که حق بر زبانش جاری شده پس ما را حاجت ترین و لضعف آن نماند
 و کفی الله المؤمنین القتال است قال الفاضل الرشید چون امام رازی در ان مقام دعوی
 ابو بکر رازی را بیه دلیل گفته و صاحب تحفه دلیل آن ذکر فرموده پس نقل اشکال امام در ان مقام از زوا
 کلام باشد و تفصیل دلیل صاحب تحفه آنکه احصان در لغت بمعنی محافظت است و اختصاص لازم است
 و این احصان را حق تعالی قید حل نسأ ساخته چیست قال و حل کلمه قول محصنین پس حل نسأ را قید محض
 محافظت و اختصاص باشد لا با الحاقه و صدمه با اختصاص مع ما نیافیه و لحاظ حرف محافظت و اختصاص با قطع نظر از
 لحاظ سانی آن که معارقت است نمیباشد الا در نکاح دائمی بخلاف تنه که در آن بوقت عقد خبر آنکه محافظت و اختصاص مع
 وقت ملحوظ میباشد همچنان عدم آن فی وقت آخر منظور پس در آن محافظت و اختصاص و عدم آن هر دو معاد
 صلب عقد و اخل میباشد و چون شرط حل نسأ را لحاظ محض محافظت اختصاص بوقت عقد است محافظت و اختصاص
 مع التنا و ظاهر است که اختصاص مع اطران المنانی محض اختصاص نیست و بصورت قید حل که محض غرض اختصاص
 و در آن متعین میباشد خواه شد پس نن مذکوره در محرمات داخل خواهند بود قوله تا قدام الامام الرازی امام آنچه گفته که

متعه سفاح است پس بیگویم اگر گوئیم اطلاق سفاح بر زنانشود مگر یا نخبه که مقصود از آن ریختن آب و قضای
 شهوت است بدون قید احسان بان که این آلفا پس جائیکه محض ریختن آب بدون قید حصول
 خواهد شد زن خواهد بود و بطریق ایجاب هم صاحب تحفه اشاره کرده بقول خود میث قال نه آنکه محض قضای
 شهوت منظور و آید و آب خود ریختن و او عینی خالی کردن قصد نمایند پس متعه ازین شرط باطل باشد زیرا که
 در متعه احتیاط و اختصاص اصلاً منظور میباشد الخ قرأنا قاطعاً عن الامام الرازی زیرا که مقصود از آن ریختن آب
 بطریق مشروع است الخ گوئیم اگر اینکلام امام بطور معارضه است بر دلیل ابوبکر رازی پس بودن آب بریزی
 در متعه بطریق مشروع اول بحث است و اگر بطور سند منع است پس چون دلیل مقدمه منوعه ذکریم منع و
 آن هر دو ساقط باشد انتی اقول محافظت از اختلاط با اجانب در اکثر مرتبه همین از قبل زناه است
 مستحق میشود پس اگر مراد فاضل رشید همین محافظت و اختصاص است می باید که زنا با آنها مباح باشد
 و این فتوی از فهم امام عظیم هم دور افتاده و اکثر ناچین فساق او باش حفظ مسکوحات خویش از اجانب
 نمی نمایند پس باید که بنا بر فتوی این امام صغیر بر ناچین آنها حرام و بر دیگران که محافظین باشند حلال باشد
 ان بذل الشیء عیاب پس نیست این محافظت و احسان مگر محافظت از حرام که لازمه عقد سفاح است نه محافظت
 کینما کان و الاول تحقق فیما نحن فیه زیرا که تا مدت متعه احسان حاصل و بعد آن که خارج از اول است
 غیر حاصل پس بعد از قضای آن احسان و حل هر دو متعه باشد و قبل از آن هر دو متحق و کلام رشیدی نیز
 باعتبار او با نخبه است التفسیر محضین بملاطین احسان فی متن العقد پس تفسیر ناشی عن الرای و الاول
 است بلاستثنای شرعی و هو التفسیر المنع عنه و هو المردود حیث اطلق المنع عنه علاوه آنکه جواز سفح و طلاق در
 و بر هر آنی از آنات زمان نکاح و ای لحاظ می تواند شد لکن من لازم صحت النکاح ولو البهائیس اگر تخلف داشته
 سانی محضت احسان باشد کا ظاهر در طرق تنجیم است آن خواهد بود بوضع ان الزمان المعین فی المتعه قد یزید
 زمان المتعه فقط ما زعمه من سب و ایضا خطای صحابه و تابعین و بعض علمای اهل خلافت مثل ابی سعید
 و عباس و عبد الملک بن جرج و مالک بنابر بعض روایات بجل و اباحت متعه قائل قما هو جوابکم عنهم فهو الجواب
 عنا و اباحتش در صدد اسلام مسلمین الانام و تنسخ ان در او اخرا سلام که بدلول بعض روایات صحیح است
 مستلزم اباحت آن بعد نزول کرمیه مذکوره تکلیف میکن کون الاحسان الماخوذ فیها سائفاً ليجوز ما فیه من
 تدراسن سوانح الوقت و آنچه گفته گوئیم اطلاق سفاح بر زن الخ مدفع است باینکه احسان عن الحرام یا نخبه

محقق در خصوص زاید بران غیر مراد کما مر غیر مرتفع محقق الحافظه فی بعض صور الزنا لیم و تخذ بزنان غیر
 شافی ان علاوه آنکه میگوید تمیم المتعده كانت مباحه فی صدر الاسلام باجماع الانام ولا شی من اسفاح مباح قطع
 فی الاسلام شیخ ان المتعده ليست اسفاح وهو المطلوب ولقد اجمعت علی ذلك اللهم الا ان یلتزموا بان اسفاح کما
 سباح فی الاسلام ولا یخبر فی علیه احد من المسلمین و آنچه فرموده گوئیم اگر این کلام امام علی علیه السلام من قلیل بنار القاسم
 علی القاسم زیرا که دستیکه سفاح عن ناست و امری را که خدا در سوش مباح فرموده سفاح ناست و سفاح ناست
 است و دلیل فرموده علیل است کما در بیت من قیل فلا نطول الکلام بعد قال **سید السید الوحید**
 طرفه ترا که در باب مطاعن نوشته که مراد از احصان در این آیه همان احصان است که موجب رحم میشود و جز
 محصن و در اینجا باید متوجه شد که محظوظ کردن زنان تا بیکری ربط نگذاشتن معلوم نیست که ازین هر دو
 کلام کدام راست است نزد او و که در دو وجه است **قال الفاضل الرشیدی** این شبهه از طرفت
 اشکالات و عجایب اعضا است زیرا که استکلام صدق یک کلام کذب دیگری را در صورت ثبوت
 تناقض و منافاة در آن هر دو کلام البتة مقصور و بدلتان غیر ممکن بر ذمه صاحب رساله لازم بود که اول
 مناقض و منافات درین هر دو کلام ثابت نموده بعد از آن زیان باین قول میگوید و ثبوت آن در انقیام
 آنرا و باینکه آقا از عبارت کثرت اصطلاحات الغنون مستفاد شده که معنی احصان که مستوجب رحم زانی است
 او صادق معنی احصان باشد و ما خود از احصانی که در کرمیکان تنخوا با موالکم الایه مراد است و هرگاه احصان
 که مستوجب رحم است از صادق احصان لغوی باشد و هر دو معنی با هم علقه ما خود ما خود منته و شسته باشند
 پس تناقض در میان آنها چگونه تصور شود و چهذا گوئیم عبارت صاحب تحفه در نقله در باب مطاعن نیست
 در قرآن مجید هر جا که تحلیل استثناء بر تان دارد شده مقید با احصان و عدم سفاح است قوله تعالی و اول
 ما در آیه لکم ان تنخوا با موالکم محصنین غیر مسافحین و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اولوا الکنا
 من قبلکم اذا انتموهن احرهن محصنین غیر مسافحین و در زنی متعه بالیده همه احصان حاصل نیست و لهذا
 شیعه نیز او را سبب احصان نمی شمارند و حد رحم بر جمیع غیر ناکح جاری نمی کنند از تنهی کلامه اشریف و
 حاصلش چنانکه بر هر ظاهر و باهر است استدلال است بر اینکه تنهی محصن نیست زیرا که عطای امامیم
 تصحیح کرده اند باینکه از شروط احصان عقد دائم است چنانکه علامه علی در ارشاد الاذان در ادلال
 کتاب الحرد و دیگر کتب ایشان در مولفات خودمان تصحیح فرموده اند پس متمم را مطابق تصریحات علما

نتیجه احسان حاصل نباشد حال آنکه در قرآن مجید تحلیل استماع بزنان مقید باحسان است پس عقد شرعیست
 ارتقاء قید احسان از مرتب آن موجب تحلیل استماع بزنان نباشد صاحب رساله جواب اصل مطلب مطرح
 ساخته بزرگ کلام دیگر که از قبیل مواضات لفظیه باشد پرداخته انتهی اقول این شبهه از عجایب مغالطات لفظ
 فسطیحات است زیرا که احسان حقیقت فصریه است در معنی مستوجب رجم که اعتراف به غواجه استاده پس معنی
 لغوی مجاز شرعی باشد و اراده حقیقت و مجاز معانی اطلاق واحد غیر مجاز و هرگاه صاحب تحفه از لغی حدیث
 بر تمنع استدلال بر لغی احسان نموده پس لابد که از احسان معنی شرعی اراده نموده باشد والا تقریب نامتکام
 میشود چه از لغی لازم الاخص لغی اعم و لازم آن غیر لازم و معنی لغوی اعم است از معنی شرعی پس لا محاله
 مراد از آن فرد خاص شرعی باشد من حیث هو خاص لا غیر من الافراد پس کلام او در باب مطاعن ثانی
 اراده عام من حیث العموم باشد و چون در فقهیات معنی عام را من حیث انعام اراده نموده که تبصیر من حیث
 الفاضل الرشید بنی کلامه السابق و اللاحق حیث سلم تحقق الاحسان فی المتضمن یا تافیه و لغی ختمه
 الاحسان فیها فلا تغفل پس هر دو کلام تحفه با هم شهادت و متناهی باشد علاوه آنکه معنی احسان بخلیک
 در فقهیات بیان کرده نه معنی شرعی است و نه معنی لغوی زیرا که محافظت کردن زنان تا به یکس ربط پیدا کنند
 انیمه اختراعی محض است که در لغت و شرع هیچیک پیدا نیست و اما جواب اصل این شبهه که صاحب تحفه در باب
 سطا عن بیان فرموده پس جناب سدید کلام سابق خود بیان افاده فرموده بیاکش آنکه جامه سیراب باقیست
 التخیج و تبصیر فرموده اند باینکه احسان عنان عن اسفاح و الحرام است لهذا فخر رازی و لفظ ایشان بجهت بیان
 تا یکمده محضین اراده اند پس اراده معنی خاص بر خلاف لغی جمهور چه ضرورتی و چون در فقهیات خودش تخیج
 با اراده معنی عام نموده بر لغی احسان خاص استلزام لغی عام نباشد و در حقیقت کلامش در آن باب
 جواب کلامش در باب مطاعن است پس بناد طرح اصل جواب را بسوی جناب سدید برون از طریق شبهه
 باشد قال استید الوحید و لو تنزلنا عن ذلک پس بیگوئیم که انیمه در معنی هم تحقق است چه محافظت
 زن از اجنبی چنانچه در نکاح واجب است بخنین در معنی و نه نزد هر دو واجب است انتهی قال الفاضل
 الرشید الفاضل عرض بیان آمده که حق که محض احسان را قبیل نسار و اندیشه و در معنی بوقت عقد
 احسان مع المنان یافته میشود و قید احسان مع المنان محض احسان نیست پس احسان که قبیل نسار
 است و در معنی یافته نمیشود و بخنین عدتیکه در قرآن مجید برای نسار مطلقه مقرر است پس متمتع بها و نسبت

اما سیاقی است که قول سابقا مبرض تبیین آمده که تحقق سنائی در زمان استمتاع غیر مقصور و تحیل سنائی بعد از قطع
 الاستمتاع غیر سنائی احصان کنائی تحیل سنائی انکاح لمن عدم الطلاق بعد از استمتاع سنائی استمتاع و کنائی تحیل جواز
 طریق سنائی و استمتاع انکاح ایضا میگویم که نکاح مسافر بعد از مفارقت عند السفر بلا شرطی متن استمتاع
 است پس اگر تحیل سنائی صحیح نکاح باشد نکاحش چگونه صحیح باشد نه المنع الوفیه شرح الرساله الغریه لابی
 الحسن الشافعی که از تزویج الرجل اسافر امرة علی ان یستمتع بها و فارقا اذا سافر کان نکاحا علی ثلثه و جاز
 شرط ذلک کان فاسدا و هو نکاح المستعد و اختلف اذا فها ذلک لم یشرطه قال ابو محمد النکاح باطل و هو مستعد
 و عن مالک جازه و الثالث یزوجها علی ان یفقه طهره و یحییئها و یتبرکها و لم یشرط ذلک علیها و لا فهمها و لا خبرها
 بذلک فان النکاح جائز علی ما ذهب الیه مالک و ان تزویج امرة علی انها ان و افقه علی و نیها و وجدنا فی قصه
 اسکھا و الاطلاق و لوی ذلک فان النکاح جائز اتفاقا استمتع پس رشادت باب افاده فرمایند که در صورتین مجوز
 عند مالک که دیگران آنرا استعد نامیده اند و همچنین در صورت اخیر مجوز بالاتفاق احصان تحقق استمتاع تحیل
 للمنانی بر عهده یا نه علی الاول فلیکن الاحصان نیامان فیما ایضا مستحقا و الا فالنکاح مستحق بلا احصان و انچه گفته
 عدم اشتراطی المتن در حنی احصان معنی تراشی است و پس چنین خلق معانی از طرفین ممکن فلا تقفل و
 حال و جواب عدده در مقام موعود همین خواهد شد لکنه بخلاف الوعد و نفی بالوعد انشاء الله تعالی قال سید
 الوحید قلندرن متعه را همین معمول است که همراه بایاری و هر سال در کناری الخ در حقیقت این کلمه سواد
 در حق صحابه کبار که در زمان جناب رسالت صلعم متعه کرده بودند و در صحاح ایشان موجود است جاریست و استیک
 جابر بن عبد الله و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عمر و عمر بن الخطاب و غیره قائل بمقاس حل متعه بوده اند
 پس این بے ادلی گویا در حق ایشان نموده و چون بنا بر روایت طبری سنی است و دختر ابوبکر زن زبیر بن عوف
 کرده بود پس میباید که در حق دختر خلیفه خود نفوذ با الله نهما بگوید که هر ماه بایار سه و هر سال در کناری بالجمله جا
 لعجب است از خطا که سیدیک در حق زوجه زبیر که او را عشته و منبره و میثمارند و او جدا نموده و دختر خلیفه ایشان
 بود چنین تقدیر محضه بعمل آرند استی قال الفاضل الرشید درین کلمه نسبت بعضی صحابه کبار که وقت
 اباحت متعه مرتکب آن شده بودند سواد غیر واقع و در حق نسائش متعه بهایان واقع پس نفقت شان بر آن
 و نه بان را بیهام سب و دشنام آلودن ناشایان چه ظاهر است که اگر گفته شود که صحابه مرتکبین متعه در زمان
 اباحت آن همراه بایاری و هر سال مصاحب هم کناری شده بودند در آن کدام ابهام سواد است فضلا

حقیقت و معنی را گوئیم تشنیع بر چیزی بعد اعتقاد حرم آن تشنیع بر کسی که از کتاب آن بوقت اباحت نموده
 بود و ندانند یا هیچ ذی عقل نشود چنانکه اگر کسی در حق شراب بگوید که آن نجس است از عمل شیطان و متنج مفاسد
 فراوان است پس ازین نگوئیم شراب در حق صحابه که در زمان اباحت تناول آن نموده بودند لازم نمی
 آید شریعت درم لزوم شراب از کلام صاحب تحفه مذکور در حق صحابه کبار رضی الله عنهم جمعین و
 بیان واقع بودن آن در حق ناسرمتنع بهما بمقتضی شهره دایره بین اشیاء ظاهره و در حق متنج بهما بمقتضی دوریه
 بیان صاحب تحفه قاصد هر ساعت بایاری و هر روز در کناری میباشند و چون بنا بر روایت بکری
 گوئیم لطائف این روایت در فائده ثالثه بحجاب وجه شتم که در آن این روایت را مصنون بعنوان حکایت لطیفه
 نموده ذکر فرموده است تشریح و بسط گذشته فائده ثانیه یا صلاح و افضل منه العجب فی السار و البصاح نهی
 اقول درین کلام اعتراض تشنیع بر صحابیات زیرا که بودن آنها همراه بایاری و هر سال در کناری نزد
 عقل شاعت بالعمه است بلکه از حیث ترک اعتداد واجب قذرت عفاف و در حق محضات است و بهت
 بخت بر خلاف واقع و نفس الامر معلوم است که تشنیع بر ازواج مستلزم تشنیع در سائر ادب باصحاب
 ازواج است و لهذا اگر درباره احدی از احاد ناس داده زوجه او چنین گفته فاحشه بزربان را نند از حال اظهار
 اشمیاز نمایند پس این تشنیع بحق صحابیات صراحت داده باشد و بحق اصحاب گنایه دهی این من لغیر
 و بالجملة کون الاشاعة الکسبه قوافل للعفاف شنین علی اصحابها امر بین لاسیاقه فی سبب بر این گفته
 بیان واقع است انهمه لغت شدن و اسناد ایهام است و دشنام نمودن ناشایان و تشنیع با مرکه خلاف
 واقع باشد بر امریکه بالا جماع خدا و رسول از اسباح ساخته باشند نامناسب بشان و عیان تشنیع انشایان
 خمر و سید هم عمر پس البته مورد تشنیع اند از جهت که مرتش و او یان سابقه نیز ثابت و مفاسدش حکم عقل
 ظاهر پس نزد اهل حق بلکه نزد کافه اهل عقل شرب خمر مستحب و مذموم بوده باشد الحاصل اباحت خمر در هیچ
 عهد ثابت نیست و بعد التسلیم اگر بعد تحريم کسی نفاسد خمر را بر همه بیان سازد که از لازم مایه است آن باشد
 در دلام بر صحابه شاربین نه حین الاباحه نیز لازم خواهد آمد و آن تشنیع در شراب الخمر و متنج شراب
 الاباحه امر عمومی است اگر احدی اقتضای بر بیان حرم شرعیه خمر نماید و باحت آن در صدر اعلام قائل باشد
 توجیه تشنیع بر شاربین حین الاباحه بنابر زعم فاسدش نخواهد بود لکن مقیس علیه بما نحن فیة خود را کثمت چه
 این طائفه کسبیه اقتضای بر بیان حرم شرعیه متعنی نماید بلکه نفاسد آنرا بر همه مسیین عیان کند که در دلام

اباحت ان که اجماعی اهل اسلام است بر ترکین لازم می آید فکرها لشکر ابا بیان مفاسد نکاح دوری که بن اهل سنت
 و ائمه پس زبان عامه از تخریر آن قاصر اما آنچه گفته است گوئیم لطاف این روایت الخ پس میگوئیم سخا لعیان کلام
 در مقام حکم عده بودیم پس گفته خارج الیه یا صاحب نقد طبع البراج و لا نقض العجب من الحق الصراح قال السید
 استند الوحید قوله و این آیه را از اقبل خود قطع کردن الخ اگر چه این جهات در عین کذب اقوال مفسران
 صحابه است که اعتراض بدلائل آیه بر حل متعده نموده اند چنانچه در سابق بتفصیل واضح گردید اما مصدق عربیت
 خلیفه ثالث است که حکم لم یمن و غلط بودن قوله تعا ان هذا ان ساحران میفرمودند که انقل عن الثعلبی فی تفسیره و
 همچنین مصدق عربیت امام عظیم ایشان است چنانچه این خلکان تصریح نموده باینکه ابو حنیفه عیب کرده میشد
 بطلان عربیت و اینکه میگفت که قصاص و حبس نمیشود بقتل کردن بمنقل ثم قال ولو قتله بایا فیس و صحیح بابی
 قبمیس است انشی بالله قوله تعا و اجلکم ما و آرد زکلم آایه لطافه و تناول است مطلق نکاح را و شامل نکاح
 و هم از حر و آزاد است پس حق سبحانه تعالی تخصیصی از نکاح مطلق را که متعده باشند نموده میفرماید فما
 الخ و این جاریست مجرای قول فاکل و قد حرم الله علیک نساء باعیان من و احل لک ما عداهن فان است
 سنن فاکل فیه که ادا ان نکاح الله و هم فاکل فیه کیت و کیت و چون فکر حکم نکاح در آیات سابقه بر این آیه
 فرموده اند و از اینجا اقتضای بیان حکم متعده فرموده و ایراد فاکل در مقام تفصیل بعد اجمال شایع است در کلام عرب
 و این وجهیست فاکل در کلام جناب شیخ سدید سعید مفید طاب ثراه است و ثلثی نیست که در صورت مطلقا مخالفت
 و قطع کلام ملک علام از ما سبق لازم نمی آید و احتمال دیگر نیز در آیه ممکن میتوان شد و آن نیست که مراد از متعده
 بهر الکثیر از متعده باشد و در صورت متعده باشد و پس در صورت ربط فالطریق اولی دست خواهد گردید و قطع
 با حقی از ما سبق لازم نخواهد آمد و الله سید من ایشان آله صراط مستقیم انتهی قال الفاضل المرحوم الشیخ
 آنچه در غیر کلام قول صاحب گفته را که ب اقوال مفسران صحابه که آنها را اهلان خود معتبرین بدلائل آیه بر حل
 متعده دانسته گفته است پس اولاً بر ناظر لازم است که اقوال مفسرین صحابه را در تفسیر کریمه فاما شتمتعم بهنن فاقول
 احو سنن به لعلیکه در قرآن موجود است از کلام سابق او بر آورده به بنید لبعده جو البش از اینجا دریافت
 فرمایند تا حقیقت الامر بر او شکاف شود و بعد از آنچه گفته است که اما مصدق عربیت خلیفه ثالث است که
 حکم لم یمن و غلط بودن قول حق تعا ان هذا ان ساحران میفرمودند الخ جو البش آنکه قرأت حضرت عثمان
 درین کریمه ان یمن لیس ساحران بود چنانکه قرأت حضرت عایشه و ابن زبیر و سعید بن جبیر و حسن و غیرهم

پس نزد ایشان قول حق ثانی آن بدین ساحران باشد نه آن بدان ساحران تا مستوجه شود بر ایشان
 طعن حکم سخن در قول حق ثانی حضرت عثمان ترجیح قرأت خود بر قرأت دیگران بود انقضت قرأت خود با تمام
 مستعاره عرب و لزوم سخن در آن بر قرأت دیگران منوطه اند پس استدلال حضرت عثمان را که بر ترجیح قرأت
 خود و مرجحیت قرأت دیگران بلزوم سخن بر قرأت دیگران بطوریکه اصحاب آن قرأت محتاج لطیف توجیهها
 آن شده قائم نموده اند خطبه در قرآن نامیدن از عجایب اشکالات باشد آری اگر قرأت حضرت عثمان
 آن بدان ساحران می بود و با وجود آن ایشان بر آن قرأت اعتراض می نمودند البته شبهه صاحب رساله
 که به تبعیت علمای خود وارد کرده است بر ایشان متوجه میشد و ^{هم رازی در تفسیر کبیر و تفسیر کبیر}
 مذکور سیف ریای القراءه المشهوره آن بدان ساحران و منهم من ترک هذه القراءه فکر و ادعای احمد مذکور
 ابو عمرو و عیسی بن عمران بدین ساحران قالوا هی قراءه عثمان و عائشه و ابن الزبیر و سعید بن جبیر و الحسن
 بعده و لیل این قراءه نقل کرده بعد از آن فرموده و روی عن عثمان انه نظر فی المصحف فقال اری فیہ الحقا
 و سقیمه العرب بالستھانتھما از دنا نقله و این جواب که بعضی تحریر جواب ظاهری است و جواب
 تحقیق موقوف است بر بیان معنی سخن در انیمقام و معنی جمله سقیمه العرب و چون آن جواب تفسیف و تحقیقی نخوا
 و از نقایس فن قرأت است و مقام کفایت اندازد در تعریف طوط ذکر آن داعی مذکور است بر همین جواب ظاهری
 اکتفا کرده و آنچه گفته است و همچنین مصدق عربیت امام عظیم ایشان است الخ اگر احقر العباد بحجاب این طعن
 مذکور عربیت وافی اکابر علمای شیعه بر داند و دقتی بر طراز و لیکن آنرا در انیمقام زائد بر مرام و از فضول کلام دانسته
 ترک کرده بر قدر ضروری از جواب اکتفا نماید و میگوید که مخالفین بر ائمه دین اعتراضات در اکثر فنون عموما و
 در فن عربیت خصوصاً وارد نموده اند چنانکه بر امام شافعی نیز با وجود کمال مهارت او در فن عربیت متوجه گرد
 چنانکه امام راز می اکثر این شبهات را در مناقب شافعی ذکر کرده از آن جواب نوشته است تخمین بر امام عظیم هم
 با آنکه تبحر تام در فن عربیت داشت اشکالات غیر وارد و شبهات بارده نموده اند و این شبهه هم در همین قسم
 شبهات معدود و جوابات عدیده از آن در کتب متداوله حنفیه موجود و حافظ ابو المودیر خوارزمی در اوائل مسند
 امام عظیم در جوابات اشکالات خطیب خوارزمی سیف ریای و اما قوله ان اباحنیفہ لکن حیث قال فی مسئلہ القتل
 بالمشکل و کوراه بابا قیس فاجواب عنہ بوجہ ثلثه الاول انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افتراء
 علی ابی حنیفہ و انما المنقول عنہ بالی قیس کذا قال الشافعی من ار باب النقل و الثاني انها لغه مشهوره قال

ابن الانباری زنده الحارثی قال سحرهم سحر ان ابا بار ابا ابا با قد بلغنا من المعجزات ما ما و قال
سیبویه قد جاز فی القرآن بزمک فی قوله تعالی ان هذا سحر ان و ان هذا الزجاج و هو بیت الکتاب
تزوجها ما بین اذناه حرته و عندا له بالی السراب حقیق و قال العبد الضعیف مولف المطول بقدر رایت
نخط امام المسلمین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بار مصر عندا و لا فیم الداری توارق و ان
ابا نعم کتب علیه السلام بامر الله صلی الله علیه و آله و سلم و فیه البنی صلعم جبرون و کذا قری سن الشام منما قر
الخلیل علیه السلام تمیم الدار و و اخوته و کتب فی اخره بخطه الشریف کتب علی بن ابی طالب و شهید بزمک الی
بن ابی قحافة و فذلک و ان سیر المؤمنین علیا فصیح العرب لجد البنی صلی الله علیه و آله و سلم کتب
ابو طالب و الوقافه لانها اشتبهت بزمک فلم یغیر جافان لیباب علی بحقیقه لوقال ابا قیس لان ابی
اشتهر بزمک فلا تفر و الثالث ان من اراد ان یعرف مقدار بحقیقه فی علم النحو و الاعراب فلیطالع سائل
الایمان من الجلس الکبیر یعرف حقیقه علم الاعراب لان محمد اما اخذ ما و اکثرها الاسن بجر بحقیقه و قد
شهرها من امیه النخو ابن جنة و القاضي البوسید السیرانی و ابو علی الفارسی و شهید و ابا جهم علی تغافل صاحبها
و بلو قد فی علم النحو الدرجه العلیا و النهاية القصوی و انه دلیل علی ان الخلیل اطالع من سائل الایمان
و ما یعلق بالنحو و ما یقف علی شئ منها لما جری شل هذه الحجة و ان غلبه الهوی لان العالم
یقدر العالم الاخر لا ینکس بالطح القدح فیه و المکابرة فاما الجاهل فیحبر کما یجده انتی مع اختصار سیر و ادنی
تغیر للنظم بالتحقیق و التاخر کس جرات کردن بر تعلیل قولیکه مطابق کلام حق تعالی و قول حضرت علی مر
علیه السلام و محاوره بعض عرب با باشد و انه نحو شل ابن انباری و سیبویه و زجاج لقصیح ان بزمک شواهد
مزموده باشد و انه دیگر شل ابن جنة و سیرانی و ابو علی فارسی شهادت بتوغل قائل آن در نحو و بلوغ
بدرجه قصوی و حصول اوصاف کوفرازان و اده باشد کار بس دلیل ان است و آنچه گفته است بالجملة
قوله تعالی و احملکم باعداء و لکم الایه لیلان هر قنابل است مطلق کما راجع الی کونیم این کلام بعد اعراض
نظر از آنچه بر طایر شش و اردیشود در فروع است باینکه لغا بعض بیان آمده که کریمه و احملکم الایه بحجت تیه
محتملین غیر سنا نحین مثال متعنیست بلکه اصنافه این قید حقیقت برای اخراج انشت و آنچه گفته است
که چون بزمک کما در آیات سابقه بر این آیت مزموده در اینجا اقتصار بر بیان حکم متعه مزموده انشت و کونیم شل
ازین ظاهر شده که کریمه و احملکم الایه شامل متعه نیست و بر تقدیر تنزل کونیم چون سابق ازین مبعوض بیان

آمده که آیات سابقه معوق بر سه بیان حکم نکاح نیست بلکه کریمه فاعل اطلاق لکم الایه سوق سیرا بیان دارد
 و کریمه و الایه النساء صمد قاضی سوق برای ادای صداقست پس اگر حکم نکاح در ایامی در انقیام مذکور شود
 مکرر در مقصود لازم نمی آید و معینا گوئیم در اکثر احکام مذکوره در قرآن بنا بر تاکید و حکم دیگر تکرار واقع است بلکه
 این قسم تکرار واجب کلام الله است پس واجب قرآن را در انقیام ترک فرمودن و اجمال می که امور عمده و غیره
 در آن منطوی باشد در تفصیل آن از ذکر امر عمده غنی نکاح که مناط تدبیر سنبله بنی آدم و حوا عظم نظام عالم
 بنیات ممتن با ایشان و کثیر الوقوع در میان عالمیان باشد اعراض نمودن و امر غیر عمده غنی بدفعه را ذکر فرمود
 موجب وقوع کمال اختلال در نظم قرآن است باجماع افعال تفصیل اجمال مقتضی آنست که آنچه در تفصیل
 فاعل است در ابعاد آن مفصل نموده شود نه آنکه قسم غیر عمده را از اقسام مجمل ذکر کرده فرض عوالتی قسم عمده بر
 ما قبل که در انجا بطریق اشاره باقتضای مذکور است نموده آید و چون ترک بعضی از اقسام مندرجه تحت اهل
 بعد حرف فاعلات محاوره فصحا است لهذا صاحب توحیه مذکور نظیری که برای کریمه حل لکم الایه قول تمام است
 ذکر نموده بضرورت در آن نظیر هر دو قسم نکاح ذکر کرده حیث قال و این جاریست مجزئی قول قائل و قد حرم
 الله علیکم النساء باعناهن و حل لکم ما عداهن فان استمتعتم منهن فاعلمن فیہ کذا و کذا و ان نکح
 الدوام فاعلمن فیہ کیت و کیت انتی و ان یقدر خیال نگذرد که اینکلام جاری مجرای کریمه مذکوره نیست بلکه جاری
 مجرای آن بر طبق افاده شیخ مفید این است و قد حرم الله علیکم النساء و حل لکم ما عداهن عندنا تنجی
 بالمال الذی یوجد فی النکاح الدائم و الاستمتاع فان استمتعتم منهن فاعلمن فیہ کیت و کیت و مرغوا من عام
 بشاعت اینکلام از هر پس انساب انشائی ان بسوء خالق قوس و قدر از عقل غیر متصور و آنچه گفته است
 ایراد و قادی مقام تفصیل بعد الاجمال شائع است الخ گوئیم آری و قادی مقام تفصیل بعد الاجمال بنیات
 شائع لیکن ذکر قسم قلیل المجدوی و ترک قسم اعظم التفصیل بعد الاجمال ناسیدن از بدلت اقول اقول
 قائلین نیز در کریمه در حل متعنه تفصیل هر چه تا حد بیشتر بسین گشته اعاده ذکر آن غیر لازم و اعاده نظری طبع
 را لازم تا معلومش گردد که قول صاحب تحفه ناسبا با سلفه مکتب اقول مذکوره است و در استیکلام
 امام رازرے نیز مشعر جسیم نزول و دلالت کریمه بر حل متعنه است اما جوابیکه از قبل خلیفه ثالث برای حفظ
 حریت او نوشته بنیاد طریقت است اما اولایس از نخب که بعد تسلیم اینکه قرأت عثمانیه ان بدین لسان
 یا شد لازم نمی آید که قرأت مشهوره آخر خارج از قرآن باشد کیت و قرآن سببه نفی قرآنیت از قرأت جدید گنجد

و قطع نظر از آن نزول قرآن بر اعراف سبعه که آن غیر از قرات سبعه است از جمله متواترات پس عثمان چکار کرد
 که برخلاف خدا و رسول قرات خود را بخصوص قرآن نام و قرار تهاے دیگران را قرآن نداند و جعل این امر
 از شل جامع قرآن پس بعید ایس بر جل رشید و ثانیاً حیرتم سیر باید که اگر آن بدان ساحران را قرآن نمی
 انگاشتند چرا حکم آن فرمودند و شکل سایر مصاحف احراق آن نمودند و چرا محول با قاست و تصحیح فرمودند
 داشتند و چرا بزبان در بیان فرمودند که آری فی القرآن الحنا هر گاه قرات بالرفع قرآن نباشد چگونه
 لحن در قرآن خواهد بود و بار خدا یا مگر بر سیل مجاز و تغلیب اطلاق قرآن فرموده باشند و اگر قرات بکسر
 را هم قرآن میدانستند طعن بر ایشان البته متوجه خواهد گشت که اعتراف به اکثر شیایغ و نیز بحیرتم که چون
 جامع قرآن خودشان بودند پس این قرات که نزد ایشان قرآن نبوده از کجا داخل شد و که ادخال آن
 نمود مگر اینکه اهل سنت عقوقاً للتخلفه و انکاراً للحقونه غیر قرآن را در قرآن داخل ساخته باشند و بهو بعید الم
 لیکن فیهم رجل رشید و اگر عثمان خود دیده و دانسته آنرا و او داشتند انخس خواهد بود و ثانیاً قرات مشهوره
 همین قرات بالرفع است پس جامع قرآن چرا برخلاف فرعون رشیدی مشهور را محجور و غیر مشهور را
 خود ساختند و آنچه رشادت پناه افاده فرموده که این جواب ظاهر است و جواب تحقیق سبب تطفله
 بودن مقام ذکر نشاخته پس حال جواب ظاهری ظاهر گشت و اما جواب باطنی پس تا که آن سرگشود و ظاهر
 فیض و اطن لبر صه شود جلوه که نشود اهل طوا هر چگونه کشف حال آن توانند نمود کاش بیانش میسر شود
 و این آرزو را بگویم نمی نمود علاوه آنکه حکم عثمانی بطنی آن مختص بهین آیه نیست پس تا که با رحمت تاویل خواهد
 قال الرازی فی ذیل تفسیر قوله تعالى و المقیمین الصلوة و المولون الزکوة انه روی عن عثمان عایشه
 انها قالوا ان فی القرآن محنا و ستقیمهما العرب بالسنه و قال السیوطی فی الاتقان قال ابو عبیدہ فی
 فضائل القرآن حدثنا ابو معاذ ریه عن هشام بن عروہ عن ابيه قال سالت عائشه عن لحن القرآن عن قوله
 ان هذا ان ساحران و عن قوله ان الذين هتوا الذين ما و اما لعصابون قالت يا ابن ابي هذا عمل
 الکتاب اخطوا فی الکتاب هذا اسناد صحیح علی شرط الشيخین و قال حدثنا جلیج عن یارون بن موسی
 اخبرني الزبير بن الحارث عن عكرمة قال لما كتبت المصاحف عرفت علي عثمان فوجدتها حروفها من المعجم
 فقال لا تغیر و ما فان العرب ستقیمها و قال ستقیمها بالسنه و لو كان الکاتب من قیقف و الحالی سن
 عدیل لم یغیر فی هذه الحروف ثم قال لجد کلام و یقرب ما تقدم عن عائشه ما اخرجہ الامام احمد فی مسنده

و این استغنه فی المصاحف من اسمعیل المکی عن ابی خلوت انه دخل مع هبید بن عیسری غلی عاتقه فقال
حببت احاکک عن آیه من کتاب الله کیف کان رسول الله یغیرها قالت آیه ایه قال الذین یولون
الاموال الذین یاتون ما اتوا فقال اتیها احب الیک قلت والذین لنفسه بیده احدیهما احب الی
من الدینا جمیعاً قالت اتیها قلت الذین یاتون ما اتوا فقال اتیها ان رسول الله کذلک کما لیس فی
و کذلک انزلت و لکن الیهج حرف اما انچه در مقام حمایت حوزة عربیت امام اعظم خود بیان فرموده و در
ماوه حفظ ضمیمه شان جدید بلغ نموده پس مقام استغراب و استعجاب است زیرا که صنادید علمای اهل
آن امام بیچاره را بقلت عربیت رمی و اتهام نموده اند و عیب جوئی او با جنسیت از علوم ادبیه فرموده
چنانچه از کلام قلذی ابن خلکان و غیر آن واضح و واضح میشود پس قصور شیعیان که نقله کلام سنیان
اند جنسیت که آنجناب گفت میشوند و تحریف و تهدید بنقل اغلاط علمای شیعه میفرمایند و حق نیست
که این از فضول کلام است کما اعترف به بهو بنفسه اما عبارت عربیه ابوالمؤید خوارزمی پس بیا سخ آن
چنین میتوان گفت الوجوه التي ذکرها غیر وجهیه و لکن کشف القناع عن وجوه تلک الوجوه اما الاول فان
حدیث الاقرار علی ایضه فریه بلامرته و محمد لما هو مشهور ما توار عن الجمهور و اثر علی اسن اهل السنة بلغ بلغ
الشیاع و الدیاع لا یجده الا واحد ولا نیکه الا سکاره معانده اما الثانی فمرد و بات نقله عن ابن الاثیر
و سیبویه و الزجاج غیر ثابت کیف ولو كانت الحجة مشهورة لما حقی علی مثل عثمان جامع القرآن و لعجب
استشهاد الفاضل الرشید بکلام سیبویه و هو لیستشهد بقوله تعالی ان هذان لساحران مع قول جامع
القران ان فیہ لغوا و کیف یعارض قول سیبویه قول عثمان و اما التثبیت بکتابه امیر المؤمنین علیه السلام
ضمیمه اولاً انه لم یتثبت ذلک بعد و ثانیاً لو سلم صحة النقل فذلک لا یشتهر کتبه ابو طالب مرفوعاً کما اعترف

[illegible]

به تامله ایهم ولا تسلیم اشتہار ابی قیس منصور بابل لوکانت ہناک شہرۃ فی شہرۃ ابو قیس یا لرفع
 والحمد لله الذی اجرے الحق علی لسانہ حیث اقربان علیا ارفع العرب بعد النبیؐ فلیت شعری لم لم
 یرجع عثمان نے جمع القرآن الیہ صلوات اللہ علیہ وکیف علم باللحن فی ان ندان ساحران برہن
 مراجعتہ الیہ علیہ السلام ولما الثالث فباق قصاری مارشد الیہ بعد تسلیم صحتہ ہو کون محمدؐ من ہرۃ
 فنون الادب وذاک لایستلزم کون ابی خدیجہ کہ لک فکم من تلمیذ فاق ستادہ فیما تعلم منہ فلیت فیما
 لم یاخذہ منہ ومن این آن محمدؐ استفاد منہ ہذہ الفنون وہیب ان الامر لک فقد لیفوق المستفید
 علی المفید کما او مانا الیہ من قبل علی ان غفلۃ الخلیب من مثله عجیب واطلاع الرشید ومن مثله
 علیہ دونہ بعید فالنصف ولا تاک من المعسفين اما وعظ و فی حقیقہ لک بعد کلام خوارزمی فرمودہ پس
 اولے و احق بآن خلیفہ ثالث بودہ چرا در بارہ او نمیزبانید کہ جرأت بر تقلید قول حق تھا و محاورہ
 عرب عربا کہ مثل ابن انباری و سیبویہ و زجاج از ائمہ نحو تصریح بآن نمودہ و تصحیح آن فرمودہ باشند
 کار بس دلیل ان است و گویا قائل این معراج **س** چہ دلاور است دزدی کہ بکفت چرخ دارو
 ہمین دزد قرآن را خواستہ و چہ دلیری و دلاوری زیادہ ازین خواہد بود کہ با وجود اعتراف بعجز نیست
 انہما لمن ان نماید کما بدیل علیہ قولہ اری فی القرآن الحناء و انجہ گفتہ است کہ گوئیم این کلام انج
 مدفوع است باینکہ ایراد بر ظاہر و باطن کلام حقیقت انہما جناب سید ناشی از عدم فہم مرام است
 و چون اغماض نظر از بیان ایراد علی الظاہر نمودہ ما نیز اغماض بعرض از تعرض بآن نمودیم اما باینکہ
 قید محضین است از استعدہ است پس دانستیکہ احصان در متعہ موجود پس اخراج آن ازین قید ناموجہ
 باشد و حکم بعد شمول کریمہ و اصل لکم نکاح شدہ را حکم بحت است و انجہ گفتہ کہ گوئیم قبل ازین ظاہر
 شدہ انج جو ابش نیز بمنفعہ ظہور جلوہ گر شدہ کہ آیات سابقہ بر کریمہ سابقہ متضمن حکم نکاح است حجت
 او اشارت و ہو کاف فی لزوم التکرار پس تکرار سخن سابق تکرار بے نمک بودہ باشد و تکرار بے نمک
 غیر قابل للتکرار است و اما الکلام فیما اذا تردد الامر بین التکریر و التاسیس و ہوا لایثبت حافظہ
 و اگر تکرار ادب کتاب اللہ باشد پس در مقلد خواہد بود کہ مقصود محض تاکید باشد و احتمال نہیں
 منتفی و الا فخر از سبب جواد است بدین لزوم تکرار سیر و کما عرفت سابقا و چون نکاح متعہ کثیر الوقوع
 و سهل التیسر و باعث انتہازنا از عالم مبادی و لولائے عمر عنہما مازنی الاشقی میباشد پس عمدہ فہم

تکلیف باشد و لا اقل مساوی با تکلیف دائمی و لو سلم پس تقدیم عمده علی غیر حاصل در اعمال تفصیل احکام
 اگر چه مقتضی ذکر قسمین باشد لکن سبق ذکر احوال تقسیم یعنی عن التکرار است و در آیه سالفه ذکر تکلیف و
 بالخصوص وارد شده اگر چه بیان عدلیا صدق که از قبیل لوازم تکلیف است نیز در آن بسین گذشته در مثل
 آن در محاورات نصحاء عبارات بلغا واقع بلیه ترک ذکر احوال الاقسام بالمره در مقام تفصیل غیر مجوز
 و آن غیر لازم و در نظیر یکمست بیان یافته ذکر قسمین بنا بر عدم ذکر احوال فیما سبق من هذا الظاهر واقع
 شده و مقصود از تنظیر آنست که هرگاه در صحت این نظیر بحسب محاورات فصحا ایست نیست پس در آن
 فیه چه جای ارباب باشد غایتی الباب در کریمه مذکوره بسبب ذکر احوال تقسیم فیما سبق اقتضای
 بر ذکر آخر تقسیم واقع شده و در نظیر مذکور عدم سبق ذکر بر دو و لا غایت فیه و جناب سید لعل ذکر
 تصریح بانمی فرموده و آن نظیر یکمست عرض تحریر فرموده بشاعت شماعین نظیر بعدم سبق ذکر احوال تقسیم
 و اقتضای بر مجرد شق واحد و اگر قسمیه فالج باطاب لک من النساء مثلاً بان منضم شود بشاعت آن منضم
 میشود و اگر اسناد چنین کلام بسوی خالق قوی و قدر از عقلا غیر متصور باشد پس بیاید که بسبب
 عقل از صحابه رضیین مثل عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن مسعود و ابی بن کعب و تابعین شان
 از صحابه و تابعین قائل باشد و احدی از عقلای سنیان باین شاعت راضی نخواهد بود و بالجملة قائل
 بودن این اصحاب جلیل ایشان بدلول قرارة الی اجل ستم و صحت آن در دفع شبهه موده مذکوره
 کافی است چه آنها علم از معترض دستاوش بوده اند اما آنچه فرموده که ذکر قسم قلیل الجود و
 ترک قسم اعلی را تفصیل بعد الاجمال نامیدن از بدالع پس بیا بخشس بیگویم که قسم اعلی و کثیر الجود
 را قلیل الجود نامیدن از بدالع و چنین بدالع در سن اشتها قرارت الی اجل ستم فیما بین صحابه
 شائع بوده پس طعن بر اجله صحابه بنودن از مثل فاضل رشید پس بسید و تشیع بران بغایت شیع
 و کینما کان مقتضای رشادت نه نیست که بر مذہب صحابه کبار محض توافق آن بمذہب الایسہ آیمه
 زبان دراز بها نمایند و چشم از صفات بیوشند و در ترویج باطل بهر نحوی که ممکن باشد کوشند و کتم
 ما ذوات الرشادة والوفاء لایفیکویم که نظیر کریمه متکلیف است کریمه متکلیف ج قائل عن من قائل
 و انما الحج والعمرة لله فان احصرتم فما الیتسر من الهدی ولا تحلقوا و سکم حج یبلغ الهدی محله فمن کان
 شکم مرلیفا و اذی من راسه فذبحه من صیام او صدق و انساک فاذا انتمم فمیتش بالعمرة و انساک

فاشتهر من الهدى صدر این آیات سوق است برای ماعدا ای جم تمتع بمنع اهل سنت پس نظریات
 مستتبعه نیز سوق برای ماعدا ایشان باشد حال آنکه مراد از قول او سبحانه فمن تمتع الحج تمتع حج است و این
 هر دو دعوی بشهادت فاروقی و رشیدی ثابت دای شهادة اعظم سن شهادة هذین العادین خلیفه
 راشد و تلید رشیدیانش آنکه صاحب جامع الاصول آورده عن عمران انه قال لعمریه ابر المومنین ما هذا
 بلعنی انک احدت فی شان النک فقال ان تاخذ کتاب الله فان الله عز وجل یقول و اتوا الحج لعمرة
 فله وان تاخذ بسببه ینتیا فان لم یحل حجه من المهدی و قال الرشید فی جواب الفائدة الحادیة عشر ترجیح
 افراد بر تمتع از کرمیه و اتوا الحج و العمرة ثابت است زیرا که این کرمیه سوق است برای اتمام حج و عمره
 بعینه امر که دلالت بر وجوب دارد بخلاف کرمیه فمن تمتع بالعمرة که سوق برای سوق برای و ظاهر است
 در جواز تمتع نه در وجوب آن و لا تخاف فی ترجیح الدال علی الوجوب علی الدال علی الجواز و کذا فی ترجیح
 النص علی الظاهر لنتیجه لخصایس بنظر الضمان ملاحظه باید فرمود که هرگاه صدر آیات سوق بر آن افراد
 باشد و در مقام تفصیل اجمال او سبحانه احکام محصورین و چنین را بیان فرماید بقوله فان احضرتم و قوله
 فاذ انتم من تمتع بالعمرة ای الحج پس مقتضای نظم نیست که مراد از تمتع هم همان قسم افراد باشد
 لان المحصرین و الامنین قسمان للتمتع و هم المفردون بر عمره پس اراد حج تمتع خلاف نظم یا خصوصاً
 نظر به قول فاروقیه جزا را اذاکه مقتضی التصاق و ارتباط بما قبل است پس پاره آیه را محمول بر
 افراد ساختن و قطعه را ازان محمول بر تمتع ساختن چگونه مخالفت نظم و عربیت نباشد و هرگاه چنین
 مخالفت نظم باعث رشیدی جائز است پس استنکاف از آن در ماده تمتع و نکاح سالیع نباشد
 زیرا که در کرمیه گفته اند انما محض حرج فابعدت اشتهار خاطر ماعطی شده و در کرمیه تمتع حج هم جزا است
 و هم قایل بحکم مراعاة نظم بر سیل کایت غیر لازم و بر طریقیکه فاضل رشید در ماده تکرار سر و مقال نموده
 و آنرا ادب کتاب الله قرار داده میتوان گفت که عدم نظم کنایه نیز ادب کتاب است هر بر تمتع
 احکام از آیات آئیه و واقع تفاسیر مختلفه و پوشیده نتواند بود که در اکثر مقامات صدر برای حکم سوق
 و عجز برای دیگر و سابق دال بر اعمری و سیاقی براخروا نیستی مصحح به است و بعض اخبار معصومیه
 فقی اخر روایت جابر الجعفی عن ابی جعفر ان الاثر یكون اولها فی شیء اخرها فی شیء و هرگاه متصل به نظر
 علی وجوه و نظایر اکثره قال السید السید الوحید قوله پس اول دعوت این روایت حضرت

اقول دانستی که قرارت الی اجل مسیحه را بغوی در مختصری و غیره از ابن عباس روایت کرده اند و نیز از
 و غیر از بنی از ابن عباس و هم از ابن عباس آورده و حاکم در مستدرک بعد نقل آن گفته و نه احد بشیخ
 علی شرط مسلم پس انکار این روایت ناشی از کمال سخاوت است و این کتب معتبره را غیر معتبره نامیدن از
 دست خود برپای خود تیشه زدن است انشی قال الفاضل الرشیدی السید صاحب تحفه
 انکار این قرارت نموده بلکه حرف در صحت آن فرموده و بر عامه محصلین ظاهر است که انکار روایت خبر دیگر
 است و حرف در صحت آن امر آخر پس فرق درین هر دو نفییدن و خود مطلب دیگری ناقصیده و او را سفیه
 گفتن بعد از علمای دقیق نظر و باجمله بغوی در مختصر این قرارت را بعنوان صحت ذکر کرده اند تا
 بقول شان رد صاحب رساله بر صاحب تحفه صورت بند و معتمد گوئیم که والد بزرگوار صاحب رساله
 در مدارج بحجاب عقیده دوازدهم تحفه انکار قطعی المصدر و بودن بعضی احادیث کافی کلینی که در دست
 هشام و غیره وارد است نموده و محض بیج مجزوی بیان سبب آن رواة ان احادیث را ضعیف و مرجوح
 و آن اخبار را ساقط از معرض اعتبار گفته حیث قال و ما منی گوئیم که هر یک از احادیث کافی گو رواة
 آن ضعیف و مرجوح باشند قطعی المصدر و اندانسته و همچنین بحجاب عقیده ششم احادیث قدس را که
 در حق کافی از برای آنکه قال بعد از علم و دیگر صفات الهی در انزل بودند و وارد است ضعیف و نموده
 حیث قال میگوئیم شک نیست که خطری از اخبار طریق امامیه وارد شده که دلالت دارد باینکه اشالی
 چنین بزرگان مقهور بوده اند لیکن چون رواة اشالی چنین اخبار اکثر ضعیف و غیر مصحح و معتبرند از
 اخبار معارض با احادیث بسیار قویه و اجماع امامیه بود باضمیمه دیگر قرآن که بر ضعف آنها قائم شده
 چنانچه محلی از آن غریب ظاهر میشود اصحاب از عنوان امتدایم ان اخبار از معرض اعتبار ساقط دانسته
 اندانسته حال آنکه اخبار قوی و صحیح اشخاص در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعیه است موجود است پس
 هرگاه والد شما بخاطر شایسته و اشالی که امه اظهار بر تبه قوی ندست و تکیه بشان فرموده اند احادیث
 کلینی را ضعیف و غیر قطعی المصدر و ساقط از درجه اعتبار و رواة ان احادیث را بلا سبب ضعیف
 مجرد حین فرموده باشد پس اگر صاحب تحفه در حق روایتی که در سبک کتاب از صحاح مسته که نزد اهل سنت
 بجای اصول اربعه شیعیه اند موجود نباشد لفظ حرف در صحت بر زبان آورده باشد و آنرا مدلل کرده باشد
 بعد از وقوع آن در کتب معتبره و فن روایت و مخالفت اکثر آیات آن قرارت چگونه مورد غیظ و غضب

صاحب رساله استوار شد و هرگاه بجهت وقوع روایات ضعیفه ساقط الاعتبار در کافی گنینه و مجموع بودن
روایه آن خلط در اعتبار آن راه نیاید پس بجهت نقل روایتی که در صحت آن باعتبار فن روایت حرف
باشد و بخرج آن در کتب مشهوره و سایر نسخه‌ها اتفاق نیفتاده باشد چگونه تفسیر کنیم و عالم التفریل را بجهت
تأسیده شود و آنچه صاحب رساله تصحیح نقل آن روایت را از مستدرک حاکم نقل کرده پس نقلش صحیح
لیکن بودن آن روایت در کتاب مذکور یک حرف حرف در صحت آنکه صاحب نسخه فرموده است یعنی نماید
چه بر لبها احادیث مستدرک الله فن حدیث تقبیات نموده اند و حرف حرف در صحت آن فرموده اند
چنانکه در جواب فائده ثانیة گذشته فائده ثانیة است **اقول** سبحان الله هرگاه حال فهم عبارت متناهی
چنین باشد پس شش فنی عالم الاسلام نقلی صحت در کلام صاحب نسخه یعنی ثبوت روایت و مستدرک علیه
بودن است نه بینه مصطلح بین الحدیث و تعلیل با آنکه روایت مذکوره در کتب معتبره نیست صریح است
در آن والا صحت مطلقه و عدم آن مثبوت بر وجه آن حدیث در کتب معتبره و غیر معتبره نیست پس
قول صاحب نسخه و اگر آن روایت ثابت باشد الخ نیز قرینه علیه بر همین معنی است که لا ینحی پس کلام
استوار و القییدین و تفهیمه توجیه لقول به لا یشبه به قائم نمودن جز بر شاذ و بر چه چیز محمول تواند شد
عجب که تا حال فرقی میان صحت تنویه و صحت اصطلاحیه نموده اند تا بدگر و قائل فن حدیث چه
دور اعتبار کتب لغا پرخل که شاف بخشیر و لغوی حرفی نیست و از غیر معتبر نامیدن حرف ماقلاش
نه و احادیث کافی که بهم هشام و غیره وارد شده و ضعیف الا ساینه و قابل طح یا تا دلیل است
کیست که حرفی در صحت آن بجهت نمودن آن در کتب معتبره داشته باشد بل حرفی در صحت است
است و قبح بخرج روایات امری دیگر است و عدم وجه آن در کتب معتبره امری آخر پس فرق درین
هر دو تفهیمین و بر طلب خصم تفهیمه اعتراض نمودن کار پس و لیران است و وجه حجج در کتب
رجال بسین و ما بین محدثین بیشتر اگر مقام اشتباهی پیدا شد نقل آن در موارد میفرمود و متهمند
صاحب نسخه که قبح در صحت این روایات مینماید و محض بخرج مجر و بی بیان سبب آنرا بخرج میازد
و ساقط از معرض اعتبار میسراند پس جوابیکه از جانب او ستاد خود ذکر خواهد فرمود همان جوابها
از ما نحن فیه هم متصور خواهد نموده و تقیید کتب غیر معتبره کتب حدیث با آنکه اصلا عبارت تحفه بر آن
دلالتی نه داد و بطلبش میازد و بجهتش منجس حدیث هرگاه روایتی در تفاسیر شریفه معتبره ماثور

و صفتین ان از مقبولین مشاییر باشند در اعتبار و صحت آن روایت چه جای حرف است گو در صحیح سسته
 نباشد و این تا ویلات علیله آب رفته بخوبی آید و بعد از آن حکم حکم بحرف صحت من حیث ان لم یوجد فی
 کتاب معتبر نیست چه احدی مستدرک حاکم را غیر معتبر نینویسد و حرکت در صحت سند بلا دلیل غیر
 مسلم ولو سلم پس از عدم صحت سند عدم اعتبار حدیث غیر لازم بساحان و موثقات که واجب العمل
 است که حرف در صحت آن بلکه حرم بعد از آن بالمعنی لم یصلح حاصل باشد و از تعقیبات متأخرین صحت
 کلام آنها لازم نمی آید و بعد از تسلیم تحقق تعقیبات درین روایت خاصه از کجا و اگر باشد صحت آن
 کجا ثبوت رسیده حال سید الوکیل قوله دوم اگر روایت ثابت شود الخ منسبت این قرار است
 ممنوع است و در عری آن حکم بحت است و از عدم ثبت آن در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید و آنچه
 در آن کلام حکم بشد و ذاین قرار است نموده پس بر تقدیر تسلیم مطلوبش ثابت نمیشود مگر بعد ثبوت عدم
 حجت قواریت شاکه و آن مخالفت مذہب امام اوست و ظاهر انا حال فاضل معاصر را از مذہب خود
 هم اطلاع گماشتنی حاصل نیست چه جای مذہب خصم ملا محجب الله بهاری در مسلم و شراح ان مولو
 عبد العلی گفته که القراءة الشاذة و هی ما عدل العشرة الذی نقله عن الرسول من لا یبلغ حد التواتر و ان
 اشبه عنهم فی القرن الثانی و هو المار و هو من اطلق علی النقل باخبار واحد عن واحد حجة طهیه عندنا
 و احب العمل دون العلم خلا فالتألفی علی ما علی امام الحرمین و حرم به ابن الحاجب فاجوب التالیع
 فی صیام کفارة الیمین لقراءة ابن مسعود فصیام ثلثة ايام متتابعات و فکر الرافعی من کبار اصحابه و
 القاضی ابو الطیب و القاضی حسین ان قدم العمل به بحجة الواحد و صححه السبکی فی جمع الجوامع و شرح
 و قد جمع الصحابة علی قطع من السارق لقراءة ابن مسعود مع انها من الشواذ کذا فی الاقناع انیته
 قال الفاضل الرشید آنچه گفته است که از عدم ثبت آن در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید
 پس مدفع است باینکه که در جواب همین فائده از کتاب شانی شرح کافی کلینی از وجوب تسلیم بهر قریب
 عثمانی و نیز از تفسیر مجمع البیان نقل عن سید الرضی ذکر مجموع و مرفوع بودن قرآن بتوشیح که الحاکم
 موجود است مع اقامت استدلال بر آن و اطلاق خشیت بر سنن آن که مشته پس آتی که در نظم
 عثمانی نباشد بی شبهه منسوخ خواهد بود و آنچه بر تقدیر تسلیم شد و ذکر گفته است که مطلوب صاحب تحفه
 ثابت نمیشود و محاب است باینکه داب علماء است که لفظ بر تقدیر تسلیم یا ذکر میکنند که عدم تسلیم بهر تصور

پس بنا بر علی بن ابی طالب و سه صاحب رساله لازم است که عدم تسلیم شد و ذان نموده و اتران ثابت نماید و
 البته ذاک خصوصاً در صورتیکه بخاری شیعیه حکم بشد و ذان قراوت نموده باشند چنانچه طایف اندیش بر این
 صاحب تفسیر منبرج الصادقین در بحث کریمیه فاما استتم به من الخ از لفظ نقل میکنند گفته است و در قراوت
 شاذ و نقل از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان چنین دارد است که
 فاما استتم به من الخ ای اجل مسیبه نهی و آنچه گفته است مگر بعد ثبوت عدم حجیت قراوت شاذ الخ گوئیم
 این اشکال عجیب الی الی را باستمال صاحب تحفه بطبی معلوم نمیشود چه کلام او در اینجا مقام نیست و چه
 آنکه اگر وایت ثابت شود قراوت منسوخه خواهد بود و قراوت منسوخه در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که قراوت
 مانده و خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صحیح مخالف این قراوت شاذ منسوخه است انتهی و آنست
 صحیح است در آنکه قراوت منسوخه مطلقاً اعم من ان یکون متواتره او شاذه در اثبات احکام بکار
 نمی آید علی الخصوص بوقت مخالفت صریح آیات دیگر با آن قراوت شاذ منسوخه پس مقصود او بکار نیاید
 قراوت شاذ منسوخه است در وقتیکه آیات متواتره غیر منسوخه دیگر مخالف آن باشد و از ان اصلاً مستقیم
 هم نمیشود قراوت شاذه بر تقدیر عدم منسوخیت و عدم مخالفت آیات دیگر با آن نیز قائل حجت نباشد
 من مخالفت آن چه حسب اسم استتم لازم آید با آنکه بخاری غیر رسد که احدی را از عطا و عدم حجیت قراوت
 شاذ منسوخه بوقت مخالفت آیات دیگر با آن کلامی باشد از آنکه اگر علمای شیعیه اراده اثبات
 عدم شاذه و عدم منسوخیت و عدم مخالفت آن با آیات دیگر نمایند و چه ندارد و اینکه از کلام صاحب تحفه
 بهر خلاف منسوخه صحیح آن عدم حجیت قراوت شاذه فهمیده بر آن تشیع نمایند پس تصویر بهر قرائن
 بتقریر سبب اشکالات فاسد الاساس خود مختاری ایجاد از قبیل سخن بود و اندول بود و قول مخفی مانده که
 از عبارت جناب سید علم الهدی و شایح کافی و غیر شان عدم جواز عمل بر قراوت اخرویه و کیت آن باطله
 غیر مستفاده چه اقتصار بایز من عبا غیر هم علی خود مرده و وجوب عمل بر ترتیب موجود خواهد بود و آن مستلزم
 ترک عمل بر غیر آن از قراوت مانده مشهوره نیست لاسما هر گاه قراوت منسوخه در اخبار آمده اظهار
 باشد در آتش شفق علیه من اهل الاسلام بلکه اقتصار عمل بر همین مجموع مرتب عثمانی نزد اهل سنت
 هم غیر مسلم گفت و ایجاب تابع در صیام کفار و یمن بنا بر قراوت ابن مسعود فعیام ثلثه ایام متتابعه
 و اجماع صحابه بر قطع یمن سارق بنا بر قراوت او شاذه یمن مدین بر این دعوی است و قد بین لفظها

حجیه

فی کلام الفاضل المستصحب شارح المسلم فی کلام السید الشهدا دام علیه وچون فاضل عزیز مدعی شد و
 گفته و عده مدعی اقامت برهان بر دعوی خود است پس میاید که تمیز شد مطالبه برهان بر شده
 از استاد خود نماید اینک از این دفعه شد و ذوق فاضل لاسلم مطالبه دلیل بر تواتر نماید مع هذا چون اطلاق شد بر غیر
 قرائت عشره نیامد پس هر دلیل که برای تواتر عشره خواهند آورد مثل آن دلیل بر تواتر ما نحن فیه نیز همان
 قلمیست تواتر العشره اولاً ثم لیطلب الدلیل علی تواتر کلامنا فیه نغم علیه حین و لیلا مثل بایستد یه بلکه
 اقامت ادله قویتر از آن بقوه بجا نه ممکن و کلمه آنست که ذلک در اثبات تواتر عشره نیز بر زبان میتوان آورد
 و اگر قرائت عشره راسته از منی انکار نبرد و در شواهد هم نمی پذیرند فلینکن ما نحن فیه لک و لا فتح استدفع المذهب
 علیه الجواب الجمان نقل قریب بشد و ذوق فرموده و از آن اعتقاد او بان غیر لازم مع هذا ما شاة مع اهل
 و جریای علی مصلحهم فرموده باشد و چون مدار کلام صاحب تحفه بر ترتیب و تضعیف قرائت مذکوره بسبب
 شد و ذوق منسوخیت هر دو میباشد لهذا جناب سید او گمانع منسوخیت و ثانیاً منع عدم صلوح اشاد لاجل علی
 بعد تسلیم بشد و فرموده و الا ذکر شد و ذوق محض باشد چه منسوخ واجب العمل میباشد مطلقاً سطر کا
 بتواتر او شاد او هو فی الظهور بحث لایکاد یغرب عن مثل الشهدا فیه و لذا اعترف به پس میاید که
 بوقوع لغو در کلام استادش قائل شود یا با توجه ایراد جناب سید فلیختر انها شاء اما ضمیمه مخالفت آیات خبر
 پس منی است بر اثبات مخالفت آیات دیگر بقرائت مذکوره و لاسلم که آیتیه مخالفت آن بوده باشد فضلاً
 عن الایات و من اوسع خلاف فطایه البیان و دون اثباته خرط القتاد و لا تغفل قال السید
 الوحید قوله سوم آنکه الخ انیخرون از قبیل محلات است که محصله ندارد چه تعلق به اجل سیمه باستماع
 نه بعقد که بان متفوه گفته غیر محصل المعنی است زیرا که ظاهر است که مراد از استماع متعبر کردن است
 بنا بر آنچه در علم اصول فقہیین شده از ثبوت حقایق شرعی که ما هو مختار اکثر المحققین و بر همین مذہب است
 بنا بر کلام اکثر علمای فریقین و باب استدلال آیات و روایات و هم مؤید اراده همین معنی شرع است
 آنکه شارح در آیه که میبطلق استماع را سبب لزوم اجر گردانیده و معنی لغوی علی الإطلاق سبب لزوم کلام
 هر نمیتواند شد پس لایکه از لفظ استماع معنی شرعی آن که عبارت از نفس عقد است اراده فرود
 باشد و اما اراده علی بخصوصه از لفظ تمتع چنانچه شاه صاحب از پیش خود تراشیده اند پس نه معنی
 لغوی تمتع است و نه شرعی پس لا محاله اراده آن صورتی نه داشته باشد و اداعت ذلک پس سبب

در صورت محصل تعلق الی اجل سیم بلفظ استتمیم و یا تعلق آن بعقد کی است و فرقی ندارد کما لا یخفی و
اگر مراد از آن معنی لغوی باشد پس مطلوب ما نیز ثابت است چه تحدید و تعیین مدت انتفاع در کجای
معنی ندارد پس مراد از آن نیز اشاره بسوی نکاح مستعده خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی آیت چنین باشد
پس اگر متبع از زنان منکوحه تا مدت معین الخ کلامی است که احدی از عقلا فضلا عن العلماء بان متفوه
نمی تواند شد چه وجوب او اسی لفظ مهر بجز عقد و تمام آن بعد و دخول واجب است و تعیین مدت
در اینجا معنی ندارد مگر اینکه از غایت جبر و ذهنی مدت دخول را اجل سیم قرار داده باشد باز هم تعیین مدت
بمعنی است انتهی قال الفاضل الرشید کبرت کلمه تخیج من افواههم کاش انخرفت محل زنا
میگذشت و به بیان جهت اجمال نمی پرداخت تا ابهام آن موجب ابهام ناظرین میگشت و برای تفهیم
آن محال کثیره بخاطرهای ایشان میگذشت حال آنکه خود تفصیل آن فرموده از آن استجابات فرموده و آن
آمده از آن جمله است آنکه آنچه فرموده زیر اگر ظاهر است که مراد از استمتاع مستعرون است انتهی این ظاهر
مفهوم صاحب رساله را بعضی محول علمای شیعه قبل نمیدانند و استمتاع را بمعنی لغوی آنکه بر خورداری باشد
تفسیر کرده اند پس تا به علمای اهل سنت چه رسد مفتح الله شیرازی در تفسیر منہج الصادقین میفرماید ما را
پس هر که بر خورداری یافته آید به بدو من از زنان منکوحه فالو بین پس بدیهه ایشانرا اجور بین هرگاه
ایشان چه هر دو مقابل استمتاع است و محل آن استی و از آنجمله است آنکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه در علم
اصول فقه همین شده از ثبوت حقایق شرعی الخ این بیان و قوی لفظ میگرد که مثل جناب قاضی فاضل است
شود شری که معتقد فی الدماء صاحب رساله است مخالف این تصریح نمیشود و قال القاضی فی حقایق
الحق فی سبب النسب و اما ثانیاً فلان مذکوره من انه قد تقران الحقیقه الشرعیة اذا وردت علی وجه
اللعنیه بصیر الحکم فی الشرع للحقیقه الشرعیة دون اللعنیه مردود بان الاصل عدم النقل انتی ما رونا
نقله و نیز علمای شیعه مثل صاحب تفسیر منہج الصادقین تصریح بار آورده معنی لغوی استمتاع در اینجا
نیفرموده و چنانکه آنجا منقول شده و نیز علمای شیعه بعدم جواز عتق لعلک رقبه که حقیقه شرعی و عتق
شده است و در کلام الله جایجا از عتق تعبیر بان واقع شده تصریح نمیکرد و علامه علی دار الشافعی
در اوائل کتاب اعتق میفرماید لا یقع اسی العتق بالکفایات بل بالتفویج و هو عبارت از انحراف و
الاعتاق دون فک الرقبه و باجماع صاحب صواعق در دفع این شبهه قدیمه که صاحب رساله نقل نموده

چنان افاده فرموده کون المستعین لغویة منوع لا محال ان يكون حقيقة لغوية او عرفية وانما ثبت ذلك ثبت
 ان هذا العقلم کین فی الجاهلیة او کان ولم یکن مسببه بهذا اللفظ و دون اثبات ذلك خطر القتاوتی و انما
 است آنکه آنچه گفته و هم موید اراده همین معنی کثرت است آنکه شایع در آیه کریمه مطلق استماع را سبب لزوم
 ابرگر و انداختن تا ایند وقتی صورت می بست که بر تقدیر عدم اراده مستعین ادای تمام مهر بر مجرد نکاح مسترب
 میشد حال آنکه اینچنین نیست بلکه ترتیب آن بر استماع بعد النکاح است چنانکه علمای شیعیه هم بآن تصریح
 نموده اند و نقل آن از کلام صاحب تفسیر منج الصادقین گذشته است حیث قال چه مهر در مقابل استماع
 است انتی و از آنجمله است آنکه آنچه افاده فرموده است که اراده و طی بخصر صدر از لفظ متع چنانچه شاهد صاحب
 از پیش خود تراشیده اند از آنجمله است سابقه است بچند وجه اول آنکه بمعنی را صاحب تحفه را
 خود تراشیده بلکه در کتب شیعه بطور صاحب شرائع در مخطورات حج میفرماید و بی سبب الاول الاستماع
 باللسان فمن جامع زوجة فی الفرج قبل او و بر آحاد عالمات بالتحريم فسد حجه انتی و همچنین در تفاسیر سنی و شیعه
 منقول و عامه محصلین را معلوم قال الامام الزاهد فی تفسیر نما استمعتم بهن من الجماعه کنی عن الجماع بالاستماع
 انتی و چون ماده متع کنایه عن الجماع عبرتیه مشهور است که نکاح خوانان این بلاد در خطبه خط نکاح میفرمایند
 الحمد لله الذی جعل النکاح سنة حسنة للانام و فضلا قاطعا بین الحلالی و الاحرام و حصنا حصینا عن النکاح
 و الاثم و متقانی الیالی و الایام لهذا این مطلب حلی از تفسیر شواهد مستغنی دوم آنکه و طی و مقدمات آن نیز
 از مصداق استماع است پس اطلاقی استماع و اراده قسمی از آن من حیث انه استماع معنی لغوی آن باشد
 کا طلاق الانسان علی زیرین حیث انه انسان کما تقررنی مقرر سوم آنکه با قطع نظر این گوئیم تخصیص اکثر
 عمومات و تفسیر اکثر اطلاقات واقعه در قرآن بنا بر خصوصیات و مقیدات مثل تصحیح معنی و غیر آن بمرتبه شایع
 است که احدی را از ناظرین فن تفسیر در آن مجال مقال نیست ذکر شواهد آن جهت غایت ظهور ترک کرده شد
 چهارم آنکه اگر از نیمه دست کشیم گوئیم که خود صاحب رساله در قوله که بدو قول سابق برین قول است
 افاده فرموده که احتمال دیگر نیز در آیه ممکن می تواند شد و آن نیست که مراد از متعوا با مو الکم نیز ابتغای مال و حصول
 مستعنه باشد نه پس خداوند که تفسیر ابتغای مال که مطلق است با ابتغای مالیکه در صورت مستعنه میباشد
 آیا معنی لغوی ابتغای مال مطلق است یا معنی شرعی آن پس مقام استعجاب است که صاحب رساله را
 تفسیرات بدلیل جابر باشد و صاحب تحفه را بشارت مفسرین معینین و مطابقت عرف عام و خاص

تقلید صحیح ناجایز تحسین آنکه مطابق تقریر صاحب رساله لازم می آید که مجاز را سا در قرآن واقع نباشد چه
مفهوم مجازی نه معنی لغوی است و نه معنی شرعی و نه فیه اکثر من ان یحیی و اکثر من ان یخفی نیست بعضی از
وجه استجابات که متعلق باین قول بخاطر راه یافته بود حالا بطرف بیان استجابات متعلقه دیگر احوال
او متوجه میشود و یگوید آنچه گفته است که و اذا عرفت ذلک پس یگوید در صورتی که حاصل تعلق الی اجل
سمی بلفظ استغنی و یا تعلق آن بقدری است الخ نفعاً حیرت نمایان است زیرا که در میان هر دو فرق از
درین تا آسمان است چه بر تقدیر براراده معنی شرعی نماید مستقیم علی ما قال صاحب الرساله چون اجل سمی
در نفس عقد داخل است پس ذکر آن تکرار صحیح باشد و صاحب رساله و اشغال او بنقش تکرار است که باید
چنانکه در وجه استدلال براراده مستغنی از ذکر نماید مستقیم الخ بتعالی فرموده اگر محمول باشد بر نکاح دائم لازم
آید و وقوع تکرار در میان حکم نکاح در یکسوره انتهی پس هرگاه وقوع تکرار در یک سوره نزد او مستحکم باشد از آن
قیاس باید کرد که بر مذاق او و علمای او در یک جمله عقد مستحکم خواهد بود و آنچه فرموده و اگر مراد از ان معنی لغوی
باشد الخ لغایت مستغنی و نهایت مقام عجب است چه صاحب تحفه برای دفع همین مطلوب شما احتمال
صحیح پیدا کرده باینکه چون مدت ارتفاع از امور دنیوی بحکم کشتن عذبه بقدر و در علم الهی متعین و مناسب
انتقامات دنیا بقضای کریمه و الله جعل لکم من جلود الالغام بیوتا تتخفونها لیس یطعنکم و لیس یقتلکم و لیس
اصواتها و اوبارها و اشعارها انما و ساعا لیس یطعنکم و لیس یقتلکم و لیس یقتلکم و لیس یقتلکم و لیس یقتلکم
تأملات معین پس باین تمتع چند روزه تمام هر لازم میشود نیست منطوق صحیح عبارت صاحب تحفه در حدیث
بر ذمه استدلال الطال این احتمال واجب و ادعای ثبوت مطلوب خود با وجود قیام این احتمال از عجایب
و آنچه افاده فرموده است که آنچه صاحب تحفه گفته که پس معنی آیت چنین شد پس اگر تمتع یافتند نزد آن
سکوه تأملات معین الخ کلامی است که احدی از عظاما فضل عن العلماء بان متفوه نمی تواند شد الخ یگوید
بنده ضعیف که این افاده صاحب رساله اسوة العجائب و قدوة الغرائب است زیرا که حق تبارک و تعالی
جایجا در قرآن مجید تعین مدت ارتفاع عباد و غیر آنرا باعتبار علم قدیم و تقدیر قوم خود بیفزاید قال الله
تعالی و ان استغفر واربعین ثم توبوا الیه یتعلم ساعا حسن الی اجل سمی و قال الله تعالی ثم قضی جلا و اجل
سمی عنده الایه گویند آجال اقل قلیل باشد پس برین تقدیر یعنی که هرگاه استغفر و چنین باشد که اگر تمتع یافتند
از زمان سکوه نکاح دائمی تأملی که در علم و تقدیر الهی معین است گو آن مدت قلیل باشد پس برین

سناه یعنی عقد علی بن ابی طالب است و ملائح الله شیرازی احتمال مثال را در
 فرموده و آن مستلزم عدم قبول احتمال اول نیست بلکه محتمل که بر سبیل تنزیل اثبات حل مستند بر تقدیر
 التفسیر یعنی لغوی اراده فرموده باشد و عبارتیکه فاضل رشید نقل نموده در خلاصه المنهج چهارم برین
 انج است فاما استتمیم به پس هر که بر خود داری یافته اید بدو منهن از زبان منکوحه فاقه بن پس برین
 ایشان را جورین هر یک ایشان را چه هر دو مقابل است و محال گسسته آن فرایضه در جائیکه
 آن مهر با فرض است بر شما و مقرر و بدون آن استماع جائز نیست و مراد باین نکاح ستمه است چنانکه
 عنقریب مذکور خواهد شد راستی در این کلام تصریح است باراده معنی مستند استماع لغوی و جناب
 نفی نموده که احتمال اراده لغوی بالمره غیر جائز است کما لا یخفى و اما احتمال اراده معنی لغوی سن حیث ظاهر
 و العموم پس اگر چه بنا بر مذاهب اهل سنت و جماعتی انظر و بادی الی الراجح می تواند شد اما چون تخصیص تبلیغ
 خاص که جماع باشد در وجوب مهر با جمیع اهل اسلام مشروط است پس بنا بر نظر دقیق سنه حقیقه لغوی
 هم بنا بر مذاهب سنیان راست نمی آید و منافاتی بمذاهب فرقه حقه ندارد و لا یندرج اتمه تحت العام
 و لیسنا فلم یبق فی ایدی الحنفیین الاحتمال التخصیص بالجماع و اراده النکاح الائم و قد دریت انه
 بلا تخصیص فلا یغنی به مع ان دایره التخصیص وسیع فکل من الفریقین ان تخصیص بما یوافق من
 قوله و انرا جمله است آنکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه در علم اصول الخ این خوش فهمی رشادت پناه تماشا
 نمودنی است چه کلام سید سید بن طاووس از آنکه مرقد در باره انساب و دلائل بر لغوی حقائق شرعیته راسا
 ندارد و مرادشان نیست که بودن لفظ این و نبوت دوم و عجمه دانند آن از حقائق شرعیه ثبوت سید
 و منع در آنها مستغرق و الاصل عدم النقل و ان مستلزم لغوی حقیقت شرعیه علی الاطلاق نیست ظاهر
 رشادت پناه هنوز بمینه ثبوت و تحقق حقائق شرعیه هم و انر سیده گمان برده اند که نزد طالبین بحقائق
 هر لفظی در کلام شارع محمول بر حقیقت میشود و لیس الامر لک چه محل نزاع و کلام الفاظ و اثره علی لسان
 الشارع که مستعمل در معانی غیر لغویه است بحیث قیما در منها عند الاطلاق معان شرعیه می باشد و معانی
 لغویه در ان الفاظا محجور گشته اند انیکه هر لفظی محمول بر غیر معنی لغوی می باشد چنانچه در آخر عبارتیکه
 فاضل رشید آنرا بحدت آخر با آورده ایسا با بنیام فرموده حیث قال بعد نقل کلام ابن روزبهان
 که امر دو بان الاصل عدم النقل خصوصاً علی القول بعد ثبوت الحقائق الشرعیه و ان کلام صریح است

اینکه بنا بر قول ثبوت مخالفی نفی آن در انساب فقط مطلوب است نه نفی آن مطلقاً و الا لازم التامض
 فان سلب الحقيقة الشرعية سلباً کلیاً لا یجامع القول بثبوتها علاوه آنکه هرگاه تسلیم ابن رویان حقیقت ثبوت
 فسخ رشوات نباه نباشد انکار جناب قاضی بعد التتمیل و التسلیم که سکت فاکمین بجای حق متوازن شد و
 مؤید کلام ما است قول جناب قاضی در بحث ستمه الثالث ان ما ذکره من احتمال ان یراد من الاستماع
 فی الآیه التمتع بالکساح اشرع فمدخول بما ذکره المصنف من ان ذاک حقیقه فی کساح المتعته فان اشرع اجماع
 فیهِ و الاصل فیهِ الحقیقه انتهی پس اسناد انکار حقیقت شرعیه را سابق بر تسلیم نبی بر تنزل و تسلیم است
 باشد فتأمل اما تفسیر بدون لاف فتح الله رحمه الله استماع را بمعنی لغوی پس بعد تسلیم نبی بر تنزل و تسلیم است
 یا بیان ناسبت بین المعنی اللغوی و المعنی المراد الذی هو فرد خاص من المعنی اللغوی اما عدم اعتناق لفظ
 رقبه پس منشا شش آنکه لفظ مذکور از جمله کنایات است و لا نص فی الاعتناق لفظه و لا شبهه
 و در صحت اعتناق الفاظ مصرحه می باید و مجرد استعمال لفظی در قرآن مجید بمعنی خاص مستلزم
 حقیقت شرعی نیست چنانچه لفظ صلوة بمعنی مسجد در فرقان حمید مستعمل گشته و لا حقیقه فیهِ اتفاقاً
 عمن قائل لا تقر لولا الصلوة و انتم سکاری قال الربیع فی تفسیرهِ فی لفظ الصلوة قوالاً حدیثاً
 المراد منه المسجد و هو قول ابن عباس و ابن مسعود و حسن و الیه ذهب الشافعی و اعلم ان اطلاق
 لفظ الصلوة علی المسجد محتمل و یدل علیه وجهان الاول ان یکون من باب حذف المضاف اسماً لا
 تقر لولا مواضع الصلوة و حذف المضاف شائع و الثانی فی قوله لندت صوامع و بیع و صلوة و صامع
 المراد بالصلاة مواضع الصلوة فثبت ان اطلاق لفظ الصلوة والمراد به المسجد جائز است اما آنچه
 از عبارت خواجه خود که در صواق آورده نقل فرموده پس جویش در سابق در اول رساله
 بسین گشته و العجب که خواجه بنیان احسان را لفظ شرعی در معنی خاص و اندوگاه فلک الرقبه فی الحقیقه
 باز مستنکات از حقیقه بودن معنی خاص ستمه نماید و بل نه الا حکم تجت قال فی تعقبات الصواق و علم
 بل لفظ فلک رقبه لوجه الله فان معناه شرعاً اعتقک قال سبحانه فلک رقبه منتهی سبحان الله انه
 استعمال فلک رقبه درین کریمه استدلال بر حقیقت شرعیه میفرماید و با وجود کثرت استعمال ستمه در حدیث
 خاص در اخبار و آثار و هم در کریمه فما استتمت مستنکات و شمه از وارد و ان هذا الاخرط للقتاد قول و از علم
 است اینکه آنچه گفته و هم مؤید اراده من معنی شرعی است الخ مراد جناب سید است که شتماع لغوی با لزوم

دوم پس در فروع است باینکه اطلاق لفظ مطلق عام و اراده فرد خاص از ان محتاج با قاست المارقه و قرینه است
و آن در ما نحن فیہ منوع است فلا یصار الیه من دون دلیل و من ادعی فعلیه البیان و تحقیق این مقام گفت
که اسماء اجناس موضوع میباشند برای باینکه من حیث هی اولی و لافرد منتشر منها علی اختلاف الرأین پس
اطلاق آن بر فرد خاص من حیث ان فرد من افراد العام حقیقت باشد و من حیث الخصوصیه مجاز و چون
در ما نحن فیہ تعلیق حکم خاص بر فرد خاص مطلوب شارع است بحیث لا یستدعی منه الی غیره پس مراد خاص
من حیث ان خاص بوده باشد فیکون مجازاً و مؤید انیم ام است کلام بحیث مدحاشیه او بر حاشیه زایدیه الحاشیه
الحکامیه حیث قال فی الرد علی المحشی الذی اهد القائل بان فی قوله تعدی الیک لا تعدی من اجبت ذکر العام
و اراده الخاص من حیث آنه هو فلا یکون مجازاً و نعم انه ان الهدایه بالمعنی الاعم اعم من الدلاله الحقیقه
بالوصول لا بتماخض منها لو کان التقدیر مدحاشیه و القید خارجاً او فرد لها لو کان کلاماً و اخیلین بکذا و انت
لا یدعی علیک ما فی من الاختلال فان اطلاق الاعم علی جزء منه علی نحوین احدی ان یراد الاعم و جعل
و معبر عن الحجزی کما اذا رایت زیداً و اجرت عن زیدیه لقولک رایت الساتاقه عبرت عنه بالانسان
و ثانیاً ان یراد به الاخص بخصوصه من اجل علاقته لعموم و الخصوص و الاطلاق الاول حقیقه من غیر ردیه
و الثانی مجاز البینه و ههنا لا یمکن اراده المطلق و جعله عندهما الخاص فان لفیه لا یمکن الا بالتفایر جمیع
الافراد فیلزم انتفاء الارشاد مطلقاً و ثانیاً مع الوصول کان اولاد هذا فایده فان شان الرسول صلی الله علیه
و آله و سلم کان الاولاد قطعاً لا مجال للارتیاب فیهِ فلا بد من اراده الحجزی بخصوصه فیلزم المجاز
قطعاً و چون درین کلام نفی را قرینه اراده فرد خاص از مطلق منفی قرار داده پس هر جا که قرینه اختصاص
خواهد بود اراده خاص تحتیم و لا تخصیص بالنفی قطع نظر ازین بگویم که بر تقدیر تسلیم حقیقت اطلاق در
ما نحن فیهِ هر گاه افاده تخصیص بمخاطب مطلوب است پس اطلاق کذا می بلا لفظ القرینه حکم مجاز خواهد بود
فی کرینه غیر مجاز و لا استلزامه التکلیف بالمحال و هو مح و ان جزوه سوفسطائیه نه الامه اما وجه سومی پس
مخندش است باینکه کثرت وقوع تخصیص و تقدیر در اکثر عموماً و اطلاق استلزام کثرت آنست
و الا استدلال بالمعمومات بالقرینه از صغری روزگار مرفیع شود و در ما نحن فیهِ مقتضای اختصاص در کرینه موجود است
و کلام در ظهور آن کرینه در کجای و در مع هم است و اما مختصات خارجیه پس بر تقدیر تسلیم آن چنین
تخصیصات و مختصات از طریقین ممکن است اولی اصل مطلب که ظهور و دلالت کرینه در کجای و دوم بزرع

عزیزی در رشیدی است غیر حاصل چه مخصوص خارجی از دلالت کریمه خارج فلا تعطل اما وجه رابع پس مدفو
 است باینکه صاحب تحفه مدعی تختم اراده نکاح دائمی از کریمه مذکوره است و بطل احتمال اراده مستحب پس مانده
 را بمقابل او منع و ابراس احتمال صحیح دیگر کافی و دافی و لو بنوع من التخصیص و التقیید و چون مطلوب حصا
 تحفه در این مقام آنست که آیه استمتاع لخص یا ظاهر در اراده نکاح است پس لزوم مجاز و تخصیص برایش سزا
 مطلبش باشد نه برای مادر که جناب سید نفیر نموده است که کریمه مذکوره متضمنه استمتاع لخص یا ظاهر است
 و تخصیص استعاره مال بالاتفاق فی المتعه بلکه ظاهر کلام آنجناب یعنی قوله اشرف و احتمال دیگر نیز در آیه
 ممکن میتواند شد اے آخره ناظر و شعر است بانیم کمالا یخفی علی او لے الاحلام اما وجه پنجمی پس مردود
 است باینکه احدی از عقلا انکار وقوع مجاز عند القرینه التصارفة نموده پس این وجه غیر وجه مضرت
 در مانحن فیه نداشتنه باشد و الکلام فی ظهور الاله لاله لانی التزام المجاز کما عرفت من قبل قوله مقام حیرت
 نمایانست الخ بله مقام حیرت برای حیران بادیه اعتناست و منشا حیرت عدم ادراک مرام جناب سید
 است بیانش آنکه آنجناب اولاً بنا به کلام خود بر شق اراده معنی شرعی از استمتاع گذارشته فرموده است
 که در صورت تعلق اے اهل سمی بلفظ استمتع و تعلق آن بمعقد متحد المال است و تفاوتی ندارد و نه
 فی الظهور کالتور علی شایق الطوریچه استمتاع شرعی عبارت از عقد خاص است پس چگونه فرقی بیان
 تعلق اے اهل سمی با استمتع و تعلق آن بمعقد تواند بود و العجب کل العجب که خودش بیگانه بود
 در بیان هر دو از زمین تا آسمان است و نمی فهمد که کلام جناب سید در همین شق خاص است و در آن
 تفاوتی بین المتعلقین نیست چه جای اینکه از زمین تا آسمان فرق باشد و ولیکیه ذکر فرموده و آنرا
 مصدر ساخته بقول خود چه بر تقدیر اراده معنی شرعی الخ ربلی بدعوی او ندارد چه ادعایش ثبوت فرق
 مابین السامد الارض بین المتعلقین علی الشق المذكور است و نهایت آنچه از دلیل او بر می آید نفی
 احتمال اراده معنی شرعی است از جهت لزوم تکرار دکان امر علیده است و اصلاً و مطلقاً بکلام جناب سید
 ربطی ندارد چه سنای کلام آنجناب بر تسلیم اراده معنی شرعی است و بنای کلام رشیدی بر نفی آن و این
 نه از من ذاک ظاهر حضرت رشیدی را غفلت از ملاحظه فقره در این صورت الخ که در کلام جناب سید
 موجود است واقع شده و اگر بنا بر شق مذکور اثبات فقره هم بر فرض محال نموده چه سود داشت که صاحب
 تحفه از شق مذکور با و انکار تمام دارد آدمیم بر دفع لزوم تکرار پس بیگویم که تخریر در محاورات عرب با

شائع و ذائع است پس بر تقدیر اطلاق استنتاج بر مبنای شریعی محال تجرید قائم گشتن فی قوله تعالیٰ لکشف من
 جلود الذین یخشیون ربهم الاّ یتدبروا و یرجعوا الّی الذی اخرجهم لعلّهم یرجعوا الّی الذی اخرجهم لعلّهم یرجعوا الّی الذی اخرجهم
 افکار از وقوع تکرار بالمره مدعی احدی که از امامیه نیست تا بتکرار و تکریر آن می پردازند و انما الکلام فیما اذا
 تعارض التماسیس و التاکید کیف و ذکر هر نیز در کجای بنا بر زمش میباید که از قسم تکرار باشد و لایحی
 به رشید قولیه و آنچه فرموده و اگر مراد از ان معنی لغوی باشد الح و منظره مضبوط نیست که بر آورده اند سبحان الله
 تفسیر اجل سیمه تبیین مدت معلومه بعلم الهی بحکم گفته معذره بقدر قابل تمناهای اولوالالباب است غیر از
 تعجب و ضحاک که از لوازم آنست بعدش چه میتوان گفت حق این است که این افاده ذات الرشاد غیر
 ازین مفید رشید دیگرست یاری بیانش ندارد و خلاصه این تفسیر است که فاجای معتمد لعلّ سیمه و
 اجل اساک القوة الماسکة للسنن المعلوم بالعلم القديم فالکون اجور تن پس اگر جماع ما اجل معین نباشد
 هر لازم نخواهد بود بحکم مفهوم المخالفة و اگر تا آن اجل باشد تمایش لازم الادا طرفه ترا که از این احوال
 استنتاج این نتیجه فرموده اند که پس اگر متعین یافتند از زمان سکوت مدت معین پس باین تتم چند روز تمام هر لازم میشود
 جتد رشید یک فقره داده باینکه اگر تا چند روز جماع و وقایع وقوع نیابد هر لازم نمیشود کاش حضرت امام عظمی زنده میبود
 که خلق خلعت افتاد فرموده و جانه قضا از بر بر کند و جناب سیمه بخشید وزیر بارست سیمه میگردد و دیگر را
 پادشاه نیست و هر گاه مح این بکر فکر مکن نباشد پس بگویدش چه رسد لهذا از تعرض اعتراض بر تمسایل فاده سوره
 العجائب بختمه الغرائب اعراض نموده شد قال السید استند الوحید قوله و اگر لعلّ سیمه قیام عقد باشد قول تا حال
 جناب سامی را از مذہب شیعیان هم آگهی دست نزاده عجب است که با دعای خرق ذکر است نه تقدیر هم
 کشف بر ایشان نشد که مذہب خصم را بداند با جمله نزد شیعیان اقیاع عقده مدّة العمر یا ابد چون خالی از
 تعیین مدّة است جائز و درست نیست پس این افترا و بهتان و حقیقت کشف عورات مفسرین مینماید
 طرفه تر اینکه بر مجرد اسناد آن بطرف شیعیان انکشاف فرموده ادعای جماع شیعه هم بر جو لآن فرموده اند
 از اینجا صدق حدیث مسلم که تفصیل لفظ کا و با غادر است واضح و لایح میشود قال الفاضل الرشید
 اطلاع صاحب تحفه بر مذاهب فرق شیعیان فسیکه هست از مطالعة تالیفش واضح و لایح پس آنچه در تالیف
 صاحب رساله انکار مجرد در باب متعه مدّة العمر نموده است از آن کار سیمه یکشاید و فاجده بدست آدمی آید
 زیرا که صاحب نزیه اثنا عشریه که از تبحر امامیه است و صاحب رساله و الدیاجیش از ان حضرت تهاست

تعبیر میفرمایند و کتاب او در رد تحفه اثنا عشریه است در کتاب خود که بحراب باب نهم تحفه است در رد استدلالات
مصنف تحفه که بر لطایف متعه بلزوم تصنیع اولاد و اهلک معنوی نسل اقامت فرموده است تقریح بجزا و مدت
ستو عجمه عمر در ستمه نموده میگوید که در مثال مفروض محدودی که لازم می آید بنسب آن افتراق زوجین است
خصوصیت عقد ستمه و اشتراط مدت را در استلزام محدودی نیست چه اگر تعیین مدت بنوعی کنند که مستغرق
زمان عمر باشد یا بعد انقضای مدت ستمه افزوده یا ستمه نقض نکند و وارد نمیشود دانسته و معتمد گوئیم نسبت
اکثر اقوال بطرف اکثر اهل مذہب اهل سنت و اسناد اکثر عبارات بطرف اکثر کتب ایشان اکابر علمای امامیه
نموده اند حالانکه آن اشخاص و آن کتب از آن اقوال بتر اند و بیان انقیصای خطا در نقل را اگر چه دفتر پاکفایت
نمیکند لیکن بطریق نمونه بر ذکر چند شاهد اکتفای و از آنجمله است آنچه علامه حلی قصر صلوة را در سفر معصیت
در کتاب پنج الحق بطرف شافعی نسبت کرده حال آنکه در کتب اصولیه و فقهیه مسطور بلکه براساس طلبه مشهور
است که آن امام همام اصلاً تجویز آن نمیکند و از آنجمله است آنچه که والد ماجد صاحب رساله روایت الا ان
اول ابی طالب لیسوا له باولیا را در صوارم بحجاب عقیده سیر دهم بصرف امام بخاری و مسلم نسبت کرده
فرموده اند که ابن عمر بن العاص شخصی است که بخاری و مسلم هر دو در صحیحین خود از او روایت نموده اند که
گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الی ابطال لیسوا لی باولیا الخ حالانکه در
هر دو کتاب از نام ابی طالب در نی مقام ملائم نامی و نشانی نیست و عرصه چند سال است که مولف محترم
محمد قلی مفتی میر طه تمیزد والد صاحب رساله در ابواب اعداد و در از کار بحجاب بعضی مراسلات احقر که در آن ذکر
این حدیث تقریباً واقع شده دست و پا کرده بود و اخیر سیمای سکوت چاره ندید و بالجملة در کتب والد رضا
رساله مثل کتب علامه حلی و قاضی نور الله خوشتر است از نقول غیر مطابقه بالاصل قدر کثیر موجود است
چون مقام از تطویل کلام بکثیر انقیصا شواهد آید است لهذا بر همین قدر اکتفا رفته و از آنجمله است آنچه
صاحب رساله در فائده ثالثه در وجه دوم از جامع ترمذی روایت ابن عمر نقل کرده باین الفاظ که سألته عن
من اهل الشام عن ستمه النساء الخ حال آنکه در ترمذی لفظ النساء موجود نیست لکن مترشح و عاقلین هر گاه
صاحب رساله بر ضیانت فرستاده صاحب تحفه مراتب تشنیع را باقیصه الخایت رسانیده باشد حیرانم که بعد
در یافت این ضیانت واقعه چه خواهد فرموده و آنچه فرموده است طرفه تر اینکه بر مجرد اسناد جواز آن لطافت
شیعیان اکتفا فرموده الخ اگر این دعوی مجرد صاحب رساله را مسلم داریم گوئیم چون صاحب ترمذی باشد

احتمال تعیین مدت متعدد را بنوعی که مستوعب زمان عمر باشد بطور اطلاق بدون تقدید جز از آن عند بعضی ذکر کرده از طاهران خلافتی در نمیکند معلوم نمیشود خصوصاً در صورتیکه صاحب نزهة اثنا عشریه از اطلاقات جناب شخصه که در فقهیات تحفه مسائل فقهیه شیعه را بعنوان تیز گویند ذکر کرده است کلیت فمیده جابجا بر او اعتراض کرده باین طریق که اطلاق صاحب تحفه مشعر بر کلیت است و حال آنکه این مسئله مختلف فیهاست پس مطابق مرسوم صاحب نزهة اثنا عشریه کلام او که از اطلاق کلیت می فهمد لیس صریح خواهد بود بر کلیت این حکم نزد علمای شیعه و اگر آنرا مختلف فیها تسلیم کنیم گوئیم از آنجا که صاحب تحفه در کتاب خود کلام مطابق داب علمای شیعه میکند و کبرای ایشان در اکثر مقامات در مسائل مختلف فیها ادعای اجماع کرده اند پس کلامی که از صاحب تحفه مطابق داب کبرای امامیه سر زده شده مقام تشیع نباشد و اگر باشد پس علمای شیعه نیز در لزوم این تشیع شریک او بلکه در نیاب مبعوع او باشند در بیفورت هر جوابی که از طرف علمای خود تماش خواهند فرمود از طرف صاحب تحفه نیز قبول خواهند نمود حالا بعضی از شواهد ادعای اجماع در مسائل غیر مجمع علیها که از اکابر شیعه سر زده شده باید شنید پس از آنجمله است آنچه والد ماجد صاحب رساله در مواردیم بجواب عقیده ششم فرموده هرگاه مثل ابو الخطاب دغیره بن سعید و عثمان بن عیسی نظر آنها با وجودیکه در اوائل حال خصوصیات بعضی ائمه داشتند لیکن چون در اواخر خلافت طریقه مرضیه جناب ائمه اختیار نمودند بر کافه فرقه امامیه ضلالت آنها واضح گشت بجهتیکه هیچ متنفس را از امامیه در کفر و زندقه آنها مجال شک و شبهه نماند است پس باین عبارت والد صاحب رساله اجماع فرقه امامیه بر ضلالت و کفر و زندقه اشخاص مذکورین بنا کیدی بیان فرموده است که مثل انصاریت و در بعضی بر اجماع قطعی از علمای کثره واقع شده حال آنکه کثیری و حمدویه و غیر آنها توبه او و موت در حال عبادت الهی فکر کرده اند چنانکه در اواخر فائده رابعه در وجه اول از وجود ختمیه که در دفع تشبث صاحب رساله بحدیث صحیح مسلم مذکور شده است نقل آن گذشته و از آنجمله است آنکه سید مرتضی و شیخ طوسی نقل اجماع کرده اند بر نجاست خمر حال آنکه شیخ ابن بابویه و جعفر و ابن عقیل بطهارت آن قائل اند و از آنجمله است آنکه شیخ ابو جعفر طوسی در خلافت حکم بوجوب قضا و کفاره با یلح ذکر در بر مردوزن فرموده ادعای اجماع امامیه بر آن نموده است حال آنکه از عبارت مدارک انیسکه بین علماء امامیه مختلف فیها معلوم میشود و عبارتش نیست الا الوطی فی الدبر فان کان مع الانزال فلا خلاف بین العلماء رکافه فی انه یفسد للصوم

و ان كان بدون الانزال فالعروف من مذهب الاصحاب انه كذلك و چون تفصیل این مقام موجب طوالت
 کلام است لهذا بر اشاره گفتار کرده گفته میشود که شهید ثانی فیصله علحدہ بر سر رد دعوی اجماع علمای خود است
 شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی و علم الهدی نوشته است و عیار تش نیست فصل شتمن علی مسائل ادعی الشیخ
 الاجماع مع انه بنفسه خالف فی حکم ما ادعی الاجماع فيه افراده للتبیین علی ان لا یقتضی التفتیة برسم الاجماع فقد وقع فيها خطأ
 و المجازفة کثیر من کل واحد من الفقهاء استیاسن الشیخ و لم یفتی ما ادعی فيه الاجماع من کتاب النکاح و عوای فی الخلاف و الاجماع
 علی ان الکتابية اذا اطلقت لفتحت تحتها قبل ان یلم الزوج بتفسخ النکاح و قال فی النهاية و فی کتاب الاجابة للشیخ
 الی آخر الفصل انتہی اقول اطلاع صاحب صواقع بر مذاهب شیعہ فی الجملہ از ملاحظہ کتابش معلوم میشود
 اگر چه خطایش در نقل مذاهب خصوم نیز معلوم و در مواضع عدیده متکثره غلط او طاهر اما اطلاع صاحب تحفه
 مذاهب خصائص از کتاب سرش غیر متبیین الالتم الاعلی سبیل النقل و الحکاکیه المختصه من من تتبع و فخص تاهم
 نسبت بعلماى سنیہ این دیار اطلاع شیعہ و در مسائل کلامیہ بالا صافتر میز فہم بود و ما خود از ان تصانف دست
 بر نمیداریم و کلام الحق بحق العزیز یگوید حاجت تصدیق سامی نیست اما ذکر عبارت نزهة اثنا عشریہ در
 مقام تأیید و اعتضاد کلام تحفه پس طرفہ استشهاد است کہ بنایش از سر تا پا بر عدم فہم مرام کلام نزهہ
 و تحفه است یا بر تجاهل مافائدہ و تبلیغ و تعطیل عوام بالجملہ محصل کلامین را متحد انکاشتہ اند حال آنکہ فرق
 بین المرادین مثل فرق بامین استوار و الارض میباشد زیرا کہ مقصود صاحب تحفه است کہ تعلق الی حل
 سیم بقدر طرفی از صحت ندارد و الا باید کہ متعالی مدۃ العمر والا بر صحیح نباشد لعدم التعیین فیہ حال آنکہ جامع
 شیعہ درست است و غرض صاحب شیعہ آنکہ تعین مدت مدیدہ کہ مستوجب زمان عمر باشد صحیح است مثلاً تعین
 مدت صد سال فاذا دلیس اجل مسلم متحقق خواهد بود و لا محالہ و این ہذا من ذاک و بین الکلامین فرق بین
 التعیینین زیرا کہ کلام صاحب تحفه در عدم تعین مدت است و کلام صاحب نزهہ در تعین مدت
 مستوجبه و بین التعیین و عدمہ تناقض صریح پس در حقیقت کلام صاحب نزهہ رد کلام فاضل
 آزاد در مقام تأیید و استشهاد آوردن دلیل بر غایت رشادت و لطافت است کیف و جناب میرزا
 مغفور در پایہ جواب قول صاحب تحفه کہ متضمن اسناد تجویز تمتع الی مدۃ العمر لا علی التعیین بسوی علمای
 امامیہ است چنین فرمودہ کہ انچه در مقام سند ذکر کرده غلط محض است مفہوم محصل ندارد زیرا کہ در نکاح
 ستمہ لو قیت و تعین اجل و مدت شرط است و قید ابد و دوام منافی است و مدت ستمہ می باید کہ معین

و مضبوط باشد و مدت عمر مضبوط و معین نیست و ادعای اطلاع امامیه بر این قول در کمال تعجب است انتهى
الحاجت بن کلامه پس چگونه میتوان گفت که در همین مقام بر خلافت اینکلام فرموده باشد و هرگاه اینرا
پس بداند که این قسم متعه که جناب میرزا بآن اشاره فرموده از تفردات امامیه نیست بلکه بروایت حسن از
ابو حنیفه نیز صحیح و جائز است و آن البطل الباقون مرغینانی در هر ایه گفته و لا فرق بین ما اذا طالت
التاقیت او قصرت لان التاقیت هو المعین لمجهة المتعة وقد وجد قال فی فتح القدر لغیر لغیر روایت الحسن عن
الی حنیفه انها اذا سميامة لا لعیشان الیهما صح لابیده معنی قلنا لیس هذا تابید معنی بل توفیت لیریة
طویلة و البطل هو التوفیت و فی حاشیة اخری علی الهدایة کذا بان وقتا و قتلا لا لعیشان الی ذلک لکن
غالباً در وی احسن عن الحنیفه فی هذه الصورة تصح لان تابید معنی کما لو تزوجهما الی موتها او موتة نهت
طرفه تر آنکه از عبارت اخیر ظاهر میشود که توفیت بمدة العمر و الحیوة بنا بر مذہب ابو حنیفه صحیح باشد
پس واضح و واضح گشت که بعض افراد متعه که نزد شیعیان هم جائز نیست ابو حنیفه آنرا جائزی انکار
و نقد احمد علی ذلک اما آنچه در باب نقل خطابه علمای فحول در نقل بعض اقوال تطویل کلام فرموده
پس قیاس مع الفارق است تفصیل این اجمال آنکه بعض خطابه علمای امامیه که بنا بر مرسوم قاضی
بطریق موفج نقل فرموده خودش خطای فاحش در آن بکار برده و منشأش عدم ادراک کنه مرام و غفلت
از جوانب کلام است بیان این مقام آنکه آنچه گفته از انجمله است آنچه علامه حلی قصر صلوة را در سفر معیت
الے آخره مرود است باینکه اسناد خطابی نقل در مسکنه بسوی جناب علامه لوج و نار و آنچه آنجناب در مسکنه
سالمه در بعون از نهج الحق تصریح فرموده باینکه ابو حنیفه در سفر معیت تجویز قصر نموده پس چگونه متوجه
که بر خلافت تصریح در همان کتاب اسناد تجویز قصر بسوی شافعی نموده باشد همانا غلط و سهواً از نسخ
بوده باشد یا آنکه اسناد قصر بسوی شافعی لطیف جناب علامه با احتمال سهواً و قیام قرینه
قویة جلیمه بر آن بعد از رشادت و دیانت است قال طاب فرأه فی المسکن المذکوره ذهب الامامیه
ان المعاصی بسفره کالخارج لقطع الطريق او لسمایة فی قتل سلم افسی طلب فحور و شبهة لایجوز له الا قصر فی
الصلوة و لا فی الصوم و قال ابو حنیفه و اصحابه و الثوری و الاوزاعی لا فرق بین سفر الطاعة و سفر المعیة
و قد قالوا المعقول و المنقول اما المعقول فلان الاصر خصه فلا یناط بالمعاصی و اما المنقول فقولنا لیس
فمن اضطر غیره باغ و لا عا حرم علی العادی الرخصة فالقصر لک و نیز همین مضمون آنجناب در تذکره

تنصیف فرموده حیث قال مسئلہ لیفرط فی جواز القصر باقتدای علماءنا فلا یخص للعاصی بسفره
 کتاب الجاہل و المتصدی لہ و لبطر آ و قاصدا ل غیرہ او نفسہ بسفرہ و الحاج علی امام عادل و آلین من سنیہ
 و الناشئ من زہد و العزیم اذا ہرب من غریب مع عکذ و الخراج الی بلد لفعول فیہ العاصی و بہ قال
 الشافعی و مالک و احمد و اسحق لقولہ تعالیٰ فمن اضطر غیر بارغ و لا عادی الی ان قال و قال ابو حنیفہ
 و الثوری و الادزاعی و المنزعی یجوز القصر انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ علیہ آلاف رضوان اللہ و سلامہ
 و لیفر قال فی المنتہی مسئلہ لیفرط فی الریح کون السفر سائغاً و اجاب کحجۃ الاسلام اوسند و با کالزیات
 او سباحا کالتجارات و ذہب الیہ علماءنا جمع و ہو قول اکثر اہل العلم و قال ابن مسعود لا یقصر الا فی حج
 او جہاد و قال الثوری و الادزاعی و ابو حنیفہ یجوز للعاصی فی سفرہ القصر الی آخر کلامہ پس چگونہ اسناد
 تجویز قصر بسوی شافعی متوہم تواند شد و اگر دیدہ الفصاف برآمد اعتقاد مبتلا باشد می بیند کہ مخالفت
 شافعی و لغمان کوئی باندہب الملبیت یکسان است عاقل را کدام ضرورتی داعی بر این میتواند شد
 کہ تعہد بہ تغیر لغمان بجای شافعی و بالعکس نماید پس چنین امری را در تشیع قرار دادن جائزہ انصاف
 را منہدم ساختن است و پس پس بوضوح انجا مید کہ انچہ در مسئلہ حاوی و الاربعون در کتاب نہج الحق
 لفظ قال الشافعی مرقوم گشتہ ظاہر السبب خطای نسخ است و اسناد خطا بسوی علامہ نادر و انصاف
 علی و فاق الشافعی و خلاف الکوفی فی تکلم مسئلہ بعینہا فی ذلک الکتاب بعینہ و فی غیرہ من مصنفاتہ
 اما انچہ فرمودہ از ان جملہ است انچہ کہ والد ماجد صاحب رسالہ الخ لیس جوابش باتم تفصیل در ما
 تقدم بقید قلم آمد خلاصہ آنکہ روایت الا ان آل ابیطالب لیسوالی باولیا و در شرح نہج البلاغہ
 حدید کے مذکور و ابن ابی الحدید آنرا از صحیحین منقول نمودہ و بعض دیگر از مقبولین اہل سنت ہم
 بان اعتراض فرمودہ اند و حق نیست کہ در اصل روایت ہمین لفظ موجود بود لکن متاخرین این
 قوم و ذلک الاشیئہ و اللوم بخلاف و اسقاط و تحریف و تغیر پر داختند و لفظ فلان را بیان نہادند
 پس خیانت سند بسوی متاخرین مریدین خائنین غادرین باشد و بر تقدیر تسلیم اینکه اصل نسخہ صحیح
 لفظ فلان داشتہ باشد خیانت خطای دیگر سنیان کہ نقل لفظ آل ابیطالب نمودہ اند کما یظهر
 کلام الشیخ ابن الحجرف فی فتح الباری رحمہ علیہ کلام ابن ابی الحدید ثابت خواند شد تا ہم خطای کسیکہ
 ناقص از ان عبارت باشد و ہی نادر بلکہ عن خطاست خطای بزرگان گرفتار خطاست

اما سکوت فاضل امی سید محمد قلی پس بعد تسلیم صحت نقل متعارف مشهور فارسی در جواب کافی است
فان استکوت عن الجواب قد کیون جوابا و کسیکه بی نظره مکار برین گرفتار شود اگر آن بیچاره سکوت ننماید
باز چه کند و چون جناب سامی سکوت خلیفه را بمقابلہ زنان باعث مزید افتخار میدانند اگر احدی سکوت
بمقابلہ مردی نماید ولو تقدیر چه امور و ملائش می پذیرند اما آنچه در ماده حدیث ترمذی بقول خود که
است آنچه صاحب رساله الخ افاده فرموده پس مدفع است باینکه این حدیث را جناب علامه و دیگر
علمای فحول امامیه از ترمذی نقل فرموده و مثل ابن زویر همان انکار آن روایت در پایه جواب
نفرموده و بنا بر سلمات فاضل مشایخ عدم کفر مطلقا دلیل بر تسلیم می باشد و معتمد اختلاف نسخ
صحیح و ایراد جامعین آنها احادیث را در غیر ابوابش با اعتراض علمائے اهل سنت ثابت پس حکم حرم
بوقوع خیانت فی النقل بعد از دیانت بلکه عین خیانت است چنانچه تفصیل این مرام در سابق کتاب
بسین گردیده فارجع الیه و آنچه فرموده است اگر این دعوی مجرد صاحب رساله اسلام داریم الخ عجیب
است و بغایت عجیب زیرا که صاحب تحفه مدعی اسناد تجویز شعه بدون تعیین اجل بسو امامیه گشته و ادعا
اجماع امامیه بر آن نموده با وجود آنکه احد از ایشان تجویزش قائل نگشته و فاضل رشید مجرد ادعا و
ادرا که عاری عن البینه است تلقی بالقبول نماید و جناب سید را که پایه انکار این دعا و دارند مدعی
قرار داده بفرماید که اگر این دعوی مجرد الخ علاوه آنکه در کلام جناب ممدوح خبر این مذکور نیست که مجرد
اسناد جواز آن بسو شیعیان اقتضای نکرده دعوی جماع امامیه هم نموده و این خود عین مدلول کلام
صاحب تحفه است پس دلیل بر نیت چه میخواید اللهم الا ان یقال چون جناب سید کلام خود را مصدق
طرفه تر فرموده ایشان دلیل اطریت میخوانند لکن دلیلش در صدد کلام آن جناب بسین و موافق لم یقل
به الاماتیه پس آنرا مجرد دعوی قرار دادن یعنی چه و جواب استشهاد و عبارت نزهه الفاسدین گشت که این
استشهاد بین الفساد است زیرا که عبارت نزهه دلیل بر خلوت صاحب تحفه است نه مؤید آن چه کلام صاحب
نزهه در تعیین مدت است و کلام آن عزیز در عدم تعیین مدت را سا و این ناسن ذاک و آنچه گفته که
آمر مختلف فیها تسلیم کنیم گوئیم الخ مدفع است اما اولاً باینکه احد از امامیه تجویز شعه بلا اجل نموده و ادعا
در آن نکرده پس چگونه جناب رشاد ماب آنرا مسلم داشته زحمت جواب میکند و ادعا جماع را
بر آن قیاس بر ادما جماعات منقول در مسائل مختلف فیها نمودن قیاس مع الفارق است بچاره

اجماع بر مسئله که احدی از اهل انمذ هب بان قائل نباشد و کجا ادعای آن بر مسئله اختلافیه و دوستیکه وجود
 مخالف معلوم النسب غیر قاج در اجماع است پس ممکن است که نقاشش بر مخالف در آن مسئله مطلع
 نشد و باشد یا بعد الاطلاع خلافش را قاج در آن نه پذیرفته باشد و اما ثانیاً پس ادعای اجماع
 با وجود خلاف بعض در مذ هب اهل سنت نیز شائع و ذائع بلکه هیچ مسئله اجماعیه مذ هب شان نیست
 مگر اینکه مخالف دارد و کل سیر این اجماعات اجماع سقیفه کشیه است و حالش معلوم که خلاف مصداق
 علی مع الحق و الحق مع و تمانه الیه بیت و کافه بنی هاشم و سعد بن عباد و ابناش موجود و این امر
 در ظهور بر مرتبه است که غمخ اهل سنت هم درین معرکه دراز با سپر انداخته و دست و پا کم نموده قائل شده
 باینکه بیعت یک کس هم خلافت ثابت میشود و دست بدین دست بردست زدن فاروق خود زده اند
 و تهرگاه حال اول قاروره کسرت فی الاجماع چنین باشد پس تا دیگر اجماعات چه رسد و چون اتفاق
 است نزد ایشان می باید عرصه دعوی اجماع بر ایشان خیل تنگ و مخالفت سائر فرق اسلامی
 اجماعات شانرا مضحک بلکه باطل می سازد پس اگر این توجیه غیر وجهیه که فرموده اند تمام باشد
 هر کس میتواند که یک مذ هب فاسد و قول باطل را اسند بahl سنت نماید و آنرا اجماعی شان
 نامد و در مقام اعتذار بگوید که نقل اجماع تا بوده است بر همین پنج بوده است مگر علمای اهل سنت
 ادعای اجماعات در مسائل اختلافیه نمی کنند اگر بنا برین رجاء بالغیب اسناد مذ هبی سخیف
 بالیشان نموده شود چه عیب دارد و در ادعای اجماع که ام اختلاف وجه نقصان آما آنچه از
 شواهد بر مدعایش آورده پس مجروح است باینکه ادعای جناب علیین ماب طالب فراه
 در صوامم الالهیات اجماع فرقه حق را بر فساد اعتقاد ابو الخطاب و نظرایش عین حق و صدق
 است و فاضل رشید باینکه اهل بیت خود را معصوم ساخته بسوی نقل خلافت قولی مخالف
 این اجماع نموده است که بر آرد و نقل نماید غایه الامر اینکه نقل توبه او را محدودیه و غیره آورده و آنرا میزور
 اگرچه مخالف اجماع مذکور است لکن در حقیقت موکد و موید تحقق اجماع است لاق التوبه عن انتم مستبوت
 بذلک الاثم و آنجناب ادعای موتش بر فساد اعتقاد نفرموده و با قطع نظر ازین صدور جرم و اثم از وی
 در ایست است و توبه بر وایت پس حالش مثل توبه طلحه و زبیر و عائشه که بعد خرابی بصره و قتل چندین هزار
 بنین مومنین از آن اثم الصبیان نقل نمائند نموده باشد و الروایه لا تدفع الذریه و المظنون لابل الحکم

لا یعارض المقتضی الجزم و لعلنا لا غرض عن ذاد ذل کیف یخرج خلاف من لا یعتقد به مع معلومیته نسبه
الاجماع القطعی المقتضی اجماع برنجاست خبر که از قبل جناب سید مرتضی علم الهدی در مین الطائفة الحقة
لوقوع بیسته پس مخالفت شیخ اجل صدوق محمد بن بابویه درین مسئله بر تقدیر تسلیم منصرفی در انعقاد
اجماع ندارد و معلومیته النسب و الاحتمال انعقاد و بعد و فیس علیه حال مخالفة ابن ابی عقیل و بعضی طلاب
تراها لما تقر فی الاصول کیف و کیف فی دخول المعصوم و لو علی من عدم المدعی وان خالف فیہ ما یتبل و ان
من الفقهاء کما مر من قطع عن المحقق الحلی و رائد مرقد و آثر نجاشی شایع فیهم لایصح منی انجاء و غنی اوعاء الشیخ
الاجماع علی وجوب انعقاد و الکفارة بالایلاج مطلقا آیا فی بنی که محقق در نشر الی ادعای اجماع نموده
بما ینکه آب صفات رافع حدیث نمیشود مع خلاف الصدوق فیہ قال المحقق فیہ و هو ظاهر و لکن لایرفع
حدیثا جاعا و قال السید سبط الشهد الثانی رقیع التدر و جمافی المدارک هذا هو المشهور من اصحاب
و خالف فیہ ابن بابویه فجز رفع الحدیث بآل الورود و لم یعتبر المع خلافت حدیث ادعی الاجماع علی عدم حصول الرفع
به لمعلومیته نسبه و انعقاد الاجماع بعده انتهى عجیب است از فاضل رشید که تسک و تثبت لبیات حسب
مدارک که در مسئله وجوب نقض و کفارة و بالایلاج فرموده نموده است و این عبارت را ندیده یا چشم از آن پوشیده
که صرح است بان که چنین خلافات قدسی در اجماع ندارد و چون مسئله حجیت اجماع منقول و تعلقات آن
از معارک آرای فحول از باب اصول است و شتمل بر وقایع ائمه و حقائق ریشه و انتظام تلافی گنجایش
و ذکر آن ابحاث شریفه ندارد و لهذا ائمان خاصه را از نقض و ابرام کلام جناب شهید ثانی طالب مشهور بسو
اصل مطلب منعطف میا نزم و میگوئیم که این نقلها را بما نحن فیہ ارتباطی نیست چه دانستیکه احدى از امامیه
بجواز تسعة بلا اجل همین قائل نشده پس دعوی اجماع بر آن یعنی چه و از نقل حکایت اختلافات علماء
نقل اجماعیات و ادعای آن در مسائل اختلافیه کدام فایده قال استمد الوحید قوله و سیاق این
آیه الخ اقول مدفع است بچند وجه اول آنکه اصناف نکاح بر سه قسم اند نکاح و لم ی بمحضات و حرام
و نکاح منقطع که متنه باشد و نکاح دائمی با امار و جاری و حق سجانه و لغای بیان صنف اول در اول سوره
فرموده فانکحوا المطالب لکم من النساء آلایه بعد از آن بقا صلیه سیر نکاح منقطع را که قسم ثانی باشد ذکر فرموده
بقوله فما استمتتم به منهن قالوا من آلایه بعد از آن قسم ثالث را که نکاح جاری و امار باشد ذکر ساخته و بنکاح
چنانکه می بینی منقطع و منقطع است پس تو هم عدم ارتباط و چنین کلام که از ائمه و ائمتها کمال انتظام مرتب و

بحدوث و ثبوت نظام مصنف است ناشی از کمال نافی است آتی قال الفاضل الرشید حال
 اختلاف کلام و عدم تنظیم آن بر تقدیر اراده متعه از کرمیه فاستمتع آنجا در جواب کلامی که صاحب رساله
 از شیخ مفید نقل نموده مذکور شده پس اعاده بیفایده است اقول نقض فقرات کلام مختل النظام در مقدم
 بسین گشت و استقامت نظم کلام ملک علام علی رغم آنکه انحصار بر تقدیر اراده متعه از کرمیه فاستمتع
 کالشمس فی البینه النهار تجلی در روشن گردید و چون فقرات الی اهل مسکن نفس صریح در باره تمتع است حرف عدم
 تنظیم کلام را بر زبان آوردن در حقیقت طعن بر کلام جناب باری است و هو بعید من دعوی الاسلام بلی
 کیسه امش لمجن در قرآن قائل باشد طعن از او بر قرآن میسر نیست فلا نقض قال السید الوحید دوم
 آنکه لایس که نظم آیات در هر جا از آیات قرآنی بنا بر ترتیب عثمانی تحقق باشد باینکه جمیع آیات که در حکم از
 احکام وارد شده باشد علی التوالم بلا فاصله حکمی دیگر در قرآن یافته شود زیرا که متبوع مخفی و پوشیده نیست
 که اکثر آیات در اکثر مقامات قرآن مجید باین اساق و در نظام یافته نمیشود آیه بی بی که در سخن فیه در
 تضاعیف آیات حکم نکاح ذکر میراث و تقسیم فرائض فرموده بقوله یوصیکم الله فی اولادکم و سیاق و سباق
 آن نیز در بیان نکاح است و معلوم است که مناسبت و ارتباط عقد متعه با نکاح دائمی عبارت از پیاده تر است
 از ارتباط میراث با نکاح کما لا یخفی قال الفاضل الرشید در رد فائده سابعه مشر و حا که گذشته که
 مطابق تفسیر اکابر علمای شیعه تسلیم ترتیب عثمانی تا وقت عدم ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام و از
 و لکن علمای ایشان در تفاسیر خود ربط در میان آیات باعتبار همین ترتیب بیان میکنند پس اشکال
 صعوبت ربط در بعضی آیات مشترک الورد باشند و آنچه در ربط فیما بین انقیصام آیات علمای شیعه نوشته باشند
 از طرف علمای اهل سنت نیز قبول فرمایند و از اینجا که مقام تطفیل است و بیان ربط در انقیصام آیات تفصیلی
 میخواهد لکن این جواب اجمالی است و معذرت و تفاسیر مشهوره اهل سنت مثل روابط آیات و تفسیر حکام
 که گویا برای بیان ربط مؤلف شده فیما بین آیات اند و در تفسیر کبیر و منشا پوری و دیگر تفاسیر مبسوطه ربط
 آیات بخوبی مذکور و مصنف تحفه در هر مجلس و عطا که در هر هفته دو مرتبه میفرماید بیان ربط آیات میکند لکن از طلبه
 اینجا اشکال ربط آیات مرفوع شده فضلا عن الفضل و متهمه گوئیم جواب مختصری ازین شبهه در نقل است
 می آید آتی اقول جواب آنچه سابقا نوشته در سابق مضطرب گذشته پس اعاده بیفایده علاوه آنکه تسلیم
 و عدم تسلیم ترتیب عثمانی در سخن فیه در حلیه ندارد و چه کلام جناب سید در اینست که اکثر آیات درین ترتیب

اتفاق و اتصال از آیات سابقه حسب احکام شرعی ندارد و اولی احکام مسلمه واحده من دون تحلیل حکم
 آخر شرعی می باشد غیر لازم که فیما بین فیض علی باقیه السید استند پس ذکر تسلیم ترتیب و عدم آن در این مقام ضرر
 نداشته باشد اولاد و خل فی هذا لک و هر چند مفسرین سنیان در بیان رد الباط آیات تکلفات بکار برده اند
 اما شریه بر آن مترتب نشده و غیر از ارتکاب تکلفات امری دیگر غیر حاصل چنانچه بر مقتضای تفسیر کبیر و غیر آن از
 تفاسیر غیر غرض و چون حال جودت تحریر فاضل عزیز در تحفه و غیر آن بر اهل قلوب ظاهر است پس تا بحدوث لغزش
 شان که در هر هفته بحسب وعط بیان میفرموده باشند چه رسد که غیر از عوام کالالعام و ارباب بی رعاع
 ذکر کرده از صحاب عقول و فضلاء فحول استماع آن نمینمود **قال الشیخ ابو حیدر سوم** آنکه چون این نظم
 قرآنی نظم عثمانی است به شیعیان احتجاج بآن نشاید و اگر اراده متعه از اینست فاما مستمتع موجب عدم بقای نظم
 و باعث تحریف کلام الهی باشد لازم آید که نسبت او حال آیات میراث در ضمن آیات نکاح اسناد تحریف در
 بسو عثمان نماید علاوه آنکه اراده متعه از آیه مزبور مختص به شیعیان نیست چه دینی که عثمان بن محصین
 و عبد الله بن عباس و غیر ایشان از صحابه و مفسرین درین تفسیر که بزعم صاحب تحلیف کلام الله است
 شیعیان شریک اند لکن این مقتضی شناعة مانده میشود بطرف جمیع صحابه چه کسی که بزعم صاحب معتبر
 بدلالة آیه بر حل متعه نبود و چرا باین وجه لزوم تحریف در قرآن مجید متمسک نشده و صحابی را که زعم دلات
 آن بر حل متعه داشتند متنبه و آگاه نه ساختند تا اینها ازین ضلالت و جهالت بازی آمدند پس در سکوت و
 عدم انکار نشان شناعة بطرف منکرین متعه هم رجوع نمیداد چه آنها یا دیده و دانسته و دیگران را از در طعنه
 ضلالت نجات بخشیدند و یا اصحاب برین دقیقه سخیفه که شاه صاحب تبعاً لبعض سلفه بآن متفقه گشته
 نشده بودند دانسته **قال الفاضل الرشید** آنچه گفته است که چون این نظم قرآنی نظم عثمانی است
 به شیعیان احتجاج بآن نشاید انتمی مرفوع است بانچه در رد فائده سابعه از کلام صاحب احتجاج و نظر
 او و ال بر وجوب تسلیم همین نظم و ترتیب گذشته پس احتجاج بهین نظم شیعیان راست آید و آنچه گفته است
 که اگر اراده متعه از آیه فاضل مستمتع موجب عدم بقا نظم و باعث تحریف کلام الهی باشد الخ گوئیم ضلال هم
 و در میه و اصل لکم ما و از لکم الخ اگر وقوع حکم متعه در اثنا یک یک آیه که کلام مستثنی از انعام و براسه حکایت نکاح
 و الهی مسوق است لازم می آید خصوصاً در صورتیکه جمله مفیده حکم متعه در محل حزن فاما باشد که اتصال و اتصال
 را با قبیل خود اخفا میکنند از وقوع کلام مشتمل برین کلام ساقط دیگر نشانی آنکه کسی بگوید که اصل کلام

النکاح و اثبت فیما بینکم التوارث و جعل لکم سبأ و مهرآئیس از وقوع آیات میراث در ضمن آیات نکاح مختصا
 نظم لازم نیاید و این جواب بر تقدیر تنزل و مجاریات مع انضمام است و الا در انضمام آیات نکاح در اثنا ی آیات
 میراث بقضای کمال ربط و الصاقی که صاحب تفسیر حرانی و صاحب تفسیر روالی آیات و غیره با تفسیر
 شیعه و سنی بیان کرده اند داخل است نه آیات میراث در ضمن آیات نکاح چنانکه صاحب رساله گمان کرده
 بایش آنکه در اواخر سبأه لن تالوا البر از رکوع یوصیکم الله آیات میراث شروع شده و بعد از آن صلوات
 علی سید آیات محرمات و نکاح مذکور گشته و سبأه در لمحضات از آن شروع شده و بعد از آن بقاضای قلیل باز
 ذکر میراث بیان آمده حیث قال تعالی و لکل جعلنا مولا لکم ما ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقیبت
 ایما لکم فالوهم نصیبهم آایه پس آیات نکاح در آیات میراث واقع شده نه آیات میراث در آیات نکاح و این
 گفته است چه دانستیکه عمران بن حصین و عبداللہ بن عباس و غیر ایشان از صحابہ و مفسرین الخ گویند
 در مابقی دانستی که عمران بن حصین هرگز قائل بجز استعانة النساء نبود و مراد از آیه استعانة در روایت او آیه استعانة
 الحج است که مرایانه فی جواب الفائدة الثانیة و مع هذا بر تقدیر تنزل گویند شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی و در کتاب
 در حق اکثر اخبار خود میگوید هذا الخبر مخالف لطاهر القرآن فلا یستغنی عن العمل علیه چنانکه در باب من اهل الله
 نکاح احسن النساء میگوید هذا الخبر مخالف لخالق النعمان علی ما یسر بطاهر کتاب الله و الاخبار المستندة المتصلة
 و ما مذاکره لا یجوز العمل به و هرگاه از ائمه معصومین احادیث مخالفه بطاهر القرآن در طریق امامیه مروی باشد
 پس اگر از بعضی صحابه نیز تفسیریکه بطاهر نظم قرآنی مخالفت دارد منقول شده باشد کدام مقام استعانة است
 و معالیه که امامیه با هیچ احادیث ائمه اظهار نموده باشند اگر اهل سنت نیز مثل آن با هیچ آثار صحابه کبار نداشته
 چگونه مورد تشیع خواهند شد و یا انهم گویند از ابن عباس اگر چه قرائت فاستغتم به نہیں ہے اهل سنت
 مرویت لیکن دلالت آن بر استعانة النساء نزد صاحب تحفه مسلم نیست که ما شرح کلامه مع ابراهیم پس عمران
 بن حصین و ابن عباس در اراده استعانة از کبریة فاستغتم نزد صاحب تحفه با شیعیان شریک نیستند چنانکه
 محرف لطف نشان از کلام صاحب تحفه لازم آید و صاحب رساله در انضمام صحابه دیگر را که از جمله فاستغتم
 الخ اراده استعانة النساء نموده باشند نام نبرده تا بعد از یافت حال شان در این اراده جواش بقلم می آید
 و بجای آنکه اگر اسمی شان نموده است جواش از میانجا باید جست و آنچه گفته است بلکه این نقصت نشان
 باینست و بطرف جمیع صحابه الخ مدفوع است بدورجه اول آنکه صحت روایات و الی بر اعتراف صحابه بدلت

کریمه فاما مستعتمه الایه بر حل مسئله انسان در حیرت است کما مر سابقا و دوم آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم گوئیم از عدم ذکر
 و دلیل خاص بر طلبه بعین بطلان آن دلیل فی نفس الامر لازم نمی آید پس اگر صحابه کرام بر مفسرین دلالت
 کریمه مذکوره بر حل مسئله بلزوم اختلال در نظم قرآنی استدلال نکرده باشند یعنی مستلزم بطلان این
 استدلال نباشد ای صاحب رساله بنیدانند که مطابق روایات شیعه دوازده کس از اکیابر صحابه شریف السلام
 و مقداد و ابوذر و عمار و بریدة بن الحصیب سلمی و غیرهم در یک مجلس بر حضرت ابوبکر صدیق بر حقیقت خلل
 حضرت امیر علیه السلام اقامت حجت کرده اند چنانکه طبرست در احتجاج در حدیثی طویل ذکر آن نموده و حجج
 ازین صحابه کرام استدلال آیات قرآنی مثل انما ولیکم الله و رسوله الایه نکرده پس چنانکه نزد شما ازین استدلال
 بطلان استدلال بر مطلب مذکور از آیات قرآنی لازم نمی آید همچنان نزد ما از عدم احتجاج صحابه بر بطلان
 اعتراف بعضی صحابه بجل مسئله بدلات کریمه فاما مستعتمه بلزوم اختلال در نظم قرآنی بطلان این استدلال
 غیر لازم است اقول سابقا جواب سید و دام ظلّه احتجاج بکلام صاحب احتجاج فرموده اند بلکه بکلام صاحب
 مجمع البیان که مفسر قرآن اند احتجاج فرموده و ظاهر آنست که لفظ طبرست باعث اشتباه سامی گشته و فیما
 کان کلام ایشان دلالت بر وجوب اتباع نظم عثمانی علی الاطلاق ندارد لایستاید هرگاه استدلال آن
 مذکور بر خلاف اثبات بالاخبار المتطافرة عن الائمة الطاهرة نموده اید و هذا البعد غرض البصر عن دلالة النظم علی
 ارادة النکاح الدائم و الالفابین شده که در صورت اراده تنعید ارتباط علی النہج التام حاصل و دخول فی
 مانع ربط کلام و سنائی اتساق و انتظام بر تقدیر مذکور نیست و آنچه گفته است گوئیم اختلال نظم مذکور در حق
 لکم ما و از ذلکم الخ عجیب است و منشاء آن عدم ادراک مطلوب صاحب شفعه است و بکرات و مرآت بحث گشته
 که فاضل رشید در رساله ذات الشکوۃ بمقاصد استادش و از سید تائب طالب عبار دیگر علمای فحول
 چه رسد بالجمله هر که سیاق و سباق کلام استادش را در این مقام دیده و سیمه که غرض او استدلال است
 بنظم قرآنی که عبارت از سیاق و سباق آیه استماع است بر عدم صحت اراده تنعید از آن چنانچه او را عدم
 انتظام آنرا ب سیاق آن نقل کرده زعمانند از مسوق لیبیان النکاح الدائم فقط و عدم صحت تفریع رابین
 متفرع ساخته و قد سبق لنا ما یکدّمه و یرل علی صحت التفریع و جوده النظام علی تقدیر اراده المتعذر ثانیاً عدم
 انتظام راب سیاق که کریمه لم یصلح نکل طولاً الا به باشد بیان نموده و ظاهر آنست که مسوق النکاح الدائم
 بعد از آن گفته در بیان قطع کلام کردن و عبارت میانگی را بر مسئله حمل نمودن صریح تحریف کلام است نهی

کلام او نظر آئے اسباق و استیاق در آیات متعدده و عدم انتظام در بیان آنها باشد در آیه واحده کما قرأ
 التکلیف و ظاهر اجماع کرمیه و من لم یستطع هم و دخل در آیه استماع است که عدم ارتباط آنرا باین کرمیه از جمله
 عدم ارتباط آیه واحده شمرده پس اگر تمام قرآن یک آیه قرار دهند از رشادت شان چه عجب باشد با اینکه معدود
 ساختن آیه واحده و متعدده هم محض اصطلاح اهل سنت است و الا دلیله بر آن ندارند بلی عند العجز دست
 بر این توفیق میزنند و آن نزد ما غیر مسلم فلا تعبیر به و تثبیت بنظم آیات متعدده و قدین قدیم و سنت و برینه
 است و کمند و ماده او خال از و لاج بایه تطهیر سبک جمیل خطابات سابقه که در قرآن فی بگویند و مانند آن دارد
 گشته میشود پس هرگاه افاده پرشیدیه مقتضی نمیشد گشته که وقوع کلام مستقل قرین کلام مستقل دیگر مخل نظم
 نیست پس سماعی جمیله سلف خود را در باب آیه تطهیر یاد داده لکن چه عجب که در اینجا هم جمیع آیات را
 یک آیه قرار دهد آخر اینقدر که سفهم که لفظ سباق و سباق آیه دال بر بغایت آیه با سباق و سباق است
 پس چگونه یک آیه خواهد بود و آیات متعدده را یک آیه قرار دادن بعید از رشادت است پس بوضوح اینجا
 که کلام آنغیر در نظم آیات متعدده است که انداختن سبک بطریق از خار لغزان و بعد تسلیم بیایه جواب
 افاده فرمود که کلیت وقوع نظم کذا در آیات قرآنیه ممنوع کما فی آیات المیراث الواقعة فی آیات النکاح
 و چنانچه در بادی الرکب وقوع آیات مبتدئه احکام میراث در احکام نکاح و مانند آن ایهام عدم استیاق
 دارد و همچنین در ما نحن فیه و آنچه بعضی مفسرین در ربط آیات جد و جد بکار برده اند بر تقدیر آنکه تمام باشد
 آن بلکه بهتر از آن و ما نحن فیه نیز جاری و اما انکار وقوع آیات میراث در آیات نکاح و اقوال بعضی آن پس محل اشتغال است
 زیرا که با وجود قول امام حسن کاتب الله تعالی غفلت و جهل از کلام الله شایان جناب سماعی نبوی چون کلمه مذکور
 سماعی نبوی این جنسیت منافی آن نباشد بلکه سوره تسار از اول ملاحظه فرمایند که آیاتش از ابتدا اسوق بر آن
 تسار نکاح شان متعلقات است بنا بر همین وجه موسوم بسوره تسار دیده و صدر رفیع القدر آن که ابتدای سوره است غنی کریم
 یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها رجلا و جاتا و کثیرا و انسا و اتقوا الله الذی
 تسألون به و الارحام و طایفه و تمسید ذکر نکاح است بلکه نظر دقیق حاکم است باینکه این آیه متضمن ترغیب بنکاح
 است و بفاصله سیئه باز تصریح بنکاح و امر بان فرموده بقوله فانکحوا اطاب لکم من النساء ثنی و ثلث و رباع و
 خفتم ان تعدوا و اما لکم ذلک ادنی ان لا تقولوا و اتوا النساء صدقاتهن خلفه فان طعن لکم من
 انفسکم فکلموه بنکاح و بعد از آیات عدیده میفرماید للرجال نصيب مما ترک الوالدان والاقرابون وللنساء

۱۱۶
فصیب مما ترک الی الدان والاقر لون محافل منه اکثر نصیباً مفروضاً بعد از آن رکوع یوحسبکم الله فی اولاده کم
شروع شده پس از آن بفاصله غلیله باز ذکر محرمات و نکاح و منته فرموده پس خود چشمی ببالند که آیا آیات سبب
در آیات نکاح مذکور گشته یا نه سخت محیرم که جناب از رکوع یوحسبکم الله که در سوره نسا واقع است لا اخط فرموده
و از آنجا که آیات فرض نمودند و از آنجا که سوره مذکور چشم پر کشیدند که بعرضت آیات نکاح در آن
مذکور شده آیا از جناب سامی در خصوص مطالعه کتاب آبی سهو واقع شده یا خدا نخواست از جامع قرآن و
بقرارتی صاحب قرآن اعظم خطائی و قصوری بکار رفته که آن جناب ترتیب آن بچاره را اعتنا فرموده
ابتداءً سوره مبارکه را ندیدند و اما روایت عمر ابنه پس ناقش حضرت نطیعی و نیشاپوری در ازلیست است
و دروغ گردن را وی ماطود از آنها شنیده بگوئیم بر مایه جائی عتاب است و چه تقدیم مایه تعلیق به و چه از
جناب مجال انکار قول ابن عباس که ندارد اگر عمر ان بود افتت عمر بزیاده الالف والنون فاکمل نباشد
نباشد صاحب کثات و بغوی و غیره تصریح نموده اند باینکه نزد ابن عباس کریمه خاسته است که حکم است نه
منسوخه و آنکه کان برخص فی نکاح المتعة و قوشن محل آن از تنواثرات است که مجال ریب در آن نیست و آنچه
گفته است که شیخ الطائفة اکثر اخبار النظر به مخالفت ظاهر قرآن طرح نیاید راست است لکن ظهور آیه
کریمه در باره نکاح دلالتی اول مسئله و محل کلام است پس کلاش از قبیل مصادره علی المطلوب و مستلزم
دور باشد و قد دریت من قبل ان الامر بالعس فانها ظاهرة فی المتعبل الا انها علیها و کلام جناب شیخ
در اخبار غیر بابیه الصحة و العمل است و ما نحن فیه باجماع فرقه حقه و معاضدت و رد آن در طریق فریقین
متحتم العمل و محکوم بالصحة است اما انکار دلالت الی اجل سیم بر متعبل پس از قسم انکار بدیهیات و سفسطه
محض است و انتساب این قرأت بسو ابی عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب از جمله اضعافی است
که احدی از مصنفین مجال اریاب در آن ندارد اما آنچه در ماده دفع منقصت و شاعت از صحابه تسک
بوجهین غیر وجهین گردیده پس بدفع است اما وجه اول پس باینکه مراد از صحت روایات اعتبار آنها
اندر ارج آنها در کتب معتده است بحیث یصلح العمل علیها بل مع عمل جمیع من الصحابة الذین لیقده علیهم
الانامل و یغیر ابیهم اکمال الابل و هم النجوم باهم یقتدی بهتدی و صحت روایات مذکوره باینکه از جمله
اولیای جلیه است که شوبک ریب پیرسون آن نتواند کردید که اعرفت و هذا کاف علی مالیس بخان اما وجه
ثانی پس آنهم مردود است باینکه جناب رشا و کتاب در اکثر مقامات رساله دست بدین عدم تکیه فرموده

و از اول دلیل بر حقیقت مالائیکه علیه سکر ندعجب است که در این مقام چون صرف کلام و حصول مراد خود را عرض
 ازین قاعده دیدند بالمره دست از آن کشیدند و ترک نیکر صحابه نکردین سعه را بر احتجاج قائلین آن بکریم
 مزبور قیاس بر عدم احتجاج حضرت سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کند
 رضوان الله علیهم جميعین و لطای شان بآیه اما و لیکم الله و دیگر آیات قرآنی فرمودند حال آنکه اگر عدم
 احتجاج شان بآیات فی مجالس من المجالس و محفل من المحافل ثابت و مسلم هم داریم پس قیاس مع
 الفارق خواهد بود زیرا که در میان عدم ذکر دلیل بر دعوی و ترک نیکر بر مقلین امر باطل است تا مگرین نظم
 قرآنی فرق مابین اسما و الارض است سبحان الله کجا سکوت از ذکر بعض اوله بنا بر عدم تسلیم خصوم آنرا
 و کجا ترک نیکر بر کسانیکه امر حرام را حلال دانند و احتجاج بران بآیه قرآنی بر خلاف نظم نمایند و قرآنی موافق
 مذ هب و نقل کنند و بقدرت مذ کوره اجماع و اعلان نمایند اگر نه آن بودی که آن قرأت مسلم حل
 سعه و اقصیه سید اشت ولو علی الاجتهاد چگونه سکوت و ترک نیکر جمیع صحابه بر ایشان اسکان داشت
 علی ما هو مسلم عندهم و قصاری مانده که من النکیر تثبت بعض الصحابة بالنسخ الخیر و الا و طاسی و
 لیس یومن النکیر علی مخالفتم انظم القرانی الواجب الاتباع فی شئ بل و حدیث النسخ فی محافلهم بین
 شاهد علی تسلیم ناعی النسخ و دلاله الایه علی حل الممتنع و عدم وجوب ابتلع انظم علی الاطلاق فلا یقال
 ذلک علی عدم ذکر حجه من الحجج فی اثبات الحاجة بعض منها بالجملة قیاس کذا می را اهل قیاس نیز مسلم
 نخواهند داشت فضلا عن مادی اساس القیاس قال السید الوحید قوله بلکه اگر کسی در بیان
 این آیه تامل کند الخ مردود است اما او گایس با نخت که اینکلام ناشی از عدم تامل و عدم رجوع بفایده
 مذ هب خودش هست چه مخیر از وی در تفسیر کیر از جمله اقوال مفسرین سه وجه را نقل کرده یکی آنکه مراد ازین آیه
 نیست که هر که استطاعت نداشته باشد که کحاح حره نماید بسبب فقده ان مال و تنگدستی که قدرت بر مهر و
 انفاق حره نداشته باشد پس براسه او کحاح جاری جاود است و این تفسیر موافق مذ هب شافعی است
 دوم آنکه مراد نیست که کسیکه قدرت نداشته باشد بر طری حریر یعنی زن ازاد در جهاله کحاح او نباشد پس او را
 کحاح اما جائز است و این موافق مذ هب ابو حنیفه است چه نزد او کسیکه بازن ازاد کحاح کرده باشد برای او کحاح
 کنیز جائز نیست سوم آنکه بعضی مفسرین گفته اند که مراد این است که هرگاه کسی بر کنیزی غریفته و عاشق شود و بکن
 نباشد او را انکار کردن بر زن ازاد بسبب لعش او با کنیز پس در مصورت او را جائز است تزویج کردن با کنیز

محلله و صاحب کسالت نیز تصریح کرده باینکه نکاح جاری نزد شافعی مشروط است بعدم سست و استعلا
 و آنرا نزد ابوحنیفه پس غنی و فقیر برابر است در باب جواز نکاح نمودن با کنیز و او تفسیر نموده که اگر کنیز را باینکه
 هر کس که زن از او در حاله او نباشد نکاح با کنیز میتوان کرد و مراد از نکاح در آیه و طی است انتی تخصیص بنا برین
 سبب که آنچه ناصب ذکر ساخته یعنی بر مذہب شافعی است و چون دانسته که مطلوب او از آن حاصل میشود
 همانرا ذکر ساخته مذہب امام اعظم خود را پس نیست از آنجا معلوم است که در صورت اراده و طی حره این نکاح
 و تمکن آن از استطاعت و طول شکی نیست در اینکه آنچه که شامل سنگوه و متمتع بهایم و خواهد بود و در صحاح
 ما رضوان الله علیهم تصریح نموده اند بوجوب نکاح و متمتع با کنیز در صورتیکه حره در تحت او باشد مگر با اجازت حره
 خواه سنگوه باشد و خواه متمتع بهایم با هر ظاهر کلام الاصحاح بل صریح بعضی پس شبهه ناصب شافعی و غیره
 کلام ما جاری است بنا بر تفسیر اخیر که اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال و آنرا تالیس ازین جهت که از آنکه کنیز
 مستفاد میشود که نکاح حره موقوف بر سعه و غنا است و نکاح اتم بر عدم وسعت و کمیت و معلوم است که این حکم
 با طلاقه و عمومه صحیح نمیتواند شد چه اقل مهر بنا بر مذہب ابوحنیفه ده درهم است و آن بحساب هندوستان
 تقریباً بقدر ده روپیہ و کسر زیادہ میشود و بنا بر مذہب شافعی اقل مهر آنست که صلاحیت آن داشته باشد
 که ثمن بیعی تواند شد و آن بر یک فلس هم صادق میشود پس زیادتی مهر حره بر مهر اما کلیه نمیتواند شد پس
 لابد که کنیز مذکورہ محمول بر اعم غالب باشد بحسب مجاری عادات که زیادتی مهر حره بر مهر اتم باشد و بر آن
 تقدیر میتوان گفت که هر متمتع بهایم در صورتیکه تا مدت ممتد و زمان معتد به متعه با و بجل آید زیادہ میباشد
 عادة از مهر اما خصوصاً نظر باینکه اخراجات نفقه و غیره بر عهده آن زن خواهد بود و همی باید که بعد از تقصیر
 اجل عده بگیرد و در مدت عده طعام و کسوت و غیره نیز بر دوش خودش هست پس در نیصورت غالباً مهرش
 زیادتر بر مهر کنیز بوده باشد و ازینجا ظاهر میگردد که عدم لزوم الفاق متمتع بهایم موجب این نمیشود که سست و طول
 در باره متمتع بهایم در نباشد چه ظاهر است که چون تکفل نفقه خود است مهرش زیادہ بوده باشد و آن مستند
 طویل است بخلاف جاریه که نفقه اش غالباً بر دوش مالکش میباشد علاوه آنکه بر تقدیر تسلیم مساواة مهر اتم
 با مهر متمتع بهایم حکم که عدم طویل اتم است ازینکه سبب فقدان مال وسعت باشد و اینک سبب عدم وجوب
 و عدم غیر حره بوده باشد چه در صورتیکه شخص استطاعت نکاح همه بحسب سعت و غنا داشته باشد لیکن تمکن از
 و طی حره بسبب عدم تمیز آن نداشته باشد و در حکم آیه مزبوره خواهد بود و نکاح کنیز بر او حلال و مباح پس

برین تقدیر میتواند شد که مراد از کزیم چنین باشد که هرگاه سنت مال تقدیر نداشته باشند که زن حره را در جوارح
 و ای خود توانند آورد و باینکه باز زن حره متمتع و نکاح هر دو میسر نیاید و موانع از آن هر دو عقد داشته باشند پس نکاح 7
 و ای کزیم آن تواند کرد در صورت چنانچه می بینی ظلم و فساد و در معنی آیه لازم نمی شود که لا یخفی و اما تا آنکه پس
 میگوئیم که محتمل است مراد از آیه این باشد که هرگاه قدرت بر نکاح و متمتع با حره نداشته باشند نکاح و متمتع با حره
 میتوانند کرد و معلوم است که چنانچه هر حره سکنه غالباً از آن می باشد بر مهر جاریه سکنه همچنین مهر حره متمتع بها
 بر مهر جاریه متمتع بها و اطلاق نکاح بر هر دو قسم در فائده آیه که شتمل است بر تحقیق آنکه زن متمتع از جمله ازواج
 است واضح خواهد گردید و در صورت نظم کلام نیز بر وجه اتم حاصل میشود قائل و اما را الباقی پس بر تقدیر اینکه
 مراد از آیه همین معنی بوده باشد که هرگاه استطاعت نکاح دائمی نداشته باشند پس نکاح با جاری نمائند
 انحصار جواز در نکاح جاری از کجا معلوم میشود محتمل که مراد این باشد که در صورت عدم استطاعت آن نکاح جواز
 و متمتع هر دو میتوان کرد چون در آیه سالیقه بیان متمتع شده بود و جواز آن در صورت طول و عدم آن نیز بوده در این
 آیه اقتضای بر ذکر نکاح بلکه مختص بعدم طول بوده فرموده و اثبات ثمن مقتضی نفی ماعدای آن نیست چنانچه
 در کرمین کان شکم مرصعاً و علی سفر فخذة من ایام آخره نزد ابو حنیفه و اتباع او که انظار مریض و مسافر را بر
 سبیل عزیمت نمیدانند بلکه از قبیل رخصت می انگارند انحصار در نقصا صوم نمیتواند شایستهی قال القائل
 الرشدید کلام صاحب تحفه در ظله العالی که صاحب رساله خیال جواب آن نموده در انبیا نیست بلکه
 اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند حرمت متمتع صریح درمی یابد زیرا که در این آیه اکتفا بنکاح کزیمگان فرموده
 اگر متمتع را در کلام سابق تحلیل نمیدانند پس چرا میگویند که من لم یستطع شکم طولا زیرا که در صورت عدم استطاعت
 نکاح حره در قضا حاجت جماع متمتع چه کسی داشت بلکه حکم لکل جدید الزمة بهتر و خیر نمیدود نکاح کزیمگان
 باین تقدیر و تشدد و التزام شروط و قیود حلال کردن چه در کار بود استی و مفادش مع ذکر بعضی مؤیداتش
 آنکه تامل در سیاق کرمین من لم یستطع شکم طولا آیه مفید حرمت متمتع است زیرا که حق تعالی درین آیه
 در صورت عدم استطاعت نکاح حره اکتفا بنکاح کزیمگان فرموده پس اگر مفاد جمله فما استتمت له التحلیل متمتع
 میبود چه حاجت تعالی در صورت عدم استطاعت نکاح حره اکتفا بنکاح کزیمگان باین تقدیر و تشدد و التزام شرط
 و قیود باضافت ملک عین بطرف ضمیر مخاطبین و توصیف آن بوسنات که این تقیدات مستلزم تفسیق است
 میفرمودند با آنکه صبر از آن اوّل است چنانچه صاحب منهج الهدایه در بیان احکام استفاده از کرمین مذکور

میفرماید الرابع انه ان صبر عن تزويج الالة كان ذلك خيرا كما دامنا كان الامر كذلك لما لمحت من انفسا خيرة
 المزينة وايضا فانه قد يفرق سولا بمينة وبينها بغير خستيا بنى شارا بان يعلقها من ملكه الى اخر فان القتل اليه فسخ
 نكاحها وكنى بذلك غضاضة انتهي پس نكاح كنيز از آنکه بخر بطرف این مساویها میشود و در اینجا مقام ذکر فرمودن از
 بیان متعه که مطابق ظاهر روایات مشیعه افضل از نكاح دائمی است اعراض کردن بعید از شأن حجت شاملة
 وحکمت کامله الهی است با آنکه در اینجا مقام سکوت در معرض بیان مفید عصر است چنانچه صاحب تحفه از بعضی
 در عبارتیکه بحدیث قبل از توسل که صاحب رساله آزاد در اول بیان فائده اخذ کرده است بگوید و نیز حق است
 میفرماید فان ختم الاله لو افواحدة او مالکات ایا نیکم یعنی اگر بخرید که در صورت تعدد نكاحات عدل نخواهد بود
 پس بر یک نكاح فضاحت کنسید یا بکنیز ان خود فضا ع حاجت نماید پس در اینجا سکوت در معرض بیان
 صحیح سفید حضرت خصوصاً مقام متفق ذکر جمیع آنچه در آن علل واجب نیست بودیه متعه و تحلیل و این امر
 بیش قدم اند زیرا که در نكاح و ملک بدین آخر بعض حقوق واجب میشود و بر ترک آن ظلم تصور میگردد و بخلاف
 متعه که غیر از اجرت مقرر هیچ حقی واجب نمیشود و بدیه خلاف تحلیل که محض حل و اسه بیدود است غیر از
 برداری مالک فحج چیز بر دهنی آید لیس اخرا قال و ملخص کلام صاحب رساله در اینجا مقام آنکه در بعضی
 کرمیه سن لم یستطع الایه اقوال سفیرین مختلف است و امام رازی از جمله آن سه وجه نقل نموده اول آنکه هر که
 استطاعت نكاح حرة لبیب فقدان مال نداشته باشد بر اس او نكاح جاری جائز است و این گفته را
 مذہب شافعی است دوم آنکه کسیکه قدرت نداشته باشد بر طی حر از این زن آزاد و حلال نكاح او نباشد
 او را نكاح اما جائز است و این تفسیر موافق مذہب ابو حنیفه است سوم هرگاه کسی بر کنیزی فریقیه شود
 و ممکن نباشد او را اکتفا بر زنان آزاد بسبب تشق او یا کنیز پس او را تزویج بکنیز جائز است و آنچه صاحب تحفه
 ذکر ساخته مبنی بر مذہب شافعی است و چون مطلوب خود را بر این تفسیر حاصل دیده بنای استدلال خود
 بر مذہب شافعی نهاده و مذہب امام اعظم را طح داده انتی ملخص کلامه و بر ناظرین ما هرین واضح است
 که جواب صاحب رساله با کلام شین صاحب تحفه در اینجا مقام مطابق نیست چه فاء کلام صاحب رساله
 آنست که صاحب تحفه تفسیر حرم لم یستطع ایدم استطاعت لبیب فقدان مال اخذ نموده بنای استدلال
 خود بر مذہب شافعی نهاده و این کلام او با عبارت صاحب تحفه مربوط نیست زیرا که کلام صاحب تحفه
 علی ما بین ألفا ملخص صریح است بر آنکه بنای استدلال او در قولیکه صاحب رساله در اینجا مقام

براسے جواب اخذ نموده بسباق آیہ بالکتاب نکاح اما در صورت عدم استطاعت نکاح حره بشرط و
 قیود است اعم از اینکه تفسیر من لم یستطع بعد استطاعت نکاح حره بفقده ان مال کرده آید یا اینکه زن آزاد و حاکمه
 نکاح او نباشد یا غیر آن پس استدلال صاحب تحفه رانہ مذہب شافعی مؤید و نہ مذہب حنفی منافی بلکه استدلال
 بجہ آنکہ بسباق آیہ است برہر تفسیر کامل بمقصودش حاصل باشد چه ظاہر است کہ بسباق آیہ باختلاف تفسیر
 متبدل نمیشود اگر درنیمقام گفته شود کہ درینجا مفاد عبارت صاحب تحفه استدلال بسباق آیہ است لیکن قوی
 باین مقام فرمودہ کہ بسباق این آیہ و ہر قولہ لغالے و من لم یستطع منک طولا الا یہ نیز در مقدمہ نکاح است یعنی
 اگر انقدر مال ندارد کہ ہر دفعہ حرائر تو انید و اد پس نکاح کن سیدہ کنیز کان برادران و بی خود رالح و رین تفسیر
 مطابق مذہب شافعیست پس استدلال صاحب تحفه منہی بر مذہب شافعی باشد کہ فہمہ صاحب الرسالہ
 و جواب او مطابق باشد باستدلال صاحب تحفه مد ظلہ العالی گوئیم صاحب تحفه انیکلام را در مابقی ذکر
 کردہ و صاحب رسالہ تعرضہ بآن نمودہ قولیکہ در مالید آن مذکور است بایجابات بلکہ اگر کسی الخ از برابر اسے
 جواب در انیمقام اخذ کردہ پس اخذ کردن قولے و تحریر جواب آن بعبارتی کہ مطابق قول سابق بر قول
 ما خود باشد از ادب علما مستبعد و معہذا گوئیم در سابق ہم صاحب تحفه استدلال باین تفسیر بر حجت متعہ
 نہ فرمودہ بلکہ بسباق آیہ کہ ساری من لم یستطع منک طولا باشد استناد نمودہ حیث قال و بسباق این آیہ و ہر
 قولہ لغالے و من لم یستطع نیز در مقدمہ نکاح است الخ و حاصل استدلالش آنکہ بسباق آیہ مذکورہ در مقدمہ
 نکاح است پس چہ فہما است متعہ نیز در مقدمہ نکاح باشد و انقسم استدلالات از علمای شیعہ شائع و در کتب ایشان
 واقع است چنانکہ والد اجد صاحب رسالہ در صوارم در اثنا سے جواب عقیدہ بستم تحفه میفرماید کہ اینجا بسباق
 آیہ دلالت دارد بر اینکہ مراد از خلق ایجاد است الخ صاحب منہاج الہدایہ در تفسیر کہ یہ حجت علیکم اہم الکم الا یہ
 میفرماید تیل فی التحمیم ہنا اجمال لان الاحکام لا تتعلق بالذوات فلا بد وان یکون المراد غیر الذات فلا بد ان
 و ضمنا و کیس بعض المضمرات اولے من بعض و لیس بمبتدیان الذی تبادر الیہ الفہم الخ مع ان الا یہ
 فی سابق ذکرہ انتہی آسے صاحب تحفه بعد اقامت استدلال بسباق آیہ معنی کرئیہ مذکورہ بر یک تفسیر کر
 کردہ و در استدلال بسباق آیہ و بیان معنی آن بر یک تفسیر کہ مراد صاحب تحفه است و در بناء استدلال
 بر یک تفسیر چنانکہ صاحب رسالہ از کلام صاحب تحفه گمان کردہ فرق از زمین تا آسمان است بآنکہ گوئیم وجہ
 اختیار صاحب تحفه تفسیر لفظ طکل را کہ درین کریمہ وارد است بہر دفعہ آنست کہ مفسرین شیعہ کریمہ مذکورہ را

آن تفسیر کرده اند صاحب منهاج الهدایه در تفسیر کریمه مذکوره که من لم یستطع سکر طولا کالج باشد سیفر باید المهر و المهر بالقول
 ههنا المهر و النفقه انتهى و کذا فی غیره من تفاسیرهم و محقق بر شریع سیفر باید قبل لا یجوز العقد علی الایة الا بشهرین
 عدم الطول و هو عدم المهر و النفقه الخ قوله معلوم است که در صورت اراده و طی حره الخ گوئیم این تفسیر مختار علی ای
 شیه نیست بلکه مختار سلطان هانست که صاحب تحفه ذکر کرده که متر بیان فی اواخر القول السابق علی هذا القول
 پس بنای توجیه از طرف شان برین تفسیر معلوم و درود شکال که صاحب رساله به حرک نهیب امام اعظم
 بر صاحب تحفه وارد کرده بر نفس فروش باشد قوله و اما انما الخ گوئیم در کریمه مذکوره از طول مهر و نفقه مراد است
 چنانکه آنفال نقل آن از منهاج الهدایه بر شریع الخ گذشته و مهر و نفقه حره کلیت زائد میباشد بر مهر است زیرا که در نکاح
 حره مهر و نفقه هر دو بر زوج لازم است بخلاف آنکه با وجود قلت مهر او از مهر حره نفقه اش غالباً بر ذمه
 مالکش میباشد علی ما یصح به صاحب الرساله و در زیارت مجموع مهر و نفقه حره بر مهر است با نفزاده بطور کلیت شکی
 نیست پس آنچه صاحب رساله از طول محض مهر فهمیده کریمه مذکوره را محمول بر علم غالب گفته از حلیه است
 مهر آید قوله یا بر ذمه نهیب شافعی اقل مهر است الخ گوئیم آری اقل مهر بر ذمه نهیب شافعی هانست که صاحب
 رساله ذکر کرده لیکن رضا منکوحات و اولیای شان بر آن عوافی واقع پس ذکر اقل مهر در انتقام نفقه
 بمطلوب صاحب رساله نخواهد رسانید قوله برین تقدیر میتوان گفت الخ گوئیم زیاده بودن مهر متتمع بهای عادی و غیر
 مهر است که منکوحه نکاح دائمی باشد ممنوع است چه درین بلاد یا در کتاب متعه عادت جاری نیست و در بلادیکه
 جاریست در اینجا هم زیارت مهر متتمع بهای عادی غیر محمول زیرا که نکاح است که در متهم متهم است و دائمی است
 و نکاح حره منقطع و زیارت مهر نکاح منقطع گو یا حره باشد بر مهر است که منکوحه باشد شکل دائمی نزد عقل محقول
 نیست قوله خصوصاً لفر بر اینکه اے آخره گوئیم در صورت منکوحه بودن کینه نکاح دائمی و متتمع بهای بودن
 و نکاح حره زیارت مهر حره بر مهر کینه ممنوع است که متر آنفا و نیز گوئیم اگر چه نفقه و کسوت متتمع بهای بر ذمه خویش
 میباشد لیکن بواسطه متتمع بهای و نفقه و کسوة عادی است پس ازین وجه زیارت مهر متتمع بهای بر ذمه غیر لازم
 قوله بخلاف جاریه که نفقه اش غالباً بر ذمه مالکش میباشد انتهى گوئیم نفقه جاریه غالباً بر ذمه زوج میباشد
 چنانکه علامه حلی در ارشاد الاذیان سیفر باید البحث الثانی فی الجواب ای للنفقه و هو العقد الدائم بشرط
 التکلیف انما سوا کانت حره او مته او کافره فلو امتنع ذاک من غیر عذر او مکنا سقطت و المهر لایزال
 اتمه لایزال و نه از اے الزوج و حجت النفقه علی الزوج و الا علی الایة انتهى قوله علاوه برین الخ گوئیم آنفا از

سنجاق الهادی که شریع منقول شده که نزد علمای شیعه مراد از عدم استطاعت طول حره لفظه و کسوت اوست
 نه عدم ممکن از و طای آن پس بنای جواب بر عدم ممکن و طای نهادن توجیه الکلام بمالایر فیه به قائله باشد و نیز گوئیم
 چون صاحب رساله تفسیر قول حضرت عمر را که انا آخرهما باشد به انا اثنین حرمتهما از قبیل المعنی فی لطن اشاعر و غیر
 مفهوم احدی از اهل لسان و تادیل علیل و توجیه بغایت رکیک ولی دلیل زعم کرده پس از وی میسریم که آنچه
 خودش در بیان معنی کریمه من لم یستطیع الا یہ گفته باین عبارت که مراد از کریمه چنین باشد الخ آیا حقیقه ازین قبیل
 یا نه قوله اما لفظ الخ گوئیم این معنی هم غیر مفهوم اهل لسان ازین کریمه و از قبیل المعنی فی لطن اشاعر است و نزد
 بر اهل لسان و متدرب بلغت عب نکاح دائمی از آن تبادر فلا یعار لے غیره و با آنچه گوئیم صاحب رساله خود
 تصریح کرده که در صورت اطلاق نکاح مراد از آن نکاح دائمی میباشد و با قطع نظر از جمله گوئیم اگر احدی از علمای
 شیعه معنی مفهوم صاحب رساله را در تفسیر این کریمه گفته باشد نشان دهد قوله اما لفظ الخ گوئیم چون صاحب
 خود وجه انحصار نکاح در جاری در صورت عدم استطاعت حره بیان کرده همیشه قایل پس در اینجا سکوت در
 بعض بیان صریح مفید حضرت است الی آخر ما قال و قدر نقله انفا پس بجواب صاحب تحفه مد ظله العالی ابراع
 احتما لیکه انجناب خود ابطال آن فرموده باشد مقام غایت استعجاب است انتهی اقول جناب شاد است
 پناهی که با ادعای همه و اینها و قرب استاد خود در بلکه که شریفه دلی از فهم مرا حل عبارت استادش بر اصل و
 افتاده مثل مشهور که هنوز دلی دور است در ماده ایشان صادق هرگاه حال فهم کلام استاد چنین باشد
 پس تا ادا که مرام علمای اعلام اسلاف خود چه رسد شعر فیه عالم بالا معلوم گردد و هرگاه حال خوش فیه
 کلام اهل غله اش چنین باشد پس و ای برادر اک کلام خمش که خیال محال لغزش در سر و غلط صانع
 مطلوب استادش نیست که سیاق کریمه من لم یستطیع نکم طولاد لالت بر جرست شده دارد زیرا که در صورت
 عدم استطاعت و طول که عبارت از کمیت و قدرت بر هر چه است و آن مستلزم عدم ممکن از نکاح و
 با حراز است تجویز نکاح اما فرموده و اقتضای بر ذکر آن با شروط و قیود عدیده نموده پس اگر تنه جائز بودی و
 سانی داشتی که تبار نکاح را مداعراض از ذکر تنه بوقع نیامی و ظاهر است که این استلال بر غیر مذرب
 شافعی راست نمی آید زیرا که بنابر تفسیر ثانی که مذیب امام اعظم است معنی اراده ممکن عن طای الحرة از طول
 و نکاح اقتضای بیان نکاح اما مداعراض از ذکر تنه لازم نمی آید چه هرگاه از نکاح معنی لغوی آن بر این تقدیر
 مراد است که صاحب به از تخشع فی الکلمات و غیره فی غیره پس و جدان حره متمتع به این فیه از طول خواهد بود

داخل در آن و سیاق آیه مقتضی جواز نکاح جاری بر است فاقد النکاح و البته خواهد بود و هرگاه نزد ابر حنیفه من نکاح
 الدائم مع عدم الفعلیه مانع نکاح نمکد بین نباشد پس ممکن تمتع چنانکه آن باشد و هرگاه کریمه مذکوره بنابر
 تفسیرش دال بر عدم جواز نکاح و دائم لغایم الحرة نباشد پس چگونه دال بر عدم جواز تمتع تواند بود و بالجمله اگر سیاق
 کریمه برین تفسیر بر عزم زاعی نانی تمتع باشد لازم آید که نافی نکاح دائم باشد و لیس فلیتم التقریب علی
 هذا الشق الذی هو مذہب ابر حنیفه و همین است حال شق ثالث که تفسیر ثالث کریمه مذکوره است اعنی صورت
 تعشق جاری و هرگاه بر این هر دو تفسیر تقریب ناتمام باشد مقتضای اذاجار الاحتمال لطل الاستدلال احتیاج
 او مردود باشد و لا محاله دلیل تحقیقی نبوده باشد و توثیق اعتباری است که بر وجه کریمه
 مزبوره را بر طبق مذہب شافعی نوشته و از ذکر تفسیر آن بنابر مذہب امام اعظم خود اعراض نموده و خودش گفته
 که السکوت فی معرض البیان بیان پس لازم بنای استدلالش بر مذہب شافعی باشد و پس حاصل آنکه
 غیر تمتع بالفعل مع التمكن منه بنابر تفسیر حنفی در تحت مقدم شرطیه اعنی من لم یستطع نکم طولاً داخل است
 پس القابیر ذکر نکاح جاری مفید عدم جواز آن نبوده باشد اما تمتع بالفعل فهو داخل فی المستطیع و هذا
 فی الظهور کالتوصل علی شاق الطریق فاقض فیل رشید رفاد کلام استادش بیان سیاست تفسیر آن بنویسد که مرادش از مستطاعت
 و طول چیست از نکاح معنی نکاح خواسته یا شرعی نه اینکه القابیر اعاده الفاظ و عبارات استادش با تفسیر بسیار باید چه تفسیر
 شخص عبارتی عبارت از تبدیل الفاظ و عبارات عبارات آخر متقاربه نیست اگر میراد استادش رسیدن به آن از
 فهمیده نقض و ابرامی میشود و نه راهی برده میشد است سبحان الله طاق فهم عبارت فارسی هم محال پیدا نموده اند
 تا دیگر مطالب دقیقه و عبارات عربیه غامضه چه رسد و آنچه توهم نموده که استدلال بسایق آیه است و سیاق بیان
 باختلاف تفاسیر تبدیل نمیشود و نیز بنی بر عدم فهم مرام است چه هرگاه بنابر بعض تفاسیر تمتع تحت من لم
 یستطع داخل نباشد و حال فاقد سکوه دائمه عاقل حال فاقد تمتع بها بوده باشد و باب جواز نکاح اما
 بر است اولی سیاق آیه مثبت مطلوبش نخواهد بود کمالاً لا یخفى و از اینجا واضح شد که ذکر قاعده السکوت فی
 معرض البیان بیان و مفید المعصی به صرف بحث است فالسکوت عن الجواب جواب اما احتیاج حدیثی
 بکریمیه فان خفتم الا تعدوا او ما ملکت ايمانکم که فاضل رشید نقل نموده پس بنای آن نیز بر قاعده
 مذکوره است که سکوت عن البیان مفید حصر است کما هو صرح به فی کلامه الخیم و هو البش انک حق القائل
 و قرآن مجید اکثر احکام را بیان فرموده و از اکثر اعراض نموده فالجواب الجواب قال عز من قائل و

احل کلم ماوراء ذلک سالکة سمع من العتمة ونبت الاخ والتخاله ونبت الاخت جاز نیست کما صح بالروایة
 سنهم قس هر چه حکم برای سکوت و عرض بیان و در ان مقام بیان خواهند نمود و در مانحن فیه نیز کافی و مثله فی قوله
 لقائے او جاز احد منکم من التالط او لا ستم لتساو سکوت از بیان حکم احداث اخر غیر از تالط فرموده و کفر
 بحکم من جاز من البول والريح والنوم نفرموده و نیز حکم محکم را بسین نفرموده و قس علیه عدم ذکر اعداد الرکعات
 فی الصلوة و اگر کانهاء البعاضها و اذکارها و شرب الیها سکا تا و زمانا و لیا سکا و نظائر ما فی الکتاب العزیز غیر
 عزیز و الیقین در تفسیر نیشا پوری مزبور است قال الشافعی الآیه تدل علی ان الاتبغار بالمال جائز و بس
 فیه ان الاتبغار بغیره جائز ام لا و الیقین قد خرج الخطاب مخجج الاغلب الا علم فلا يدل علی نفی ما سواه انتی
 و اگر تصفیه بنظر الضمان ملا خطه فرماید میاید که ظواهر کتاب عزیز بحسب افهام ناس و مبارکه افاده جل حکام
 و کل سائل حلال و حرام من دون الغنم الاحادیث الثبوتیه و الاخبار المعصومیه کافی نیست و قول قائل
 حسبنا کتاب الله از علیه صدق معترضی و غیر از اهل بیت رسالت که احادیث الثقلین اند و هم خزان العلوم الهیه
 و حفاظ النوایس الزبانی آهسته طاققت تنفیضا بجمع احکام و قوه ادراک لبطون آیات و حقائق و دقائق
 محکات و متشابهات آیات نثار و اما او متینان العلم قلیلا فلیس لنا الا العمل علی الطواهر القرآنیه و
 ذاک بعد النقص فی الاحادیث المبروریه عن الراشخین فی العلم فان وجدنا فیها محققا و مقیدا و بالجملة
 صراف عن الظاهر اتبعناه و الا فالظاهر کیفیة و الیقین سیویم و در کرمیه فان لم تعدوا فواحدة و اما ملکوت
 الباطن اراده منع جمع غیر ممکن لجواز الجمع بین الواحدة و ملک الباطن فکذاک منع الظاهر لجواز العروبة و اذ انتفایا
 فلا مجال للانفصال الحقیقی فلا حصر فمطل التقرب عکاده آنکه میتوان گفت ولو علی سبیل الاحتمال که شاید
 وجه اختصاص مزید اتهام او سبحانه و حکم موطوات و امیه باشد و چون متعه غالباً بعد و قلائل منعقد میشود
 ذکرش نفرموده و الیقین و التبیان مذموب ابو حنیفه متعده لمدته المهر جاز نیست آنچه وجه اعراض از ذکر آن
 بیان خواهند فرمود مثل آن بیان من فیه هم ممکن و اگر متعه کذا یه از جهت اینکه حکم نکاح دائم است و بعد و
 از جمله فواحدة باشد پس قائل را میسر که هر چیز بر آنکه در حکم شیء آخر باشد داخل در آن انکار و فلا یلزم
 السکوت عن البیان اما آنچه فرموده که اگر در ان مقام گفته شود ای قوله گویم صاحب رساله الخ و التبیان تفسیر
 و ترجمه کریمه مزبوره بر طبق مذموب شافعی مؤید ابتناهی احتیاج او بر آئند مذموب است و اما دلیل بر این تنها
 نیست همین است که سابق آیه بنابر تفسیرین باقیین مفید تحریم متعه نمیشود و هوکات و ان کلام

فأصل رشيد سرناشی از عدم درک علم است این خود ظاهر است که احتیاج بسباق آیه است لکن این
سباق بغير غیش و مکر بر مذہب شافعی و چون ترجمه مذکورہ نموده میشود اینجاست تقرض بآن غیر لازم بود لهذا
اعراض از اثبات کلام بر آن فرموده و اما تقریب بدیعی که بر آن متفرع ساخته حیث قال پس اند کردن
قول و تحریر جواب آن لجبار است که مطابق قول سابق بر قول ما خود باشد از ادب علما مستبعد است
پس از ادب عقلا خارج است چه جواب مطابقت نامه با قول صاحب تحفه که جناب سید آقا ما خود
فرموده و مواخذہ بر آن نموده و آورده اند بلکه جواب قول سابق است بلی تفسیر مذکور بتوید مطلوب جناب سید
است و از توید بودن آن لازم نمی آید که روان بالذات مطلوب باشد و انما ظن ما ظن سوء ظن و عدم
فهمه اما آنچه بعد ازین کلام فرموده است که انقسم استدلال از علمای شیعه مثل علمای نجیب و عزیز
است زیرا که انکار از استدلال بسباقی که ام کس نموده که این همه زحمته را بر آید آن سیکشند
این محض سوء فهم است و پس اما آنچه در آخر این کلام فرموده با آنکه گوئیم وجه اختصار صاحب تحفه الخ
پس مرفوع است باینکه بسباقی کلامش دلالت صریحه دارد بر اینکه استدلال آن بکرمه مذکور تحقیقی است
نه الزامی محض پس بر تقدیر اینکه لفظ طول بنا بر مذہب امامیه مفسر بمعنی ولفقه باشد مطلوبش که اثبات
دلیل تحقیقی است ثابت نمیشود و دلیل اولی را بطوریکه صاحب تحفه ذکر کرده بیان نموده از ادب
علما مستبعد است علاوه آنکه الزام نیز ناتمام است تفصیل این اجمال آنکه تفسیر طول در کلام علمای
اعلام دار فخر این است و علمای دیگر نیز مختلفه واقع گشته برخی اقتضای بر ذکر تسکین از جهه و اتفاق فرموده اند
و جمعی بکن علی القول را داخل آن نموده قال الشيخ المقداد رحمه الله فی کفر العرفان قال محققا
اصحابنا هو من الحرة ولفقتهما وجودها و امکان و طبعها قبل استیصال و بنا بر بعض اخبار و اقوال طول
عبارت از جهراست و پس و الیه ذہب استیصال استقامت فی الیاف و مال این تفسیرات تلخیص ما هم متعارف
است و بعضی بعبیر از طول از جهراست و مراد حرة تحت المرد و کن طبع او با فعل نموده اند و الیه ذہب ابو حنیفه الکوفی بواسطه
است که اصحاب ما درین مسئله قولی قائل اند بکی حرة نکاح اما من کان حرة و جعل ذوالقائل فقه الجلال
بالفعل شرط و معنی القول علی هذا القول کون الحرة تحته و استعمل علی ذہب بجهت علی بن ابی عبد الله قال تزوج
الحرة علی الائمة و لا تزوج الائمة علی الحرة و من تزوج امة علی حرة فکاحه باطل و هم حرة ای برای فاقه طول و بقیه
المهر و النفقة و ما يتعلق به ذہب الیه الشيخ فی احد قولیه و جمله من المتقدمین و المتأخرین اجمعین که است و آن بر سر

فاقد طول بالمعنى المذكور وبهذا القول هو الاثر واختاره المحقق وبرين هرتة قول دليل الزاى رشيدى تمام است
 اما على الاول فطمان المتنع بالفعل يعنى على ان الحرة تحت فلا يجوز له النكاح الا انه واما غير المتنع بالفعل فيجوز له
 نكاح الامه كما يجوز له النكاح الدائم والمتنع بالحرة فلا ينعى المتنع اهلا وقد صحح العلامة فى القواعد شعيم الحرة عن حيث
 قال انما يحل العقد على ملكية الغير بشرط اذنه واذن الحرة ان كانت تحتة وان كانت رقارة او كناية او غايبة او صغيره
 او مجنونة او متعابها او هرتة مالم يلقها اما عدم لزوم الزام برقولين آخرين پس بيانش آنكه معنى كبريه ذكره
 انيت كمن لم يستطع طولاً ان نكح المحضات وحشى العنت فيما ملكت ايمانكم وانه دليل على ذلك قوله سبحانه
 ذلك لمن خشي العنت منكم واما از خشيت تحت خوف وقوع فى الزنا است وخطي كفت در اينكه متنع عن المتنع
 امن از خوف خشيت است لان واجبه المستمع بها لا يخشى العنت لولم ينكح الامه فلا بد من فى مقدم الشريعة
 و هو فاقد الطول الخاشى العنت پس مراد او سبحانه جنين باشد كه بر كسبه استطاعت نكاح دائمي داشته باشد
 هم قادر بر متنع نباشد نكاح المديرسه او جائز است و از بهين جا است كه اگر كس مالك ملك يمين باشد و يمين
 از خشيت زنا باشد نكاح جوارى او را جائز نخواهد بود و ان لم يستطع طولاً ان نكح الحرة و با قطع نظر از اين دليل
 متقرب ميگويم بر تقدير يكه شكن عن المتنع داخل در مقدم شرطه بخيريه بوده باشد باز هم الزام صحيح نميتواند شد بريكه
 محتمل است كه مراد او سبحانه بيان حكم نكاح دائمي فقط بوده باشد بر كس كه بر نكاح دائمي براي تدبير منزل
 با غير آن از مصالح بوده باشد بكون المدا من مقدم فى شرطه مراد النكاح المطلق اليه پس عدم تعرض بغير
 متنع منافى جازان نباشد لاسيما نظراً الى سبق حكمه فى الكرية السالبة فلا يلزم السكوت عن البيان و المعنى
 راجع ان من لم يستطع طولاً و اراد النكاح الدائم لفرضه و عتبه اليه فلينكح الامه و هرگاه احتمال اراده غيبى متفق
 است استدلال بان تمام نباشد لانه اذا جاز الاحتمال ليل الاستدلال ولا يحصى لابل استة ليم من مثل
 هذه التخصيصات فى هذه الالاية و شلها و اين احتمالات علاوه بر آن احتمالات صحيحه است كه اصل ريب لا فريب
 بسين شده و فيها سياتي بسين خواهد شد كه ان احتمالات نيز در الباطل استدلال عزيزى كافيت است
 الذى نبينه اما آنچه فرموده گوئيم اين تفسير مختار علمائى شيعه نسبت الى جوابش از ما سبق متفق گرديده و در هر يك
 مختار محققين اصحاب ما نيست كه فعليت وجود حرة و ثكن از وسط آن مراد از طول است و قد قلنا شيخنا فى كتاب
 و قد عرفت ان الحرة اعم من الدائمة و المتنع بها و قطع نظر از اين ميگويم در رد اشكال بر صاحب تحفه بركه
 امام اعظم از بخت است كه او استدلال است بركه مزبوره و استدلالش بر مذنب اماش است غنى ابهم

و هرگاه لفظ مجرد محال محال باشد تکلیف از امکان الاحتمال بسیار آسان تر میست الاستیلا کتب
 و منصب منع منع است و ابرار محال اگر چه مختار باشد بلکه مختار احدی نباشد فافهم الفرق و لا محال بود و الاشکال
 علیها و آنچه گفته است گوئیم در کتب مذکوره از طول هر دو نفقه مراد است از آنست که در استیکار یا بر بعضی احادیث مراد از آن
 مهر است فحسب غلاده آنکه عدم وجوب اتفاق مستلزم هر دو مهر است بحسب الا اتفاق پس سفید مطلقا پس
 و مراد جناب سید آنست که در صورت عدم اتفاق چون مهر غیر متفق علیها را زاید بسیار باشد پس مهرش فقط بر مهر
 و اتفاق متفق علیها خواهد بود و بر اینکلام اشکال معترض در ردی ندارد و چنانکه انتشار ایراد نمود عدم افه الک
 مرام است و کیف غریب میگردد که هر اینه بر نوح دوستی استنها و بر آن عبارت ارشاد الاذان
 سیف را بدین پس این امر ارض هم بنابر عرضش وارد نباشد مگر بر سبیل الزام لیکن الزام محض و ابوالدین
 و مکابرین است بایستی که اول جواب تحقیقش خود مقرر سازد باز در صد الزام خود و تقدیر که الزام نیز باین
 که اعترف فتنه و تشکر و آنچه گفته است گوئیم آنست که اول مهر بر مذکور شافعی را این کلام نیز ناشی از عدم فهم
 مرام است زیرا که مراد جناب سید همین است که زیادت مهر جزو مهر جاریه نظر لطلب عادات است پس
 پس عدم رضای منکوحات و اولیای ایشان بر ارض مهر عتقا که افاده فرموده مگر و توبه بطلب آفتاب باشد
 و ثانی و ثانی آن خوشحال رشادت پناهی که میان توبه بطلب خیم و ثانی آن فرقی نمیکند مع هذا استعمال
 عرفا بمقام ماده خلاف عرف است و کاش بیان سیف مودند که مراد از این عرفت عرفت حضرت دلی است
 یا عرف عرب اول سلم و لکن الیحدیه نقض و ثانی غیر مسلم و آنچه گفته است گوئیم زیاده بودن مهر ترجیح بسیار
 غیر معقول است چه زیاده مهر متع بهارا امر غیر معقول قرار دادن دلیل است بر آنکه بقدر زیاده هم ممکن نیست
 ففکرا عن الوقوع مع ان لا تجزئ التقررات و الوقوع کثیر الشیخ فانکاره سفید بخت و گفتگان مال عقل
 او بر عدم جبری عادت زیادت است و لا منافاة بینة در بین الوقوع که لا یخفی و آنچه گفته گوئیم در صورتیکه
 بودن الخ منع آن منع بدی است و بواسطه را با مهر فیه که ام ارتباط و چه تعلقی و بواسطه هم در حد و حد
 ممکن بلکه فیما بین است و شافعی و تمیز و خبر نیز متحقق و لا دخل لینی الامر و آنچه گفته گوئیم نفقه جاریه غالباً بر
 زوج بسیار الخ العجب کل العجب که مراد جناب سید نفقه عبارت ارشاد و ثانی باشد و آنچه فرموده
 طرفه خط و خط در تحریر بکار برده اند زیرا که مفاد کلام آنجناب نیست که چون عادت اکثر الناس چنین جاری
 شده که هرگاه جاریه را بخلج اگر کسی میدهد محرم آنست که خود را بقرعه نمیدارند پس ممکن است که مهر و عادت اتفاق

علی الزوج است غالباً تحقق نمیشود لان الاستخدام يمنع عن التمكن التام من الاستعمال و همین است منشأ تقیید بر لقبه
 غالباً که در کلام انجناب واقع شده و فاضل رشید چون باین دقیقه و انرسیده و همش مصروف است باینکه
 اعاده تقریر شخص در جواب نماید تا صورت معارضه نزد عوام تحقق شود لاین علم خود نیز لفظ غالباً را عاده نموده
 گفته است که غالباً نفقه است منکوحه بزمه زوجین میباشد و در مقام اعتضاد استظهار و عبارات ارشاد نموده و میگوید
 مطلوب خصم را از زمانی آن تمیز نفرموده گمان برده که کلام جناب علامه در ارشاد ناقص کلام سید علام است حال
 آنکه در حقیقت میگوید آنست چه تمکین لیل و نهما را از مجاری عادات بفرسخ دور افتاده و در صورت عدم آن و وجوب
 اتفاق بزمه مولی است که هیچ بیولانا العلامه فی الارشاد و به همین مطلوب مولانا اسید العلام و در عبارات
 ارشاد که نقل نموده لفظ لیل و نهما را بجهت او التدریج آورده و بهر حال و التصحیح الواو مکان او فهو اما التدریج
 تصحیح الاستظهار او بن سهو التلخیص و طغیان القلم و التمهید العلم و الذی یوضح ما قلنا مافی المفاتیح و کشف
 و التفتیح علی ذکر عبارت المتن و بی بده و ثبت للامه و الذمیه که ثبتت للسلب الحرة لکن بشرط ان الامة ان تسلمها
 مولانا لیل و نهما را به الامتجب لا شتر اهل التمكن التام کامر ولا یجب علی المرءة تسليمها کذلک بل لولا ارادوا
 من التفتیح فلیسلمها تسليماً تاماً و الا فالواجب علیها تسليمها لیل خاصه است و آنچه گفته است گوئیم اتفاقاً از
 منهاج الهدایه بشبهه الخ گوئیم اتفاقاً از کثر العرفان شیخ مقداد علیه الرحمه بوضوح انجا مید که تمکن عن ط
 الحرة در معنی طول علی بهیبت المحققین داخل است پس نفقه او باین کلام در ان مقام قابل اصناف باشد و نیز
 که گوئیم نیاس تفسیر انا امرهما به انما ین حرمتهما که تاویل طلیل و توجیه غیر وجهی بدلیل است بر تفسیر طول لعدم
 تمکن عن الوطی مع الحرة المنکوحه قیاس مع الفارق است چه مثل ابو حنیفه باینقول قائل و باینکه بهیبت کل
 است و شمول نکاح تمتع را با حراف جاری اندر خورشید که از صنایع ضنادید علامه عربیت است ثابت است
 چنین تفسیر اضع علی را از قبیل آن تاویل طلیل انکا شستن خانه انصاف را ننهدم ساختن است
 و آنچه گفته است گوئیم اینست هم غیر مفهوم اهل لسان الخ ظاهر اصحاب کثافت را از اهل لسان نمیدانند و لایزال
 به انسان فضلا عن فاضل و تبادر و واحد از افراد معنی حقیقی مستلزم خروج فرد غیر متبادر عن الحقیقه نمیشود و کما
 سیاقی و چون احتمال قلع اساس استدلال است بقول قائل باین قول او در غیرین غیر لازم غایت
 مافی الباب مبطل استدلال تحقیقی خواهد بود و الزامی و لا ضیر فی و اکثره از محالی صحیح و استنباطات جدید
 از آیات قرآنی در کلام علمای متاخرین فریقین یافته میشود که در کلام متقدمین یعنی و اثر از آن نیست که ترک

الا ان عا حرمنا تل تدرک و در قول استیضی اصل الرساله قائل و آنچه گفته گوئیم چون صاحب شفا علی قول
 از اطراف و جوانب کلام چشم پوشیده اراده جواب میاید با آنچه در کلام جناب سید تقیر و واقع شده باشد
 و در کرمیه فن کان منکم مرئیا و علی سفره من ایام اخر نزد امام عظیم و اتباع او و مختص حکم در قضای معلوم
 نیست و در کرمیه مذکوره اقتضای بیان قضا واقع شده پس سکوت در معرض بیان مفید محسوس است
 نظائر فی الکتاب الضریز غیر عزیز کما ت الاشارة الیه مراراً پس آیت چه بے الصافی و چشم پوشی است
 که از جواب این کلام بالمره اعراض نموده و سکوت ورزیده اند آن نفرموده همین سکوت در معرض بیان
 که از فاضل کشید در ان مقام بوقوع میبستد و معنی اعتراف است بغیت کلام جناب سید علی علیه السلام علیه
 و سکوت فی معرض البیان بیان فلا یکن من الناعین قال السید السند الوحید شاید که گفته
 در بیان اینکه آنچه کرمیه و الذین هم لغرض حافطون الاعلی از و اجماع او المکتب ایانهم خانم غیر ملکی
 آنچه متوجه نمیتواند شد و بهیچ وجه منافات بجواز شده ندارد و بدانکه اکثر علماء اهل خلافت هستند و نموده اند و این
 بر حجت متوجه و علماء کرام ما رضوان الله علیهم نیز از این وجه شافیه و فیه تجزیه تحریر آورده اند و در این مقام
 میبایست بدک کلام شاه عبدالعزیز دهلوی که بالفعل در هند و بستان و سیان علم اشتباه بر اثر
 و قبل از ذکر کلامش بقول کلام خواجه نصر الله کابلی میسر بود از کیم تا سرقه شاه صاحب از آن ظاهر شود
 و آنچه مزبور در صورت محرقه در باب الطلاق بعد کلامیکه با سخن فیه تعلق ندارد چنین گفته اند ان الله تعالی
 لم یجعل للرجال من النساء الا الذویه و التستره فقال عزمین قائل فی موضوعین من کتابه الکرم و الحافظان
 لغرض و جمیع الاعالی از و اجماع او المکتب ایانهم و من افاض علی حجتی ان الله تعالی جعل من الازوج لما رواه ابو بصیر
 القیصر عن الصادق انه سئل عن المتعة ای من الایح قال لا و لا من السبعین و لا تقدر احکام الذویه بیهة النساء
 و الا یلاد و الطهار و الاحسان و اللعان و الارث و المملک بیهة و لان الاستمتاع بالنساء انما یحل او انما
 المستزوج محض القول عزت کلمه و المحضات من المومنات و المحضات من الذین اولی الکتاب من قبلکم
 و اذا اتموهن اجور من محضین غیر مسافحین و قوله و اصل لکم ما و رد لکم ان تقبوا یا ما لکم تحسین غیر مسافحین
 و التمسع لیس بمحضین انتم شاه عبدالعزیز دهلوی بروفق عادت ستمه خود سرقه مضامین از صورت لغرض کابلی
 نموده در تحفه اش میگوید و انهار کمالات خود بخاید و چه قسم زن متعه را در زوجه داخل توان کرد حال آنکه کلام
 نه چه از عده و طلاق و ایلا و طهار و حصول احسان بروطی و امکان لعان و ارث همه منتفی است نزد خود و ایضا

نیز و اذ ثبت الشیء ثبت لوازمه قاعده برهمنی است و قدری ابو بصیر عن الصادق علیه السلام انه سئل عن
 ای من الاربعه قال لا دلائل سبعین و این روایت دلیل صریح است بر اینکه زن متعه زوج نیست و آلاء و الهی
 محسوب شده و در قرآن مجید هر جا در تحلیل استماع بزنان وارد شده مقید باحصان و عدم سفاح است و قوله
 و اصل لکم ما در او لکم ان بتبوا بامو الکم معضین غیر سافحین و در زن متعه باید همه احصان حاصل نیست
 و لهذا شیعه نیز اورد اسباب احصان نیشمارند و حد رجم بر متبع غیر ناکح جاری نمیکند و سافح بودن متبع هم برهمنی
 است که غرض اوردن متبعین آب و تخمیه اوجیه منی است نه خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس و غیر ذلک انتهى
 کلامه و لایتنه ملازمه و این کلام چنانکه می بینی مانع و مسوق از کلام موافق است که بدون اشعار بتقل نه که فرمود
 و کمال بیه الضمانیت که کسی کلام دیگری را نقل کند و بدون اشعار بتقل آن سند بطرف خود سازد تا نزد ناظر
 که بر حقیقت حال مطلع نباشد علم افتخار بر او فرود آید الا ان یقال ان نظیر قول خلیفه ای انا احرمهما و غیر
 عتقا است چه منظور جناب ایشان باین فرمود اهل سنت و جماعت بیان نمی پسندند خدا از متعه بود و بدون اشعار
 بتقل اسناد آن بطرف خود فرود نماند انتهى قال الفاضل الرشید این بیه الضمانی از صاحب رساله
 و دیگر علما جایجا واقع چنانچه احقر العباد در جواب فائده اوله بعضی عبارات کتب شیعه که صاحب رساله مضامین
 آنرا از آن کتب اخذ نموده و بدون انتساب آن عبارات بطرف آن کتب در رساله خود نقل نموده بطرفی
 نموده ذکر کرده و همچنین در اداتل فائده سادسه جایکه صاحب رساله شتغال وارد کرده و بر متعه در نکاح و طلاق
 جاری کرده بتقریب عبارت صاحب نزهه اثنا عشریه که ماخذ عبارت صاحب رساله است بیان نموده
 و اگر چه حال اکثر رساله اش همین است لیکن روایا لا یتصله التزام بیان ماخوذ بودن عبارات و مضامین
 رساله اش از کتب متعارفه کلامیه امامیه ترک کرده هر کس که او را می بخورد کتب کلامیه داشته باشد بر او ماخوذ
 بودن جل مضامین رساله اش از تفسیر منبع العادقین و نزهه اثنا عشریه و منج الحق و احقاق الحق و مثل
 آن واضح خواهد بود و قطع نظر از تفصیل که سابق ازین در دفع تمهت سرفه از طرف جناب مستطاب صاحب
 گفته شده در اینجا بطرف دیگر بتقریر مختصر گوئیم که قل غیر را بدون انتساب آن لطرف او ذکر نماید او را در
 اصطلاح اهل مناظره مقتبس بگویند و مدعی قرار میدهند سارق و این مطلب در رساله های شده اوله
 مناظره مطهره و بر السنه طلبه نه کور و کتب جمیع فقهین از مالکی که لاحق از سابق بودن اشعار بر نقل ذکر نموده
 محمود پس حکم سرقه بر اشغال آن از ادب علی البلیات و در آیه کرم و لعل که صاحب تحفه در این مقام فرموده

شعده ذکر کرده اعنی افتخار و حیثیت از متبع بها بجهت افتخار احکام آن از عده و طلاق و مثال آن اصل
و دلیل بر این مطلب بنایت مشهور و در تفسیر کبیر و ابطال الباطل و مجمع البیان و دیگر کتب کثیره شهریه مذکور
پس حکم سبقره انقسم دلیل مشهور بلید از صواب و تخصیص سر و قیت آن از کتاب صواب و در غیر باطن کتب
الکلامیه و غیره با مقام استعجاب و آنچه گفته است که اللهم الا ان یقال بنظیر قول خلیفه ثانی انا احرمهما و انهی عنهما
است ایچ گوئیم چون انقسم نقل کلام غیر بدون اشعار بر آن از صاحب رساله و والد بزرگوارش و دیگر علما
شعبه بکثرت تمام واقع است و بطرف پاره از آن افتخار اشاره رفته پس مقام حیرت نیست که صاحب رساله
کلام خود و اقوال این اعلام را نظیر قول کدام کس خواهد گفت اقول هرگاه با وجود کمال بی انصاف
بمقتضای المهر القیس علی نفسه دیگر را بی انصاف می انگارند پس پاسخ آن غیر از اینکه اعتراف به انصاف
ایشان نموده آید چنانچه شاعری گفته شعر

مسلمان گویشش بهر مکافات دروغ را جزا باشد دروغ

و اگر چه عرض توان نمود سبحان الله است و فاضل رشید که در تحفه خود از اول تا آخر در اکثر ابواب و مقامات
سباحت صواب را درج فرموده اند و چون کتاب غیر مشهور بوده بخیاال ایشان رسید که گیت که بر آن مطلع شود
که اندک مضامین آن بدون اشعار نقل برداشتند و طریقه احتجاج از احادیث شیعیه بر ایشان گذشت
بعدین گشته بدون اسناد و با وسوکه فرمودند تا باشد که تفرد ایشان در این امر ظاهر شود و سارق نباشد
و دیگران سارق و هر منصفیکه صواب را می بیند شکی در سبقره ایشان نخواهد کرد چنانچه سابق ازین در
جواب اقوال سابقه تفصیل بعضی بیان درآمده و حاشا که چنین اخذ و استشرق از احدی از علماء اسیه بطور پیشه باشد
و توافق بعضی مطالب مشهوره که در احقاق الحق و توبه و مانند آن مذکور شده باشد از لوله در رساله شریفه جناب سید مرتضی
بما نحن فیہ نذر دبا آنکه بر اهل این بلاد مخفی نیست که تفسیر شیخ الصادقین درین دیار عزیز الوجود و در اینجا غیر خود
است پس گمان اخذ از آن از قبیل بعضی الطعن است و آنچه بطرز جدید ارقام فرمودند کاش بیان نمیدادند که اگر اخذ
ایشان از قبیل اقتباس است پس استراق چه باشد با آنکه معظم کتاب دیگری را که خود درج نمودن نزد احد
سعد و از اقتباس نیست و نه موافق با اصطلاح اهل سناطه بلکه این را اصطلاح جدید میتوان گفت که فاضل
با آن متفرد اند و آنچه فرموده اند با انیمه گوئیم الحق مدفع است باینکه حقا که اگر اقتصار بر بیان انتهای نزد
بانتقای عوارض آن میفرمودند چون کلام مشهور متعارف بین اهل ائسنه بوده کسی را عقل تفسیر از آن

با ستم اوراق نمیشود لیکن این دلیل را بر هیچ خاص ذکر کردن و استشهادهای بر ادیت ابو بصیر که لعینها در کلام خواجہ حسن
 مذکورند و هم ذکر احصان بر هیچیک از کلماتش مستفاد میشود دلیل اخذ و اشتقاق است و کاش در یک دو مقام چنان
 اتفاق می افتاد که تاویل باقتباس و توار و آسان بود و حاجت تصدیق نمایند و رشید بنیشتد با خود اغراض عدل
 نموده تاویل را کار بندیشیم لکن چون در صدد با مقام بلکه هزار با چنین توافق دست داده حال گنجایش تاویل
 کجا و آنچه گفته گوئیم چون انقیس الخ العیاذ بالله که این قسم نقل کلام غیر در کلام جناب سعید و دیگر اعظم اعلام
 واقع شده باشد این الارض من السماء و این السمک من السماک قال السید السند الوحید
 و هر گاه امیر ادب استی پس سیکوئیم این کلام مدخول است بچند وجه اما اولاً لیس این کلام متضمن قبح و ملامت
 و رعن صحابه و مفسرین اعلام مذہبش خصوصاً جناب خلافت اب فاروق اعظم سنیان چه اگر این آیه دلالت
 بر حرمت میداشت چرا جناب ایشان تصدیق و شققت انا آخرهما بر خود گوارا میفرمودند بلکه میبایست که بفرمایند
 ان الله حرهما فی کتابه مگر آنکه بگویند که خلیفه ثانی العیاذ بالله مضمون این آیه جاہل بوده اند چنانچه از آیه
 تیمم و آیه فطرار و غیر آن و یا بجهل خودشان قائل شوند فلیختاروا ایما شاءوا و سابق دانستی که عبداللہ بن عباس
 و عمر بن حصین و جابر بن عبداللہ انصاری و ابوسعید خدری و دیگر صحابه قائل بحلیت متعہ بوده اند چنان
 امام مالک سنیان بقول صاحب ہدایہ و شارح مقاصد و علمای عصر اکبر بادشاہ و فیروز شاہ بھمنی و اتباع
 آنها قائل بحلیت متعہ بوده اند لیس در حقیقت جواب این شعبہ بر عہدہ این بزرگواران سنیان است
قال الفاضل الرشید جواب کہ ہم لزوم قبح و ملامت و رعن صحابه کرام از کلام صاحب مخفی در رد و فائزہ
 سابقہ مرقوم است فالنظر شدہ و آنچه گفته است خصوصاً جناب خلافت اب فاروق اعظم سنیان الخ گوئیم چون
 حرمت متعہ بحکم احادیث بنویہ و اشارات آیات قرانیہ بر حضرت عمر واضح بود اند بیان حرمت آن فرمودند و
 او کہ آنرا ذکر نہ نمودند چه بر لایم و محتسب بلکه قاضی و مفتی نیز لازم نیست کہ ہر مسئلہ را بدلیل آن ذکر نمایند
 پس خداوند کہ صاحب رسالہ کلام دلیل ذکر دلیل حرمت متعہ بلکه دلیل خاص کہ کریمہ الاعلی از و اجماع او
 اعانت ایما ہم باشد بر حضرت لازم قرار داده بر ترک آن زبان طعن بجا کاشادہ و محمد گوئیم عدم ذکر دلیل
 خاص در رد متعہ مستلزم لیلان آن فی نفس الامر نمیشود آیا صاحب رسالہ نمیدانند کہ متکلمین امامیہ با کثر آیت
 قرآنیہ شکل کریمہ انما دلیم اللہ و رسولہ و غیر ہامن الآیات الکثیرہ بر خلافت بلا فصل حضرت امیر علیہ السلام
 استمدال میکنند حالانکہ گاہی حضرت امیر با شال این کریمہ بقیالہ جابہ و غیر ہم اقامت استمدال فرمودہ اند

بلکه جابجا با حدیث نبوی شارب و سمیت مهاجرین و انصار استدلال نموده اند و صاحب احتجاج از دوازده صاحب شریعت
 خالد بن سعید بن العاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و عمار و غیر هم رضی الله عنهم در یک مجلس انکار بر خوار
 ابو بکر صدیق و احتجاجات ایشان بر خلافت حضرت امیر از حضرت امام جعفر صادق روایت نموده و هیچ یکی از
 صحابه کبار استدلال بآیات قرآنی برین مطلب نموده پس چنانکه نزد کشیده از عدم احتجاج حضرت امیر و دیگر
 صحابه کبار بر خلافت حضرت ایشان بآیات قرآنی خلل در استدلال بآیات راه نمی یابد بچنان نزد ما از عدم
 احتجاج حضرت عمر و دیگر صحابه و غیر هم بر حرمت شریعت بکرمه آلاء علی از و اجماع خلل در صحت استدلال بآن بر حرمت
 شریعت بکرمه مذکور و متفرق نمی شود و آنچه گفته است مگر اینکه بگویند که خلیفه ثانیه ایضا با تسلیح گوئیم اشکال
 بر حضرت عمر بآیه تیمم از وقتیکه فقیر در تالیفات والد بزرگوار صاحب رساله ملاحظه کرده نهایت مشتاق بودیم
 تقریر آنجاه این اشکال را از ایشان استفسار کند و حال آیه تیمم بر قرائت حضرت عمر بیان نماید لیکن آنجاه
 که کلام درین رساله لطول انجامیده لهذا بنا بر خوف طلال ناظرین التفات بر اجمال مینماید و بسکوی در کرمه
 و ان کنتم منصفی سفرا و جارا احدکم من الناطق او لاستم النساء فلم تجدوا ما یقیموا صیغہ اطیباً الا یہ و قرائت
 متواتر است مگر لاستم چنانکه مذکور شد و لفظ لاستم بصیغه مفعله که درین قرائت واقع است استعمال آن
 کنایه عن الجماع ظاهر است پس بر این تقریر حکم تیمم که ازین آیه مستفاد میشود شامل خواهد بود تیمم حدیث
 و جنابت هر دو را و قرائت دوم مستم النساء بصیغه مجزیه برین قرائت کنایت بودن لمس از جماع غیر ظاهر است
 چنانکه بیضاوی در تفسیر خود میفرماید و قرائت حمزة و السامی مستم و استعمال کنایه عن الجماع اقل من الملاست
 و هرگاه بر این قرائت دلالت لمس بر جماع ظاهر نباشد پس سوق آیه محض براس بیان تیمم حدیث خواهد بود
 و شامل تیمم جنابت نخواهد بود و چون قرائت حضرت عمر مستم النساء بود و نزد ایشان آیه تیمم مخصوص بود و بر این
 حکم تیمم حدیث و شامل تیمم جنابت نبود پس حضرت عمر را بجهت آنکه بحکم ظاهر قرائه مستم گریه مذکور و را مخصوص
 به تیمم حدیث میدانستند از آیه تیمم جاهل گفتن از عجایب او بام است که جواب آیه قنطار در تحفه مذکور است
 پس از صاحب رساله ثبت اشکال قدیم بدون تعرض برفع جواب صاحب تحفه ناستقیم و آنچه گفته است
 سابق دانستی الخ گوئیم سابق دانستی که عبد الله بن عباس از آن رجوع فرموده و عمر ان ابن الحطین صلوات
 علیہ بیان نموده و جابر بن عبد الله الوسیع حدیثی روایت جواز شستن نموده اند و فتوی بحکم از ان داده اند و صاحب
 رساله خود را و آخر فائده خاصه تفسیر کرده که روایت کردن چیزی مستلزم شستن راوی میفهمون آن نیست

و امام مالک هرگز بجواز متعه قائل نیست کما مر مشروحاً فی جواب الفائده الخامسة و قصه متعه اکبر بادشاه و فیر و شاه
که پیش از حزن و حکایت نیست صاحب رساله در او اثر فائده خامسه ذکر کرده جوایش از بهانجا باید حجت اقوال
جواب الجواب فائده سابعه در اقوال سابعه بسین کشته فارجه الیه و آنچه گفته است گوئیم چون حرمت متعه
الخ مرود است باینکه اگر آیات و احادیث تحریم متعه بر حضرت عمر واضح میبود حاجت یہ کانتا علی عهد رسول الله
و انا اخرهما چه بود این محض صن ظن سامی است نسبت با ایشان و ناشی از غایت رشادت و اگر علم داریم
که او که تحریم بر ایشان واضح بوده پس این وضوح نسبت بسامعین بچه کاری آید چه اگر آنها را نیز معلوم بود
پس حاجت تقدیر علی عمر چه بود و الا بر او لازم بود که اوله تحریم را بیان فرماید تا خجاطبعین مستفید شوند و آنچه
گفته که بر امام و محتسب بلکه قاضی و مفتی لازم نیست که دلیل هر مسئله ذکر نماید مسلم است لکن عند عدم الحاجة و
عند عدم ذکر دلیل الخلاف و چون خلیفه ثانی اول جواز آن را نقل فرمودند در عهد جناب رسالتکتاب یا تحریم
را بیان ساختند پس میبایست که آنرا بر سرین بازند خصوصاً هرگاه ظاهر کلام بل صریح آن دلالت بر تشیع را بداند
داشته باشد چه اقامت دلیل و برهان در صورت لازم و واجب و اعراب با جهل مستقیح و غیر جائز و هرگز
محتسب و مفتی را جائز نیست که دم از انا اخرهما زنند و تشیع در سائل شریعت و اجتهاد و در مقابل مدعیان نماید
و چون امام سنیان مجتهدی پیش نیست و آن هم ناقص فی الاجتهاد پس وجه ترقی غیر مفهوم و آنچه گفته که
ذکر دلیل خاص بر حضرت عمر لازم قرار داده ناشی از عدم فهم مرام جناب سید است چه مراد کتاب مگر این
دلیل خاص نیست بلکه مراد است که اگر این آیه دلیل تحریم میبود لاجرم خلیفه ثانی را علم بان حاصل میشد
پس میبایست که بفرماند آن الله حرمانه اینکه همین دلیل خاص را ذکر نمایند اگر چه ایشان قائل
کتاب الله ذکر دلیل خاص که اصح از آن آیه دیگر بر عزم اتباعش نباشد انسب و چنانکه مرود و آنچه
گفته که ای صاحب رساله نمیدانم الخ پس مدفع است باینکه از جمله سلطات مقرر است که هرگاه بر یک مدعی
ادله کثیره قائم باشد استقصای ادله و ذکر آن با جمیع غیر لازم بلکه باقتضای مقام و حال اقتضای
بیان بعض ادله کافی و عین بلاغت و چون اوله امامت و خلافت جناب ولایتآب از لغوص آیات
و اخبار متجاوز از حد و شمار است لاجرم آنجناب و اصحاب آنجناب الکتاب ذکر بعضی از آن که بلغنی الا انما
واقرب الی الافهام نسبت زمره سامعین عوام بوده الکفا فرمودند و احدی در مانحن فیہ مدعی نیمنی نیست
که چرا خلیفه ثانی جمیع ادله مطلب خود را بیان نکرد تا این ایراد لازم آید بلکه مطلب نیست که الله را بکلام الله

حرمانی که بایست میفرمودند و چشم انداز آنها را اندکی خشنود اینک بهین کریمه را مخصوص ذکر سازند
 قطع نظر ازین چون بفیاض و حسنا کتاب الله جل شان بر کتاب خدا بوده و سواى این کریمه صرح از ان
 بیان نه پس غفلت خلیفه ثانی از مثل آن استغرب بخلاف خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که چون
 بحسب مقامات مختلفه استدلال باخبار نبویه که خصام را مجال کلام در آن نبوده یا الزام شان اہم مطالب
 اعظم ما رب بوده احتجاج با حدیث نبویه تحقیقا و باجماع و رعیت مهاجرین و انصار الزام و انفا ما علیہم فرمودند
 چون بغا و طغاة از اہل جبل و صفین قابلیت استماع تمامہ اولہ تحقیقہ نہ داشتند و بخلاف خلفای سابقہ
 ہم خبر بدلیل اجماع ظاہری ایمان نیاورده بودند پس بقتضای التزام ہم با التزام مواعلی انفسہم حاجتہ باشند
 بجمل آمدہ علاوہ آنکہ شارح موطن تصریح نموده باینکہ تحریم متعہ از کتاب الہی ثابت نیست پس مؤید مطلب باشند
 فی شرح الموطن الامام محمد الزرقانی ہذا و من ثم جاری الخلاف فی من حکم نکاح المتعہ بل یجوز لا بشبهة العقد
 المتقدم فیہ ولانہ لم یس من تحریم القرآن ولکنہ لعیاقب عقوبہ شدیدۃ اما حال جہل عمر باینکہ ہم پس چون جناب
 سامی انہما اشتیاق خود باستماع آن فرمودہ اند لاجرم عرضہ داشتہ میشود کہ در کریمہ مذکورہ دو قرار است
 یکی کہ اکثر قرآن را اختیار نموده اند قرار است لا یتمسکوا بالکتاب و الاخر قرار است کہ قرآن خمرہ و کسائی است قال الرازی
 قرار خمرہ و الکسائی التمسک بغیر الف من اللبس و الباقون لا یتمسک النساء من الملاستہ و برہر تقدیر کریمہ مذکورہ
 شامل تیمم عن الجنایۃ است اما علی الاول فظاہر لظہور لا یتمسک فی جامعہم کما اعترف بہ فاضلنا الرشید و اما علی
 الثاني پس بنا بر شمول لمس جماع و غیر جماع را نیست تمامہا جمیعاً و ہوا لمطلوب قال الرازی اختلاف بین
 فی اللبس المذکور ہنا علی قولین الاول ان المراد بہ الجماع و ہو قول ابن عباس و الحسن و المجاہد و قتادہ و قول
 ابن حنیفہ و عند ہم اللبس بالبدن لا یتقض الطہارۃ والثانی ان المراد باللبس ہنا الثناء للبشرین سوا کان الجماع
 او غیرہ و ہو قول ابن سعود و ابن عمر و شعبہ و النخعی و قول اشاعی و قال فی موضع اخر المسلمۃ الخا مسختر لا خلا
 فی جواز التیمم بدلا عن الوضوء اما التیمم بدلا عن الغسل فی حق الجنب فمن علی و ابن عباس جوازہ و ہو قول اکثر
 الفقہاء و عن عمر و ابن سعود انہ لا یخوز لنا ان قوله تعالیٰ او یتمسک النساء اما ان یکون مختصا بالجماع او یخل فیہ
 الجماع فوجب جواز التیمم بدلا عن الغسل بقوله او یتمسک النساء و ان یکلام چنانچہ می بینی صریح است و شمول لمس
 ہر دو حکم حدیث اصغر و اکبر را پس بنا بر قرار تیمم و اجماع مرکب مفسرین تیمم جنابت ازین کریمہ مراد باشد و قول
 بعضی و استقامت انکنا تہ عن الجماع اقل من الملاستہ و دلالت بر قاتل استعمال آن در خصوص جماعت بالنسب

الملاسته دارد و اما اطلاق آن من حیث العموم پس معنی حقیقی است بل ارب فیه ولو سلمنا که لمس مختص بغير جماع باشد
پس مطلوب ما باز حاصل چه قول او سبحانه انکنتهم مرضی او علی سفر شامل محجب و غیر محجب است قال البیضاوی و وجه
هذا التقسیم ان المخص بالیتیم اما محدث او جنب و الحال المتقضیه له فی غالب الامر مرض او سفر و اجنب لما سبق
ذکره اقتصر علی بیان حاله و المحدث لما لم یحیی ذکره ذکر سابقه بالذات و بالحدیثه العرض و کنتی عن یل احواله تفصیل
حال الجنب و بیان العذر مجلا فکانه قبیل و انکنتهم جنباً مرخصه او علی سفر او محدثین حکتم من الغائط و الاستسقاء
فلم یجد و اما رانتهی و یؤتیه سبق ذکر الحیاء فی صدر الآیه حیث قال یا ایها الذین امنوا لا تقربوا القبله و انتم
سکاری حتی تعلموا ما تقولون و لا جنباً الا عاری سبیل حتی تغتسلوا و انکنتهم مرضی الآیه و یؤتیه او دون الواو
فی قوله تعالى او جارا احدکم من الغائط فلا تغتسل و بالفرض اگر عدم دلالت کریمه بالمره بر حکم جنابت بر تقدیر
قرارت لمس مسلم داشته شود چون جمع بین القراءتین لازم باز انکار حکم جنابت معنی ندارد و اسناد قرارت
لمس بسبب خلافت پناه او اگر غیر ثابت است و مدعی را قاضی بینه لازم آن بیچاره خود در قراری محسوب بود
که اسناد این قرارت با و نموده شود و ثانیاً و نستیکه بر آن قرارت نیز بوجه عدیده مطلوب ما حاصل است و هذا
جمع بین القراءتین بر آن مدعی حسب کتاب الله لازم بود چه او را فی قرارتی دیگری نبوده باشد و کیفما کان
رشدات اهل سنت در ماده ترک سنت عمریه قابل تماشاست چه قرارتیکه بنا فی مطلوب او بوده قرارت مشهوره
است و حکمی اهل سنت بآن معتقد حال آنکه میدانند که قرآن موافق رسله آنکس نازل میشد پس ایشانرا ترک
قرارت مشهوره لازم بود و پیدا نم که خلیفه بیچاره را چرا از منصبش مغرول ساخته اند و اگر متوجهی توهم نماید که
لمس حقیقت است و لمس بالید پس قرارت اولی را نیز بر آن حمل باید نمود و فیصل الجمع بین القراءتین در
جوابش میگوئیم که این توهم مرفوع است بعدم تسلیم کون الکس حقیقتاً لمس بالید و بعد تسلیم چون
باجماع مفسرین بنابر هر دو قول که رازی نوشته و دخل جنابت در کریمه ثابت است مطلوب ما حاصل و
الیتیم لمس و ملاسته بر این تقدیر نیز شامل مجامعت خواهد بود و لعدم خلوع عن الکس بالید غالباً و العبره
بالغالب و این لمس خاص موجب غسل است ولو بالجوده بسبب فتاوی فائده دقیق و بالتامل حقیق و لا تغتسل
و شمول کریمه مذکوره حکم تیمم را بهر حال عن الفضل چنان ظاهر است که خلیفه زاده با وجود قول او بقول
ثانی علی ما نقله الرازی و لم از انکار نتوانست نزد و ترجیه بر یک غیر وجهیه پرداخت از اینجا تفسیر دانسته
این زمره مدعیان اتباع کتاب توان دریافت در جامع الاصول از رخ دم کس

روایت نموده یقین قال گشت عند عبد الله والی موسی فقال له ابو موسی ارایت یا ابا عبد الرحمن لو ان رجلا حبس
 فلم يجد الماء شهرا كيف يصنع بالصلاة فقال عبد الله لا تمسك من الماء شهرا فقال ابو موسی فليغت هذه الآية
 فی سورة المائدة فلم تجزوا ما رقتهم واعدوا لهم فقال عبد الله لو فرض لهم هذه الآية اذ ابرءوا الماء عليهم ان يقيموا
 بالصعيد الطيب قلت واما كذا تهم هذا قال نعم فقال ابو موسی بعد الله ان لم يسمع قول عمار لعمر بن الخطاب رسول الله
 فاجابت فلم اجب الما فتمت بالصعيد كما تخرج الدابة ثم اتيت النبي فذكرت ذلك له فقال انما كان كيف ان القبح
 لكنه اضر بكم ضربته على الارض ثم نفضها ثم مسح ظهره كفيها شمالا اظهر شمالا كيف مسح بها وجهه فقال عبد الله اولم
 نرعه لم يسمع لقول عمار فی رواية قال ابو موسی قد غسان قول عمار فكيف تصنع بهذه الآية عمار ای عبد الله يقول
 وینا بر روایت اخره عمار بن عمر از جواب آیه ظاهر و عدم اطلاع شان بر فرق بین اللبس والملاسه باهر تقدیر
 روایت اولی نیز مطلوب ما حاصل زیر که خلیفه زاده در جواب ابو موسی گفت که قرأت پدرم مستم است و بنا
 بر موانعت دلالت ندارد بلکه از مستم و لاستم همان معنی مجامعت را فهمیده غایبانی الباب در پاسخ جواب عمار
 بار و برودت آب نموده و هو تاویل ابرو من تلک فی خیاره که لا یخفی علی من له ادب فماره عجب که این جامع
 اطله صحابه اعنی شقیق و ابو موسی و خلف الرشید خلیفه ثانی از دقیقه که فاضل رشید آن سماعت فرموده
 جا بل و یخبر باشند نیست بیان بنوی از استعلاقات کریمه بنا بر اقوال علماء اهل سنت و اقران شان
 و اما نزد فرقه حقه پس باجماع مفسرین کریمه مذکوره شامل نمیچین است و لیس و ملاسه هر دو معنی مجامعت فی
 کثر العرفان قرأ الکسائی مستم کقولہ لم یسئ بشرا و الباقون لاستم بالالف لان فاعل قد جا و یسئ فعل کما
 و اللبس و الملاسه کنایتان عن الجماع قال ابن عباس و الحسن و مجاهد و قتادة و انما کنی عن الملاسه یصل الیه

روایت نموده یقین قال گشت عند عبد الله والی موسی فقال له ابو موسی ارایت یا ابا عبد الرحمن لو ان رجلا حبس
 فلم يجد الماء شهرا كيف يصنع بالصلاة فقال عبد الله لا تمسك من الماء شهرا فقال ابو موسی فليغت هذه الآية
 فی سورة المائدة فلم تجزوا ما رقتهم واعدوا لهم فقال عبد الله لو فرض لهم هذه الآية اذ ابرءوا الماء عليهم ان يقيموا
 بالصعيد الطيب قلت واما كذا تهم هذا قال نعم فقال ابو موسی بعد الله ان لم يسمع قول عمار لعمر بن الخطاب رسول الله
 فاجابت فلم اجب الما فتمت بالصعيد كما تخرج الدابة ثم اتيت النبي فذكرت ذلك له فقال انما كان كيف ان القبح
 لكنه اضر بكم ضربته على الارض ثم نفضها ثم مسح ظهره كفيها شمالا اظهر شمالا كيف مسح بها وجهه فقال عبد الله اولم
 نرعه لم يسمع لقول عمار فی رواية قال ابو موسی قد غسان قول عمار فكيف تصنع بهذه الآية عمار ای عبد الله يقول
 وینا بر روایت اخره عمار بن عمر از جواب آیه ظاهر و عدم اطلاع شان بر فرق بین اللبس والملاسه باهر تقدیر
 روایت اولی نیز مطلوب ما حاصل زیر که خلیفه زاده در جواب ابو موسی گفت که قرأت پدرم مستم است و بنا
 بر موانعت دلالت ندارد بلکه از مستم و لاستم همان معنی مجامعت را فهمیده غایبانی الباب در پاسخ جواب عمار
 بار و برودت آب نموده و هو تاویل ابرو من تلک فی خیاره که لا یخفی علی من له ادب فماره عجب که این جامع
 اطله صحابه اعنی شقیق و ابو موسی و خلف الرشید خلیفه ثانی از دقیقه که فاضل رشید آن سماعت فرموده
 جا بل و یخبر باشند نیست بیان بنوی از استعلاقات کریمه بنا بر اقوال علماء اهل سنت و اقران شان
 و اما نزد فرقه حقه پس باجماع مفسرین کریمه مذکوره شامل نمیچین است و لیس و ملاسه هر دو معنی مجامعت فی
 کثر العرفان قرأ الکسائی مستم کقولہ لم یسئ بشرا و الباقون لاستم بالالف لان فاعل قد جا و یسئ فعل کما
 و اللبس و الملاسه کنایتان عن الجماع قال ابن عباس و الحسن و مجاهد و قتادة و انما کنی عن الملاسه یصل الیه

واختاره صاحبنا الامامية وقال اشافني تلاقى لبشرته ذكره انني سلفا في غير الحرام موجب للوضوء وقال
 مالك ان كان ذلك بشهوة تنقض الوضوء والا فلا وقال ابو حنيفة ان انتشر عضو تنقض والا فلا والحق الاول لا
 اصحابنا ولقول الصادق قد سئل عن عني الآية قال ما يعني الا المواقعة دون الفرج انتهى وهو كراهة انفراد النسخ ليس
 به انك كرميه ولا جنبا الا عابري سبيل بنابر تفاسير بعض اهل خلاف دلالت بر وجوب تحميم بدل الا عن الجنابة وادى
 البضايى الا عابري سبيل متعلق بقوله ولا جنبا استثناء من اعم الاحوال اى لا تقربوا الصلوة جنبا في عامة
 الاحوال الا في السفر وذلك اذا لم يجد الماء وتحميم ويشهد له تعقبه بذكر التيمم او حقه لقوله جنبا اى جنبا غير عابر
 سبيل فيه دليل على ان التيمم لا يرفع الحدث انتهى ليس حمل خليفة ثانياً بتفسيره كرميه بل كرميه علاوة بركرميه رتبة
 واضح يشود طرفة ثم انك حضرت عمر باوجود حمل بكتاب هذا الكتاب انكار تحميم نفروده فتوى بترك صلوته برك
 فاقدم سيدا ونذو خود هم ترك صلوته سيفرودند عجب است كه محبت كدائى تارك الصلوة را اهل سنت امام خود
 ساخته اند في المشكوة عن عمر قال جابر بن ابي عمر بن الخطاب فقال انى حثيت فلم حسب الماء فقال عمر
 لا تصل حتى تجد الماء فقال عمار لعمر اما تذكر اننا كنا في سفر انا وانت فاجنبا فاما انت فلم تصل واما انتم فتعك
 فصليت وذكر ذلك للنبى فقال انما كان يلفيك هكذا ففرب بكفقيه الارض وفتح فيها ثم مسح بها وجهه وكففيه
 رواه البخارى واسلم نحوه الخ وفي جامع الاصول ان في رواية ابى داود وقال كنت عند عمر بن الخطاب فقال
 انما نكون بالمكان المشهور او المشهرين فقال عمر فاما انما فلم اكن اصلي حتى اجد الماء قال عمار يا امير المؤمنين اما
 تذكر انك انت انما انت في الابل فاصابنا جنابة فاما انما فتعك فاقبت النبى فذكرت ذلك له فقال اما
 كان يلفيك ان تقول هكذا او ضرب بديه الى الارض ثم ففحها ثم مسح بها وجهه وديه الى لففت الذل فقال
 عمر يا عمار اتق الله فقال يا امير المؤمنين ان شئت والله لم افكره ابدأ فقال عمر كلا والله لو ليك من ذلك
 ما لو كيت وفي رواية اخرى فقال لعنه عمار ان شئت لم احدث به فقال عمر لو ليك ما لو كيت وازيحا ظاهر يشود
 كه خليفة ثانياً با مخالفت كتاب مخالفت سنت هم فرموده اندية عمار كه روح الاثان حديث عمار جلد بين عني
 وغير ان از اخبار متواتره متفق عليها دار حديث جناب رسالت صلى الله عليه وآله را بيان فرمودند خليفة
 ثانياً مثل ان صحابي جليل القدر را ستم انكاشته جنعا بحدشش نفروده بلکه كلام اتق الله يا عمار متفقوه
 كه صريح است در تركيب قرأش وجواب عمار يا امير المؤمنين لو شئت لم احدث بهذا الحديث مويد است هم
 دليل بر هواز اقيمه وكمات وايضا قول ثانياً لو ليك ما لو كيت نیز دليل بر عدم تصديق او بقول عمار است اما آية

پس جواب صاحب تحفه چون پارینه است و بعضی محول که تصدی نقض باب رکاء ایشان شده اند بفرغ
 وقوع آن پرداخته حاجت تکرار و تذکار آن جواب قدیم ناستقیم نیست بلی جوابیکه از ابکار افکار رشادت مدارا
 و غریب در فائده آیه بیان میفرمایند متعلقات آن گذارش خواهد شد و اما جواب از رجوع ابن عباس در
 حال مقال عمران ابن حصین و مالک امام سنیان پس سایلین با تم تفصیل و توضیح بیان بیتین شد و فتوای
 قاضی مالکی و قول پیش نماز سلطانی را حکایت و افسانه آنکا شستن از قبیل بعضی الطن است قال الشیخ
 السند الوحید انما یأسیس ابن آیه در سوره مومنین و سوره معارج واقع شده و آیه فاما استمتعتم بهن من در
 سوره نسا و این مذنبه است و سورتین مذکور تین یکیه پس آیه متعه تا آخر خواهد بود از آن و نسخ متقدم تا آخر را
 معنی نذر دیکه لا تخفی انتهى قال الفاضل الرشید جوابش در اوائل فائده رابعه گذشته فاعظمه قول
 قد سلف فاما الجواب عما قاله فیما سلف و اظهر التفسقات فیما تصفت فارجع الیه و اما فیما اوردا علیه قال السید
 السند الوحید اما انکائیس میگویند که متعه داخل این آیه است و تمتع بها از جمله ازواج بشهادت جاریه
 و مخشری در کثات میت قال فی ذیل تفسیر الایة المذكورة فان قلت بل فیه دلیل علی تحريم المتعة قلت لا
 المنکوحه نکاح المتعه من جمله الا ازواج اذ صح النکاح انتهى پس منع کردن شمول زوجة تمتع بهارا ناشی از جمله
 تبغایسیر مذہب خود و محاورات عیب است انتهى قال الفاضل الرشید در آتی مقام شهادت جاریه
 و مخشری معتزله قابل سماعت نیست بیانش آنکه او بابداع احتمال تمتع بهارا در ازواج داخل گفته و جماع
 مخرجوم او در حق اهل سنت نه حجت الزامی است و نه تحقیقی خصوصاً و قیتکه در لفظ ایشان حدیث ابی بصیر از
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که نص در اخراج تمتع بها از ازواج است حاضر باشد چنانکه صاحب تحفه
 و صاحب صواعق ذکر کرده اند و سیاتی بیانه و الکلام من صاحب الرسالة علیه و ناله پس کلام جاریه معتزله
 برخلاف قول امام صادق و نزد اهل سنت خارج از دایره اعتبار باشد اقول جاریه معتزله مخشری از صنادید
 ارباب عربیه و ائمه فنون ادبیه و اعظم ائمه تفسیر است که قول اوست مثل فخر ازای و بیضاوی است و نه
 خوشه چین خرمن تفسیرش بیانشند پس قول او در دخول تمتع بها در ازواج که بر سبیل جرم و حتم بیان فرموده
 انجام اهل سنت کافی باشد و کشف بر سبیل احتمال در صحت نکاح متعه است نه در اصل اطلاق زوجة بر تمتع بها و
 این نه از من ذاک معتمد احتمال صحت نکاح متعه احتمال متحقق اترقع مقطوع به است در صدر اسلام
 و قول بصحت اطلاق کنایه در آن عهد بر سبیل حقیقت و مجازیت ان بعد از آن عهد نشککه صبیان است

ولله ابا القعیر فرموده و در آن وقت لفظ ازین حکم سلب این احتمال است که استلال لعدم زوجیت است
 غرض استدلال بکرمه احتیاجی نیست زوجیت است بر عدم صحت نکاح و هرگاه اطلاق زوجیت بر احتمال صحت صحیح
 باشد پس حیث الحقیقه پس استدلال مذکور از قبیل مصادره علی المطایب باشد و اعتزال و اشعری را در باره
 اطلاعات الفاظ عربیه و محاورات عرب مدخلیتی نیست بآنکه اصل تنسین که عبارت از قول بخلافت خلفا
 تنقلیه است حدیثی است و معتزله و اشعریه و نظری شان در خصوص قول بجهت متعه با هم دیگر متفق نیست برده
 اعتزال را در بیان او مخفی باعث ستر حقیقت حال نمیتواند شد و اما روایت فرقه حقه از امام بحق ناطق حضرت
 جعفر صادق علیه السلام پس بوجه من الوجه و دلیل بر سلب صحت اطلاق مطلق زوجیت نیست و این
 مامی نشده که اگر ایدم ادراک و فهم کلام آن امام انام ۱۲ چنانچه عنقریب به مقام موعود بتین خواهد گشت
 قال السید السند الوحید اما الرأبیس از جمله که اطلاق زوجیه بر ما نحن فیه شرعا و لفظه ما نحن فیه
 چنانچه در حدیث منقول از صحیح بخاری که سابق گذشت لفظ رخص لانا ان تزوج المرأة بالشوب الی اجل
 در صحیح مسلم ان تزوج المرأة بالشوب الی اجل موجود و از تاریخ طبریه هم سابق مذکور شد که تزوج زیر اسماء
 بنکاح المتعه پس اطلاق تزوج بر متعه وارد شده و در بخشیه آن تصریح فرموده و اگر زن متعه از زوج و ملک
 یمن خارج باشد پس متعه که بالا جماع در عهد پیغمبر خدا عمل آمده و مباح بوده باید که خارج از زوج و ملک یمن باشد
 و داخل در قوله تعالی فاولئک هم العادون صحابه رسول و بخداست با شنیده و دانسته این آیه مقدم است
 بر آیه متعه انتهی قال الفاضل الرشید جویش آنکه بر جمعیین بر ظاهر است که تقدیر از امارات
 مجاز است که افعال ظلمه الکفر و نور الایمان علامه مشایخ پوری در تفسیر خود میفرماید لفظ الکفر حقیقه فی السکون الحضر
 و الاصل فی الاطلاق الحقیقه و حتی استعمال مجازا فاما استعمال مقید بقوله تعالی و جارت سکره الموت الخ و چو
 در حدیث صحیح بخاری تزوج و در حدیث صحیح مسلم نکاح مقید است بلفظ الی اجل و در عبارت طبریه لفظ نکاح
 مقید است بر متعه پس مطابق قاعده مذکوره الالاق نکاح و تزوج بر متعه و اطلاق زوجیه بر متعه بهایطریق
 مجاز باشد نه حقیقت و کلام در آنست که زوجیه شامل متعه بهمانست خدا و ان از حدیث ابی بصیر و از
 تبادر فهم بوقت اطلاق زوجیه بطرف زوجیه و آنکه چنانکه خود صاحب رساله آن قائل است حیث قال فی
 الوجه العاشر من هذه الوجوه در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح بر فرد متبادر از آن شده الخ ثابت و بر آن
 ظاهر ظاهر است که تبادر از امارات حقیقت است پس ظاهر است که معنی حقیقه زوجیه نیست مگر آنکه در آنست

و اطلاق زوجه را بر تنوع هما بطریق مجاز احدی انکار نمیکنند چه هرگاه اطلاق بصیر برائی و حاتم بن حیل مجازا جاز باشد
 اطلاق زوجه مجازا بر تنوع بهایچه استبعاد دارد و هرگاه این مطالب بر صغیر خاطر ترسم گشت بظهور پیوست که حد
 صحیح بخاری اعنی رخص لنا ان نیرج المرأة بالثوب الی اجل و حدیث صحیح مسلم اعنی ان مملک المرأة بالثوب الی اجل
 و همچنین عبارت طبری ای تزوج زیر اسلوا نکاح المتعة بحکم تفسیر دلیل ما است بر مجازیت این اطلاق و دلیل بر با
 و بالجمله اگر نکاح مقید بقیدی نکاح حقیقی باشد لازم آید نکاح الید نیز قسمی از نکاح باشد چه در احادیث نبویه بر حلق
 زننده اطلاق نکاح الید شده است کما در فی الاحادیث نکاح الید مکتون لیکن این اطلاق مقید نزد دیگران
 اطلاق مجازی است پس همچنان اطلاق نکاح و تزوج مقید بر تنوع بطریق مجاز باشد و آنچه گفته است و اگر
 مستخرج گوئیم اگر قاعده المضمرات تیج المخطورات و حکم شارع بجهازان در اوقات ضرورت بقدر آن در آن
 مقتضی استثنای صحابه مذکورین از حکم آیه فاولک هم العادون نمی بود و مخدوری که لازم کرده است لازم نمی
 و لیس فایس اقول غرض جناب سید است که اطلاق زوجه و منکوحه بر تنوع بهادر استعمالات شرعی
 دارد و کثیر الوقوع و حال استعمالش مثل حال استعمال سایر حقائق شرعی میباشد و مطلق تفسیر از امارات مجاز
 نیست و الا لازم آید که اطلاق نکاح دائمی نیز مستلزم مجازیت باشد و همچنین نکاح حر و نکاح امه و نکاح الکافه و نکاح
 بالول و بالوکیل و نکاح ففول و مانند آن و ایضا اطلاق حیوان ناطق بر انسان و حیوان و حیوان بر فرس
 و امثال آن مستلزم مجازیت اطلاق حیوان بر این افراد باشد و لا یقول به انسان لکی التزم بقید بحث
 لایصح اطلاق المطلق علی مصداق المقید عند التعریر عن القید مفید مجازیت است و اطلاق زوجه و حیث مطلقه
 علی التمتع بهایصح است بلا شک فی التزم بقید ضروری نیست کسائر الحقائق الشرعیة و من ادعی الفرق
 ضلیه البیان و تحقیق مقام نیست که نکاح و تزوج بحسب شرع عبارتست از عقد مخصوص که محل و طی بوج
 مهر فی الجملة میباشد و آن شامل است هر دو فرد را پس اطلاق زوجه و حیث بر فردین از قبیل حقیقت باشد
 آنچه جناب سید در وجه عاشریان فرموده معنیش بخاطر دقایق و خاتمه منطبع نگاشته چه فرقی که میان فرد متباد
 و معنی متبادر عن اللفظ است بر جناب سامی مخفی و شبیه نگاشته و شکی نیست که فردا عم اغلب متبادر از لفظ متبادر
 و لکن مستلزم مجازیت اطلاق لفظ بر امدهای آن فرد میباشد مثلاً متبادر حیوانات آخر غیر از انسان عند اطلاق
 الحیوان مستلزم این معنی نیست که اطلاق حیوان بر انسان بر سبیل مجاز باشد بخلاف معنی متبادر حقیقی و سبب
 تفصیله آنچه متبادر فرد غالب از امارات مجاز نیست و از اینجا واضح گشت که تفسیر که در احادیث مذکوره و عبارت

طبری واقع شده بتقید اجناس لفظی و یا نه که مخج اطلاق از حقیقت نیست و اما لفظ ناکح الیه پس چون سینه
نکاح شرعی عقد مخصوص است و عاقد الیه یعنی ندارد پس لا محاله معنی مجازی مراد باشد و قیاس فی اللغة بالاتفاق
غیر جائز و از عجایب افادات است ادخال تمتع در مصداق الضرورات تمیج المخطورات چه بنا بر این نکاح بایه
و نه نایز مقتضای ضرورت مباح میتوان شد شرع انکار از تو آید و مردان چنین کنند و هرگاه این قاعده
کلیه شرعی بنا بر عیش ثابت است پس حکم شارع بخصوص هر فردی از افراد معاصیق آن غیر لازم الحال
هرگاه تخصیص آیه من اینی در اول ذلک فاولک هم العادون با استثنای تمتع مباح فی صدر الاسلام
ثابت باشد که اعتراف هم پس استثنای مطلق تمتع عند من ليقول با بایسته علی الاطلاق چرا جائز نبوده باشد
قال السيد السید الوحيد اما خاسا پس انچه از حدیث ابو بصیر ذکر کرده مطلقا مطلوب او ربطی ندارد
چه حاصل آن نیست که انحصار زن تمتع در چهار بلکه در هفتاد و نه نیست هر قدر که آدم خواسته باشد از زمان
تمتع می تواند کرد و انیکلام مطلقا دلالت بر سلب زوجیت ندارد و اگر انیکه بگوید که انحصار در اربع از لوازم
زوجیت است پس قطع نظر از تصور تحریر او که در ان مقام بکار برده چنانکه بر منفعت لیسب پوشیده نخواهد بود
وارد میشود و بر او اینکه نزد کافره عقلا دعوی بلا بینه مسموع نیست پس اگر بگوید از انصاف و بلدی از طریق
استدلال میداشت بایستی که اول بدلیل و برهان ثابت میکرد که انحصار در اربع از لوازم زوجیت است
و این از قوه او بیرون بالجملة انحصار در عدد مذکور مختص بنکاح دائمی است و در تمتع شرط نیست پس
در ان مقام ایراد او ساقط خواهد بود قال الفاضل الرشید این فائده جدیده و قاعده مفیده از
صاحب رساله بدیافت رسیده که جواب هر استدلالی که میرسد در حق آن گفته آید که مطلقا مطلوب
استدل ربطی ندارد و چون صاحب رساله در ان مقام انکار ربط حدیث ابو بصیر با مطلوب صاحب تحفه
منوده لکن تنبیه بر بیان ربط بینما یم و یسگویم که حق تبارک و تعالی در حکم کتاب خود فرموده فاکملوا ما طلبکم
سن النساء ثلثی و ثلث در باع پس میسرم که تمتع بهادر منکوحات داخل است یا نه اگر داخل نباشد
مطلوب صاحب تحفه حاصل شد و اگر داخل باشد می باید که حکم قید ثلثی و ثلث در باع که سوق آیت
برای آنست که امر سابقا مشروحا و سیاقی فی جواب الوجه العاشر باو تیره مقتید باشد بعد و زیادت
بر چهار در آن جائز نباشد و هو عین مطلوب صاحب التحفه اقول این فائده و تحفه قاعده غریبه از کلام فاضل رشید
استنبط و مستفاد گردید که هر یک که در باره کلام ربطی و ربطی مطلوب مدعی ندارد عدم تیسر جواب و عجز از ان

مستفیض شود و شاید که از کرمیه فاکتوا طالب کلم آورده اند یا آنکه در کلام غریزی ایما می بآن واقع نگشته مجروح است
 باینکه چنین استدلال از نشان رشادت نشان ایجاب بعید بود چه اگر متمتع بها باین بیان از منکوحات خارج
 شود سهل است لکن شکل نیست که از واج معطیات نیز از منکوحات خارج میشود چه میسریم که از واج تسع
 رسوخد از منکوحات داخل هستند یا نه اگر داخل نباشد معاذ الله اهل سنت را چه جاسه ادعای اسلام باشد
 و اگر داخل باشد می باید که اقتضای چهار از لوازم نکاح نباشد و اگر گفته شود که خطاب مختص بغیری است گوئیم
 قطع نظر از شمول خطابات قرآنیة آنحضرت را که تقریفاً الاصول این تقدید بعد از لوازم بعض افراد نکاح خواهد
 نه از لوازم ماهیت نکاح و الا لم یختلف عنهما فی فردین الافراد و الیقین میگوئیم لیس ذلک العدولاً لهما حیث
 ای بی عدم تحققه فی نکاح الا ما قطعاً اذ لا یجوز لمن لم یستطع طولاً ان ینکح المحصنات المجرات ان ینکح اربع
 آثار فلا یحص من التخصیص پس چه تخصیص بدوام هم جائز نباشد بالجملة مثال این تخصیصات شائع و ذائع
 و فرد خاص اعنی نکاح دائم یا مخ فی هر دو از کلام سابق و لاحق متعرض چنان مستفاد میشود که ظاهر اینست که
 را بمقتضای الضرورات پنج المخطورات از حکم آیه فاو لک هم العادون خارج خواهند فرمود ان ندر نشی
 عجاب قال السيد احمد الوحید و اما سادس ایس آنچه ذکر کرده که عدة دزن متعه نباشد کلاماً
 که بسبب جهل او بهر سبب خصم خودش ناشی گشته چه عدة در متعه و نکاح دائمی هر دو شرط است و نه یعنی اگر چه
 بر متبع خبر است و مخفی نخواهد بود لیکن بنا بر مزید توضیح بذکر عبارات بعضی از کتب اکتفا میرود قال الحق
 الشرک الناس اذا اتفقوا علیها بعد الدخول فعدتها حیفتان وقال الشیخ فی الممتع و عدتها حیفتان و
 لو استرابت فمختمه و اربعون یوما و تعد من الوفاة الشهرین و خمسة ایام انکانت امة و یضعها انکانت حرة
 و لو کانت حامل فبالعد الا جلیس انتقم پس واضح گردید که قول بعدم اشتراط عدة کذبیت صریح یا جعلی است
 فصح پس کسیکه تا حال از مذہب خصم اطلاعی بهم نرسانیده باشد چه گونه نقض و ابرام آن نماید نیست حال
 علمای انفرقه تابعوام ایشان چه رسانند قال الفاضل الرشید حالا کلام صاحب رساله عجیب
 می افزاید و حیرت را با حیرت قرین نماید و این وجه سادس رس و رئیس کلمات عجیبه اوست بیا نشانی که
 صاحب تخته در ان مقام بیان نفی احکام زوجیت از متمتع بهای نماید حیث قال حال آنکه احکام زوجیت از
 عدة و طلاق الی اخرها همه منتفی است لکن و عدتی که از احکام زوجیت است بدلیل قوله تعالى و الذین
 یتوفون منکم و یدرون از دواجاً نیز نفسان بالفهم اربعة اشهر و عشره آن خود بلا شبهه از متمتع بها منتفی است

وعدتی که تمتع بهار نام است یعنی حیضنان از احکام زوجیت نیست پس ثبوت آن ضرری بمطلوب صاحب
نمی رسد بلکه مانع آنست چه هرگاه عدّه تمتع بهاسفائر عدّه زوج باشد تمتع بهار و نحو او بود و آن بود بمطلوب
صاحب تحفه است پس در انقیام نسبت کذب و جعل بطریق مثل صاحب تحفه نمودن و خود مانع بمطلوب خویش
از مضار فرق نموده ثبوت عدّه که تائید را مانع موهوم خود و مضار مطلوب صاحب تحفه دانستن از عجایب اوام
و قابل تمنا شای اوّل الاحلام است اقول فاضل رشیدی میفرماید که حالاً کلام صاحب رساله عجب بر عجب
می افزاید و حال آنکه کلام رشیدی از قدیم الایام عجب بر عجب افزوده و می افزاید و مناشئ آنکه در کلام خصم
تامل را کار نمیفرمایند همین که نظر اجماع فرمودند شروع در قبح و جرح مینمایند و این قاعده نصب العین ایشان
شده که بمقابل کلام خصم چیزی بایر گفت و بایر نوشت خواه وادش معلوم باشد و خواه مجهول با تخیل جناب رشید
در کلام سابق بیان فرموده اند که عدّه منقذیه الاجل حیضتین است و عدّه مستطاب چهل و پنج روز و عدّه الوفا
حرمه تمتع بهار اربعه شهر و عشر است و عدّه جاریه تمتع بهانصف آن فاضل رشیدی چشم از این عبارت پوشیده
و فوات را از احکام زوجیت شمرده میفرماید که بلا شبهه از تمتع بهانصف است حال آنکه عدّه حرمه منکوحه دایم
و منقطعه هر دو یکی است و بهار اربعه شهر و عشر پس این اعتراض از کمال غفلت و اعتساف ناشی باشد
طرفه آنکه بالاتفاق عدّه اربعه نصف عدّه حرمه میباشد و بهو شهر آن خمس و چون در کرمیه مذکوره ضعف مذکور
است و در نصف پس اربعه مستزوجه منکوحه حاج از نکاح و مرکب سفاح بوده باشد نمیدانم که از این فقیه
رشیدی و شوارسپند چه جهت ادوات جدید و ادوات منقذیه که سر بر نه آورد و در حقیقت چنین اوام و مضار
احلام و قابل تمنا شای اوّل الاحلام است علاوه آنکه جمیع عدد از توابع نکاح میباشد و لا اختصاص بعدّه
الوفاة و قاضل عزیز عدّه را علی الاطلاق نفی کرده پس حل آن بر خصوص عدّه وفات و جهی نداشته باشد و کیفیت
ماکان مطلق عدّه لازم افتراق تعقب نکاح مطلق است و انتفاء آن در چیز منع بلکه تحقق آن در مانع فیسه
یعنی طاهر و عدّه خاصه بعض آن غیر منفی کعدّه الوفاة و بعض آن منفی لکن از لوازم مطلق افتراق بعد از
نکاح نیست و از این بابت است عدّه طلاق که از کرمیه و المطلقات ان تیر تعین بالنفس ثلثه فروستفاد
میشود و از این آیه خود ظاهر است که این عدّه از لوازم طلاق است بلکه تخصیص بطلاق حرمه و انتفاء طلاق در
تمتع معلوم پس انتفاء از این عدّه خاصه مستلزم نفی زوجیت و مناکحت نمیتواند شد اذ العدة الذماتیه لازمه
لطلاق لا لافتراق بعد النکاح مطلقاً و ان توقف علیه با آنکه این عدّه لازم طلاق هم علی الاطلاق نیست

پس آنهار از ادلیل بر افتقار زوجیت ساختن طرفه خطی است و هذا بقدر سن الجواب کا قبل الذی الان نصرت
و هذا هو المقام الموعود الذی وعدنا فاخلعنا و وعدنا فاخلعنا قال السيد السند الوحيد اما سابعاً
انچه در باب میراث و طلاق و غیره گفته بود ایشان نیست که اکثر این امور از لوازم زوجیت و الله بهم نیست فضلاً
عن مطلق الزوجیه من حیث هی ہی چه معلوم است که میراث ساقط میشود با کفر و قتل و رقی پس زوجیه قائمه
و کافره و ملوک که را میراث نمیرسد و همچنین مرتبه بغیر طلاق بائن میشود و احصان پیش از دخول بزوجه با عدم تمکن
از دخول در حال سفر و غیره ثابت نمیکرد و همچنین است حال الفاق و کسوت که در فقیهات نوشته اند
چه ناشیه را اتفاق لازم نیست و علی هذا القیاس کس معلوم شد که این امور از عوارض مفارقه و مشروطه
بشرط طائره بر اصل زوجیت است و لو سلمنا ذلك پس مسلم نمیداریم که از لوازم مطلق زوجیت است
بلکه مختص است بزوجیت و الله فلا یجوز لیس فیها علاوه اینکه وقوع طهار در مستحبه هم خلافی است شهیدین در مسئله
و شقیه در وضه بهیه میفرمایند و یقع بها الطهار علی صح القولین لعموم الآیه فان المستحبه بها زوجیه انتهی موضع الحاحیه
و نیز رسید مرتضی علم الهدی قائل بوقوع ایلا شده و شیخ سفید وسید هر دو قائل بوقوع لعان هم شده اند مستحبه
الے انها زوجیه تقع بها اللعان لعموم قوله تعالى و الذین یرمون از و اجم انتهی قال الفاضل الرشید
صاحب تحفه انجواب را در فقیهات تحفه در نهیه سئله متعه فکل عن کنز العرفان للمقداد آورده روان از منبع
التبیان نقل فرموده و هذه عبارة الرد اعلم ان بعض اللوازم مما تنفک عن الزوجیه فی بعض الاحیان كما عده
صاحب کنز العرفان و بعض اللوازم مما لا تنفک عن الزوجیه بتقصیه النص الصریح و هو اعتبار العدد فی المنکوحات
الاربع و قد اجمعت الامامیه علی ان المستحبه بها لا اعتبار للعدد فیها و قد ردوا ذلك عن ابی عبد الله
علیه السلام حیث قال لیس من الاربع و لا من السبعین فقد بان ان المستحبه بها لیس من المنکوحات
و لا المستحبه نکاح ثم اللوازم التي تنفک عن الزوجیه فی بعض الاحیان انما تنفک لاجل عوارض طاریه فی المحل المنکوح
و الرق و الکفر حتی لو زالت تلك العوارض عادت اللوازم باجمعها كما اذا صاحبته بعد النشوز و عتقت بعد الرق
و اسلمت بعد الکفر بخلاف المستحبه بها فانها لاجل دخول الاحل لا تصلح لتلك اللوازم فتد بان الفرق بین
الصورتین علی ان المخرج و دلیل محض المستحبه بها من هذه الاحکام لان فی کتب الشیعه و لانی کتب العامة
نعم فتشبهت بغيرهم ذکر الدلائل علی کونها سابعه و ما بانها لا یستلزم تخصیص ثم انه فرق عظیم بین الذکا که لازم
واحد و بین الذکا که اللوازم کلها انتهی و آنچه گفته است و لو سلمنا ذلك پس مسلم نمیداریم که از لوازم مطلق زوجیت

ثبوت آن براسه مطلق نکاح که رجوع بقضیه محله الله له الحریه میباشد و غیر مجدی مع انما من عام الاوقه
 خص و مخصوصات معصومیه متواتره پیش از صاحبها و خارج از استقضا اما قول شریف که برین علاوه سواد
 چشم تحریر این شعر است بل صرح باینکه قول مجموع انور مذکوره قول اکثر علمای ما است و این دعوی هم
 مجرد از دلیل است و غرض جناب سید آنکه کلام صاحب تحفه بطاهره مظهر اتفاق است و لیس که در این
 مظهر الاختلاف پس این افاده عاری از ربط مثل سایر نظائرش بوده باشد و علاوه که بنا بر مزید بحث
 بیان فرموده اند اغرب از کلام سابق است چه علم بقوت این قول یعنی قول تجلف ایلا بنجاب ساسی
 از کجا معلوم شد و استناد بکلام صاحب منهاج الهدایه از قابلیت اعتبار ساقط و از درجه اعتبار و با این جهت
 و رند هب اما می غیر منقطع و مثل مذنب اهل سنت بر اندازیده غیر مقصور پس تقویت مجتهدی توسل را دلیل
 بر قوت آن فی نفسه نمیتواند شد مگر اینکه فاضل رشید علاوه تقلید صاحب منهاج الهدایه را بگردن خود اندازد
 در صورتی که مقتضای قول تجلف ظاهر هم باید که قائل شود لان عبارة منهاج مشعرة اليه واليهم و استیک
 وقوع ظاهر اظهر واضح قولین بنا بر قول شهیدین است و بهر مذنب المعظم قال السيد الوحيد انما
 پس یگوئیم که با وجود ادعای فضیلت تا حال معنی احسان که در آیه متعه در قول حق سبحانه تعالی محصنین
 واقع شده نفی شده و گمان برده که مراد از احسان همان است که موجب رجم میشود و این گمان نادانی است چه
 مراد از احسان در ان مقام عفاف است عجب است از خواجسته و شاه صاحب که اول تفسیر مذنب خود را هم نیک
 و نه از عالمی معنی احسان را تحقیق کردند با کلمه چنانچه سابق مذکور شد و بیاضی در تفسیر آیه مذکوره نوشته الاحسان
 العفة فانها تحصين النفس عن اللوم والعقاب انتهى و در کثات است الاحسان العفة و بهر تحصین النفس
 من الوقوع فی الحرام انتهى و محصل آنچه فخر رازی در تفسیر کسبیه گفته است نیست که احسان در قرآن مجید
 معنی آمده یکی حریت است چنانچه در قول حق تعالی والذین یرمون المحصنات یعنی الحرائر و باز تفصیل
 بکسبیه گفته دوم بمعنی عفاف و ان در قول او سبحانه محصنات غیر سافحات و قوله محصنین غیر سافحین در قوله
 احصنت فرجهما است و سوم بمعنی اسلام قوله فاذا احصن ای اسلمن و چهارم بمعنی ذات البعل بودن است
 قوله و المحصنات من النساء الا ما ملکت ایماکم الخ از اینجا جمل خواجسته و شاه صاحب تفسیر علمای مذنب
 خود ظاهر و با هر گویید هر جا که در قرآن لفظ احسان دیده بر همان یک معنی عمل کرده با کلمه احسان بمعنی عفت
 اما سخن فیستاده ان معنی که موجب رجم است غیر لازم است مطلق زوجیت را و الا بدون تکلن و خول هم

ساسمین بقیدی مثل غیر ساسمین متخصمین نزد کافیه عقلا واجب باشد و الفا بعض بیان آمده که متخصمین
 باعتبار قصد و اراده خود و الفکاک لوازم زوجیت از تمتع به ساسمین محض میباشد و متخصمین شد که انقسم
 سفح از خلایق شرع است پس در متعه سفح مابین خلایق شرع باشد و آنچه گفته است که بیضاوی در تفسیرش
 تصریح فرموده باینکه السفاح الزنا من السفاح الخ گوئیم الفا معلوم شده که غرض تمتع محض سفح مابین خلایق
 انقسم سفح مابین خلایق شرع است پس در متعه سفح مابین خلایق شرع باشد بلکه در کلام بیضاوی نیز اشاره
 بطرف سفاح بودن متعه موجود است چنانکه بعد از چند سطر از عبارتیکه صاحب رساله نقل کرده است
 میفرماید و هی یعنی المتمعن الزکاح الموقت بوقت معلوم سنی به اذ الغرض منه مجرد الاستمتاع بالمرأة و تمتعها
 بما یعطی انتهى و وجه اشاره ظاهر است زیرا که بیضاوی در وجه تشبیه متعه مجرد استمتاع بالمرأة ذکر کرده
 و هر عاقل میداند که این مجرد استمتاع نیست مگر سفح مابین بقاضای قوت شهوانیه بدون آنکه نظم خانگی
 و قصد ادای حصول ولد بآن تعلق گیرد و حمایت ناموس و بیاسطت کلی در میان تمتع و تمتع به صورت پذیر
 بطوریکه هر واحد عرض و مال دیگر را مثل خود تصور نماید پس متعه مطابق کلام بیضاوی نیز در سفاح
 باشد نه خارج از آن و آنچه گفته است و فخر رازی در تفسیر کیه گفته الزنا ستمی سفاح الخ جواب این کلام در جواب
 فائده سابعه گذشته فلیطالع ثم و آنچه گفته است چون شاه صاحب دعوی بدیهه نموده اند لابد که فخر رازی
 و غیره علمای خود را الخ گوئیم این لفظ غیر مطبوع مرفوع است بدو وجه اول آنکه اختلاف در بیہیات خفیه
 بغایت شائع و جایجا در کتب حکمت و کلام واقع و ذکر تنویرات و تشبیہات بر سبب ظهور آن و بنا بر دفع انکار
 منکرین داب علمای کبار و اختلاف مشایخ و اشرافیه در وجود بعد مفسطور در غایت اشتهار که اشرافیه و حوای
 بدیهیت در وجودان دارند و مشایخ ازین بدیهه بر سر انکار اند و آنرا مرفوع اشرافیه می انکارند حالانکه تا حال
 گوش زد احدی نشده که کسی از علمای کبار مشایخ را بجهت انکار وجود بعد مفسطور از سوسطائیه و یا اشرافیه
 را بنا بر دعوی بدیهه آن سفیه قرار داده باشد دوم آنکه امام رازی انکار سفاح بودن متعه بطور شیعہ
 ابو بکر رازی از طرف شیعہ ذکر نموده و در مقام ایراد شیعہ انکار بدیهی خفی بنا بر طلب تنبیه بر آن غیر مستحکم
 و تعرض آن در این قسم واقع مشتمل بر امام رازی مطابق داب ظاهر بر بدیهی خفی بجهت خفای آن
 اتجاہ منع نموده و صاحب تحفه بلحاظ اصل بدیهه سفاح بودن متعه را بدیهی گفته و در حق العباد اقامت
 تنبیه بر آن کرده در نصورت شاعتی بطرف پیچیکه از امام رازی و صاحب تحفه تنبیه نباشد اقول

اغراض عین از تعددات تحریر او پس از تسلیم آنچه افاده فرموده میگوئیم که محض آنچه از کلامش مستفاد میشود آنست که
 در نکاح سفاح مع شعی زائد میباشد و در استمتاع محض سفاح بآبرین چون از کلام مذکور نفی مطلق سفاح بر سر آید
 نکاح هم داخل آن باشد و ازین افاده جدید این فتوای تازه هم معلوم گشت که اگر مسافری بسبب شد
 شقیق نکاحی براسه احصان عن الزنا نماید و اراده خانه داری و اخذ ولد و مباحط کلی و غیر آن نداشته باشد
 و بعد عشره و هفتۀ طلاق و در داخل سفاح غیر مباح خواهد بود و اگر زانی قصد بهر سایندن اولاد و تحصیل مباحط
 کلیه و تهذیب امور و تدریس نسل از منزه بهمانند حلال و طیب و آنچه فرموده اند که گوئیم همین مراد است
 گوئیم اگر مرادش اراده و طی غیر شروع از سفاح است باینکه سفاح را مرادش زنا و مقابل نکاح گرفته است
 كما هو الدار علی السنة الشارح و المشرعین من الفقهاء و المفسرین یقال باطل النکاح و حرم السفاح
 و هذا هو مراد جناب السید پس تفتید بقید محض لغو محض بلکه محمل و همچنین است چه محض و عدم آن در زنا
 یکسان است مگر اینکه بنا بر اجتهاد و تشدید زنا منقسم باشد بزنا محض و غیر محض و اول حرام و ثانی حلال
 باشد و اگر غرضش نیست که منته عام لغوی را اراده کرده لکن آری مقید بمحض ساخته مخصوص بفرده خاص
 که حرام باشد نموده منع از لیس مراد السید و لا مواضا القاسیر بحجاسیر بر علیه ان التخصیص بلا تخصیص
 غیر جائز و لا دلالة للعالم علی الخاص مع ان لكل من الفریقین ان یخصص بما یوافق مذهبه علاوه آنکه
 تفتید بمحض که ناشی از تشبیه نفس است تفسیر منته عنده حرام است و ایضا اگر مراد از محض سفاح مخالفت آن
 از حکم شرعیست فخر منته مسلیه و نعم الوفاق لکن تحقیق فی المنة المباحة فی صدر الاسلام ممنوع و کیف یقول
 مسلم بابقا الزنا فی الاسلام با آنکه اثبات حرمت منته از لفظ غیر مسافین بر این تقدیر مستلزم دور و مصادف
 علی المطلوب است و اگر مراد محض عدم اراده استیلا و دو خانه داری و مانند آنست فلا نسلم حرمته کیف و
 المسافر الكثير الشبق الخاشی المستلوح نکاحاً و عزم الطلاق بعد ایام فهو سفاح و محض علی الراجح
 مع ان نکاحه سالیع بالاجماع و لیس بسفاح فلیکن المنته کما و ایضا فتحقق التخصیص للذاتی فی جمیع افراد المنته
 ممنوع بل قد لا یحقق فی الزنا و ایضا کما لا یخفی و الفحاک لازم زوجیت و امر را در معنی محض داخل کردن
 تصف محض است و صاف متم بر جان انصاف چنین معنی تراشیده اند هر یک ممکن فلا تغفل و کلام بیضا و
 مشعر بل صرح است بفرق زیرا که در تعریف سفاح بزنا میگوید من السفح و هو صب الماء فانه الغرض منه و
 کلام فی سینه گفته اذ الغرض منه مجرد الاستمتاع و گفته الغرض منه السفح المحرر پس گو یافرقه بیان نمود میان زنا

محمود و استمتاع سباح و کلام فخر رازی صح و این از ان و آنچه محمول بر فائده سالیه فرموده اند لغرض از این محمول
 بهمانجا و اندامان و در وجهیکه در دفع لزوم سرفطائیت فخر رازی و غیره بیان فرموده اند مد فوج است باینکه
 هر چند کلام جناب سید شتمل بر مطالبه بود لکن ادراک معانی الفاظ عربیه را معدود در یدیهیات خنیه
 نمودن منسله پیش نیست اگر بر می میداند البته میباید که از یدیهیات جلیه انکار نکرده و منکر یدیهی جلیه فسطا
 است و کلام خفا و شری معنی سفا و تحقق آن میباشد تا قیاس آن بر بعد مغطیه نماند این خود ظاهر است
 که امریکه محتاج به تنبیه مثل کشید نمیه باشد البته بر مثل فخر راز و خضای نداشته باشد چون انکار فخر راز
 از تحقق سفا در استمتاع حق و صدق و مقرران بصواب است کما عرفت منافیان کلام امام خود در اشبه
 تا سیدن سفسطه اختری است پس آنچه در وجه دوم گفته که امام رازی انکار سفا بودن سفا بطور شبهه را بگوید
 رازی از طرف شیعه ذکر نموده عجب العجائب است و آنچه بعد از ان کلام فرموده که در مقام ایراد شبهه انکار
 بدیهی خفی بنا بر طلب تنبیه بر آن غیر مستنکر لغایت سبب بعد بلکه مستنکر است مگر فخر راز و محتاج به تنبیه سفا
 بوده که طلب آن از ملازمان سامی نموده و خود بدون تنبیه کرامی بر آن تنبیه نگردیده اند و اما لایر خنی
 به اهل العقول کما لا یخفی علی الفحول قال السید السند الوحید اما ما شرا آنچه گفته که هر جاد قرآن
 که تحلیل استمتاع بر نان وارد شده مقید باحصان و عدم سفا است پس محتاج به دلیل است از کجا که
 و عدم سفا از شرط بوده باشد و از مجرد معیت ذکر ی اشترط آن ثابت نمیشود کما لا یخفی فلما اذا عرفت
 کلامه و طرفه تر آنست که در باب فقهیات نوشته که فقههای شیعه نیز اعتراف نموده اند که زوجیت در میان
 مرد و زن متعه بهم نمیرسد و در کتاب اعتقادات ابن بابویه صریح موجود است که اسباب حل المرأة
 عندنا اربعة النکاح و ملک البهین و المته و التحلیل و انتی و این کذب است فصیح و بهتان است صریح چه سابقا
 دانستیکه اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بنا بر اخبار صحیح و غیر صحیح ایشان ثابت است و در محشری اعتراض
 بآن نموده و صاحب هدایه علی ما سبق گفته که نکاح المته باطل الحلیس اطلاق نکاح بر متعه ثابت شد
 غایه الامر در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر آن شده و قرینه تقابل متعه بآن هیچ است

در مال گزین
 اصدا نشد که ای از ملک
 کما نشد که ای از ملک
 بعد نظره از سفسطه این است
 تا سید و صاحب علمای این فضا
 بطلان قول و سفسطه این است
 جواب مدام را تنبیه و انکار
 چون جواب از طرف صاحب که
 باینکه سفسطه و انکار از طرف
 و انکار از طرف صاحب که

در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهى قال القاضی الرشدید این منع از عجاب روزگار و موجب استبعاد نظر
است بدو وجه اول آنکه قوله علماء محققین غیر سافحین حال از فاعل بتبعوا واقع شده در بیان خود مقرر است که
حال قید عامل میباشد پس حل نسأ مقید باشد باحصان و عدم سفاح و هو المطلوب و عقیف الدین حسینی
در رساله خود این مطلب را خوبتر بیان فرموده حیث قال لا یتعار لیس بمطلق حتی یتناول الوقت و الموبدل
هو مقید بکونهم محققین و الاحصان کون المرء فی زوج و الرجل محصن اذا كانت تحت زوجته و امرارة محصنة
قال الله تعالى و المحصنات من النساء ای ذوات المازولج و قال علیه السلام لا یحل دم امرأ مسلم الا
باصدی ثلث منها و زمانا بعد احصان و بنابر علی قولهم علی الزانی المحصن الرحم و علی غیر المحصن الجلد فاعلم ان
یکون الاتبعاد مقیداً فالمراد ان بتبعوا باسوا لکم حال کونکم ذات ازولج و هذه المرأة لا تسمی زوجة لوجه
احد ما لو كانت زوجة لمحصل التوارث منها و بالاتفاق لا التوارث منها و لو حبت العدة علیها و بالاتفاق
لا تجب و اذا کان ابتغارا الاستمتاع بالمال مقیداً بحالة الاحصان قال الامام علی القیة لانه هو المقصود
الکلام نقول ما جاز فی زیر را کیا و ضربت زیر اقاماً و قد ذکر الشیخ عبد القاهر فی دلائل الاعجاز انه ما من
کلام فیہ امر زائد او تعقید بوجه ما سوار کان بالنسبة او بالاثبات الا و هو الغرض الخاص و المقصود منه و هذا
فما لا شک فیہ انتهى فقلنا من قوله تعالى ان بتبعوا باسوا لکم مقید بکونهم متزوجین الی آخر ما قال لیس
هرگاه محققین غیر سافحین قید باشد برای ابتغار بلکه بنابر قاعده مشهوره که عقیف الدین حسینی از دلایل
الاعجاز نقل نموده مقصود اصلی همین قید باشد در نیصورت آنچه صاحب رساله انکار اشتراط نموده مجرد
معیت فمیده است سخت مستغرب وجه دوم آنکه کافه اهل اسلام اجماع دارند بر تعقید حل نسأ باحصان
و عدم سفاح و اختلافیکه در میان شیعه و سنی واقع است در انست که آیا در متعه نیز احصان و عدم سفاح
یافته میشود یا نه و طرقة تر اینکه خود صاحب رساله در همین فائده در وجه ثامن و تاسع تصریح بوجود احصان
و عدم سفاح در متعه نموده و ظاهر است که وجود احصان و عدم سفاح در متعه بطریق لازم است نه مجرد
معیت چه اگر بطریق محض معیت بدون تحقق علاقه لازم میبود الفکاک آن از متعه جائز می بود و احدی
از علمائے شیعه بخلاف الفکاک احصان و عدم سفاح از متعه قائل نیست و آنچه گفته است و این کذب است
فضیح و بهتانست صریح چه سابقاً و انستیکه اطلاق نکاح و تزویج بر متعه الی گوئیم جویش نیز سابقاً و انستی
که اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بطریق مجاز است کما اطلاق البصر علی الاعی و الحاکم علی البخیل و کلام در حقیقت

و آنچه گفته است غایه الامر و کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر آن شده و قرینه تقابل متبادر
 با آن صحیح است در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهی گوئیم بهین قرینه تقابل مغایرت در میان نکاح و متعه از
 قول شیخ صدوق ثابت باشد و بالتفاق فریقین اصلا در میان مرد و زن بغیر نکاح زوجیت بهم نمی رسد
 و اختلافیکه هست در اینست که تمتع بهازوجه هست یا نیست نه در اینکه تمتع بهابا وجود عدم زوجیت حاصل
 است و هرگاه از کلام شیخ صدوق مغایرت در میان نکاح و متعه ثابت باشد بی شبهه در میان تمتع و متعه
 بهابا علقه زوجیت حاصل نخواهد شد پس مدعی صاحب تحفه که عدم بهر سیدین زوجیت در میان مرد
 و زن متعه است از کلام شیخ صدوق ظاهر الثبوت باشد انتهی اقوال و همین غیر همین که درین افاده
 عاری عن الفائدة بیان فرموده اند از اعاجیب روزگار و اضا حیک نظار اولوالعبار است اما وجه
 اول پس مخدوش است اولاً باینکه لفظ محضین غیر مسافحین اگر چه حال واقع شده اما افاده حال
 تقدیر عامل را علی کل حال غیر لازم پس اگر سبیل دایب مناظره را سلوک میداشتند این اجمال و اجمال
 را بکار نمیدادند و نایک علی ما قلنا کلام الرازی فی تفسیر حیث قال الخامسة قوله محضین فیه و جهان آخره
 ان یکون المراد انهم یصیرون محضین بسبب عقد النکاح و الثاني ان یکون الاحصان شرطاً فی الاطلاق
 المذكور فی قوله و احل لکم ما وراء ذلکم و الاول اولی لانه علی هذا التقدير یقتضی الآیه محمله لائن الاحصان المذكور
 فیه غیر همین و المعلق علی المحلل یکون محله و حمل الآیه علی وجه یکون معلوماً اولی من حملها علی وجه یکون محله
 انتهی پس نفی اشتراط و تقدیر از این کلام مستفاد گردید و هو المطلوب مع ان المانع یکفیه المنع و علی المدعی
 اثبات دعواه و دانستیکه محضین را اکثر مفسرین بتفقیق تفسیر نموده اند و تقدیر بتعقیق و اشتراط آن در
 نکاح معنی ندارد و کما لا يخفى و ایضا میگوئیم که البکر رازی تصریح نموده باینکه مراد از احل لکم احلال نکاحی است
 حیث قال فی معرض الاستدلال علی ارادة النکاح انه لعمد ذکر المحرمات بالنکاح اولاً فی قوله است علیکم
 احما لکم ثم قال فی اخر الآیه و احل لکم ما وراء ذلکم فکان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد هناک بالتحريم لکن المراد
 هناک بالتحريم هو النکاح فالمراد بالتحلیل هناک ایضا بحیث ان یکون هو النکاح انتهی پس بر این تقدیر محضین
 از قسم حال مکرده باشد کما فی زیر البکر عطف و حال مکرده قید عامل نمیشد چنانچه بر کسیکه کافیه بن جان
 و شرح طاحامی خوانده مخفی نیست ظاهر البشر است اشغال که جناب سامی را عارض می باشد از چنین کتب
 متعارفه هم غفلت دست داده و ایضا غیر مسافحین نیز حال است پس بعد محضین که بمعنی متزینین یا

متعففین است چگونه حال سوگنده نخواهد بود و مفید تقدیر چگونه خواهد شد و انما نیایس باینکه کلام
 سامی بقتی بر غفلت از کلام استاد سامی است چه آن مرد و عزیز فرموده است که هر جا که در قرآن مجید تخیل
 استماع بر زبان وارد شده مقتید با حصان و عدم سفاح است قوله تعالى وحل لکم ما در ذلک ان یتمتعوا
 با ما لکم محضین غیر سافحین و المحضات من المونسات والمحضات من الذین اولوا الکتاب سن قبلکم اذا
 التمتون من اجورین محضین غیر سافحین انتہی پس دعوی او موجب کلیه باشد یعنی هر جا که لفظ احصان در
 این آیات وارد شده شرط حل نسأ واقع شده و جناب سید سید بر این دعوی طلب دلیل فرمود
 و جناب سامی فقط بر استدلال بلفظ محضین که حال واقع شده و در کریمه و حل لکم الخ وارد گشته
 بتوهم افاده مالیت تقدیر عامل را اقتصار فرموده و ايجاب جزئی را بر عم خود ثابت فرمودند و موجب جزئی بعد
 تسلیم موجب تحقق موجب کلیه نیست پس چنین تأیید استاد مجید از تلمیذ رشید نهایت بعید و اما با نقل
 عن الکفیف فهو خفیف و هو ضعیف قد بان لک فسعه ما قد قد ساء و قد دیت من قبل الیقین ان التمتع
 بهما زوجة فلا یسقط النکاح فی بیان ان التمتع محض است و متزوج و اما التزم علی الزانی المتزوج فهو نکاح
 التمتع و اما التزم لا التمتع المطلق و اما حکاه عن الشیخ عبد القاهر فلیس حکما کلیا و انما تجری فی الاحوال
 و اما التزم انما هو ان المودة و اما التزم انما هو من ثم تیس فحول اهل الاصول انکر و اجماع مفهوم المقبول بعفقه
 از وجه ثانی پس مدفوعست باینکه ادعای اجماع کافه اهل اسلام بر تقدیر حل نسأ با حصان فکما لشوان
 است چه کلام رشیدی در احکام موجب رجم است و استادش خود گفته که و لهذا شیعه نیز سبب
 احصان نمی شمارند و در رجم بر تمتع غیر ناکح جاری نمیکنند انتہی پس هر گاه با عترتش شیعیان قائل با حصان
 که زانی در تمتع نباشند چگونه اشتراط احصان در حل لشوان مجمع علیه کافه اهل اسلام تواند بود و آنچه
 گفته طرفه آنکه الخ از طرف امور است زیرا که جناب سید که در وجه ثامن تحقق احصان مع التمتع لقریح
 فرموده مراد از آن احصان بمعنی عفافست نه موجب رجم پس با عدم علم بر اخصم اراده نقض و ابرام
 چه ضرور و آنچه فرموده که اطلاق نکاح بر تمتع مثل اطلاق البصیر بر اعمی و حاتم بر تخیل است پس انیقول
 شریف بدان مانند کسی که پدر اطلاق نکاح بر نکاح فتنوسه و نکاح طفل از جانب ولی او اطلاق مجاز
 است مثل اطلاق البصیر علی الاعمی و حاتم علی التخیل فالجواب الجواب و قد مر تمام القول فیما مر
 و آنچه گفته که همین قرنیه تقابل نکاح باسته در کلام جناب صدوق دلیل بر ابراء نکاح و انی است

از مطلق نکاح پس سفارت میان نکاح دائم و تمتع متحقق باشد و ذلک لایجدی الرشید لقا و ادعا
 اتفاق فریقین بر عدم تحقق زوجیت بدون نکاح ممنوع است اگر مراد از ان نکاح دوام باشد و مسلم
 است بر تقدیر اراهه مطلق و لکن لایفید للرشید و من تبعه و العجب کل العجب که خود میفرماید که نکاح
 که هست در انست که تمتع بهما زوجة هست یا نه سبحان الله هر گاه اختلاف در زوجیت متحقق باشد
 و نزد فرقه امامیه در ازواج داخل پس چگونه منکوحه نخواهد بود اذلا فرق بین الزوجة و المنکوحه
 بالاجماع کما اعترف به پس چگونه انکار تحقق نکاح از احده از عوام شیعه ممکن باشد فضلا عن فضلاء
 فقط ما توهم من انکار اشیخ الصدوق صدق النکاح علی المنة عجب که نافع و ضار را از هم نمی شناسند
 و یقول ما یضمره ان هذا شیء عجیب و هذا من معجزات الائمة الطاهرين حیث یجری الحق علی لسان من حیث
 لا یشرع و لهذا الحمد علی ذلک قال السيد السید الوحید حکایت شریفه تناسب المقام ثلثة الاسلام
 محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی آورده سال ابو حنیفه اباجعفر محمد بن النعمان
 الطاق فقال قال ابو جعفر فی المنة انهم اهل حلال قال نعم فقال فما یمنعک ان تأمر نساؤک
 و یکسبن علیک فقال ابو جعفر لیس کل القناعات ترغب فیها و انکانت حلالا و للناس اقدار و مراتب
 یرفعون اقدارهم و لکن یا ابو حنیفه ما تقول فی البیضاء انهم اهل حلال قال نعم فقال فما یمنعک ان تقدر
 نساؤک فی الحوائث بما ذات فیکسبن علیک فقال ابو حنیفه واحدة لواحدة و سهمک الف درهم قال له یا
 اباجعفر ان الآیه التي فی سأل سائل اعنه قوله تعالی الاعلی ازواجهم او ما ملکتم یا انهم فانهم غیر یومنین
 فمن اتبعنی و اراد ذلک فاولیک هم العادون منطلق تحرم المنة و الروایة عن النبی صلعم قد جاءت بنسخها
 فقال ابو جعفر یا ابو حنیفه ان سورة سأل سائل مکیة و آیه المنة مدنیة و روایتک شاذة رویه فقال ابو حنیفه
 و آیه المیراث ایضا منطلق شیخ المنة فقال له ابو جعفر قد ثبت النکاح بغیر میراث فقال ابو حنیفه من این قلت
 ذلک فقال ابو جعفر لوان رجلا من المسلمین تزوج بامرأة من اهل الکتاب ثم توفی عنها ما تقول فیها
 قال لا ترث منه قال قد ثبت النکاح بغیر میراث ثم تفرقا قال الفاضل الرشید اگر چه اخراج این
 حکایت از کلینی غیر سدید لیکن از دقیقه شیخ صاحب رساله نقل آن نهایت بعید حالا انه کما از شریف
 و لطف الکفایت باید شنید پس از انجمله است آنکه جواب مومن الطاق با اشکال ابو حنیفه سیاسی ندارد
 زیرا که قیاس مستند بر صناعات و اجزای حکم صناعات بر آن ناچار میستند و شیعه از صناعات نیست

بل از افاضل عبادات است چنانکه بعضی احادیث فضائل آن که دلالت بر تساوی رتبه جمیع با جناب رسول محتاج
 و آنکه اطهار و طهارت و عبادت فائده عاشره خواهد آمد پس عدم رغبت به عبادت فاضله و قربت کامله چه معنی دارد و نیز
 فروشی از صناعات است پس عدم رغبت بآن بجهت زراعتش غیر مستبعد و از آنجمله است آنکه کافه عقلا میدانند
 که بنیاد فروشی بسا اباد و مزایای آنست و واجب اصلاست که شاعقی نیست آیا شهره از شهرهای مشهوره و
 بلدی از بلاد مشهوره خالی خواهد بود و از آنکه عقیقه های بسیار مستورات بشمار در آن با کثر صناعات مثل
 مثل فروختن سرکه و اجار اشتغال نداشته باشند پس از فروختن بنیاد غیر سرکه که نزد امام اعظم در حالت
 مثل سرکه است بشرطیکه در بیع آن ارتکاب محرم مثل ایهال نشود واجب که امری را که بر بنیاد فروشی است
 بعمل نیارند شناختی و قباحی لازم نمی آید پس در صورت التزام امام اعظم بنیاد فروشی بسا را که اصلا
 قباحی ندارد التزام امر متعین بسا بطوریکه امام اعظم بر مؤمن الطاق لازم کرده از وجوهی که تصور شود بلکه
 الحال بهم اگر احدی از خفیه التزام بنیاد فروشی بسا بطوریکه مرقوم شده نماید و از مخالفین خود در خواست
 التزام امر متعین بسا خصوصا قسم ثانی آن کند خداوند که بحواب او چه خواهند گفت و از آنجمله است آنکه
 عقل هیچ عاقل باور نمیکند که امام اعظم همچو التزام شنیع از سوانح طبع و قاده و من نقاد خود ترتیب داده
 بخاطرب بر هر و تیرش کار گرفته شود و هرگاه مخاطب بطریق مکابره لفظی که هوال مناسبه و جمعی از شناسا
 ملامد و بر زبان آورد بر قلم ظاهر آن مطلع نشود بلکه التزام کمال صحت آن نموده خود ملزم شود و بگوید که سبک
 انفعاله با آنکه بعدا تمام شد آنرا که امام اعظم بطریقت مؤمن الطاق عائد کرده بکلام بصیرفه او ملزم شد
 بدیون ظهور عارقه صرفه نزد عقلا غیر معقول و اگر چه لطافت این حکایت بسیار است لکن رد و الاختصار
 بطریق نمونه اند که از بسیار ذکر کرده شد اقول قبح و جرح در روایت این حکایت از فاضل رشیدی پس
 بعینه چه صحت صدق سخنان آن عقلا و نقل این بابت سدید و نظر با شتمال آن بر مضامین حق علیه
 و بنیات تبیین واضح علیه که ستمین را مجال انکار حقیقت آن نیست اخراج آن از لفظ الاسلام مجمل
 یعقوب کلینی طاب ثراه مستحسن و مستقر و استبعاد از آن از دقیقه سخن معترض پس مستبعد و مستغرب و
 چون اصل مضمونش حق و صدق است اگر مکابر لفظی بر روایت نمودن لفظ الاسلام انکار و تمسح
 ساطره حکلیه بنامین مؤمن طاق و امام اعظم سنیان اتفاق نماید انکارش بکار نمی آید و رجوع بنزع لفظی
 بنامید با آنکه انواری از حال دقیقه بنیاد فروشی باید شنید و ششم حق بین را از ملاحظه حق نباید پوشید

پس بد آنکه آنچه فرموده که پس از جمله است اینکه جواب مومن الطاق با اشکال الوصفیه سیاسی ندارد و
ناشی از غایت غفلت است چه در حقیقت کلام رشیدی با کلام امام اعظم و سیاسی ندارد زیرا که بنیای
اعتراض او بر نفس طاعت و اباحت متعه است لا علی کونها من العبادات چنانچه قول او از عم آنها حاصل است
اینمقال و سبب اینجاست پس جواب مومن طاق که در حدیث طبع طاق و در جودت ذین یگانة اتفاق بود
تمام باشد بلا کلام و عین حق و صواب و چون او تلفقه است که از عم آنها عبادة او افضل العبادات است پس
توجیه فاضل رشیدی از تعدیل توجیه القول بما لا یخصه قائم بوده باشد علاوه آنکه اکثر عبادات نیز باعتبار
اختلاف عرف و رسم بلاد مختلفه مستکبر و مشرک میشود چنانچه نکاح با وجود آنکه از جمله قربات و عبادات است
و لونی جمله اگر احدی از ارازل استعدای نکاح یک از نبات شرف نماید بر اولیای آنها شاق و ناگوار
می آید و همچنین رکوب حمار اسوة بالسلف الا براری فی بعض الدیار و ما شعبة ذلک بلکه در اکثر بلاد هندیه
نکاح زن با مرد دیگر بعد فوت زوج اول یا تطلق او باعتبار عرف نهایت مستکبره است و استعدای نکاح
ثانی از اولیای شان گوازا اولیای صحابه کبار باشند باعث اشمیز از خواطر نفسان و خایر سیکر و مع این
سن العبادات تقسیمه و ایضا سیکریم که نکاح دوام و متعه هر دو عبادات محض نیست و الا احرم و هر بعوض است
و التذاذ کنجاشته نمیداشت فلا باس تشبیهه بالصناعات مع ان قول امامه و یکمین علیک صریح فی
عده ایاها من الصناعات فلا تنفصل و ایضا مقصود مومن طاق تنفیر است نه تشبیه تام فلا یمم ما ذکره من الاجماع
الغیر الوجیه فی الفرق بنهما و بر ارباب الصنف که تدریب و توغل در فنون حدیث نموده اند شکی و پوشیده است
که سبالات در بیان فضائل استجاب در اکثر اخبار واقع و در احادیث فریقین شائع کما لا یخفی علی من حیال
خلال تلک الدیال پس استغراب معترض و تشیع او بران کما هو ظاهر من کلامه ناشی از اجنبیت و عدم
همارت او در فن حدیث باشد و هر متبعه جدا کسیکه مقصد و مقصدی شیخ الاسلامی بلیده درلی باشد
و سبب شکی و افتار احزین فرمایند چنین غفلت از استغراب نقد و رد فی الخبر النجاشی ایشیخ فی ریه کما یستحب
فی امته و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس هر گاه بنا بر چنین اخبار پیران و علمای ایشان دم از دم میزدند
و رند و ادعای مساوات بدرجه موسوی کنند پس چگونه طعنه بر دیگر اخبار متضمنه سبالات ثواب از حدیث
حق نیست که چون بغفلت و خطای انبیاء قائل اند و ادعای مساوات شان با انبیای بنی اسرائیل
مجال انکار و دم زدن نیست کیفیت و سمیت الدین علی خود را افضل از جناب خاتم الانبیاء سیکر و پس

تا انبیای نبی اسرائیل چه رسد و سیاقی متعلق به نیایان و آنچه فرموده است و از آنجمله است آنکه کاهن
 الخ هرگاه نظر بر یدرشادت و دینداری التزام بنید فروشی سنون فرموده اند و غیر از بیع قح اخیر اند
 اگر چه بقوی قوای بهیمیه و شش حرارت غریبه باشد و هیچ مواد شهنوائیه شبان رجال گردد یا التزام
 تسبیح بفعل و لوا نجر آله اخراج استر آخر الامر که را نموده اند با آنکه مثل امام اعظم اقدام بر آن نفرمود
 و جبارت بران نظر شناعیت آن نموده اند پس اگر احدی از شیعه نیز بمقابل انیمقال التزام شعبه
 بشرط و مستوفی آن نماید و برای امثال اتم ابن الزبیر و صحابیات شمع بن من صدر الاسلام آله
 غزوة او طاس که قریب بهجده دیا بست سال از ابتدای اسلام میشود تسبیح آنرا گواری فرماید چه عجب
 باشد و کدام وجه ملام و الطاعن علیه طاعن علی الاسلام و هذا الکلام علی مذ ذلک الکلام و حق نیست
 که رعایت عفت فی بعض الاحیان شرعاً لازم و چون باعتبار عفت تاخر بنید فروشی سنون و الزام
 تمتع برد کاین مستحب و غیر محسن است التزام هر دو مستند و آمد اگر خواهش نکاح ثانی از اولیا
 اهل سنت نموده شود و خصوصاً قسم ثانی که نکاح دوری باشد معلوم نیست که در ماده او چه خواهند فرمود
 آنچه گفته و از آنجمله است الخ مدفوع است باینکه عقل هیچ عاقل بعد اطلاع بر مضمون صدق شیخون
 کل الناس افقه من عمره الخ المحدثات فی الحال استبعادی از نفی گشتن امام اعظم که به نسبت فاروق
 اعظم امامی اصغر پیش نبود نمیتواند نمود و از اعتراض او بالقذیت سهم مومن طاق بوجه من الوجه ابا و نکاح
 نمیتواند فرمود و دانستیکه کلام آن یگانه آفاق از شوائب اسقام بر است و چون خارقه صرفه از
 برده نشین در مقابله مقابل صوفیه خلیفه زمان کارگر شود اگر چنین خارقه از مومنی صاحب کرامات ظهور
 انجامد و خرق حجت ضعیفه خفیه نماید چه عجب باشد قال السید السید الوحید فائدة تاسعه
 در ذکر اخباریکه اهل سنت بآن متمسک شده اند در باب نسخ حکم جواز تمتع و جواب از آن بدانکه علی

سنیان ثبت نموده اند در باب نسخ باخبار عدیده از آنجمله است آنچه در صحیح ترمذی از ابن عباس روایت
 کرده قال انما كانت المنة في اول الاسلام كان الرجل يقيم البلدة ليس له بها منعة فيخرج المارة بقدر
 ما يرى انه يقيم فحفظ له مناعة و تصليح له شعبة حتى نزلت الا على اذواهم او ملكت ايمانهم و قد رواه السيوطي
 في تفسيره الدر المنثور عن الطبراني و البيهقي في مسنده عن ابن عباس رضي الله عنه انهم اذا اجمعه است
 آنچه در صحیح بخاری و مسلم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند انه قال ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم كان يحكم الحمر الالهية زين خيرة في تفسير الدر المنثور رواه مالك و عبد الرزاق و ابن
 ابی شيبة و البخاری و المسلم و الترمذی و النسائي ابن ماجه و تميم و از آنجمله است آنچه مسلم در صحیح خود از سيرة
 روایت کرده انه غنم ذراع النبي يوم فتح مكة قال فاقمنا بها خيمة عشر ليوم فاذن لنا رسول الله في منتهى
 ولم يخرج حتى نهانا عنها و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم در تفسيره در منثور از سلمة بن الاكوع روایت کرده اند انه قال خيم
 رسول الله في منتهى يوم او طاس ثلثا ثم نهى عنها و از آنجمله است آنچه ابو داود و احمد از سيرة روایت کرده ان رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم نهى عنها في حجة الوداع و هرگاه برین جمله اطلاع یافتی پس میگوئیم اما اولاً اینکه این اخبار
 بر تقدیر صحت از جمله اخبار احاد است و اصل جواز منعه از کتاب الله و از اجماع محقق ثابت است و ظنی ناسخ
 قطع نمیدانند شد و الاصل عدم النسخ فیه استصحاباً بالی ان یظهر النسخ القطعی و لیس فلیس انتی قال الفاضل
 الرشید جواب ثبوت جواز منعه از کتاب الله در رد فائدة ثانیة و جواب تحقق جواز آن از اجماع محقق در جواب
 فائدة اولیة بتفصیل گذشت که از ذکر آن نایا استغنا حاصل گشته اقول اجماعی شبهات متقدمة را از ما تقدم
 باید جست فلا غیر فانیاً قال السيد الوحید و ثانیاً این روایات شمل بر تناقض و تهافت و اضطرار است
 است که ماقبل را در آن متنازع کردنی است انتی قال الفاضل الرشید مدفع است بچند وجه اول
 آنکه وقوع این قسم روایات در کتب احادیث شیعیه بیش از بیش است و اکثری از احادیث متعارفه شیعیه را
 صاحب تحفه در اواخر باب هفتم که در امامت است در تمهید بحث امامت ذکر کرده بلکه اکثر ابواب آن کتاب شمل بر
 احادیث معتبره مطلوب او هست و آن احادیث بر عزم شیعیه معارض است با احادیث دیگر که در طریق ایشان ال
 بر مطلوب شیعیه مردوست و اگر اینکلام معارض قبول جانیا بد گوئیم کتابین معتبرین شیعیه یعنی تهذیب سید
 شاهین عادلین بر وقوع کثرت تناقض و تهافت و اضطرار در احادیث شیعیه موجود اند چه معنی آن هر
 کتاب در اکثر ابواب آن بعد از ذکر احادیث و آنکه بر مطلوب خود احادیث متعارفه ان بعنوان امامت رواه فلان عن

فلان ذکر کرده در بعضی جا بحسب همان خود تاویل نموده جمع بین الروایات المتعارضة بنمایند و در بعضی جا حکم بضعف و
 اشغال آن نموده روایت سارخس مطلوب خود را از درجه اعتبار ساقط بنمایند و در بعضی جا با وجود صحت خبر محض بنا بر
 حفظ مذہب خود ترک آن خبر میکنند و چون درود این قسم اخبار مستلزم وقوع اختلاف بسیار در میان علما است
 لهذا وجود اختلاف در علمای شیعه بجهت کثرت تعارض ادله بیش از حد است و چون حال کثرت تناقض
 و تهافت و اضطراب در روایات شیعه این باشد که بنده از ان بطریق نمونه مذکور شد پس ایشانرا طعن
 بر اهل سنت بوقوع احادیث مضطرب متعارضة الطاهر در طریق ایشان و اختلاف علمای این فرقه در وجوه
 تطبیق و ترجیح بعضی از آن بر بعضی ناموجه باشد دوم آنکه هرگاه درین روایات مضطرب متعارضة الطاهر بیک
 بعزل آید چنانچه صاحب تحفه بیان کرده و سیاقی مع علیه و ما له و دیگر اجله علمای مکتب تکرار نسخ و اباحت تصریح
 کرده اند چنانکه امام نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید و الصواب المختار ان التحريم والا باحة كانتا من ثنات
 حلالا لا قبل خیر ثم حرمت یوم خیر ثم ايجت یوم فتح کیه و یوم او طاس لا اتصالا به ثم حرمت یوم سید لید ثلثة ایام
 تحریماً و یوم الیوم القیمه و لا مانع یشع تکریر الا باحة و التحريم انتهى مختصراً و بعضی از محدثین اهل سنت الفاظ
 حرمت آنرا که در بعضی مواقع وارد شده محمول بر توكید و تشهیر نموده اند نه بر انشای حرمت در آن مواقع چنانکه
 امام نووی در کتاب مذکور از ما ذری نقل کرده حیث قال و اختلف الروایة فی صحیح مسلم فی النبی عن المتنفذین
 صلی الله علیه و آله و سلم نهی عنهما یوم فتح مکة فان تعلق بهذا من اجازة نکاح الممتعة و زعم ان الاحادیث تعارضت
 و ان هذا الاختلاف قاطع فیها قالت هذا الزعم خطأ و ليس هذا تافضاً لانه یصح ان یمنی فی زمن آخر توكید
 او یشتتر النبی و یسمعه من لم یکن سمعه اولاً و یسمع بعض الرواة النبی فی زمن و سمعه البعض فی زمن آخر فنقل
 کل منهم ما سمعه و اضافة الی زمن آخر انتهى و چون تطبیق درین احادیث بعمل آمد که وجوه تطبیق مختلف
 باشد پس تناقض و تهافت و اضطراب باقی نماند و عمل بر احادیث مضطرب مع لبقاء اضطرابها لازم نیاید
 و این وجوه تطبیق اگر چه یکسان شیعه ضعیف باشد لیکن بمطلوب ماکه معمول بها بدون این روایات بع
 تطبیق است ضرری نمیرساند چه بر تقدیر ضعف آن از اکثر تاویلات شیخ الطائفة که بعضی از آن باعتراف
 اعظم علمای امامیه قابل استعجاب است و قد مر نقله فی جواب الوجه الخامس من الفائدة الثالثة بعد تر
 نیست پس سمج تاویلات شیخ الطائفة را بعد الجمع و التضعیف برفع تناقض و تهافت و اضطراب در نشن
 و تاویلات اهل سنت را رفع آن نه نشن میزان معادله را طرح دادن است سوم آنکه اکثر روایات مضطرب

در شان نزول آیات در طریق شیعه کوشی موجود و در ظاهر فقیهین سرود است پس هرگاه آن روایات ساقط از درجه اعتبار
و موجب جعل نشان نزول آیات نشود پس این روایات با وجود تطبیقات کثیره چه در اصطوح شود چهارم آنکه اگر اخبار
را که دال بر تاریخ تحمیم است بجهت تناقض و اضطراب ساقط کنیم پس در طریق اهل سنت احادیث بسیار از
حضرت امیر ابرار و ائمه اطهار و صحابه کبار بلا قید تاریخ در باب حرمت متعه مثل حدیث هی الرزنا بعینه و غیر آن مروی
است چنانکه در جواب فائده عاشق بنندی ازان مذکور خواهد شد و ان احادیث از توهم تناقض مبرا پس بحکم
آن احادیث نزد اهل سنت حرمت متعه ثابت باشد انتهی اقوال و وجه مذکور که بر عیش و دفع مقال جناب سید
انگاشته مدفوع است آنچه اول پس باینکه قیاس اخبار مضطر به تخلفه که بکمان خود آنرا نسخ اباحت متعه قرار داده
بر اخبار مختلفه فرقه حق که در بعضی ابواب فقهیه و مسائل اصلیه یا فرعیه دارد گشته قیاس مع الفارق است زیرا
اهل خلاف اخبار مختلفه تاریخ و مضطر به المضامین را نسخ امریکه ثابت فی الاصل باجماع فقیهین است و
کتاب و سنت ثبوت آن مقطوع به قرار داده اند پس اگر شیعیان نیز در نسخ امر مقطوع به متمسک باخبار گذارند میباید
قیاس رشیدی درست میشد و پس الامر کند لک و عاشق هم عن ذلک اما وقوع اختلاف در اخبار پس کسی انکار
نکرده تا انعام او تقریر یک ذکر کرده اند صحیح بوده باشد کیف و اکثر ظهور آیات قرآنیه با هم اختلاف دارد فیکف بالایا
بالجمله کلام رشیدی ناشی از عدم فهم کلام جناب سید و عدم ادراک مرام انجناب است چه او توهم نموده که غرض
در مقام تشیع و طام بر اصل وقوع اختلاف در اخبار سینه است کما یصح به کلام فی اخر الوجه الاول حیث قال
و چون حال کثرة تناقض و تعارض و اضطراب در روایات شیعه این باشد که بطریق نمونه بنندی ازان مذکور شد
پس ایشانرا طعن بر اهل سنت بوقوع احادیث مضطر به تعارضه الظاهر در طریق ایشان و اختلاف علما این فرقه
در وجه تطبیق و ترجیح بعضی از آن بر بعضی ناموجه باشد انتهی و نشان اینکلام سوء فهم مرام است چه غرض جناب سید
انست که چون اخبار نسخ اباحت ثابته قطعیه اضطراب و تعارض با هم دیگر دارد و تعیین زمان نسخ و تاریخ آن غیر
مضبوط است البته چنین اخبار مضطر به تعارضه صلح امر قطعی نباشته باشد نه اینکه غرض انجناب طعن بر اصل
وقوع اختلاف در ان اخبار باشد کما توهمه من قلله التبدل و سوء الفهم علاوه آنکه فارق اخر نیز موجود چه احد از علمای
شیعه در مقام محاجه خصام و مقابله مخالفین دست بردن احتیاج اخبار مختلفه مأوله زوده بخلاف علمای سنی که چنین اخبار
غیر مضطر به در مقابل شیعه علیه متبذات میشوند و ایضا فارق ثالث تحقیق که علمای امامیه جایگاه تاویل اخبار و
جمع بین آلتاری پر دازند صارت عن الظاهر و داعی الی التاویل تحقیق میباشد که باطلان اوسته او اجماعا کما شفا

عن قول المعصوم پس اصل حکم را اولاً بدلائل مستقلة ثابتة الاصل باثبات میرسانند و باز تاویل و جمع اخبار مختلفه
الطواهی می پردازند بخلات اهل خلافت در ما نحن فیہ کہ بنور دلیل بر نسخ حکم قطع از کتاب و جماع مقبول کہ صورت تحقق
و وقوع داشته باشد یا دیگر دلیلی کہ قابل قبول اهل انصاف در مضارضا باشد قاست نموده عمده شایه شان
همین اخبار مضمر است پس کس بمقاومت بعرض ثم نقض اگر اول نسخ آنرا ثابت نمودند و باز جمیع اخبار مختلفه میرسانند
راهی برده سید است نہ اینکه اصل نسخ را بچنین اخبار کہ خودش تاویل طلب است ثابت نمایند و ایضاً فارق را بین
نیز تحقیق است و آن نیست کہ جمع بین الاخبار الا امامیه بحسن و جمعی از علما کفول امامیه بوجه حسن جلوه ظهور گرفته
و احیاناً در بعض مقامات اگر بعض وجوه ضعیف بر جمع مبتنی شده بعض وجوه قویہ جامعہ ہم ممکن است بخلات
ما نحن فیہ کہ جمع آن هیچگونه از علمای سنیہ ممکن نمیشود اگر از یکجانب خنہ کلام را اسد و میسازند از طرف دیگر خنہ
بهم میرسد بلکه بابی دیگر گفتنی میشود لایسید با ساد و لن یصلح العطار ما افسد اللہ ہر دو آنچه فاضل عزیز در باب
ہفتم تحفه گفته ناشی از جنسیت اولیٰ بن حدیث و اصول امامیه است کہ این نسخہ و العجب کل العجب کہ
فاضل کشید در مقام تشیع بر شیخ الطائفہ فرمودہ کہ در بعضی جا حکم بغض و اثنال آن نموده روایت معارضہ
مطلوب خود را از درجہ اعتبار ساقط مینماید انتہ و این تشیع در حقیقت تشیع بر کافہ محدثین فریقین و تصدیر
تحقیق رجال است چہ داب نقاد حدیث و رجال همین است کہ تضعیف بعض و تصحیح و توثیق بعض آخر
می پردازند و لیس ذلک بحدیث مستحکم تا بوده است چنین بوده است طرفہ آنکہ بعد ازین فقرہ فرمود
است در بعضی جا با وجود صحت خبر محض بنا بر حفظ مذہب خود ترک آن خبر میکنند در یکلام طرفہ تدریس تمحیص
بکار برده است چہ جناب شیخ طح بعض اخبار مخالفہ اجماع فرمودہ است و ہر دیدن جمیع الفرق الاسلامیہ بیا
و جدی و لیس فیہ مانعیم بر علیہ و لیعاب بر و تشیع علیہ و چون فاضل معترض دیدہ است کہ در طح مخالف اجماع
علیہ نیست لغیر عبارت نموده گفته است کہ برای حفظ مذہب خود ترک آن حدیث فرمودہ تا در نظر عوام منشا طعن
گرد و ندانستہ کہ ارباب محقول را نظر بر معانی است و لا عبرۃ عند ہم بالعبارۃ و چنین تدریس و تلبیس را
کہ در نظر شان اعتباری خواہد بود فلا تعقل ولا ینبغک مثل خیر اما وجہ ثانی پس مدفع است بانیکہ نسخ مستند
معظم اہل سنت تحقق است و اخبار نسخہ غیر متعین التاریخ و علمای اہل سنت دست و پا بسیار زدہ و آنچه از وجہ جمع
و تطبیق و ششہ اند با ہم اختلاف کلی دارد ہر یکی مدد دیگر برادر جمع تشیع مینماید پس در نہ صورت چگونہ لغیر
تاریخ نسخ ممکن تواند بود و اذالم تعین کیف ثبت نسخ ما تقر باحتیاج فی الشیخ فی صدر الاسلام آیا منی مبنی کہ

همین قول نزدی که فاضل رشید لطیف خاطر آنرا نقل فرموده یعنی اجبت در همین دو مرتبه که آن تحریم مره
 فی خیر و آخری یوم الفتح نزد استادش غیر ثابت که سبب قدرت به دست عرقه علاءه آنکه در کثیر الاحمال آورده عن الحسن بن
 ماحلت المنة قط الا فی عمره القضاء ثلثة ايام ماحلت قبلها ولا بعدا عجب انتهى و بهر صبح فی وقوع التحلیل مره ثانی
 فکیف بالمترین و کیف مراراً و قدمت الاشارة الى ذلك مراراً لیس لاحال چنین تطبیق مطابق واقع نباشد
 آدمیم بر وجه جمیع که از ماضی نقل نموده اند پس بدلول عبارت ماضی که در این مقام آورده اند است که نمی بین
 یوم الفتح بنا بر تاکید بوده نه بنا بر نسخ و هذا مناف بما نقله به بنفسه عن النودی فیما تقدم بعده اسطر من وقوع
 التحلیل و التحريم یوم الفتح و ادعای پس اگر نمی تاکید می بر تحلیل در الوقت چگونه مکان سبب شست و در وایت سبب
 که مسلم در صحیح خود آورده مطلق است بوقوع اباحت یوم الفتح فان فیما ان سبب در جمیع لغوی یوم فتح که فاشا بهائمه عشره
 یوماً فان لنا رسول الله فی سنة لسنه و لم یخرج حتی نهضنا عنه و فی رواية سلمة بن الاکوع خص رسول الله التحريم
 او طاس ثلثه ثم نهض عنها پس محل نمی بر تاکید چگونه ممکن شود چنین تطبیق غیر مطابق واقع را محل اعتبار ساختن
 بران تخیر نمودن کار عقلانیت و اگر مثل این تاویل علیل به سر و پا قابل اعتنا باشد پس هیچ کلامی نخواهد بود
 که صلاح پذیر نباشد و لو کان مستلزماً علی السفسطة المختصة قال الطیبة فی شرح مشکوٰۃ و لا یجوز ان یقال ان الایام
 المختصة بما قبل خیر التحريم یوم خیر لثابت و ان الذی کان یوم الفتح مجرد و تاکید التحريم من غیر تقدم اباحت یوم الفتح
 که اختاره المازنی و القاضی عیاض لان الروایات التي ذکرها مسلم فی الاباحت یوم الفتح صحیحه فی ذلک فلا یجوز
 اسقاطها و لا مانع يمنع تکرار الاباحت و اگر گویند که ماضی از سبب تاکید می آن نمی است که در ادعای طاس ماضی
 شده گوئیم در ادعای طاس نمی مجرد و گذر نه گشته بلکه شخص المنة ثلثه یوم او طاس نیز موجود است پس تاکید لغوی چه
 و از اینجا واضح گردید که آنچه فرموده و چون تطبیق در این احادیث لعل آمد منبج است و کجا تطبیق لعل آمد
 بلکه در وجه تطبیق هم تطبیق نیست پس در اینجا بنا بر نسخ تمام ناقص باشد و در وجه جمع نیز و تطراب سبب اندر گردید
 نه منفی و آنچه فرموده اگر چه بکمان شیده ضعیف باشد ماضی است باینکه این وجه تطبیق بکمان اهل سنت هم ماضی
 نمیشود چه جای گمان شیده و آنچه فرموده چه بر تقدیر ضعف آن الحز اگر چه تاویل و تطبیق بعض احادیث مختلفه
 اما سبب که از جناب شیخ بوقوع آمده خالی از ضعف نیست لکن وجه تطبیق منحصر در همان وجه ضعیف نیست بلکه
 با نحای شتی که نهایت قوت دارد جمع در آن ممکن است بخلاف آنحن فیه که هر وجهیکه برای جمع قرار میدهند لاحق بر
 از سببانی بر می آید و نقل ملا و پیازه بر آن صادق فالقیاس مع الفارق بل مع الفوارق اما وجه سوء پس راجع

واصل بسو و جدول است فیرح جوابی که جوابه و بالجملة وجه جمع در اخبار را می قبول است لعدم التناقض بینها و وجه
 بین الاخبار الناسخه که ذکر فرموده اند غیر مقبول بلکه غیر مقبول است لشدّة الاختلاف و الاضطراب و التناقض و التناقض
 بین ملک الوجوه و کیف یقع الاضطراب بالاضطراب ام کیف یندفع التذاع بالمتذاع اما جواب وجه چار که پس نیست
 که هرگاه اخبار مفصله ناسخ بجهت اضطراب و تذاع مدفع و مطروح باشد اخبار مجامعه التدریج چگونه واقع امریکه
 ثابت بالاجماع المحقق القطعی باشد و آنرا در فی او لم یطرح و محل علی وضع الراوی تطیب قلب الخلیفه پس ایراد
 چنین وجه غیر شایان شان رشادت نشان نباشد مع اتها من اخبار الاحاد و لم یبلغ مبلغ الکثرة و الا شتمها
 و الاخبار المفصله شهر منها و غیر المشهور او لم یطرح من المشهور سیمایا اذ کان ذلک المشهور الی غیره و اسطر جوا
 واجب الرد و الانکار فاعتبر و ایا او لم یطرح قال السید الوحید ترمذی میگوید که در اول اسلام جائز
 بود و بود و او گوید که در حجة الوداع که آخر زمان آنحضرت بود منسوخ گشته است و قال الفاضل الرشید حیرانم که
 در روایت ترمذی و ابوداؤد و چگونه ناقض و تهافت متوهم میشود زیرا که ابوداؤد روایت نموده در حجة الوداع اخبار
 کرده و ذکر نموده در آنوقت مستلزم وقوع نسخ در آنوقت نیست چه جائز است که نموده از سابق باشد و در حجة الوداع فکر
 آن بجهت تاکید آن نظر بر جماع ناس مثل ذکر اکثر احکام دیگر واقع شده باشد پس در حدیث نموده در حجة الوداع
 نسخ ان قبل از حجة الوداع تعارض نباشد امام نووی در شرح صحیح مسلم یفرماید و قد روایه ابوداؤد من حدیث البرح
 بن سبر عن ابیه انی عن ابی حجة الوداع و بعد چند سطر گفته و ایما ان الذی جری فی حجة الوداع مجرد التمسک بما جانی غیر
 روایت و یكون تخذیره صلی الله علیه و آله و سلم یؤید لاجتماع الناس و التبلیغ لظاهر الغایب و تمام الدین و تقریر الشیخ
 حنفی بقوله لے یوم القیمه منی و قسطانی در شرح صحیح بخاری یفرماید لیس فی سباق ابوداؤد و سبک مجرد انی فلعلمه
 صلی الله علیه و آله و سلم اراد اعادة انی لیس من لم یسمعه قبل انتم ما اردنا نقله اقول حیرت جناب ساری
 در مقام مقام حیرت نیست زیرا که سبب کثرت اشغال که اکثر اوقات در مقام فخر و اعتدال بیان یفرماید البته
 مراجعت و توغل در فن شریف حدیث این مثل جناب بهر اصل و در افتاده پس منشاء این حیرت همان چیست
 و قلت تدرب در حدیث بوده باشد بلی حیرت نیست که امام سید که شایع مسلم است و قسطانی که از شرح بخاری
 و تدبیرین فن حدیث است چنین جمع و تطبیق بے سربا قائل گشته در روایت کبره نموده را بر نموده تاکید می حل فرموده
 و مشکه عجیب عن شامه زیرا که بر متامل خیر تصور نیست که مراد از آن نموده نسخ است پس فانه لظاهر المتبادر و
 خلافا غیر ظاهر و در کتب حدیث در روایات اخر که از سیره ما ذکر گشته تصریح نموده و است نفعی کنز العمال و التدریج

عنه حرارت باورشان بدوین صورت است که اول باینکه بر هر ضرورت را میوه را فرغ آن بحکمت

غزوة خيبر من كتاب البخاري وحي في الذبايح من طريق مالك بلفظ نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لحوم الحمير
وسياقي في ترك الخيل فخر رواية عبد الله بن عمر عن الزهري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن لحوم الحمير ولا حمارين طريق محمد بن سعد
البخاري ابن عباس شخص في نسخة لسان فقال له ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن لحوم الحمير ولا حمارين طريق محمد بن سعد
رواية يونس بن يزيد عن الزهري مثل رواية مالك والدارقطني من طريق ابن وهب عن مالك ويونس واسامه بن زيد عن
عن الزهري كذا انتهى ما في فتح الباري ما يتعلق بالمقام وشيخ عبد الحق ازساخرين در كتاب جذب القلوب ذكر غزوة خيبر
فرموده و بهم درين غزوه فكل متعة حرام شد و از ابتدا اسلام تا انوقت حلال بود و بار ديگر در روز او طاس كه بعد از فتح
كرد و در صباح شد و بعد از سه روز حرام گشت حرمت قطعي است و حتى موضع الحاح من كلامه اما بيان امر ثاني غني كونه
ان و اوفق لغرض استيد پس است كه بنا بر انكار صاحب تحفة تحريم متعة و خير نبوده باشد لکه در او طاس كذا في شرحه كلام
في باب اطاعن ليس ان اباحت متعة تمتد باشد از صدر اسلام تا جنگا و طاس كه در آخر سنه ثمانه واقع گشته و خير
در سنه سابعه پس اباحت متعة بنا برين قول تا بست سال تقريبا است و بنا بر قول شيخ خيبري كه از ان فيكون
انكاره انفع لنا چون غرض جناب سيد همين است كه روايات و اقوال اهل سنت در بيان نسخ خطا باشد و در حلال
دارد و هر يك بر قول ديگر و در انكار فيما يدليس انكار صاحب تحفة از نسخ خيبري موكد و مويد قول انجناب باشد و اوفق
مطلوب كمالا بخير ليس ايراد ان از فاضل رشيد در ان مقام مستبعد باشد و آنچه قسم نموده كه انجناب را روي سخن باضا
تحفة است طرفه مضروبي است بر سخن دين ساله با كاذبه فقه ناصبيه است فايده الامور مقام مناسب كلام تحفة هم
تذكر و مورد و مشهور در ان مقام نام ان بجا يره هم بيان نيامد پس بر سخن با انفرجه چه باشد و الفاظ كلام جناب
سيد كذا مستفاد بيان تماثل روايات است پس در ان مقام بر سخن با محدثين در راه استنباط است مثل كذا
و الجوده و در نظر كمي شان اما آنچه بر تقدير تسليم خيبري افاده فرموده اند ليس غير محصل المنع است و براكه اگر در احكام
حرمت بر ضرورت و عدم آن كوده پس اتقاع حكم را عند اتقاع العلم نسخ فتوان ناميد و اجتمع في يد نهى و نسخ
حيث عدم علت عدم است معند است بشق و حرارت بلا در وقت از اوقات و احوال غزوات و اسفار و اوقات
مرتفع نشده فيوجد الحكم عند وجوده بلكه اين علت و ديگر علتها در وقت فليقه بيشتر نموده مكان وجود و انحلال و اجبا
نميد انك كه علت در زمان خليفه زمان چه علت بجز سائيد كه منتهى نتيجه مطلوب نگردد و كلام در مستند وقوع نهى در
خير نسبت تا شواهد پناه بخير رفع استبعاد مي فرمايد بلكه كلام در تناقض و تماثل روايات است كيف و بنا
تصريح تزيدي در صدر اسلام اباحت متعة تحقق بود و لا غير و غزوة خيبر در اسلام واقع نشده بلكه در سده اخير ان براكه

۱۸۱

و رسال معلوم از هجرت مقدمه واقع گشته و همزمان این توار دو تالی نسخ در عقل بیچاره نیکی که در هر مرتبه یکی صادر شود و باند
نسخ گردد و در حقیقت نسخ کند ای راجع بقول بالبدیهه و لا تغفل قال استید الوحید و چون دیدند که انهم بدست
میشود چه از آن تخفیر است و بعد خبر هم بود حدیثی دیگر از کسی که در بار آورد و گفتند که نسخ آن در فتح مکه بود و قال الفار
الرشید بهرگاه بیان کرده شد که تفسیر اجابت متعه نسخ ضرورت داعیه ایست آن و متوجیب مع ان ارتفاع ضرورت
مذکور بود پس روایات و ابواب و تکرار نسخ مستلزم است و قیاحتی نباشد اقول این نسخ نیست بلکه
نسخ است زیرا که در تنبیه ارتفاع حکم عند ارتفاع العلم نسخ نیست و هم از عبارات شریفه همین مستفاد گردیده که در تکرار
توکر نسخ قیاحتی نباشد نیست لکن معلوم نگردید که تکرار آن چند مرتبه قائل اند اگر قائل به مرتین اند کما عن النوری
و غیره پس این روایات بر تفسیر است و دلالت دارد بر تثنیه آن تکلیف الجمع و اگر بکثرت مرات قائل اند پس مستفاد
سامی در باب مطاعن بهین قدر فرموده که کیار یاد و یاری از آن واقع شده و این نزد بد حال برتر و دایمان
در مره ثانیه است فضلا عن المرات پس چگونه بی باکانه جبارت بر زیاده میفرمایند علاوه آنکه هرگاه در تکرار نسخ
شناسائی نمی بیند از پس چرا قبیل ازین در روایت ابو داود و غیره را بر تکرار حمل فرموده اند همین سیقتند که این تثنیه
نامح است و در تکرار نسخ شاعی نیست قال استید الوحید و چون انهم عاری از صحت بودند و استناد آن بر دو خط
نمودند قال الفاضل الرشید روایات نسخ آن در طائف از کتب متداوله حدیث نه بیاد حشر است و
نه صاحب رساله از او انتقام حواله کتابی کرده تا در جایش بقلم می آید که آیا از روایت سخن توجیه است یا لا فان
اقول مخفی نماند که نسخ متعدد را و طاس در روایات اکثر ناس دارد و او طاس و ادوی از طائف میباشند و عجیب است

که فاضل رشید از نسیه غفلت مرزیده قال فی الفتح شرح المصباح للبغوی او طاس وادوا الطائف کثانی الجامع الابرار هم
خانی و ملاجلال کلای در حاشیه مشکوه فرموده او طاس موضع فی الطائف یصرف و لا یصرف حتی و هذا القدر کاف و این
کما هو لیس مخاف و از همین جا است که ذکر او طاس در انقیام در کلام جناب سید رند واقع نشده و فاضل رشید باین معنی و
نرسیده قال السید الوحید باز از انهم اعراض کرده در حجه الوداع گفتند بالجملة تبیج اندک اندک در زمان نسخ لغوی و
تا اینکه طفره کرده نوبت بزمان خلیفه ثانی رسانیده و از انروز نسخ بکمره قرار یافت انتهى قال الفاضل الرشید
او کلا جواب انتساب نسخ بسو خلیفه ثانی در فائده ثالثه ملاحظه فرمایند بعد از ان اگر باز بهوس تلفظ بلفظ استناد نسخ بطرف
مخلیفة ثانی باقی ماند از شاو فرمایند و الاواد انصاف داده از این قسم حجت شرکت باز آیند و ثانیاً در انقیام اصحاب
رساله استفسار سیر و در که بصاحب تحفه باین تمام هر قدر از صواب که علامه آنجناب را موجب ننگ است طعن میکند حال آنکه بفرمایند
که نسق عبارت انقیام و اکثر مقامات دیگر با خود از تحفه است باینه بنویس و تجردا انتهى اقول و نستیکه بنا و خلیفه تخریم بنویس
اسیو خود بر وجه شافیه ثبت ایداع او در دین الهی است کما مر با تم توضیح پس فاضل رشید ارفع ان لازم و اما یکم مقامات
و ملائک بر سر خود بر دوازده از این حجت شرکت باید که باز آیند و بیقتضایم بقول ان ما لا یفعلون دست از اعتقاد
بر داشته و اد انصاف و بهر دو یک اصل را و اول تقدیر انبیدان اظهار نمند و استغنا یک نوشته اند و این چنین و
میشود که مستغنی بنویس بی مقصود و غیره قیاس کرده عمده مطالب و سفاین عالییه بر اخذ نسق نقص در عذر ان بیان
در مقام انعام و معارضه نموده و این در اسن ذاک و قیاس من الفارق غیر جائز پس بعد تسلیم اتحاد نسقین شایسته
لازم نباشد چه اکثر اوقات در مقام معارضه اخذ نسق کلام مناظر تحسین میباشد کما لا یخفى علی ادله الالباب آیا
نمی آید که فاضل مستغنی در حل مطالب این رساله نسق تخریر از صوارم و ذوق افتاد حسام ذکا گرفته و تا سستی متع
ان بر عزم خود خیال آورده بلکه اکثر مطالب را هم از ان برداشته فضلا عن النسق و بمقادیرک بضاعتنا و دوت
الینا اتجاف از ان بر ما خود استه است باینکه این خیال محال است وانی له ذلک کما عرفت و سترت قال السید
الوحید علی اهل سنت در جمیع این اخبار دست و پا بسیار زدند و لکن من یصلح اظهار انفساد الیه
بعضی گویند که مراد از فتح که جهان جنگ او طاس است که بحجت قرب زمان طلاق فتح که بران نموده شد شیخ
عبد الحق دهلوی در مارج البیوة میفرماید باین معنی مباح بود در اسلام در غزوه خیر پس حرام گردانیده شد درین غزوه
بعد از ان مباح گردانیده شد و فتح که مراد یوم او طاس است و جمیع کردن بآن از جهت قرب و اتصال او است
بران بعد از ان حرام گردانیده شد بعد از آنکه روز تحریم بود باین معنی کلامه و این تاویل باین نظر آنکه بزمان است

چه طلاق او طاس بر فتح که نهایت تبعه انتی قال الفصل الرشید مدفع است بدو و جاول آنکه هرگاه
 دو چیز با هم قرب زمانی یا مکانی داشته باشند در محاوره عرب طلاق اسم کی بر دیگری شائع و در کتاب الله و سنت رسول
 واقع مثال اول قول حق تعالی انی اعصر عمره ویرسل السماء علیکم مدرک
 و چون انقیس محاوره در قرآن شریف و احادیث نبویه واقع باشند پس در حق ان هدیان گفتن بعد از ادب باشد
 دوم آنکه گوئیم هرگاه تاویل شیخ الطالیفه کشیغ عالمی بعد از تریغ مبلغ در حق آن گفته باشد اصرام قدس و الجوان
 قدس و سوا آن صد با توجه شیخ الطالیفه و دیگر علمای شیعه بنا بر عمل اکثر احادیث بر تفسیر که عظم جرات ایشان
 و احادیث مضاده مذہب خود است بآنکه از اهل اهل بر سبب که بر عایت مذہبشان نسبت تفسیر طوط است اظهار نموده
 اند در کتب فقهیه که در تنقیق و مغتفر مولف شده و در کتب مقالات اهل عالم نامی و کتاب پید نیست و بنا بر دیگر وجوه
 ضعف ضعیف است سبب درشته باشد پس تفسیر علماء اهل سنت که با طلاق فتم که بر او طاس من و در جگانه هدیان باشد
 اقول مخفی نماند که بعد از فتح که جنگ خنین واقع شده و بعد از ان او طاس پس طلاق آن بر فتح که بعد از انصاف
 باشد چه اگر اعتقاد از طلاق او طاس فتم که را نمی فهمد و کفما کان این طلاق البته بر سبیل حقیقت نیست و در حجاز
 قیام قرینه لایبی است چون قرینه در مانحن فیه منتهی مجاز نیز غیر مجاز باشد فلا یصح هذا الاطلاق علی الاطلاق و
 اگر مطلق قرب مکانی یا زمانی مجوز چنین طلاق باشد پس طلاق صاحب تحفه بر جناب هادی و طلاق تحفه بر شوکه
 عمریه هم جائز باشد چه قرب و تقریب یک جناب را نسبت با ستاد ارشد حاصل است اشد و اقوی از قرب او طاس بفتح که
 است و لایب فخی بر چهل رشید و اما مجازی که در کریمه انی اعصر عمره ویرسل السماء علیکم مدرک را واقع است پس
 نظر باستحال عقلیه اراده هستی حقیقه و ظهور معنی مجازی نزد کافه عقلا مقبول و معقول است لا محال لا محار و لکن
 لا یقاس علیه مانحن فیه للفرق البین بینما القیام القرینه العقلیه فی الجواز الاول دون الثانی و طرفه آنست که این
 جعفر فرموده که مراد از او طاس و خنین کی است سبحان الله گاهی او طاس و خنین را متحد قرار میدهند گاهی فتم که
 و او طاس را نیست حال اضطراب و دست و پا زدن علماء ایشان در باب تاویلات و لیکه اخبار مختلفه کاش از
 بهد امر همین قرار میدادند که مراد از لیم الفتح و او طاس و خنین و حجه الوداع و غیره یکی همان غزوه خیبر است للقریب
 الروانی و بر ظاهر است که قربین غزوات بحدک خیبر اقرب است از قرب سحاب و طریساکه در کریمه ویرسل السماء علیکم مدرک
 مراد است و آنچه در وجه دوم افاده فرموده موبد مطلوب است نه مضر آن چه هرگاه در بعض مقامات بعض تاویلات
 ضعیف از جناب شیخ بفتح آمده و تاخرین علماء فاضل شیخ بهار المله و الحق و الدین آن را تلقی بالمقبول نموده

تضعیف و تنقیح آن بر دست و آراستارند و بکلام الجواد قدس سره که گشتند پس تا ویلات یکیکه علیهم السلام عاریه و تمهید
سخنیه ایشانرا چگونه مقبول خواهند داشت مع ان الفرق بین نهاد و ذاک البعد من الفرق و البعد فیما بین شهر قین
زیر که اولاد اعیان و اول از مخالفت اجماع عترت یا سارضه اخبار استقصیه یا ادله عقلیه بر فرق حق و وجود و بر
اهل خلاف منقود که او مانا الیه غیر حقه و ثانیاً طریق جمع منحصراً در وجه جمع خاص که خبایث شیخ بآن قائل شده و دیگران
تضعیف آن نموده اند نیست بلکه جمع آن بخلاف ممکن بخلاف انحاء جمیع در مانحن فیه که بحکم سالم از حدیث
وجه نیست و هر یکی متناوینی و دیگری متناوین است و اما سلسله متعده از معارف مختلفیات بین الفرقین است بحدیکه باجست آن
از اجماعیات فرق حق بلکه از ضروریات مذهب ایشانست و حرمت آن از مسلمات جاوید سنییه بلکه از اجماعیات آخرین
ایشان است و سالیکیه خبایث شیخ در آن متعصب جمیع بین الاخبار بوجه من الوجود الضعیفه گشته اند یا غیر تمهید فائز گشته
که از مسلمات این فرق باشند پس و سارحه و سارله در وجه جمع و چنین سائل با که نباشد بخلاف نه الا ای کلا سافیه
که گوید امارت شیخ و تسنن درین دیار و درین معصار پرست و لو کانت مختلفه فی القدر السنی پس و چنین مسئله
انتقاد اضطرار بر جمیع و اوایل قانع و قانع اساس حرمت است و از اینجا واضح گردید که چون فرق بین الامرین پس
واضح است پس اطلاق نه بیان و آنچه بدان ماند بر تا ویلات علیهم السلام من است و اطلاق الجواد قدس سره بر بعض
تا ویلات ضعیفه فرق حق و او اکتفیم و حق جماعتیکه قائل باصول فاسده اند و اسناد نهان از السو پیغمبرش و حان
تجویز میمانند اسناد نهان که ایشان بجا بخلاف اصحاب اصول اصلیکه خلطاً جهاد فرعی از ایشان و بعض سائل
سر زنده و اصول شان از نقائص و معایب منزه و بر ما باشد الحاصل تیغ چون را نتوان گفت که الشام قدس سره
و هر کسی را که سکندر خورشید توان فرمود که الجواد قدس سره مصرع هر سخن جاوید هر گاه مقول دارد و آیا منی منی که حضرت خلیفه
ثانی با وجود آنکه از ضعیفه الزام غور و تدبیر داشت شان شان چه چیز نکاست بلکه این سکوت نتیجه تمیز بر نفس و
کسر باطن شان گردید و اگر اعیاناً و یا الله کسی از شیعه بمقابلگی از سنییه سکوت نماید حضرت اهل سنت چه یاده گویند که
نمیکنند چه بزرگانها که اصل نه آرزو و درستیها یکسانند و تلمیذ رشید در حق خود بکار برده بر تصدیق اثبات کافی
و دانی و در حق علمای خود اگر چه هزاران مرتبه یاده گوئی نمایند جرم و ستایش و مایل و توحید هیچ بزرگان نمی آید
فلا تغفل و چگونه حل علی التقیه معظم اجوبه المایه نباشد که مثل جناب سیدی هم در ماده ابن عمر دست بدامن آن میزنند و اگر
احیاناً در بعض مقامات بنا بر ندرت قائل بمضمون چه احتمال حل علی التقیه و نهی گذشته باشد تا ویلات صحیح آخر در آن
محال ممکن است نه محال قال السید الوحید از هم هم ماده اضطراب نمیکند چه ترندی جواز از آن مختص باطل اسلام

کرده بود و او طاس غیره در او اثر آن بوده انتهى قال الفصل الرشید در روایت ترمذی که در آن جواز منع شخص باول
 اسلام مذکور است و در روایاتیکه تحریم آن منسوب بطرس و طاس است تأخری اضطراری نیست بیا نشن آنگاه در روایت ترمذی
 واقع است عن ابن عباس قال انما ائمتنا فی اول الاسلام کقولہ حتی اذا نزلت الایة الاعلی ازو جهیم او مالک یا انهم قال
 ابن عباس کل فنج سواہما حرام انتهى مراد ازین قول ابن عباس نظر بر اطلاق انما ائمتنا فی اول الاسلام جواز مطلق
 آن بلا ضرورت داعیه الیها است و تقسیم جواز بعد نزول کریمۃ الاعلی ازو جهیم او مالک یا انهم مرفوع شد مگر جواز آن
 بوقت ضرورت مثل جواز کل میتہ در حالت مجتنبه بقی ماند چنانکہ روایات عدیدہ از ابن عباس صحیح جواز آن در حالت
 ضرورت در طریق اہل سنت موجود و سابق ازین خود صاحب رسالہ در اوائل فائدہ راجعہ جایکہ قول ترمذی از صاحب صحیح
 نقل کرده روایت حکم ابن عباس بجواز آن در حالت ضرورت نقل کرده و نظر بر ضرورت داعیہ در بعضی اوقات حکم
 بجواز آن بوقت ضرورت بعد ضرورت شدہ و بعد ارتفاع آن ضرورت مرفوع گشتہ کہ پس مطابق روایت ترمذی متعہ کہ
 بعد نزول الاعلی ازو جهیم ممنوع شدہ متعہ مطلقہ بود و آنچه در روایات دیگر حکم مرفوع آن در او طاس و غیر آن واقع شدہ
 مقیدہ بود کہ پس در روایت ترمذی و روایات دیگر اضطراری و احتیاجی نباشد لاندہ القدر مورد نسخ ارتفاع استعاضہ و
 الاضطرار انتهى اقول اگر صاحب مذاقی بسامع اینقال در حال وجوب و حال بترک و دلیلانہ شعہ
 ہر لحظہ لشکل آن بت عیار برآمد و دل ببد و نہان شد ہر دم لباس و گر آن یار برآمد کہ پیہ و جوان شد
 مترجم گردد نہ است و در واقعہ کہ مذہب اہل سنت در بارہ نسخ متعہ جاری صوفیہ یا نہ کہ وجود مطلق تطہور بطوار مختلفہ
 و تنزل بہ تنزلات متعہ است یا پیہ کہ شائبہ شائبہ است کہ بصورت متعہ حسبہ و نوعیہ متعہ مرفوع میگردد و حکم حاصل در
 خصوص نسخ طرفہ نسخ نمودہ اند اگر مذہب شان بر رنگی استقرای میگرفت بران کلام نمودہ میشود این تلویات بوقت قلمون اگر
 راجعہ علاج فاضل رشید خود در صدر رسالہ افادہ فرمودہ کہ اباحت مطلقہ در صمد سلام مشہور رسیدہ حال آنکہ از او نقل
 نمودہ یا نسخ فرمودہ احترام باباحت مطلقہ فرمودہ اند و نکول از قول سابق نمودہ و بعد الحمد علی ذلک و شخص این افادہ
 تازه کہ غالباً از تفردات رشید یہ بودہ باشد است کہ اباحت مطلقہ در ہنگام نزول کریمۃ الاعلی ازو جهیم او مالک یا انهم
 نسخ گشت و اباحت مقیدہ بقی ماند او طاس بآر بفرایند کہ تا انیت منسوخ متعہ بہا از او مرفوع بود یا از فلک زمین
 بینوا و تجرو اجاب این استفتاء نیز صواب مرقوم سازند تا بحکم انیت تلون در بیان حکم شرعی نشان رشاد نشان نیز
 کہ گاہی احکام از اباحت مطلقہ بفرایند گاہی اقرار و گاہی نسخ و افعال غیرہ قرار میدہند و گاہی نسخ در حال عقدہ
 دیگر تا حال انحلال نیافت کہ در اخبار کثیرہ سنیدہ کہ نسخ متعہ لوم الخیر وارد گشتہ مراد از آن نسخ مطلق بود یا مقید و همچنین

خود را برگزیند این مجموع هم جامع نیست و علاوه آنکه ترمذی روایت نموده که از ابن عباس آورده و گفته که کل فرج سوا ما حرم نقل فرمود
 واحد از عقل نسخ مطلق من حیث الاطلاق و بقا عقیده از آن که نسخ بکلی عقلی است و چون کلام بمعنی نیکوایه معتمد بنا بر روایت
 سینه ابن عباس در هنگام خلافت نشسته بود از بلندندگ اباحت متعه را در سیداد پس چگونه وقت نسخ اباحت متعه او طاس
 باشد یا چنین المأول کالراجح بنحیة حنین اللهم الا ان یقال نسخ او طاس خفی علی ابن عباس فظهر علی اوساط الناس
 لغزو باقتد من شر الوسوس الخناس قال السید الوحید و نیز تحریریم که متولد بعد از او طاس شافعی روایت بود او در
 واحد است که نمی از در حجة الوداع دانسته اند و آن متاخر است از او طاس پس همان اش در کاسه قال الفاضل
 الرشید جواب روایات تحریم آن در حجة الوداع الفاضل قوم شده با نی طریق که نمی در آن بنا بر تشهیر و تاکید نسخ
 است نه بطور انشائی آن فلا مضرب بین روایت ترمذی و ابی داود قول الفاضل قوم شده که این جواب ناشی از
 عدم اطلاع بر احادیث مذکور خودشان است و الا در آن احادیث تصریح واقع شده یا بابت متعه در حجة الوداع
 فلیت لیقل کون لینی للتاکید و التشهیر علاوه آنکه طیبی نیز تضعیف این جواب پیرامون تسبیل الفضاة سلوک داشته
 که امر نقلی عنه و مقام تعجب نیست که بنا بر عموم رشیدی جناب رسول خدا چندان اتهام در ظاهر و اعلان تحریم متعه
 فرمود که در مجمع ناس بهنگام حجة الوداع و در موضع دیگر تشهیر نمی و تکریر تحریم کرات مکررات نمود لکن کمی تشهیر نشد
 صحابه را شنیدن از آن متنع نشدند در هنگام خلافت بکر نیز همین قسم این تحریم بر بعضی صحابه مخفی ماند تا اینکه
 نبوت بانا امر صحابه را از آن و بر احد مخفی ماند آن هذشی عجاب این خارج از اگر سحر و عمریه نامید بجا است
 قال السید الوحید و فخر الدین را در تفسیر کبر حنین نوشته اکثر روایات ان لینی صلی الله علیه و آله و سلم
 نمی عن المتعة و من لحوم الحمیر الالهیة یوم خبر و اکثر روایات انه اباح المتعة فی حجة الوداع و فی یوم الفتح و یوم
 الیوم ان متاخران عن یوم خبر و ذلک یدل علی فساد ما روایت نسخ المتعة یوم خبر لان النسخ یمتنع تقدیر علی
 المنسوخ انتهى و درین کلام نصیص است بر تکیذ ترمذی و غیره صحاح خود و الله الحمیر و معدن یخولون بهنوم
 بایدیم و ایدی المومنین گردیده قال الفاضل الرشید بجان الله خود صاحب سالیه خیانت بین در نقل نموده
 و بیان نقل سقیم شنیع بر اهل سنت فرموده بحجاب این عکس معهوده عرض کرده آید تفصیل این اجمال بلکه انساب این
 عبارت بطرنت امام رازی بطور انشائی مخالف نفس الامر است و بیان واقع آنکه امام سه حجت از طرف قائلین باباحت
 متعه در تفسیر کبر فرموده و بعد ذکر حجت ثانیه میفرماید قالوا و ما یدل علی بطلان القول بالنسخ ان اکثر روایات
 ان لینی نمی عن المتعة و من لحوم الحمیر الالهیة یوم خبر و اکثر روایات انه علیه اسلام اباح المتعة فی آخر العبارة لینی

فل صاحب الرساله کس در نیبارة تنصيص است بر اینکه امام قول فالحلین بابت تنصيص نقل میکند بلکه امام خود بنابر مندرج
 کلام بعد از ذکر حجج ثلثه مجوزین متعه باز تنصيص بر نقل کرده گفته اند از جمله وجوه العالمین مجوز المستعه ولجودان متوجه بطرف
 واجب و تنقید آن شده پس قولیکه امام را در تنصيصات بر نقل بودن آن کرده باشد از انشاء بطرف است
 بودن و بران بنیاد شیعیه نهادن مقام استعجاب است انتهى اقول سبحان الله فاضل رشید خودش در انقیاد
 راه عصیبت مذہب پیوده و بر سبیل جرم و عثم سنا و خیانت بسو کلا زمان جناب سی پیوده و حاشا جنابه عن
 ذلک کیف و حق تعالی حق برز بانث جاک فرموده حیث قال فی القول الآتی طاهر صاحب رساله خود بطرف
 نیشاپوری و تفسیر کبیر در انقیاد مراجعت نکرده بر نقل دیگران اعتماد نموده الخ والا مرگ چه تنجیب از بعض تنجیبات
 نقل چنین عبارت فرموده پس بنظر انصاف ملاحظه باید فرمود که هرگاه خود انصاف نموده حکم بظهور احتمال نقل
 از ناقلین آخر فرموده پس انجیم حیزم که در انقیاد بخیات نموده جنایت صریح و خیانت فصح بوده باشد بقولون
 بانوا هم بالیس فی قابوهم و اتقید نفییه که بقول خودش خیانت بین او ستادش ثبوت یسر چه او روایت است
 نعم الصدیق نعم الصدیق را از کشف الغمیه نقل کرده حال آنکه صاحب کشف الغمیه عبارت طویل این جور را نقل فرمود
 و در عبارات این روایت واقع شده پس بحجاب این عکس معروض کرده آید مع ان الفرق بین التقلید کالفرق
 بین الشد قین زیرا که سنا و کلام منقول فیما نحن فیه بسو فخر رازی شت و قبا حسی ندارد چه او هرگاه از جانب شیعه نظر
 را نقل فرموده و صلا مطلقا تعرض بحجاب آن نموده و انکارش فرموده پس حقیقت آنرا مسلم نیست و اسناد
 مایله المناظر الیه لیس مستقیح و لا یجوز لایما نظر الی ما افاده الرشید مرار من ان علم التکلیف مطلقا دلیل علی
 الرضا و التسلیم و لا یخفی علی من راجع الی التفسیر الکبیر انه مع تصدیق الابطال حجج المجوزین ثم یات بتلخیص اصلا علی ما
 الکلام و آنچه فاضل رشید فرموده که بعد از آن متوجه جواب آن شده اگر مرادش از آن توجه بحجاب بعض حجج مجوزین
 است فهو مسلم غیر محذور و الا فهو کذب و بهت بحت اللهم الا ان یکون المراد من التصدیه المقصد التقبی و لعله حصل له العلم
 مبانی القلوب و الاطلاع علی الغیوب بنوع من التوجهات الباطنیة و الکاشفات النفسانیة و هر یک که درین کلام صحیح
 درشته باشد انیک تفسیر کبیر حاضر ملاحظه فرماید و تجلات نسبت حال خیانتیکه از ستاد شریف شان واقع شده
 چه صاحب کشف الغمیه در رد و قبح در کتاب نشده بلکه ضمایع عیاری را از این جهت نقل نموده و این بدست
 ذاک و لکن المکابرة و افعال قال الشید الوحید و برخی در صد و هجده این روایات شده گفته اند که حدیث
 سلیح شده و باز منسوخ گردیده لکن نیشاپوری در تفسیر خود انصاف نموده تنصیف آن پروخته گفته قول بر قابل

و حصل التحليل مراراً و نسخ مراراً ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن الروايات انتهى قال
الفاضل الرشيد ان كلامهم مثل كلامه انما هو نقل كونه مقام استغراب است چه نيشاپوري كونه نيز ان كلام را در اشنا
او در مجوزين مستعد از انها نقل كرده نه آنكه خود نشاني آن كلام منوده حيث قال والقائلون بابطال المتن قالوا لا يتبعها بالاول
يتناول الاستمتاع بالمرآة على سبيل التوبيخ الى ان قال وما يدل على ثبوت المتن مما جاز في الروايات
ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن المتن من لحوم الحمير الا بلبية يوم خيبر واكثر الروايات ان صلوات الله عليه وآله
المتن في حجة الوداع وفي يوم الفتح وذلك لان اصحابه شكوا اليه لوسن طول الغزوة فقال استمتعوا من هذه النساء وقول
من قال احصل التحليل مراراً و نسخ مراراً ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن
هذه الروايات ونهى عمر بن عبد العزيز على ان كان ثابتي عنده لم يكن نسخ ليقول عمر كما اشار اليه
عمر بن النخعي و احبب بان المراد من قول عمر واما نهى عنهما انه قد ثبت عندي نسخهما في زمان الرسول صلعم
وقد سلموا الى ذلك فكان اجماعاً انتهى و چون تفسير نيشاپوري تهذيب تفسير كبير است اين عبارات تفسير كبير نيز از مقام
نقل ميگيرد تا حال عدم نقل صاحب رساله بخوبي واضح شود قال الامام بعد نقل الدليل الثاني من ادلة القائلين
بابطال المتن قالوا وما يدل على بطلان القول بالنسخ ان اكثر الروايات ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن المتن من
الحمير الا بلبية يوم خيبر واكثر الروايات ان ابياح المتن في حجة الوداع وفي يوم الفتح و هذا ان اليونان متأخران عن يوم خيبر وذلك
يدل على فساد ما روى انه عليه السلام نسخ المتن يوم خيبر لان النسخ يتبع تقديمه على المنسخ وقول من يقول انه حصل
التحليل مراراً و نسخ مراراً قول ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروايات
انتهى ولعله ان حجت نائيه اشيان ذكر كرده و لعله منورده هذه جملة جوه القائلين بجواز المتن انتهى طاهر صاحب رساله
خود بطرن نيشاپوري تفسير كبير در نيقام مراجعت كرده بر نقل ديگران اعتماد نموده در رساله خود بخير بر نقل غير طاهر
بالاصل پر در ختم و چگونه از امام رازي و نيشاپوري كه مذهب تفسير كبير است متصور است كه در حق تحليل نسخ متن مراراً و نسخ
كه هو قول ضعيف لم يقل به احد من المعبرين حال آنكه امام شافعي كه امام شان باشد قائل اين قول است صاحب
سعال الترمذي يغير ما قال الربيع بن سليمان سمعت ابا ثعلبي يقول لا اعلم في الاسلام شيئاً احل ثم حرم غير المتن انتهى

ان صاحب رساله نيشاپوري تفسير كبير است اين عبارات تفسير كبير نيز از مقام
نقل ميگيرد تا حال عدم نقل صاحب رساله بخوبي واضح شود قال الامام بعد نقل الدليل الثاني من ادلة القائلين
بابطال المتن قالوا وما يدل على بطلان القول بالنسخ ان اكثر الروايات ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن المتن من
الحمير الا بلبية يوم خيبر واكثر الروايات ان ابياح المتن في حجة الوداع وفي يوم الفتح و هذا ان اليونان متأخران عن يوم خيبر وذلك
يدل على فساد ما روى انه عليه السلام نسخ المتن يوم خيبر لان النسخ يتبع تقديمه على المنسخ وقول من يقول انه حصل
التحليل مراراً و نسخ مراراً قول ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروايات
انتهى ولعله ان حجت نائيه اشيان ذكر كرده و لعله منورده هذه جملة جوه القائلين بجواز المتن انتهى طاهر صاحب رساله
خود بطرن نيشاپوري تفسير كبير در نيقام مراجعت كرده بر نقل ديگران اعتماد نموده در رساله خود بخير بر نقل غير طاهر
بالاصل پر در ختم و چگونه از امام رازي و نيشاپوري كه مذهب تفسير كبير است متصور است كه در حق تحليل نسخ متن مراراً و نسخ
كه هو قول ضعيف لم يقل به احد من المعبرين حال آنكه امام شافعي كه امام شان باشد قائل اين قول است صاحب
سعال الترمذي يغير ما قال الربيع بن سليمان سمعت ابا ثعلبي يقول لا اعلم في الاسلام شيئاً احل ثم حرم غير المتن انتهى

و صاحب الحال الباطل میفرماید قال الشافعی ما علمت شيئا خرم مرتين و اربع مرتين الا ستمه النساء انتهى اقول سبط
 انكلام نيشابوری هم مثل كلام رازی است که بظاهر از جانب شيعيان گفته لکن چون در اينجا جواب غير از تسليم چاره نيافت
 هر دو قبح آن نيز داشته اينمى مبنی که بعد از اين احتجاجات از قبل شيعه انکشاف يمين قدر نموده که چسب این را از کس قبل
 عمر و انا انهي عنهما انه قد ثبت عندني نسخهما في زمن الرسول وقد علموا ذلك فكان اجماعا انتهى و فاضل شيعه خود اين
 عبارت را نقل کرده و شغلن نشده باینکه از اين کلام غير از تسليم چه ديگر مستفاد ميشود يا اينکه با وجود نقصان قبح و جمال
 فرموده و ايراد عبارت رازی در اين قول بغير است لکن چون انکشاف يمين و تصحيح را در پيش نهاد خاطر ميايست بطلان
 بلاطائل می پردازند و آنچه توهم فرموده که امام شافعی قائل بوقوع نسخ است مرا اخلاصه تصور تصحيحه و ترقيقه عن اهل
 و النيشابوری و كيف يقولان على خلاف امامها پس مرفوع است باینکه خودش قول اباحت مرتين و تحريم مرتين
 از شافعی نقل نموده و بسبب الفرق بين من المراتين والمراسين تصحيحه و تحريم مرتين و تحريم مرتين را استلزام ترتيب قول
 بالمرتين نباشد و بر تقدیر که مراد از جمع ما فوق الواحد باشد از آنجا که اين قول شافعی نزول از نيشابوری هم ثابت و محقق است
 يا اینکه تلقای شافعی در آن نزد ایشان لازم بوده باشد آيا نيست که عاجبيه در اکثر مسائل با مصحوب خود مخالفت چنانچه
 پس اگر از شافعی هم اين هر دو مفسر که گوياد عاجبيه مستند مخالفت در زنده عجب باشد هر گاه که مثل فاضل خريز
 انکار تحريم جنسي نموده منکر اين قوم شافعی گشته اند پس اگر خريز رازی و نيشابوری هم که علم و فضل ابرويز الا قائل
 بوده اند خلافت نموده باشند که ام مقام استبداد و لغت الهاديه سبيل استبداد و قال السيد الوحيد و ثانيا
 روايات بر تقدیر صحت و حجيت صحاح اخبار مشهوره و انه بر عدم نسخ و تحريم غير آنکه از صحاح و غيره از کتب معتبره
 سنيان مذهب ارقام آمده نمی تواند کرد باینکه احادیث تحريم عمر مثل قوله وانا احرهما و اني عنهما و حديث عبد الله بن
 عمر و عمر بن الخطاب و جابر بن عبد الله و ابن مسعود و سائر اخبار يک در فائده ثالثه از کتب معتبره سنيان
 منقول شده ابرج و اقوى و اصح است از اين اخبار بنا بر چند وجه اول آنکه روايات سابقه موافق کتاب الله است
 و اين روايات مخالفت ان دوم آنکه روايات مقدمه موافق اصل است که مستفاد حکم و اصل است عدم نسخ
 بخلاف اين روايات و مطابق الاصل ارجح علی مخالفه دوم آنکه روايات عدم نسخ متفق عليه است و اينها مخالف
 فيه و اول مقدم است بر ثانی چه روايات يک از کتب شمار عدم نسخ و ثالثه و ارجح است بر شما و تسليم اين روايات
 که برخلاف ان دلالت دارد بر خصم لازم نيست فان اقرار العقل على انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم چه چاره آنکه
 انهي که روايات نسخ متعارض و متناقض است بخلاف روايات سابقه تحريم عمر و تحريم عمر حاضر است

اگر مخالف را در صحت و محبت آن تردیدی باشد از آن حلی در تحقیق بودن آن اول راه نمیدارد و هرگاه توفیق بر او نیاید
 المتعارضة الطاهر بیان کردیم ما را حاجت بطرف ترجیح نماند چه حاجت بطرف ترجیح و در صورتی که تعارض می
 نه در صورت عدم آن کما لا یخفی علی خدام فن الحدیث و نیز آنچه صاحب رساله وجوه ترجیح روایات مذکوره که در فائده نقل
 نقل کرده بر روایات مذکوره در این فائده ذکر فرموده است ما را حاجتی بطرف دفع آن وجوه نماند و معتمد بطرف
 ترجیح اجمالا کلام بر آن سلیم و سلیم گوئیم قوله اول آنکه روایات سابقه موافق کتاب الله الخ گوئیم از جواب پانزدهم در طحاوی
 فوائد سابقه مرقوم شده معلوم گشته که روایات تحریم شده موافق کتاب الله است و روایات واکله بر حاجت سلفه است
 مخالف کتاب الله قوله دوم آنکه الخ گوئیم حکم استصحاب و اصالت عدم نسخ تا وقت عدم ظهور دلیل نسخ مسلم است
 بعد از آن ممنوع و هرگاه اول نسخ این بیان کردیم و تقدیر در جواب فائده عاشره بیان خواهیم کرد پس استصحاب و اصالت
 عدم نسخ را نزد اصحاب خبرت سزا نماند قوله سوم آنکه الخ گوئیم حال روایات عدم نسخ در فائده ثالثه و عاقله
 و بر تقدیر تسلیم گوئیم اگر فرض کنیم که روایات عدم نسخ متفق علیها است پس روایات حرمت متعه هم متفق علیها
 و حدیث نخی النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن المتعه و محرم الحرام الا لیه که تہذیب و استبعاد مذکور است و الی غیر تحریم آن
 در فریقین موجود پس آنچه صاحب رساله در حق اہل سنت گفته در حق امامیه جاری میشود قوله چهارم آنکه الخ گوئیم سابقه
 که روایات نسخ متعه هرگز متعارض و متناقض نیست و روایات واکله بر جواز آن دلالت بر عدم نسخ ندارد و آثار را
 صالح متعارضه روایات نسخ گفته آید فضلا عن اینکه عمل با قول غیسم آنکه الخ گوئیم تحریم جناب رسالت صلی الله
 علیہ و آله و سلم را و همین بودن حضرت عمر بر سر تحریم آن معارضه است باجماع اہل سنت چنانکه از علامه حلی در جواب فائده
 خامسه نقل آن گذشته و نیز معارضه است باحدیث حضرت امیر المومنین که در تہذیب و استبعاد از کتب شیعه در
 صحاح اہل سنت واقع است کما مر نقله غیر مره قوله بال اتفاق فریقین الخ گوئیم این قول از مسلمات اہل ایمان
 بلکه از ضروریات دین سید الشہداء است و متغیر از ذکر حجت و برهان است پس تعرض باد که ان از قبیل اوضحاح
 و توضحات و اثبات باشد قوله و معلوم است الخ گوئیم ادعا اعزیت شیعه بمذہب الله اطهر است بسنایان نزد
 اہل سنت مقام غایت استصحاب است چو ایشان خود را اعراف علوم حقہ الله اہل بیت میدانند و شیعه را اعراف بعلم
 سیگویند که بسبب جاهل غیر مومن بودن رواة بلکه تصرفات ریکه ایشان مخلوط باطل شده چنانکه نقل آن از
 شرح کافی کلینی در مابقی گذشته و سیاتی عن قریب و ہر چند این بحث تفصیل بلع میخورد و فقیر بارہ ازان در
 کتاب منة الراشدین بیان کرده و از آنجا کہ انکلام در مقام منتظر او مذکور و مختصرا منظور است لهذا بر بعضی اشارات

بن علی ابن ابیطالب حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام را از شیخ امام عظیم شمرده اند که نیست صاحب رساله احد از علما
 شیعه نیز شرف تقدیر این قدر همان امام زادگان حاصل داشته باشد فایده فرایچه در مقام از ادعا تشیع کار نیکشاید انجا
 و اقیست آن میاید اگر صاحب رساله قدرت بر آن دارد از قوه لفظی آرد و الا زبان قلم از اظهار چنین بیادیهما باز دارد
 و محبت ابوحنیفه یا الله بل بیت شهر از نیست که محتاج به بیان باشد و در کتب فضائل امام عظیم موجود بلکه در بعضی از این فضیله
 علما هم بر آن معقود و قضا که از اندیشه شری قضا فتوا ابوحنیفه بوجوب نصرت حضرت زید شریف و حمل مال بسو او
 و بر نگه داشتن مردم بهر آنکه او بجهت خروج بر دوالت در طالع ثانی از جنر رابع در مکه انوار بقتل کرده حیث قال و قال
 صاحب الکشاف فی تفسیر قوله تم الانیال بعد انطالمین ان ایا حنیفه کان لفتی ستر بوجوب نصرة زید بن علی بن الحسین
 و حمل المال الیه الخ و خرج منه علی اللص المتقلب لنفسه بالامام و الخلیفه کالدواقی و شبیهه حتی قال له امره ان شرت
 انی الخ و خرج مع ابراهیم قتل فقال یا لیتنی کنتم مکان ابنک انتی و محبت شافعی و شبیهه و بنیل الله بمرتبه بود که درام ششم
 بود و انتساب و تشک امام مالک امام احمد بطرف الله در تصب سیر و هم از باب یازدهم تفسیر تفصیل مذکور و نیز در
 مشهور و اگر انیکلام هم در جایی پذیرای نیاید پس در هیچ الحن باید دید که علامه حلی در ان کتاب در بیان فضائل افسانه
 حضرت امیر المؤمنین سفیر اید و اما الفقهاء و کلام یعون الیه اما الاما بیه نظایر و اما احنفیه فان اصحاب احنفیه گفته اند عن احنفیه و هم
 علمنا الصادق علیه السلام و اما انشای فایده و عن محمد بن ادریس الشافعی و هو قر علی محمد بن الحسن کلینیه احنفیه و علی مالک فرجع
 فقهاء الیه و اما احمد بن حنبل فقر علی الشافعی فرجع فقهاء الیه و اما مالک فقر علی ابنین احمد و یحیی و کر و یونس و یحیی و یونس
 عبد الله بن عباس و یونس علی و الشافعی و اما جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حتی و فضل بن زید و ربان بن جریب و یونس
 اقول ذکر ان ابا حنیفه قر علی الصادق ثم ذکر ان الشافعی قر علی محمد بن الحسن کلینیه احنفیه و علی مالک فرجع فقهاء الیه و هم
 من هذا ان کل من قر علی احمد فرجع فقهاء الیه فرجع فقهاء الاما علی هذا التقدير اصادق و احنفیه اصادق عنده لا شک
 انه حق و صدق فلم یبق له بعد هذا الکلام اعتراض علی الاما حتی ما در نقل و از عجایب امور آنکه قاضی نور الله شوشتری ما
 آن تقصیر که دارد در جمع فقهاء اربعه بطرف حضرت امیر المؤمنین و شیخ الاسلام را از نیست و قضا قیاس و استیصال احنفیه
 مرد و گفته خیا که در جواب کلام فضل بن زید و ربان میفرماید و اما الله من عبارة الکاتب و ظن انه وجه قرة العرایب فجاب
 بان مراد المصنف من رجوع فقهاء احنفیه و غیره الی امیر المؤمنین ان الکلینیه فیما اخذ عن استاده فی علم و نحو علیه اساس تعلیم
 فی یرج الیه لانه فیما اخذ من عند نفسه فیما یرج الیه فلا یزیم ان یکون اخصر من التشریعات التي اخذها ابوحنیفه و یونی ضیا
 علی القیاس و الاستحسان لمرودین اجاب الی علیه علیه السلام حتی ما در نقل و هم آنکه عامه عوفیه بل نیست بطرف حضرت امیر

اوله اظهار منسوب اند و نزد ایشان صمیمی که اتباع امر می باشد هم می باشد معلوم خاص عام است و توهم تقیه الله اظهار از ایشان
 غیر منقول و مع هذا توهم تقیه الله اظهار از صوفیه که بعضی از دنیا و اهل آن می باشد او را از احتمال تقیه اخف از حدیث شیعیه
 بعضی از آنها با خلفا عباسیه را البته کلی داشتند نسبت باطله اقتساب صوفیه بطرف الله اظهار بر تیره وضع است که چون صاحب نظر
 الروافضی مد ظله العالی راجع به عترة از خیر العالی انکار صوفیه را بطرف امامیه نسبت کرده قاضی نور الله شوشتری در مصاب النواصب
 رشید بر آن نود و بلکه از صاحب جامع الاسرار حضرت تصوف حقیقه در تشیع و حضرت شیخ حقیقه در تصوف نقل کرده و الله اعلم
 پاره ازان بقیه قلم می آید که گفته است نسبت انکار الصوفیه افتراء و بعد از آن میفرماید علی ان کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار
 شرح الغصون المسمی بنص الغصون لیسفر الکابر شیخه مکنز رساله اوصاف الاشرار للمحقق الطوسی و بعضی المواضع من فصوله
 الکلامیه و کلام الامام العالم الربانی الشیخ کمال الدین بن شیم لبحرانی فی شرح کتاب شیخ البلاغه و شرحه للماتة الکلمة فی التصوف
 و کلام استاد و شیخه الکامل الصمدی علی بن سلیمان البحرانی و کلام شهید الثانی فی رساله الاسرار المصلوة و رساله التماسک
 الحج قدس الله سرهم بنیات عادله بکذب مانسب الی اصحابنا من انکار الصوفیه الا برابر قل قداد صاحب جامع الاسرار
 اصحابنا ان الصوفی الحقیقه لایکون الا شیعیاً امامیاً و شیعی حقیقی لایکون الا صوفیاً و من هذا کلامه کیف سیمانه انکار
 الصوفیه انتهی و از نقل عبارت مصاب النواصب غلو قاضی نور الله شوشتری در تصوف معلوم ناظرین و ان ستم از نمای
 پس عمده است باینکه از عبارت مصاب النواصب که فی نور الله شوشتری نقل از صاحب جامع الاسرار ذکر کرده
 مفهوم میشود که صوفیه حقیقه نبی باشد مگر شیعه امامی شیعی حقیقه نبی باشد مگر صوفیه و الله صاحب رساله تمام همت معترف بود بطرف
 رو صوفیه عموماً و تکفیر ایشان باشد انواع کفر و زندقه و با وجود آن فی نور الله در تصانیف خود با کمال تعظیم و توقیر یاد کرده
 پس چون فی نور الله کمال غلو در تصوف داشت چنانکه مجازاً از عبارت مصاب النواصب که ذکر شد مفسلاً از کتاب
 مجالس المؤمنین معلوم میشود و قاضی نور الله حضرت شیخ را در تصوف و حضرت تصوف را در تشیع از صاحب جامع الاسرار نقل
 کرده پس یا والد صاحب رساله فی مذکور این تحقیق را بدینگونه و ادوار مع اشتغال که مصاب النواصب تمام برده و دخل در مطالعات
 صوفیه کرده حکم دیگر صوفیه بر او و اشتغال مذکورین جاری نمود و یاد دیگر صوفیه را نیز بیاس خاطر شغل فی نور الله که معتقد
 او است از مطالعات عجیبه و او امام غریبه که ناظرین و فقیهین را حیرت می افزاید متعجب شدم و از اینجا که تعصب والد صاحب رساله
 در رو صوفیه صافیه قابل تماشا است و دل می اختیار بخیر است که حرفی چند در این باب بنویسد لیکن بنا بر ازم طوالت در
 کلام و دست طرازی بودن تمام خود را بتسلط از آن باز داشته لیکن بر مقتضایین بر اشاره اینجا گفتا که می آید که کلام
 حق اولاً کتاب والد صاحب رساله که در رو صوفیه است مطالعه نماید بعد مجالس المؤمنین قاضی نور الله معتقد شده و الله اعلم

احوال شیخ اکبر محمد الدین بن العری شیخ ابن قاضی سحر و دیگر معروفیه و جودیه ملا محمد امین تاج العجائب قدرت الهی در بیان ستم
آنکه نزد اهل سنت و جماعت هزاران روایات از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کم الله وجهه و دیگر ائمه اطهار و کتب
ایشان که جمعا و فردی بر آن موافق شده موجود است چنانکه لا نکاسه الا حشرین اهل سنت کتابی و فقه حضرت امیر
کتاب الطهارت گرفته تا آخر ابواب فقه جمع نموده است و تفسیر شری محض بر کتب جمع روایات ائمه اهل بیت در باب تطهیر
مرتب شده و دیگر تفسیر اهل سنت مثل تفسیر کبیر و در ثنور و معالم التنزیل و کتب حدیث و فضائل اهل بیت و صحابه از روایات
ائمه اطهار مکتوب است پس با اینها اگر شنیده او را عرفت خود میزد بب اهل بیت نسبت با اهل سنت نماید بچویش سوا که
سکوت چاره نباشد و با کلمه بر ماقبل غیر ازین تقریر واضح شده باشد که او را تخلف اهل سنت از سفینه اهل بیت که سزاوارد که
تخلف اهل اسلام از سفینه دین خاتم الرساله علیه الصلوٰه و السلام نیست قوله شیخ منہاج در مقام انصاف فرموده انما کونتم
انکار بقیاس منع ازان از ائمه اطهار و حق شد که شیعه مسلم است که آنهارا کمتر عا بودند و الفاظ احادیث ائمه را بسبب بی تجربی
در نقل تفسیر پیدا نموده تصور و عبارات بیخلف از حضرت در حق ایشان چنانکه صحت فی شایع کانی گفته و شرح بابی انجیل میگویا و قول الامام
علیه السلام کانا کمل ثم الله ثم فصح ما و کلامهم دون کلام الله و رسول الله و لا و اذ قد یرون کلامهم و قیاس بکون کلامهم
یقع فی کلامهم عدم السلاسله نیز در شرح باب البطلان رویه میفرماید و لما كانت هذه الاحادیث من تقریرات الرواة فانما یقتضی
فی عبارتها فحسب الرواة لا انهم کانا فی الاكثر عا من رضوان الله علیهم ثم الا انهم علیهم السلام اعلی و جل من ان تكون
عبارة انهم قاصرة فانهم علیهم السلام فی اعلی مرتب الکمال فی عرشها لا حول و لا قوة الا بالله انتهی و هرگاه این شخصان سبب
بسیطه مطلب عبارات الله را نمی فهمیدند و از اربط و تفسیر نمی نمود پس ترتیب قیاس صحیح شری ایشان را بکان نیست لهذا
حق تقییم شخصان منع از قیاس وارد شده اما در حق مثل انجیل پس انکار ائمه اطهار از قیاس منع ازان ممنوع زیرا که
در کتب حنفیه و رسائل فضائل اهل بیت اجازت حضرت امام جعفر صادق ابو حنیفه را بقیاس صحیح است و مطابق تصریح
صاحب ساله که در همین مقام فرموده حنفیه علم اند بذهب ابو حنیفه و یحیی بر و آیا که در کتب ایشان مروی است پس
قول شیخ منہاج شافعی بطلان روایاتیکه در کتب حنفیه موجود است بر ایشان محبت نباشد قوله با کلمه انکار بذهب
اهل بیت نمودن درین ابواب الخ گوئیم از جواب فرائد سابقه بخلاف و از جواب فائده ثانیة مفصلا معلوم از باب بصیرت
که بذهب مشهور اهل بیت اطهار در باب متعده حجت است و انکار بذهب اهل بیت در باب حجت آن نمودن مثل انکار بذهب
یحنفیه و شافعی و غیره در چیز نیست که اجماع شان بسبب آنهارا ننموده اند قوله او شیخ شافعی الخ گوئیم بعد از
شدن تحفه ثانیة عشره بطون نمیشود که احدی را از صحابه یا انصاف در باب سفینه اهل بیت و تخلف ازان تخلف یا چنانکه

آنچه والد صاحب رساله در انبیا و صوامر نوشته است دفع آن در تنبیه السیفه و غزوة الراشدين ديگر کتب که در تائيد کلام صاحب
 تحفه دفع او بام ستر ضمين مکتف شد و تنبيهات جليلة و توبيخات بهيمه قوم و ضعيفان مضاعف آن اين وقت احقر را حاضر
 و معلوم ليکن بجهت استطرادی بودن مقام طويل الذيل بودن آن کلام و عدم ساسبت آن بمقاله بشرط اين رساله لکن آن فتره
 مکرر در مقام قدر که در دفع او کما شيعه بر کوب غيظه اهل ميت از سامع از اله حيرت نمايد و بنا بر شرط اين رساله هم نباشد مذکور
 ميشود و آن انيست که جناب قاضي نور الله شوشنري در مجلس ششم از مجالس المومنين که مصدق است بانيکه مجلس ششم در ذکر
 ملوک نامدار و سلاطين کاسکار از فرقه تاجيه اولو البصائر و الالبصار منصور و واقفي و بارون مامون اشمالهم را در عداد شيعه
 داخل کرده و اگر احقر عبارات طويله الذيل آن کتاب را نقل نمايد کلام استطرادی بطول انجامد اما حواله آن بر شاهده آن
 کتاب بنوده چه بطريق نمونه حکم مالا یدرک کلام لا یشک کلام ذکر نميمايد و ميگويد که در حال منصور و واقفي مینويسد که منصور
 مذکور در رساله که او را خوف زوال ملک نبود اظهار شيع قول و فعل می نمود چنانکه بعد از اين مذکور خواهد شد البته در احوال
 بارون مینويسد که از افاضل آل عباس بود بعد از ان ميگويد که در عقیده تشيع راسخ بود و از نصرت ان مذيب سرور
 ميسود و لاجرم بوجهي که در مجلس خبيث گذشت همواره هشام بن الحکم را که یکی از تلامذه حضرت امام جعفر صادق بود با علي
 اهل خلاف در باخته مذهب انداخت و ايشان را در شکنجه رساند و او را ليد و ملزم ساخت و بان مخترع سرور بود و هشام را چون
 و عطا يا مقرر فرمود انتی و در احوال مامون مینويسد که از افاضل آل عباس بود و علم و حکمت و جفا و سخاوت و سخاوت
 داشت بعد از ان ميفرمايد که کتاب احتجاج ذکر نموده که در کمال مامون با اصحاب خود گفت که سيدانيد که مذهب شيعه را که
 منوخته ام گفتن نميمايم گفت از پدرم بارون ابراهيم آموخته ام گفتند اين چون تواند بود و حال آنکه او اهل بيت
 را سياست گفت ايشان را بسبب ملک می گشت لان الملک عقيم انتی و اگر چه حال عقوبت مال متغلبه عباسيه
 بر احادي از او ساطع اس بل او نيم ايشان مخفی نيت ليکن بطريق نمونه انرا که از حالات اشخاص مذکورين هم
 از کتاب مذکور نقل می آيد که در حال منصور و واقفي نويسد که او دشمنی آل علی را آشکار کرد و بسيار کس از سادات و علما را بکشت
 و در دیوار سجده جامع منصور که در بغداد است بسياری از بني فاطمه را زنده و قتل کرده و محمد و ابراهيم اينجا که بعد از عبد بن الحسن
 بن علي بن ابي طالب که بر سر خروج کردند لشکر فرستاد تا ايشان را بقتل آورند و آتوب آن بود که نظر بان افعال عقوبت
 مال کوی شيعه طريق عفو و شفاعت حضرت پيغمبر و آل را بر او مسدود ساخته ذکر او را در اين کتاب نيايم و او را اشمال او را
 با اهل سنت از زانی داريم اما چون بسبب کتاب بر رعایت جانب اعتقاد بود و در همدان تصور نم کرد در مقام ميگويد او را خوف زوال ملک
 نبود و الی آخر العبارة التي نقلناها آنفاني بيان تشيع منصور المذكور بعد از ان فرموده محافظت شرط کتاب را که پيغمبر و آل را

بیگفت گنجائیدیم آشتی و یکدیگر بر جبهه صیغین اهل سنت را باید که این حسان قاضی را در حق خود فراموش نسازند
 و بیگفت آن سخت رسیده و خوش گوی قاضی مذکور را در حق علماء خود بسیار بسیار زیاده برین حسان تصور نیست
 که مثل منصور و اتقی را بیگفت در خود گنجائید و مثل عمر بن العزیز را اهل سنت از زانی داشت در حال مارون که شیعیه
 و کرمیوس کردن و شهادت رسانیدن او حضرت امام سید کاظم را همین سید که مارون باین اعمال و خاست مال که
 بواسطه حب جاه از دوزخ و عقیده تشیع را سرخ بود اے آخر العبارة التی من نقله فی بیان تشیع در حال مارون سگوید
 که اکثر علمای شیعیه انشیخ ابن بابویه شیخ مفید بر آنند که مارون حضرت امام رضاء را زهر داد و اتقی را مارون نقله و چون
 مجله از حال این ملوک شیعیه معلوم شد پس از عقلا یسیرم که آیا هیچ یکی را در خلف انقسم شیعیه از سفینه اهل بیت ریخته اند یا نه
 پس شعیان را علی الاطلاق را کتب سفینه البیت گفتن لبی از خواب و با وجود او حال انیمه متغلبه در شیعیه اهل سنت را
 با وجود استقامتی و توبت جلی ایشان با طبیعت از شیعیه حقه که شیعیه او باشند خارج گفتن مقام استجاب او الالباب
 قوله ششم که حال وضع واقعه الحزین اگر چه در دین تو هم در آن کار و وجه بسیار بخاطر رسیده لیکن چون الحال غایت
 اختصار نظر را فاده اندازیم اطرح داده بر یکدیگر متعذر گفتا کرده و آن نیست که حدیث شیخ متعذر حضرت امیر المومنین
 و قاضی الخراج المجلین تمذیب و استبعاد از کتب شیعیه در صحیحین غیر ما از کتب اهل سنت بروایت اولاد مجاد و نجاب و اولاد
 تاب و دیگر روایة ثقة میر تبهرت مروی است و تاب و طاعت هیچ مومن نیست که صاحب رساله ای در حرم شیعیه و کلمات
 فطیحه در حق روایة اخبار شیخ گفته در حق این بزرگواران و حاشا حیا بهم عن ذلک بزرگان آرد پس خیر ائم که چگونه حیا
 و لسان او بر تخریر آن جرئت نموده قوله لا سیما نظر بر اینکه ابن ابی الحدید نوشته الخ گویم اعتزال ابن ابی الحدید که بغایت شایع
 و در میان اهل سنت و اهل اعتزال غایت خلاف واقع چنانکه نقل آن در دو مجلد ششم از فایده فائده از شرح عقائد علماء
 گذشته با آنکه ابن ابی الحدید بنهم تشیع هم بود علی اصح به صاحب الخفیس قول معتزله مذکور را بنا بر اثبات قبح بر
 حدیث فصل حضرت صدیق اکبر و بر و اهل سنت ذکر کردن از عیاب باشد قوله و نیز ابن ابی الحدید الخ گویم جواب
 اینکلام نیز مثل جواب کلام اول او است و تمنا گویم که این قول بر تقدیر تسلیم دلیل بر ما است دلیل بر ما نیز که سگوید
 اگر احادیث حرمت متعذر مثل اخبار داله بر طاعت امیر المومنین علی بن ابیطالب نبود پس چنانکه ان اخبار از بغیة شعیان
 کیاب قابل استنزا اولی الالباب است همچنان احادیث حرمت معتزله غیر معتزله بواسطه الاعتبار نزد اهل احادیث
 جناب رسالت مای بود و لیس فلیس و نیز گویم چون احادیث حرمت متعذر در کتب صحیح شیعیه مثل تمذیب و استبعاد و
 است لیر آن از ادراک احادیث موضوعه قرار دادن طعن بر صحیح خود کردن است قوله سن شام لتفصیل فلیس بالرجوع الی

الامایات لقطع شبهات عادی الی اللات اقول من شأنه تفصیل الجواب و تفسار الوط عن الاستجاب فعلیه بطالعہ تنسیب
 بالبیان الواضح الذی لایرتاب العاقل فیہ اقول هرگاه در مقدمه بوجه ثانیه و فیه بین گفته که اخبار دالیه علی عدم نسخ
 بدرجه صحت فایز و احوال واضح از اخبار مستعمله دالیه علی نسخ است کس با وجود این امر چنین اخبار مضطرب را دلیل تحقیق بر
 خود انکار نشن بکار بیش نیست و عند تحقیق چنین شبهه و تسک از ارباب تحقیق بمرحل بعید و بالاعراض تحقیق فتنه
 فی اندیشه الرجال الالمیق هم نیست که آن اخبار مضطرب انضامین سلب التوفیق است و از اکابر سنی جمع و التوفیق
 آن با وصف سنی بسیار و حد و جهد بشمار میکنند گفته فاطمک بالفضل الرشید و التخیل لخال عن تحصیل و انما هو
 کالتا بعض بیده علی المار و هرگاه توفیق در آن ممکن باشد فلا بد من التبریم و اخذ الراجح و ترک المرجح و لکن الحمد که بوجه
 ترجیح اخبار دالیه علی بقا و الحاصل سابقا بین گردید و آنچه فصل مورد و بزرگم خود بران کلای نموده مرفوع گشت فتم الاست
 حال ان خان بیان را معطوف میبازیم کسب نقص کلام رشید که تیر عادی جواب و بوجه خمس که جناب سید در ان مقام
 ذکر فرموده افاده نموده اند کس میگوید که جواب و بجا اول مرفوع است باینکه ملت متعه از کرمیه فاما مستمتع ثابت ظاهر
 الاستیما بنابر قرارت الی اجل سنه و لکن کما به پس او کما لو افقت روایات تحریم بالکتاب و مخالفت اخبار سنییه با
 آن و کما بل و دلیل است فلا یقبل عند من یعقل و جواب و بجا مردود است باینکه سابق ازین در انکار محبت استصحاب
 فیله مضطرب فرموده دست و پا بسیار زده بودند و لکن الحمد که الحال فی تسلیم جمیعش تا وقت عدم ظهور نسخ پرده خند و ظهور
 تا فرج همیشه سنییه علی خصوص باشد منوع و آنچه سابقا بزرگم خویش از جمله ادله نامحتمله و افاده اند و حال السین و لایقینی من جمیع
 و آنچه لاحقا افاده خواهد فرمود حاشی نیز گزارش خواهد یافت و جواب و بجا سوئی مسرود است باینکه افادات رشیدییه که
 در ذیل فائده ناشی از بیان خانه رشاد است شمس تشریح گفته خویش نیز در کنارش گذارشته شده و آنچه اکنون بعد تسلیم
 ارشاد شده جویش آنکه در پیش تحریم شده و کوم هر المیه که از تهذیب و استیصار منقول فرموده اند و ادعا را بجا آوردن
 آن نموده اند کس حکم بجهت است چو این روایت محمول بر تفسیر است و اکثر اخبار در کتب امامیه بنابر تفسیر یا تفسیر شده و بزرگ
 شان آن اخبار در حقیقت از اخبار عامیه نیست که در کتب ایشان مقرر شده و معلوم است که اقراریکه از عقل مقبول است
 همان اقرار اختیار یکا اگره و اجبار است و این اختیار اذا کان لمقام مقام التقیه و قد شیعنا الکلام فیہ فیما سبق
 فتم که جواب الجواب و بجا چارمی در نقضایف و بحاث سابقه مبرض بیان آمده چون فاضل رشید بر سابق محمل
 نموده از جانب انیز چنین باشد و جواب الجواب و بجا چارمی آنکه ادعا اجماع اهل سنت با وجود شیوع خلاف این عیاس
 درین مسعود و جابرین سنییه و دیگر اهل صحابه و با وصف مخالفت اکثر تابعین حتی ابن عباس و شیخ مالک بلکه خود مالک

۱۱۱
بزرگوار روایات آنحضرت علیه السلام مستبعد است بر استماع ما عرفت من النقوض علی اجماعهم و لیس من الاجماع فی شیء و
الایم العقاد اجماع در عصر منی بعد تحقق خلاف در عصار اول محل خلا و نظرات و قضا ما استفاد من کلام اخلاط طلب
اتفاق الفقهاء الاربعه علی التحکیم و لو علی احد الروایات عن محمد بن و این از من اجماع اهل السنة لا سيما المتقدمین علی بطلان
الاربعه بل المتأخرین ایضا علم من متأخر خالف المتقدم حتی المصحوب و صاحبیه اما قول الرشید گوئیم این قول از
سلطات اهل البیان بلکه از ضروریات دین سید نسل جهان الخ کس جایش آنکه اگر وجوب اتباع لمبیت را که
احد الثقلین اند از ضروریات دین اسلام می انگارند پس در حق عائشه طائشه و عوییه طاغیه و مریدین شان چه
سفر نمایند اگر ایشانرا اتباع لمبیت میدانند نهایت مستبعد است که با وجود محاربه اتباع باقی باشند این خود که از وجود
بی بی تمیز نیست و اگر از تبعیین می انگارند پس چرا از دین اسلام خارج نمی شمارند و همین کلام بلکه زیاده از آن در حق
یزید پلید که زعم برخی از اهل سنت امام حق بوده چار است اگر چه جناب سیامی و بعضی مولفات خود بنا بر بعضی صالح
ساخته که بقراین عدیده حالیه و قالیه معلوم گردیده اظهار برایت از آن فتنی ناپاک میفرمایند و از نایت رشادت طلب
بی سعادت و اورالمقیب میمانند لکن چرا صاف تمیز نمایند که آن ملعون را مسلمان میدانند و کسانیکه او را از لعن
مستثنی می نهند از بد بلکه غلیظه هم می شمارند نزد جناب سامی مسلمان هستند یا نه میخواند و خبر و ابر گاه فی تقیه جواب
این استفتا ارشاد خواهد شد تصرفات آنرا از ارشاد میم نموده اما قول الرشید گوئیم ادعا اعریت شیعه نسبت
آنکه اظهار الخ لمبیت سبگوئیم که این لیر میا و دلاور میا نامناسب و باره ابطال این و نحو بلاد دلیل آنچه در کتاب است
صوارم الالهیات و رساله الصمصام قاطع و رساله مولفه و مخصوص استفتای فضل سعادت بدین محرر گشته کافی و در
است و آنچه اشاره بکلام شایع کافی نموده غیر آنکه ماضی و یا و در غرة الراشدين امر که دال بر شد و رشاد باشد غیر
نه کور فلایعنه نشان و در مقام بیان خاطر رشادة ما اثر بنقص اجماع مبادرت نموده میشود اما ما قال
الرشید اول آنکه الخ لیس بدفع است باین که مخفی نیست که جناب امیر المومنین باب مدینه علم و نفس رسول
بوده و کاف صحابه خوشه چین خرمین علم و ارشاد انجناب جمیع فرق شرف انتساب خود را با حضرت مایه افتخاری پذیرفته
و خود خلیفه ثانی با حضرت رجوع نموده و بارشاد انجناب از جمالی که جهالت نجات میافت و بکلام صدق نظام
لوالاعلی الملک عمر مرفوع میگشت و همواره با علمیت انجناب معترف و از بجا ارشادات آنکس که قباب منترف
میرو پس ناپدید گردان چه رسد لکن انجینی باعث بر حقیقت جمیع منتسب بدین نمیشود و الا لازم آید که محلی فرق تخالفة
المنه اهل مختلفه المشرب با و صفت کثرت اختلاف با دیگر از مستخر له و اشاعره و ماتریدیه و دریدیه و ظاهریه و

و دیگر فرق باطله محن و حاجی باشند و لا یجوز لبقول به قائل او یقتضی عاقل و داب علما امامیه بل عامه اعلام عالمین
است که در مقام بیان فضیلت پنجاب و حقیقت آنحضرت بنصب خلافت و امامت این فضیلت عظمی و مغرب
کبری را نقل نمایند پس ثبت آن در داده اثبات حقیقت تنسب این قطره از درجه اعتبار باشد ایامی منی که شاعره
تلازمه معتزله میباشند و حقوق استادی ارباب عقل در علوم کلامیه و اصولیه بر قاف شان ثابت با اینهمه
از غایت رشادت مخالفتیکه از شاعره در اصول عقاید مخصوصاً در انکار عدل حق سبحانه و تعالی و دیگر اصول دینی
سزوده از هر من اینست پس تنسب و نسب کلامی دلیل بر اتباع تلمذ با استاد و اتحاد مذ
منتسب و منتسب الیه نمیتواند شد و نسبت در این بابی اجماع معتزله است و حقیقتی که در باب فرمایان امامیه
انما معتزله بر اینهمه بحلیه تعالی اقول فی ذکر حیل یجوز الیه کل فضیله و یتقی الیه کل فقه و یتکایز کل طائفة فهو رئیس الفضائل و یتبعها
و یوحد ما و سالی فی فضائل و یجلی جلالتها کل من یرع فیها بعد و منه اخذ و له اقتفی و علی مثال اعتدلی و قدر فسان اثر
العلوم هو العلم الا انی لان شرف العلم بشرف العلوم معلومه شرف الموجودات مکان هو شرف العلوم و من کلام
اقتبس من نقل و الیه منتهی و منه ابتداء فان المعتزله الذین هم اهل التوحید و العدل و ارباب النظر و منهم تعلم ان کلام
نیز الفتن تلازمه و صحابه لان کبیر هم و اصل ابن عطاء تلمذ ابی هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه و ابو هاشم تلمذ ابیه و ابوه
تلمذ ابیه و اما الاشعریه فانهم منتهون الی ابی الحسن علی بن ابی بشار الاشعری و تلمذ ابی علی الجبائی و ابو علی احمد شایخ المعتزله
فالا شعریه منتهون بالآخره الی استاد و المعتزله و علمهم و هو علی بن ابی طالب و اما الامامیه و الزیدیه فانما هم الیه ظاهر بن العلوم علم
الحنفیه و هو صمد و اساسه کل فقهی الاسلام فهو عیال علیه و متقیه فقهه اما اصحاب الحنفیه کابی یوسف و محمد و غیره و معتزله و الحنفیه
و اما انفس فقه علی محمد بن الحسن فیرجع فقهه الی الحنفیه و اما احمد بن حنبل فیرجع فقهه الی الحنفیه و ابو حنیفه فیرجع
علی جعفر بن محمد و جعفر قرطبی الیه و یتقی الامر الیه علی و اما مالک بن انس فیرجع علی ربه الی الی و قرطبی علی عکرمه و قرطبی
عکرمه علی عبد الله بن عباس و قرطبی عبد الله بن عباس علی علی بن ابی طالب ان شئت و دور الیه فقه الشافعی فیرجع
علی مالک کان مالک ذاک فیرجع الیه فقه مالک و الاربعة و اما فقه شافعی فیرجع الیه ظاهر و الفی فان فقهاء الصحابه کالوا
عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و کلاهما اخذ عن علی اما ابن عباس فظاهر و اما عمر بن الخطاب فمحدث
کل احد رجوع الیه فی اکثر من المسائل الیه فخطت علیه علی غیره من الصحابه و قوله غیر مره لولا علی لمکان عمر و قوله
لا یثبت لعقلیه لیس لها ابو الحسن قوله لا یتقین احدکم فی المسجد و علی حاضر فقه عن بهذا الوجه ایضا انتها
الفقه الیه لآخر مقاله و الحمد لله الذی اجبر الحق علی ساد و هرگاه برانحیل اطلاع یافتی پس بدان که آنچه حاصل

در کلاسیکه تلمیذ شید از او نقل فرموده حکایت تلمیذ الحیه خود از امامه مذکور نموده سلم است اما الله بحیه نفعا کلمه الا شاعره للمعشره و الشافعی
 و مالک لا یخفیة ما ضاهاه اما او کا طفت با طقت بشارت الله طاهرین باین جامع بیدین بسین بیزین است و حکم بخت و
 کرم تر نیست که او حاصل اجازه و تهنیت از قبل المیت جادیه پیشوایان خود فرموده و بهر حال شک علیه شکلی کاش اجازه بزرگوار
 را از کتابی مستتر از کتب الماسیه نقل سکره تا و تحشش مقرون بلیل میبود و طرف ازان نیست که تمت اعتراف آینهی خراب علی
 نیز فرموده اند حال آنکه در عبارت نهج الحق و نهج الکرامه اثر ازان پید نیست قال فی نهج الکرامه اما الفقه فالفقه کلهم
 یرجون الیه اما الامامیه فظاهر لانهم اخذوا علمهم منه و من اولاده و اما غیرهم فلک اما اصحاب اربعه کانی یوسف و محمد و زفر و فاضل
 اخذوا عن اربعه و الشافعی قرره علی محمد بن حسن شیبانی و علی مالک فرج فقه الیهما و اما احمد بن حنبل فقهر علی الشافعی
 فی صرح فقه الیه و فقه الشافعی راجع الی اربعه و هو قرره علی الصادق و الصادق قرره علی الباقر و الباقر قرره علی زین العابدین
 و هو علی ابیه و ابوه علی علی و اما مالک فقهر علی ربیعہ اگر او قرره ربیعہ علی عکرمه و هو علی عبید الله بن عباس و هو تلمیذ علی بن ابی
 لهیثم و نخسین ذلک مانی تخرج الحق و در این مقام عینی و اگر از ذکر اجازه و مساطت و بشارت پید نیست فهو خیریه بلا شبهه
 اما روایتیکه از ابوالمحاسن آورده ماخذش را ذکر نساخته که که ام کتاب است از کتب الماسیه اگر بنویشت حقیقت حال تضعیف
 میباشست و الا اینچنین نقل بسمر یا از محل اعتبار ساقط با آنکه ابوالبختری که راوی روایت مذکوره است از قضاة و
 رواة اهل سنت است پس قول او از در وجه قبول ما بط باشد و قد نص نقاد الرجال علی تلمذیه و تعلیلیه و تضعیفه
 فی ترجمه انه روی عن ابی عبد الله و کان کذابا قاضیا عاصیا ان له احادیث عن جعفر بن محمد کما لا یوثق بها
 و له احادیث عن الرشید فی الکذب و فی جنس اب بن هب ابوالبختری روی عن ابی عبد الله و کان کذابا و له احادیث
 عن الرشید فی الکذب و فی جنس اب بن هب ابوالبختری ضعیف و هو کالمذنب و فی کش قال ابو محمد الفصل
 شان و ان کان ابوالبختری سن کذب البکره و روایت اسناده عن عباس بن طلال قال سمعت رجلا یخبر ان ابی البختری
 کان یحدث ان النار تسامر فی فرشه سبع مرات قال فقال له ابو الحسن الرضا قال الله عز وجل علیها طائفة من الانس
 لا یعصون امراهم و یفعلون بالامر و ان قال عباس ایضا ذکر رجل لابی الحسن ابی البختری و حدیثه عن جعفر فکان الرجل
 یکن یرفع قال له ابو الحسن لقد کذب علی الله و لا تکتبه و رسله انتهى قال ابن داود و فرق کان قاضی القضاة بعد بعض
 کذاب عامی قضیه له و ان الرشید و کذب و ضعف ابوالبختری بمرتبه ظاهر و مشهور است که اهل سنت نیز بآن معترفند و ایند
 قال الحافظ شمس الدین محمد بن الدیلمی فی کتابه البیانی فی تضعیف و هب بن ابوالبختری القاضی من مشاهیر من عمره و له
 احمد و غیره و قال محمد بن طاهر الحنفی فی موضوعاته روی ان ابی البختری رجل علی الرشید و هو قاضی بیهرون و ذلک بطریق

۴
 روایت از ابوالمحاسن
 سنده الضعیف

۴
 بعضی از کتب
 یختم بر آن

فقال بل تحفظ فيه شيئا فحدث انه صلى الله عليه كان له طير الحمام فقال برون اخرج عني ثم قال لولا انه من قريش لعزله طرفه انك
 صاحب تحفه خود ورا حاشيه منيه آن فرموده كه من بولا ابو البخري و هب بن هب القريشي المدني القاص المشهور بالكذب
 الاحاديث له عن جعفر الصادق روايات واسا بنده وكان متروك الحديث عنه العامة والخاصة كذا نقل عن الحاشية
 ابن ابي الحد يد و حال او نوشته كان شيخ الرشيد يارون بن محمد المكي وكان متحرفا عن علي بن ابي حمزة الثمالين
 الذي كتبه يحيى بن عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب و اخذ بده فترقه وقال امية بن ابي سلمة كان يكره
 زرعته بن الاسود و انتهى موضع الحاجة من كلامه و حق انيت كه اگر روايت ديگرا ابو البخري غير از روايت مذكوره ما نحن فيه
 نباشد يعني روايت موضوعه اول دليل امين شايه بر كذب و بهتان آن كذاب لصاب است علاوه آنكه و سيرة شافعي در
 حيوة الحيوان آورده قال ابن شبره دخلت انا ابو حنيفة على جعفر بن محمد الصادق فقلت يارب جل فقيه من اهل العراق
 فقال لعلي الذي يقبض الدين برأيه هو نعمان بن ثابت لم اعرف اسمه الا ذلك اليوم فقال له ابو حنيفة نعم انا ذاك
 صاحبك اسد فقال له جعفر اتق اسد و لا تقس الدين برأيك فان اول من قاس برأيه لم يمس الا قال انا خير منه فاحظا لبقا
 و حصل له ان قال في خراج الخراج اتق الله يا عبد الله و لا تقس الدين برأيك فانا نقف عندا من خالفنا بين يدي الله
 قال الله تعالى و قال رسول الله و تقول انت و صحابك سمعنا و كنا ننفعل الله ندا و كرم ايشاء و انتهى موضع الحاجة للتحفة
 النصاب بايد نمود كه اگر ابو حنيفة كذا شيعه اخبرت به و چگونه ان امام حق در حق او چنين كلمات عتاب اينرا شايه فرمود
 و او را در مخالفتين خود و معدود و مينو حاشا و كلا ملكه صدر اين خبر دلالت بر كمال بنايت و جنتيت از او دارد تا اينكه اختيار
 او را نمي شناخت و يا عقل عاقل تجرير مينمايد كه اگر او بهر از شاد و رشادت ميشت با وجود اين منع شديرو تا كيد بلغي
 عمل نمودن بر قياس اصرار بر آن ميوزر يدي و بارتكاب طريقه همان قياس اسد الاساس تا آخر عمرش سبادت مي نمود و اين شاد
 نشد قياست شدي بل اگر فاضل رشيد او را تلميد نارسيد گوئيم گوئيم نعم الوفاق و مر حيا بالاتفاق و از پنج مستفهم گرديد كه
 چنين نارسيد را انجبا با حياي سنت جدا نموده خود منسوب نه فرموده باشند و مخرج كهوت و غياث مهموم فرار نداده باشد
 و هذا اول دليل على كذب الراوي و وضعه حقا كه سيم وضع انما صيه اين روايت مستقله تا صيه بهر است و قد ثبت
 و متيقن چنين است كه در بعض مسائل كه مثل خود در كل دران عاجز و حيران و سر سيمه ير نشان ميشد مثل فاد و قش دست
 بهر اسن اقتباس از مشكوة الزوار فادات اخبرت ميرو بر ابا الحسين شافعي و معائن است كه اكثر اهل سنت بهر تلمذ فرقه
 اميه شرف و اكثر من از اميه تلمذ انما فائز واحد از اين مره تلمذه و سائده تلمذ بهر ديگر نامي شود و انچه
 مي شنيم كه در كيات هب نيز اختلاف بين التلمذ و الاستاذ هم ميرسد كماني المعصوب و صاحب و بعض من الامه الارضيه

بالنسبة الى بعض اخر منهم وان اختلاف تبحر تفصيل في توضيح ما اينكه ديكي از كتب فقه حنفية وديم كه بعض علماء ايشان
 ونيكاح مرد شافعي با زن حنفية و بالعكس كلامي نموده از حيثيت عدم كفارت و صح سندانه في خوارق الروايات كه انا الا
 عن نزيهت اهل نزيهت اخبرنا في حوزة الفتوى حنفية في بعض اهل نزيهت ايشان في قال فخر الدين محمد الكركي مرد عا است ساقط القول
 و الشهادة شود از همه فاسقان بتر گردد و اگر اهل علم بود مبتدع و ضال گردد و جب باشد زجر و منع و في حوزة السراجية
 المسفية قال اثبات على نزيهت رحيمة خير و اوله و ثلثه اكله اقرب الى الالفة و اقرب الى اجاب الله الامام ابو الحسن
 الماتر مد عن هذه المسئلة ان العز الما ليس المراد ان لا يثبت التوحيد حتى يترك المذهب الكركي و يرجع الى المذهب السني
 ليس بل كذا في راويل بر تاج و ملك تليد و ستاد و حقيقت شان قرار ميتوان داد و انخوا اسما در دفع كلام في فضيل
 كه تليد رشيدش نقل نموده كافي و واني است آديم بر نقل اخيه آن رشيد افاده فرموده پس سبكيو كيم انچه گفته كه در كتب فقه
 جابجا واقع شده كه نه تنها ماثور عن علي ليس مرفوع است اولاً بانيك جميع فرق اسلامي از اهل ملل متخالفه در كتب فقه
 سبكيو نه تنها ماثور عن النبي حال آنكه در حقيقت بهره از اتباع سنت نبويه صولاً و فروعاً با اتفاق ما و شكنا در نزد ما
 جاده متابعت رسول الشقلين نيستند و اعرف و اعلم بطريقه مرضيه و شريعت حنفية انحضرت مينيا شند پس هرگاه
 مجرد انتساب شان بسو جناب رسالت اب در باب نجات شان كافي نباشد و مايج مناجج صدق و جواب درين نيت
 نه باشند پس محض انتساب شان بسو جناب ولايت اب چگونيه درين باب كافي و واني توانم بود و ثانياً چنانچه ستاد
 مقامات بر سبيل ندرت نزيهت خود را مضمون جناب امير المؤمنين ميناييد همچنين در مواضع متاخره نه تنها ماثور عن
 عن زفر و عن بكر و خالد كه اعاد انحضرت و متنگين از طريقه مرضيه انجناب بوده اند در كتب فقهيه خود مينوييد بلكه
 مسائل مضمون بسو جناب نسبت بسائل سنده ماثوره از مخالفين انجناب در كتابها شاميت احاد و آيات و مسائل
 الآف دارد بلكه در اكثر مواضع مثل سلكه بيم اجماعات اولاد و مسح رحلين و حرمت مسح على الخفين اى غير ذلك
 مالا يحصى كثره مذهب انحضرت را بيان ميناييد و بر بر پيرس عتبانان نذاريه درود انكار بر مذهب انحضرت ميناييد
 اتباع احدي عبارت از رد و نكر بر قول او باشد يا نفي عنه البته اتباع جناب بر شما حاصل آيانه مني كه روايت ابو بصير
 و خصوص بيم اجماعات اولاد كه مخاطب اى جناب امير المؤمنين گفته است كه يك في الجماعه حب ال سن بايك و حب
 بطيب خاطر قبول ميناييد و بسمع ضا جنابان سيفرايد و شل علاء الدوله سبكيو كه از كلامه فقيه و مقبولين آن نموده
 است بنا بر تصحيح ملا حكا در لغات ااكل لحوم از انب جناب داشته و ستاد در ان ماده بقول جناب امام بحق ناطق
 حضرت جعفر صادق نموده گفته است كه چون انحضرت گشت خرگوش را حرام دانسته من ز انچه حرام و باوجود اين شما همكي بخور

ولوع و ابرید و شایع منشیاج تصریح نموده باینکه حرمت قیاس از مذہب جناب امام محمد باقر و امام جعفر صادق چنانچه تهرست که
 اباحت آن در مذہب امام عظیم و باقی ائمہ سنیہ با اینمیشل برکاه هم منشا بنده بابل بیت نمی نمایند و اقوال آنحضرت را بر ابر
 اقوال صلاح و مذاق اہل مذہب خود هم نمیشمارید و چه مآلات اگر ہمین تشکات را ابتلاع و تقلید قرار داده اید پس در این
 بر این اتباع و تقلید نیست انچه از تجالایا خاطر فائز در ان مقام رسیده و اگر جمیع مسائل اصولیہ و فروعیہ را کہ در آن اہل
 اہلبیت پیورده اند و بخاطر داریم بگویم کلام بطول می انجامد و اگر جمیع مواضع اختلافیہ از کتب شما نایم میدانیم کہ این
 کتاب کتابی دیگر میشود بلکه بر این کتاب چندین کتابها درست میشود لکن سن لایکیفہ السیر لایکیفہ الکثیر لہذا
 علی کشف ازین مرحلہ واجب و لازم نمود اما انچه از عقود حمان نقل نموده پس مردود است باینکہ ناقاش از اہل بیت
 است پس مطالب تصحیح نقل باشد و لا یعتمد علی قولہ سن دون بنیۃ و شاید و ایضا اگر ابو حنیفہ تلمذی بخیرت جناب
 امام محمد باقر نمیداشت چرا در وقتیکہ بیلارست جناب صادق فائز شدہ آنحضرت انظار اتقار و با و میفرمود و چرا کلمہ
 لعنہ الذی یقین الدین برایہ بر زبان می آورد و چگونه نام او را بر سبیل استفهام نقل میفرمود مگر اینکه گفته شود کہ او بواسطہ
 تلمذ آنحضرت داشته و ہونہ غیر ظاہر سن العبارۃ و الیقیم عبد المہدین الحسین الشہید اگر همان امام زادہ ہستند کہ در معرکہ کربلا
 بسادات شہادت فائز شدہ اند پس ابو حنیفہ در ان زمان کجا بود و اگر دیگری ہستند بتفصیل بیانش نماید تا حقیقت حال
 یوضوح انجا مدو ہر گاہ تلمذ امام فضل باعث نجات نمیشود و اہل مہم لکن التلمیذ متقصا آثار ذلک الامام پس تا تلمذ
 امام زادگان چہ رسد ان با حکامہ لم یثبت بعد و دون اثباتہ فطر القناد و انچه فرمودہ اگر بدست صاحب رسالہ احد
 از علمای امامیہ الخ جویش آنکہ استیکہ تلمذ ابو حنیفہ لا و اسطہ جناب امام محمد باقر ثابت نیست دلیل علیہ الروایۃ السنیۃ
 المذکورۃ انفا و در صورت تعلیم از تلمذ بواسطہ و بلا واسطہ بیگویم کہ در سلسلہ شریفہ اجازات اکثر مجتہدین فحول فروقہ حقہ
 و ہم جناب اسید ظلہ العاکف حضرت ائمہ اثنا عشر از حضرت صاحب العصر جناب ولایتاب امیر المومنین علی
 بن ابی طالب داخل اند و ہم سلسلہ نسبہ جناب سید و دیگر سادات علما کہ ہم نسب اند تا بامہ ششہ متفقہ و اصل
 و ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و امتد ذوالفضل العظیم و ہر گاہ حال این ہر دو سلسلہ الذہب ابابو و حاکم
 انجناب چنین شد پس با انجناب میسر و کہ مخاطبات الی الفضل الخطابی تشریف این شہر شوند اولنک ابالی انجمنی بشلہم
 اذ جمعنا یار فیہا الجاسع و شاید یکہ بر محبت ابو حنیفہ نسبت بابل بیت از فتوای ابو جوب نعمت زید بن علی بن الحسین
 علیہم السلام آورده مجروح است اولایا باینکہ کلام در اتباع ائمہ اثنا عشر است کہ احد الثقلین میباشند و از متبش بازید
 بن علی بر تقدیر تسلیم فرض صحت ان سبیل فرض الحال کاری نمیکند بزرگوار کہ زید امام مفترض الطاعتہ نبودہ اند اگرچہ

امام زاده باشد اخرا از امام تا امام زاده فرق است غایب الامر اینکه سیلان بسبب زیدیت ثابت نشود و لایحه یی یقیناً
 کشف از نحشی که فاضل رشید نقل نموده کاشف از غریبه بدیده است یکی تفتیه فرمودن امام عظم که سرافتمی بصورت
 زید میسر و موافق لایحه آنکه همین تفتیه را دلیل صحت تلمذش از دلگش جنین تفتیه از این مردم دیگران نیز از آثار علم الهی
 دوم آنکه ثبوت زیدیت امام عظم از آن مستفاد میشود و کان مرگ بپس اگر همین امر دلیل بر تلمذ و رشت او باشد زیرا که
 او که تلمذ بقبولین باشد که اکثری از آنها همراه زید شهید شدند این بجای که فقط بزبان اظهار محبت سبک و لبس رسوم
 آنکه قول رسالتی یا یقیناً کنست مکان بانک فروغی از صدق ندارد چه اگر در اینکلام صادق میبود چه اسرار درون
 مینمود و اجمار و اعلان آن نیز فرمود و شریک در محاربه و مجاهده نمیکردید که چون لغمان هم در آن لغمان است و او را
 احد فرار علی بن طولی فرموده و سیاهای بهیرات تا بهمان سیده و لاجرم از شدت حیا پا خود را در دوختن خفا بحدین بجای
 چه کند که مردم بدان نبوده چهارم آنکه دو تفتی را لغت مغلیه قرار دادن بمنزله سبب سنیان نیست از دیگران بهر جهت
 خود کمتر از خلفا کلمه نموده و علی التزل لا اقل از حضرت معویه که البته کمتر نموده باشد و او نیز حضرت پیرو تکیست پس باید
 دیگر لغت بر دختن و همین بجای را فقط لغت نیست و متغایب از کاشفان کار تفتیه لغت لغت است نه ارباب لغت
 و اصحاب لغت و آنچه فرموده اند که محبت شافعی و شافعی و بیزیل الله بیزیل الله که در تمام تفتیه بود و ظاهر و مبیان بود و نقلی
 واقع شده بایستیکه چنین نویسد که محبت شافعی بر تفتیه بود که در تمام تفتیه بود زیرا که تفتیه شافعیان از محبت اهل بیت
 و نسبت بذیل ایشان بفراسخ دور افتاده اند و حق نیست که حق بر زبان خانه تفتیه نگایه اختیار جاس شده و درین
 حیث لا شاعر اعتراف بهر محبت شیعیه بایست که شکشان بحال اتباع آنحضرت نموده اند و بعد از آنکه علی و امام حال مالک
 و احمد بن حنبل را قیاس بر شافعی و ابوحنیفه باید فرمود و او را متساکن این هر چهار یار بیزیل الله اظهار کرم از دعا و سبیل و علاج
 نیست و حال که حال مالک که بتعصب میفرودیم صاحب تفتیه فرموده ناشی از تعصب لغت است و لا غیر
 به عند المنصف اعبارت نهج الحق که نقل نموده اصل برطلو شین لا التلمذ و کمابینه من قبل اعتراف این وزیر جهان
 بر آن تا از عدم فهم مراد است زیرا که رجوع جمیع اهل ملل مخالفه بسبب پیغمبر و امام دلیل بر حقیقت عین رجوع نیست و لا
 میسر یزاده بکلام علامه طایب شاه و آنچه جناب قاضی در احقاق الحق فرموده حق و صواب است و فاضل رشید میراد
 انجناب را نرسیده باینکه عرض انجناب نیست که در سائلیکه گفته اند از اخذ استناد خود نموده و راه و قضا و تاسی
 در آن پیورده باشد البته در خصوص آن مسائل متقیف با و خواهد بود و در سائلیکه از دیگران اخذ نموده و راه متابعت اعدا
 استاد خود نموده و بهر سبب فاسد و هم کاس خود ختم نموده و ایرادات فاسد و مثل قیاس و استحسان غیر آن اعتبار

آن فرموده است مقصود از جناب و ذکر قیاس و استحسان بدین تمثیل است و حقیقت این کلام شکی در بی نیست و از آن سلیس
رجوع به حقیقه بسو جناب میر کس علی الاطلاق غیر متعاد و لکن معلوم است که حکم رجوع مذاهب میانیه و امور اثباتیه و ادعیه و ادعیه
و اقوال متناقضه بسو مرجع واحد که بین حق و منبع صدق است محمول بر رجوع حقیقی نمیتواند شد و الا بتاتی مثل هذا حکم و محمول
علی المعلوم الرشیدی سن او اناس فلیت بانفاصله پس مراد از آن چنانچه ظاهر است آنست که این رجوع در حقیقت عام
است از رجوع ادعا و رجوع واقعی و مقصود از آن محض اظهار عجز و خجست و رقت مرتبه مرجع الیه است و پس ناچار هر دو با هر شود
که شمس کلمات از جناب از نهایت بزرگی بدان مرتبه است که هر همه ادعا خوشه چینی و قیاس از ادعیه حضرت و از ادعیه علوم
از جناب نیز خواهند پس این رجوع متمسک بشی نمی تواند شد و قدر او مانا الیه سن قبل ایضا فاعمل کلام سید القاسمی علی
التمیز فلان فعل اما وجه دوم که فاضل شریه ذکر فرموده پس مرود است باینکه انساب غرق فرق صوفیه که شعبه از شعب
در تفسیر است که این فی صدام الالهیات بسو جناب میر السونین اولاد طبعین آنحضرت محض قول است و در باطن شایان
اشتری از آن ظاهر کثیف و فرفه نقش بندیه خود را فسوب با بویک میسازند و از جناب آنحضرت کاری ندارند و از چشمتی و غیر شان که
ایضا هر سنا و خرقة و بیت خود را با جناب میانند از سلوک طریقت آنحضرت بر حال و در افتاده اند و نمیشود در ظهور مثل نور و در مقام
تجلی بر کوه طور است و از جمله بر هیات جلایه غنم لضعفین است و لو کانت خفیه عند من لم یوت کفلا سن الانصاف آنند
بطریق تنبیه بر آن بعضی ارقام می آید که خود فاضل شریه اعتراف نموده باینکه نوعیکه اتباع حضرت را این فقره اهم میدانند و معلوم
خاص و عام است و بحق گک زیرا که مریدان در پیشش پیران خود حیاء کالوا و امواتا چه خاک بر سر نمیانند و متعاقب قیاس
شانه کم از عرش و کرسی نمیدانند و اسما مرشدان خود را و او دو وظائف خود قرار داده اند حالانکه فاضل شریه را بسرتاوش
قسم سیمیم بلکه بغرق فاروق سوگند بخوراکم که آیا کسی از صوفیه سینه را دیده اند که اسما سیه انداخته و یا گرفته باشند اگر
نه آن بودی که فاضل شریه از زبانه خیال جواب بشرت ملاحظه بعض کتب اما سیه شرف گشته من شاخم بعلم حاصل بود که
که سامی ستر که حضرت اسمع شریف ایشان ب دیده لضعف من شان ز سیه باشند لکن غالباً اگر دفعه کسی سوال از اسما
ستبر که از جناب ایشان نماید با وجود و تخر که از ای کتب و تفریقین بدون بفرقه و قلعه لسانیه اسما سیه را بیان نتوانند فرمود
و اندک علم و آیکسی از صوفیه سینه صاحب طبل و علم را دیده یا شنیده اند که بعزم زیارت نجف اشرف و کربلا میروند و شهادت
مقدس سائر عقبات عرش و درجات به نیت قربت بخیا ل باینکه انیمه شاهد شرف مرشدان ما است شرف شده باشد و او
سبحان آنند زیارت قبر پیوسته و درگاه خشتی و قطعی فلان فلان را برابر جم بیت آنند شمارند و زمره علیه جگر گوشگان سونخل
را از قصد فراموش سازند و فریاد ازین سید کو فی انصاف بخدا که اگر نشیبه دیگر نباشد همین قدر در کافی است در باب تکذیب

است

انتساب نشان فلیک اذ انهم الیه امارات تخصی کثرة آیینی نبی که حضرت محی الدین متوکل ملعون از جمله قطبای اولیا
 الله شمرده بانه که دعوی او که اهل بیت نما خدجه علاج توان نمود مقصود پیدا کرد که از کس حزن حق نشنود و اوصاف نماید
 لکن این القلوب اصفایه و الاذان الواعیه و لقد عجبی فی هذا المقام کلام وزیر الخیر الذی فاق علماء الافاق
 فی جوده اتخیر ابی الحسن علی بن عیسی الاربلی صاحب کشف الغم فلیتد ناویہ و التذکره حیث قال الامیر المؤمنین و حسن بن
 و الحسین فانه یوجد من مناقبهم و مزیایا هم فی کتب یجوز بالعلل کاف نشان اما باقی الامتیه فلما یکاد جماعه من اعیانهم و
 علماءهم یعرفون اسماءهم و لوع فوما ماعد و ما تستق متوالیه فضلا عن غیر ذلک هذا مع حرمهم علی معرفه مناقب الاخبار و الاشعار
 و تدوین الکتب الطویلہ فی ذلک بل معرفه خلاف العرب من قال متی و ارسل شلال معرفه المعنی المعنیات معرفه
 الالفاظ و نسبت الاصول بل معرفه الخانیث و الجانین و العیاض و المعلمین غیر ذلک ما لوعه و الطال عما لا یوجب حرجا
 و لا یخله ذکر او یغیبون عن قوم جد هم النبی و الوهم الوسی و هم فاطمیه و جد هم خدیجہ و اخوهم الطیب الطاهر و القاسم و هم
 جعفر ذوالجناحین و قدر شہد لطہارتم القرآن و حشمت النبی علی جہتم و مودتہم و قدر ایت انانی زانی من قضا تم و مدیر هم من
 لا یرک زیارہ موسی بن جعفر و کما اذ ازنا تعدو ظہر اسور یظننا و لعود معنا ذاسع لیا رتہم قور الفقراء و العوفیہ و سلیم هم من
 البلبه و الخلیلین الذین لا یتدن من کس قول و الیصلون لا یخجلون عن الخیاسات لکونهم علی عقائد هم من المعروفه
 منهم و تنسب احصی الی محبتہ اهل البیت انکر و اعتز و اذ ارأی کتابا یفیس اخبارهم و فضائلهم عدہ من العذر و فرقه
 شذرو و مذغوز بائند من الامور الفاسده و العقائد الخوفیه منی کما سہ زد و التذکر فی الخلد کرامہ و اعلیٰ فی الجناح
 و آنچه فرموده که تو هم تقیه از صوفیه که معرض از دنیا و اهل آن میباشد الخ عجیب است نہایت عجیب زیرا کہ صوفیه اگر چه لطیف
 معرض از دنیا میباشد لکن باطن سگ دنیا هستند و بر تقدیر تسلیم چون مریدان شان کہ غالباً علی اهل سنت و ارباب
 دولت و ثروت بوده اند بقول شما را اتباع پیران خود سرگرم بوده پس اعراض شان از دنیا باعث حیرت ما و تو هم تقیه نمیشوند
 بلکه تمیز و موکد ان میباشد و حال چنین صوفیه را بعضی قدما ضعیفان شیعہ کہ حیانا تقری بسلطان از عباسیہ یکم بیانند
 و تا هم مجال اظهار شعار مذہب تشیع یافتند قیاس مع الفارق است و قدر مساوقا و ہر گاہ نمیشد نکشف کردید پس
 بگویم کہ انتساب عامہ صوفیہ عامہ حضرت مرقدہ مثل انتساب برفق اسلامیه حضرت مصطفویہ است فلما لا یجی ہذا کثر
 الانتساب فلذا لا یجی اولک ذلک و الا یسکونیم کہ تشیع اهل سنت فرقه صوفیہ را تضلیل و تحقیر نماید و خواہ حلقہ لیم و تجاد
 باشند و خواہ وحدتیہ و دیگر فرق صوفیہ و ایشان از اسلام حاج میباشند نہ علامہ شریف جرجا در شرح مواقف میفرماید
 و الخالف فی ہذا ان یسئل عنی عدم الخلو لا الاتحاد و لو انک قلت ان قال التانیہ بعض المتذکرہ و کلامہ

انعامات الرشیدیه و بنحیکه رشید افضل اسلام و کلام در باره سید نور الله زاده مرقدہ فرموده باین سر کلام در باره این مملکت
 اهل سنت و جماعت و سید محمد بن علی ازین جماعه کثیر جمیع غیر متقدفیه فاضل مذکور بلکه معتقد فی تقدیراتش می باشند پس بیاید
 که با آنجا بحث را که ذامین و مکفرین صوفیه بوده اند و بعضی آنها از قائلین مثل علاج و نظراتش بوده تکفیر و تحقیر نماید و از
 داوره و سیدیه سلامیه خارج فرماید این جماعت مردودین و مطرودین آنجا بحث را خارج از حد اسلام انکار و فلیخته ایها نشان
 هر طرف که گشته شود اسلام است و هر کسیکه بر کلمات مذکور فاضل صوفیه ضاله اسطیع شده و بعین یقین در حق یقین
 بچشم انصاف دیده البته سخافت آنرا کاسره و بطلان اعتقادات فاسده آنها بر آنکس ظاهر و باهر گشته باشد کاشش
 حاصل رشید بیک از انکار افکار خود را با نظار اولوالالبصار در ماده لغت ضلالت آثار جلوه شود و بسیار و از رجال حجاب
 و اختفا منصفه بر زده ظهور می آورد تا متانتی قدرت یار الهی را چشم سر و بعین قلب سید ید نیز احیث که این آرزو در
 دل ماند اگر چه افادات بدلیه شان که بطرز تشکلین بان تکلم شده انموج افادات شان و مخصوص بیان مسائل کثرتیه
 است لکن افسوس که یاره از مخروفات سفکه عالیهم بمجلس عرض برابر با قلب جلوه کرد و بدخیر است یار باقی صحبت
 باقی با سید محمد بن علی که این کلام اجماع در باب سید شونتری اگر چه کافی است لکن تفصیل لائق تحقیقا الحال عثمان خورشید
 دقائق نگار را بسوادی بیان حال سید شونتری سخط میا زیم قبل از بیان اصل مطلب تمهید مقدم می پردایم بقول
 برابر باب انصاف و تا کان سبل عتاف مخفی و مستور نیست که از جمله مناقب جلوه و فضائل علیه نهیب امامیه نیست که اهل
 این مذہب مردانه و از اظهار و اجار امر حق عند الامکان می نمایند و رعایت جانب قرابت احد و پاس هم و رسم کسی نیز نمایند
 کانیاسن کان پس با دوستان خود و رسول و اهل بیت شان دوست اندازا تا کان با دشمنان شان دشمن کیفایان و هم
 لایخافون فی الله لونه لایم کسیکه در حصول حقا بد بر جاده حق ثابت قدم است دوستی او را محضاً لکیم سید اندر و لو کان
 غلاما حبشیاً اگر چه خطائی در خروج از او سرزد و هر کسیکه در اعتقاد و فساد با نند حسبه الله او را مردود و در گاه آنجا خواهند نگاه
 خواه از اصحاب بنمیزد و امام باشند و خواه از ازواج و خواه پدران و ازواج و سوار کان سید اقرشیا و من اهلاد الرسول ادلا
 کیون نعم و این مردانگی از سفورات محققه نهیب است و الا بمذہب الخلاف اگر هزار فساد حقیقت و عمل در شخصی یافته شود
 همین که شنیدند که از صحابه بود یا داخل ازواج عارضه خناق چنان گلوی شان را سفشارد که گویا زبان در دهان شان بکام
 سکوت چسبیده و مصداق صم کلم نمی فهم لایرجعون گردیده اند و نحن بنهم براء الا لک الی صنیعنا باصحاب التور النبوی و از ذوات
 المتبرجات انما شترت عن طاعته حیاً و میتاً و الی مقاتلانی عبد الله بن ابی عبد الله الملقب بالافطح مع کونه ابنا صلیباً
 و مولانا الصادق علیه السلام و من علیه محمد بن اسماعیل نظر از این فرض از تمیز این مقدمه و تسوید می بقاله آنکه اگر فساد و اعتقاد

شوشتری و قول شان بوحث وجود که محل مخلوق علی الخالق و وحدت بینما است بر اثبات باشد لا محاله احکم بقول
 شان نموده از جمله فرق ضاله محسوب ننمودیم و پروا بجای شان نیستیم لکن حقیقت امر این است که ایضا باند عقاید
 شان بوحث باطله بدیهه نبوت نرسیده بل که بعضی عبارت صریح بنفی وحدت گذاشته است چون کلمات شان فی الاضطرار
 و تحقیق نیست بعضی عوام را در درک مذہب شان شکیبایی میشود و بجهت آنکه ساحت عقیدت شان از لوث و شوب لغت
 باطل منزہ است غایتی فی الباب حسن ظن با بعضی از صوفیه ضالہ از خطا هر عبارت شان طایر میشود و تاویلات رکیکه بر کلام شان
 قرار داده اند و بر تقدیر یکدفعی و باعث ابطال ران غیر از حسن ظن نفس الامری دیگرند باشند از قسم خطا فرعی که در تزکیه و تعلیل
 و حجج و کفیر حال اکثر نقاد و اده راست میدرخازد و چون خطا مستلزم فساد عقلا که مدار برات از معتقدان میشود و همیشه اگر چه
 و نظر از باب نظر از طریق صواب دور افتاده با جمله ایشان مآول اقوال صوفیه اندر نه قائل بآن و الفرق بین المآول و القائل
 بین الامر فی التأویل و بین تأویل کلمه سجان سن انظر الاشیاء و هو عینها که صاحب نصوص بآن متفوه
 و علامه اوله بر آن ایراد مقبول موجه نموده فرموده است که تحمل است که لفظ عینها بعین منقوطه و با موصوفه بعد از یا شکره
 ماضی باشد و معنی آن چنین باشد که سجان الذی انظر الاشیاء و هو عینها و خطا یا و باز احتیاج دیگر بر آورده که مرجع ضمیر
 منفصل لفظ ظهور باشد که از جمله مفهوم گذشته و هم تحمل است که مراد از عین منبع ابی مختار از هر چیز باشد حتی حاصل کلامه در کتاب
 و سخنان این تاویلات نه چندان ظاهر و عیان که بر جناب قاضی پوشیده تواند بود و نیزیم که ام ضرورتی در پی کشته که چنین
 سخنان توجیهات در صدر نتیجه کلمات کفریات صوفیه غریبه پر افشته اند و اکثر غاوین را در فرقه امامیه گنجائید غالباً
 این امر را از امارات حقیقت این مذہب پنداشته و جناب علمین باب صاحب ذو الفقار طالب ثراه در بعضی از رسائل
 خود فرموده که چون صحت عقایدات و علمیات و کمالات و علو درجات جناب سید نور است شوشتری از کتب و تصنیفات
 ایشان ظاهر و هویدا است بحد و اینکه از کلام ایشان مح بعضی از اشخاص که مذہب تصوف و شتمه مستغفا میشود حکم تصوف
 جناب ایشان نمیتوان کرد فان یقین لا یزول الا یقین شکر و میتوان بود که اظهار بعضی از ادعای و ذکر کمالات بعضی از حکما
 خلاصه و متصرفه بجهت آن باشد که تا ظاهر شود که مسلک امام است علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر ضروریات شریعت را بایزاد
 تبیین است که کلامی هر فرقه از فرق اسلامی بآن گردیده اند و طوق از عیان آن بعین قلب در گردنهای خود کرده و عموم
 و سفله از آن فرقه و همچنین قطع نظر از اوله و بر این بنظر امارات است که بی بصحت این مذہب میتوان بود و ایضا معلوم است
 که این قبیل خطا در باب تزکیه و حال اکثری از علما اعلام را اتفاق افتاده و آنرا کسی از اهل دانش مستحکم در باب حقیقت
 مذہب باطله ساخته پس در ما نحن فیسم نشاید انتہی و هر گاه این در یافتی و دوستی پس با آنکه خلاف آرد و امور فرعی

جزیه فیما بین علما فریقین شائع و ذائع و مجرد اند که ساحت عقیدت جناب قاضی از ثوب فساد بر است لکن لافراط
و تغریب طریقه در ماده حسن ظن بعض صوفیه فرموده و جد و جدیکه در تاویل کلام این قوم مورد لوم نموده و اکثر سنیان را در بیان
امامیه گنجانیده بمقبول اکثری از ادکیای متاخرین نیست و ما را در خصوص باخترش بحث و کلام است و لاغر و فحش رجال
و هم حال اما عبارتیکه فاضل رشید از مصائب النواصب آورده پس انکار تصرف را که جناب قاضی انکار فرموده و باخصاص
لصوفی حقیقی در تشیع و بالعکس تا سبب اصحاب جامع الاسرار قائل شده اگر چه بواسطه تمیز سانه چه طلب قاضی از این
مزمه همان قوم خواهند بود که سبحان من انظر الاشیاء و یو غیبها بالغبین المعجزه میگفته باشند نه کسانی که بعین همه گویند
و مخلوق را عین خالق دانند و ما را زمره اولی مرتبت و انکاری نیست لکن حق نیست که کلام قاضی را از اشتباه
و غفلت است و در قائل بودن محبت الدین و اتباعش بوحث باطله و عنایت ذاتیه مخلوق با خالق و ما تفرع
علیه من الکفریات شکی ویری نیست و فصوص و فتوحات و دیگر مصنفات این گروه شهادت پیورده مملو و شحون از ان است
بجستیکه هیچ مصنف را مجال تاویل و توجیه در آن نیست و در حقیقت فرقه صوفیه شیعه از شعب سینه است و دشمنها جناب
قاضی بکتاب جامع الاسرار شرح فصوص و مانند آن از درجه قبول ساقط است لکن مصنفها من الصوفیه البیاض
غیر بقالهم و لا یعنی مجالهم اما استشهاد بر سلاله اوصاف الاشراف محقق طوسی طاب ثراه و فصول کلامیه شان و کلام
شهید ثانی در سبهار الصلوة پس لغایت عجیب است زیرا که ساحت عقیده انجمن از شوائب تصوف منزه است و چون
رساله اوصاف الاشراف بر ذائق سالکین و ارباب اشراف مولف شده دلیل بر تصوف شان باشد و لیس فی الفصول اهل
علی القوفه و اما اسرار الصلوة پس در آن امر مذکور نیست که دلیل بر تصوف جناب شهید ثانی تواند بود جناب علیم
در رساله مذکوره و در بیان حال جناب خواجه نصیر الدین طوسی فرموده است اما محقق نصیر الدین طوسی پس حاشا ثم حاشا که
جناب او از اهل تصوف باشد و اگر رساله اوصاف الاشراف که بر سلاک سالکین نوشته مستلزم تصوف ایشان باشد
باید که تصنیف اخلاق ناصری که مطابق مذیب حکما فلاسفه و ضمن ادب ثریب خوردن غیره که حرمت آن از ضروریات
مذیب امامیه دین اسلام است دلیل بر سفسط بودن محقق رحمه الله علیه و مجوز بودن ثریب خمر باشد و عبارت محقق که در خطبه
اوصاف الاشراف نوشته چنین است اما بعد محررین رساله و مقرر انیمتقاله محمد بن الحسن الطوسی را البعد تحریر یکمیکه مرسوم است
باخلاق ناصری و شتمل است بر سایر اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بر طریقه حکما اندیشه بود که مختصری در بیان سیر و لیاد و
اهل پیش بر قاعده سالکان طریقت بنی بر قواعد عقلی و سمعی و نبوی از دقائق نظری و عملی که بمنزله لب التصناعت باشد و
اخلاصه آن من مرتب کرده آید ختمی کلام محقق این عبارت صریح است و اینک هر دو کتاب مطابق سلاک حکما و سالکان

تصنیف شده علی طبق باب علمانی مثال زده بمقامات علی حسب مقتضیات الاحوال چنانچه صوفیان از این کرده همچنین حکما را
 نیز از اینجاست که کتاب تجرید العقاید مجروحین مشهور و اند نوشته است و بعد از آن عبارت کتاب خلاق ناصری را که در ذمه
 آداب شراب خواری بر طبق طریق حکما است نقل فرموده خوفاً عن التطویل بنقل آن سادرت نه کرده شد اما قول الرشید
 سوم آنکه الحامد لایان فرماید که این هزاران حدیث اهل بیت که در کتب اهل سنت آمده آن فرموده اند که است و آن احادیث
 متروکه است یا مقبوله و گمانیاهرگاه از این احادیث مرویه اسناد اهل بیت از خوارج و از اصحاب و دیگر فرق ضاله بلکه رسیده باشد
 این هزاران در جنب آن صد هزاران چه عرضه دارد و ثالثاً ده چند آن در کتب زیریه و غیره موجود پس چرا شما اعتراف بحدیث
 اهل بیت با شیده ایشان و آنچه در آخر کلام صدق نظام فرموده که ادعا که تخلف اهل سنت از سقیفه اهل بیت که از ادعا که تخلف
 اهل الاسلام از سقیفه دین مخالف است و اگر ساله نیست چه خوش کلام است که بر زبان لغت بیان جاری شده بحق که ادعا که جمیع اهل
 اسلام که ب سقیفه رسول را مثل ادعا اهل سنت است که ب سقیفه اهل بیت را و از این کلام خیانت سقیفه میشود که بر عزم سکه
 فوق اسلامیه از خوارج و از اصحاب و مجریه و شبیه همه را ب سقیفه رسول اند پس اگر همین که ب سقیفه است این خبر که شما حاصل
 چشم مارکوشن اما قول گوئیم اشتها را انکار بر قیاس منع آن از آنکه اظهار آن از من عجایب الافادات میرا که روایت آن
 بشیر که سابق از حیوة الجوان منقول گردیده صریح است در منع فرمودن جناب صادق الوصفه کوفی را از تعبیر قیاس و ترجمه
 و توضیح وی بر آن و معدود فرمودن او من دان بدین اندر مره مخالفین خود پس این تفصیل سبیل تاویل علیل که فرموده اند
 حلقه از صحت مذمت باشد و اگر استثنای از قیاس بعد از عدم علم شان به ترتیب قیاس شرعی میبود تخصیص نمی بقیاس جمعی
 نه داشت عوام را که طاقت استدلال نداشته باشند و جعل بکتاب سنت کی رواست فاما الوجه فی تخصیص النبی بالقیاس نه امحالا
 یقبله عقول الناس عبارت شایع منسلح صریح است در آنکه مراد از قیاسی که آمده دین نمی از آن فرموده اند همان قیاس مقبول
 عند الله لا لایرید است و ظاهر است که قسم مقبول همان قیاس خاص است نه قیاس عوام و آنچه عبارت شافی نقل کرده
 با آنکه محتاج به توضیح نقل بر طبق اصل است و در نه خطو القتا و مفید مطلوب او و دانی مقصود دانست و حال سافحه و ساهله بود
 در روایات فریقین مسلم بطریق است پس قیاسی سنی هم چون از ادبام و اعلاط معصون نبودند منی عن العمل بالقیاس با
 تخصیص نرسیدن شیعیان حبسیت و اقلیم تخصیص ناهین بانه ظاهرین بر بصورت اند است چرا امام عظیم با آن عظمت نمی از قیاس
 مثل آمده دین فرمودند و چون از کلام سکه فائده جدید برآمد که جناب امه اظهار را اختصاصی شیعیان بوده و او متبسان عظام
 خود ایشانرا سید استند که بزرگوار لطف و شفقت عوام نشان نمی از قیاس فرمودند و عوام سنیا خواص شان کاری نمیشنند و در
 بعد از مطلوب فیما بین فیه و الحمد لله الذی اجر الحق علی لسان هذا الفضل و نه من غیر انهم علیهم السلام و چون قیاس از سلمات است

اربعه است چنانچه شایع است از اهل علم و اهل بیان فرموده پیش فیت شایع مذکور بود مطلوب باشد به شیخ الفی للملک علی و
 ولقره در بیان شایعیت و خفیت و تخریص و سخری اعتبار است اما قوله گوئیم از جواب فایده سالیه بحواله کبریت کلمه تخریص از انجیل
 اشتها را انکار ابحاث منتهی انما از انکه اظهار انکار می است و منکر بدیهات از چه میتوان گفت و جواب الجواب فایده عاشره فیما سی
 عما قریب پنج صواب بدین میشود و از چه شبهات سالیه سابقا بدین گفته فایده ایها و چون تجلی و نظری و نظری و نظری و غیر ایشان
 انکار حرمت منتهی را بجناب و لایجاب و سایر انکه سنا و منکره اند پس انکار از انکار قابل اعتبار نباشد اما قوله گوئیم بعد بولف شدن
 تحفه اثنا عشره از گوئیم بعد بولف شدن صوامر الالهیات و مصداق قاطع و مرد و کشتن اکثر ابواب تحفه سوره و بعد تصنیف رسال
 متعلقه بفصل سادات علی غیر السادات متیقن و میرهن گفته که احد از عقلاء مصنفین در تحفه اهل سنت از سفینه منجیه البلیت
 ظاهر است و شکی نخواهد بود و تنبیه نرد عاقل غلبه کی بقبول نوازند و دو لایف کلام اسفید لا لاسفید و غیره را از شدین
 بانظار فادات آثار از ادبیای کبار رسیده و از او عقل و دانش بر حل بعید افتاده و لیس فی مایروی الخلیل و لیس فی الخلیل اما
 عبار مجالس المؤمنین که درباره هارون و بنی امیون ملحدون تصور بی نور نقل نموده پس جوشش آنکه سابقا استیکه سلام
 بر چنانچه نیز نزد شیعیان مسلم نیست فضلا عن الایمان و التشیع که حضرت از سلام است و در جناب قاضی بیان شایع حقیقه
 این مره با لکن نیست زیرا که اکثر متخلین هم تشیع را داخل شعبه فرموده و قول قاضی مخرج که تکلف گنجانید به تکلف دلالت
 بر اینها از مره شیعیان نیستند با لکن بیانی تصنیف کتاب مذکور بر تکریر سواد تشیع است بنا بر بعضی اغراض و مخرج
 لهذا اکثر سنیا از خیال سیلان آنها بسو انچه تکلف تمام در میان مایه گنجانید حتی اینکه شل محقق و دو و یکبار جابجا
 از هم بسو خود نشود تا که سورت افتخار اهل سنت بکثرت علماء از اباب کمال از خود نماید و یکی منتشر صورت بوده با دخال هر کس تا
 از شایع بر چاه برین فرقه و لا اسم الحفص بن دون اسمی نحن لا نقول بل نقول بل نقول هر گاه درین اتباع تقلید است باید باشد
 از وقت خود چه بکمال و ایم اگر نیز نماند و حلاج در انکج نیز است و گنجانیدن آنها ناز یا و از او تو جهیات را یکبار بری از اباب
 ضلالت خود در دن چه ضرر بلکه از طریق ایمان لغات لغات و در کیفیما کان گنجانیدن قاضی شال این علما برین را و مره از اباب
 تشیع مثل گنجانیدن شایع در این یاد و شمر و سنا از اهل سنت و اهل اسلام است بلکه باز هم تفرقه جلیه بوجود چها انهارا
 تکلف گنجانیده و شایع تکلف مثل یزید لیدر ادر اهل اسلام دخل بسیار یزید لیکه بعضی از علمای شافعی و امام معتزلی
 الطاعه پذیرفته اند چنانچه شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان تصریح بآن نموده و بر تنقیص بر یزید و از انجیل اثنا عشره و
 فاجواب الجواب لیس مصنفین اهل تشیع را باید که این حسان علما سفید را که تکلف معاویه یزید را در مره خود محسوب و دانند و گویند
 سنا زنده و یکا فاة آن بدینانی و فحش گوئی صاحب تحفه و شوکه را که در اکثر تحریرات خود درباره علما مایه نموده نسبتا

شمار زیاد بر این حسان تصور نیست که مثل معاویه و یزید را هم در خلفای خود میداند و در خلفا عباسیه را نیز چنانچه علامه سیوطی
 تصریح آن نموده حتی که فاضل شریف هم بر گنجائیدن عباسیه در شیعیت گزیده و گنجایش شان در شیعیان زیده بجان اقتضای
 خلفا آنجا عشر باشد و امام حسین خارج از آن فائز است و امام و کذابان را هم در آنجا عشره و امام حسین را هم در آنجا عشره و امام حسین را هم در آنجا عشره
 در ربع قابل باشند و امام حسین را هم در آنجا عشره و امام حسین را هم در آنجا عشره و امام حسین را هم در آنجا عشره و امام حسین را هم در آنجا عشره
 بوده و بآن افتخار نمایند حال آنکه استناد و ادراک اجتماع داخل نمیدانند و شاگردان از آنرا جدا جدا و بیفرایند آن نه انشی عجب با حاکم
 و خلقت این همه خلفا از اهل بیت شکی در پی نیست و اطلاق تشیع علیه السلام تا آنجا که لا یجوزی نفعا کما طلاق الاسلام علی الفرق
 الاسلامیه المردوده اما قول الرشید اگر چه در دین توهم الخ جواب از تشکیک بر دایت مذکوره فی التمهید و الاستبصار
 بمعرض تذکار آنرا فلا حاجه الی الاعادة فاعلم و یا اولى الالبصار و چون و اوه مجردین فاس المذهب و طریق سند روایت تمیز نیست
 و استبصار شیل صوة روایات مذہب شما موجود اند تشیع باشد که الورد و باشد و استبصار شیل صوة روایات مذہب شما موجود اند تشیع باشد که الورد و باشد
 از جمله قدس و حقین اند موجود پس حیرت که بر شیعیه در باب جرات جناب سید تشیع و توهمین روایت مذکوره لساناً
 و جناناً از چه راه است اما قول الرشید گوئیم اعتزال ابن ابی الحدید الخ و مسکاة خلافت بکریه شاعره و متشابه سوسیه الاقدام
 اند که اعتزال لا یفتر بالمطلوب و اتهام تشیع هر گاه در حق شافعی محقق باشد که اکثرت با الرشیدین قبل پس اتمام این بسیار
 است اما حدیثی بر آنکه رشید باشد اما قول الرشید جواب اینکلام نیز شیل جواب کلام اول است الخ جواب نه قول هم شیل جواب
 قول اول است اما آنچه بر تقدیر تسلیم بر سبیل تنزل مرقوم نموده پس مرفوع است باینکه اخبار موضوعه و الیه جزم میجناب کتاب
 که در عهد نبوی میبود ضعیف شده چون بطاهر منافات بمذہب منظم اهل سنت داشته تبریح و تشهیر آن گوشتید نه آنرا ان اخبار که
 مستندین شالبا آنحضرت بوده از شیعه شیطان بکیاب گردیده که اکثرت به الفاضل الرشید اگر چه بر سبیل قدرت زیر پرویان
 است یا طین محمدین آن بغیبه بر آید بلکه وجوب شیطان هم بر آرد و آنجا جناب رشیدی از غایت انصاف لفظ کباب فرموده
 در روایات تمیز روایات شالبا آن حضرت بر خلیفه ثانی نفعی داشته تا باظهار آن هم عالی حضرت سینه مصروف شود و لا جرم
 آن انباء کباب گردید بخلاف اخبار تحمیم متعه که تواتر آنرا هر چهارم عم شان بوده و سائر عیب تشریح حضرت فاروق پس شیل
 شیطان مشهور گردید آخر از شیطان تا بغیبه او فرقی هست که پوشیده نیست چه شیطان پوشیده نیست بغیبه است
 اما قول من شالبا تفصیل الجواب الخ السیفیه تبتغی شکی و اما انبیه فلا یحتاج الی ابتیه قدر انیانی سالف الزمان را یقیناً
 سن نهاده و بصیغه انبیه فالنفا و عا و سحاح و سبیل الکتاب بقایه هم الکتاب و الله الکتاب و الی نهج العباد بکتاب و الله
 انبیه شیل رشید در مقام عبارت جناب سید که در قول و در الخ مذکور است بنابر هر دو نقل متروک گشته و بدون این سخن که آن

شروع در کتاب جواب نموده اند از نقل کلام رشیدی بزرگان عبارت ببادرت می نمایم کلام سید الشهدا الوحید
 الذی سقط من قلم التامخ الرشید و اما البالیس بعد تسلیم لتساوی این آیات بار و آیات ساقیه بمقتضای اذا
 تعارضتا ظاهر و ساقط خواهند گردید و جماع امامیه و احادیث مستفیضة ایشان که در فائده آیه سید مخیر بدین بلا معارض باقی
 فالحججه علی ذلک قال الفاضل الرشید قوله اما البالیس بعد تسلیم لتساوی این آیات آه گوئیم بعد تسلیم تساوی
 روایات جواز متعه باخبار جرئت آن که هر دو قید بقید تاریخ اند بمقتضا اذا تعارضتا ظاهر و ساقط خواهند شد و جماع
 اهل سنت که مخالفین ایشان بآن ضمیمه نموده اند و نقلش از هیچ الحق علامه علی در جواب فائده خامسه گذشته و احادیث
 مستفیضة شیعه و سنی که در تنزیل و تبصیر از کتب شیعه و در صحیحین غیر بما از کتب اهل سنت موجود است و احادیث دیگر
 که بلا قید تاریخ و کتب اهل سنت مروی است چنانکه بعضی از آن بالا گذشته و اکثری در فائده آیه خواهد آمد بلا تعارض باقی
 و آنچه صاحب رساله ادعا جماع شیعه بر جواز متعه نموده است بچند وجه نامشروع است اول آنکه نزد ایشان دخول معصوم
 در جماع شرط است و چون اخبار بسیار از آنکه اطهار در طریق شیعه و سنی در اهل جرئت متعه موجود است که امر نظامی غیر مرقه
 دخول معصوم درین جماع ادعا ایشان صورت نه است پس ساقط الاعتبار گشت و دوم آنکه چون قرن صحابه جماع بر جرئت
 آن واقع شده چنانکه نقل آن در فائده ثالثه و شرح مقاصد گذشته و سیاق فی القول الاتی من کلام صاحب التمهید
 بعد انعقاد جماع در قرن اول خلاف سن خالف غیر معتد به باشد اعم من آن یکون اهل الخلاف من فی الک القرن
 او من بعدهم سوم آنکه در احادیث شیعه و سنی استناد تحریم آن بطرف جناب سالتاب مخصوص است پس انعقاد جماع
 شیعه بر جواز آن جماع بر خلاف مخصوص باشد و هو کماتری فالحججه علی تمام آنچه بوضوح المحججه قول ادعا جماع اهل
 از حلیه صحت عاری بتحقیق الخلاف فی القرن الاول و وجود الخلاف فی جواز انعقاد فی الزمن الثاني بعد الاختلاف
 فی الزمن السابق و لا عبرة بالشهور و لا حجیه فیه و اما العبره باجماع الامه و لا حتی للجماع مع اختلاف الفرقة و لا
 نقل اجماع بسوکنج الحق باطل است و هیچ عاقلی از عایشه اجماع نیست نمیتواند فیصد و هرگاه چهار سینه نموده از
 خطرب و تعارض ساقط باشد پس اخبار غیر موزنه چگونه نشاط اعتبار تواند بود و حدیث تنزیل است بصرا که بر و است
 رواة سینه مقدم و هرگاه گشته و حکم اخبار ایشان است مری بمخل عن الاعتبار و آنچه از وجهه گفته و داده قبح بر اجماع امامیه
 فکر کرده و بی مقتضی است و ناشی از عدم اطلاع بر اصول و قوانین مذاهب امامیه اما اول پس اینجست که اجماع کاشانه و در
 امام علی الوجه لقطعه میباشد و مخالفت خبر از اخبار راجع انعقاد جماع نمیتواند شد و خبر واحد معارض اجماع قطعی نمیتواند گردید
 قتال یسایما قال کیف و مخالفت بعض معلوم النسب غیر معتبر است فلیفت بالخبر الذی لا یدل علی انعقاد الراوی بمضمونه

ائمه فضلا عن غیره و اما ثانی پس باینکه ادعا انعقاد جماع در قرن اول با وجود خلافت ابن عباس و ابن مسعود و عمر بن الخطاب
 و عبد الله بن عمر فی احد المتعین دیگر اجماع صحابه و تابعین حتی ابن ابی حریج و عطاء و غیرشان محکم است و عبارت شش حوطا
 و غیره که سابقا ذکر شده صریح است در تحقق خلافت در قرن اول و مثل ثعلبی معتبر است باینکه ندب جناب ابوالاسمه ائمه
 دیگر حلت مستقیم است و کلام الزلزال و انبیا پوری و غیره با ائمه و اما سوم پس باینکه در اخبار متفق علیها بین القدرین
 اسناد اباحت با و امر بنویس ثابت و ناخوش غیر ثابت پس ادعا جماع بر تحریم غیر معتبره الیه باشد و کلام فاروقی انا حرما نیز
 اسناد تحریم بسو جناب سالتاب است و بعض اخبار سینه و الد علی بناد التحیم الحفزه البیرویه محبت را شاید لکونه موقوفه
 الحفظ بینه الخلیفه و بعض احادیث وارده در کتب امامیه بنا بر تفسیر از فروع اخبار سینه است و اذا کان الاصل بمغزل عن الایمان
 فما ظنک بالغیر فالجمله مدعی تمام کججه و ظهور المحرمه و انقدر عبادة عن اللجة قال اسید الوحید و از جمله عجایب اموریکه
 در ایستقام تماشا کردنی است کلام شاه عبدالغفر زیدیلوی است که در باب سطا عن نوشته و داد و تحرق و نفسیات خود را در آن داده
 میگویی که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است و در آن صحیح بر روایت سلمیه بن الاکوع و سهر بن بعددینی و در صحاح دیگر
 بر روایت ابوهریره نیز موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود متذکر احرام فرموده از آنکه تاسه در وضو ده بود
 و آن تحریم را مؤید ساخت ای یوم القیمه در جنگ او طاس بر روایت حضرت علی رضی الله عنه تحریم متذکر آنحضرت متذکر لشهرت
 تو از رسیدیه که تمام اولاد حضرت امام حسن محمد بن الحنفیه آنرا روایت کرده اند و بطوایح جاری و مسلم دیگر کتب متذکره الطریق
 مستنده این روایت ثابت است بشبهه که درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غرضه خبر واقع شده بعد
 در جنگ او طاس باز حلال شد پس جوایش نیست که انیمه غلط فهمی خود است و الا در روایت حضرت علی علیه السلام در صل غرضه
 خبر را تاریخ تحریم محرم حرمه فرموده اند نه تاریخ متعه لیکن عبارت موسم نیست که تاریخ هر دو باشد این هم را بعضی محقق نظر
 کرده که نمی عن متعه الحرام یوم خبر و اگر حضرت قمری علی درین روایت تحریم متعه را تاریخ خبر مورخ کرده روایت می فرمودند
 روایت ابن عباس الزام او چه صورت می بست حال آنکه در وقت همین دو الزام این روایت فرموده و ابن عباس را بر تحریم
 متعه خبر شده فرموده و گفته اند که جلیل تاریخ پس هر که غرضه خبر را تاریخ تحریم متعه گوید که یاد عو غلط در سید لال حضرت علی رضی الله عنه
 میکند و این دو کتا بهر جمل و حق السبب است و جماعة از شیعیان بل سنت روایت کرده اند از عبد الله حسن سیران محمد بن الحنفیه
 عن ابیهم عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال اخبرنی رسول الله ان انا و تحیم المتذکرین معلوم شد که تحریم متعه یکبار یا
 دو بار در زمان آن سرور شده بود کسی را که نمی رسید از آن منتفع نشد کسی را که نرسید از آن باز نیامد چون در وقت عمر در بعضی
 جایا این فعل شنیع شیوع یافت و از آن جهت و ترس و ترس او و تحریف و تهدید مرکب و در بیان نمود تا سرست آن و خاص عام

به ثبوت پیوست و از کلام عمر ثابت نمیشود مگر بودن متعه در زمان آن سرور و از آن لازم نمی آید که بوضوح صحت باشد تا بقا حکم حل
 آن لازم آید و این بسیار ظاهر است انتهى قول و باشد الا اعتقاد قول نه از اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است این بحال
 حال سنن بنیات عجیب و طریقت است گاهی میگویند که صحیح ترین کتب نزد صحیح بخاری است و مشهور است که صحیح الکلب بعد
 کتاب الله صحیح بخاری و گاهی چون مطلب خود را در صحیح مسلم نمایند میگویند که صحیح کتب صحیح مسلم است
 معلوم نیست که از صحیح کتب چه بخواهند و هرگاه در میان صحیحین مثلاً در روایتی تعارض و تناقض باشد عمل بر کدام
 یک خواهند کرد و هر حال لابد که انکار و تکذیب حدیث صحیح دیگر نمایند و الا اجتماع القیضین لازم آید پس در بصورت صحیح این
 مقام بوده باشد سابق آنکه در تاریخ نسخ گذشت هم از صحیح بوده پس لابد که از جهت صحیح خود دست بردارند و کاش
 فاضل ناصب بر همین قول خود ثابت بماند که صحیح کتب صحیح مسلم است لیکن میسر نمی آید که غرض نیکوکاران این عهد مثل اسباب
 خود لعل خواهد آورد و آنکه هرگاه صحیح مسلم صحیح است نزد شما پس میباید که مقتضای حدیث صحیح مسلم که عمر عباس بن علی بن ابیطالب
 گفت فریتمانی کا ذی غادر اغانا اعتراف بکذب و عذر و خیانت خلیفه ثانی فرمایند چه جمال کذب فاروق اعیان و بانه
 نیست و معلوم است که مقتضای حق مع علی و علی مع الحق الفکاک حق از حضرت جمال و سکوت آنجناب و جواب خلافت
 مایل لیل صریح است بر قدیق آنحضرت قول خلیفه ثانی را رد و ایضا نیست که حدیث اباحت متعه و نسخ آن در فتح که قبل از او طاس
 بود و نیز در همان صحیح مسلم موجود است پس چرا اعتبار آن نمیفرمایند و حدیث نسخ متعه در جنگ خیبر در صحیح بخاری و مسلم هر دو موجود است
 چگونه این روایت را در محل اعتبار ساقط نموده اند گمانیکه بگویند که اگر چه این خبر در صحیح مسلم است اما بقصور اینکه بخاری هم روایت
 کرده از درجه قبول ساقط باشد و ایضا فائده نماند و نیستی که حدیث بقا کل متعه از آن ابو بکر و بنی عمر از آن بر سر عمر و بنی امیه
 نیز در صحیح مسلم موجود است پس این را چرا بخاری نیاوردند و همچنین دیگر احادیث و آله بر عدم نسخ که نزد مسلم هم مسلم است چرا مسلم نیاوردند
 و حق نیست که آنچه موافق مطلب ایشان باشد معتبر است اگر چه روایت ناسلم باشد و اگر کنی الف ایات یا شیه غیر معتبر اگر چه
 در جمیع صحاح سته بوده باشد انتهى قال الفاضل الرشید آنچه گفته است بحال سنن بنیات عجیب و طریقت است
 الخ گوئیم صحیح بخاری صحیح مسلم هر دو نزد اهل سنت صحیح کتب است بعد کتاب الله چنانکه در کتب اصول حدیث و شرح حدیث
 مذکور است و جواب الاصول میفرماید و اول من ضعف فی الصحیح المجرد و الا امام البخاری هم مسلم و کتابها صحیح الکتب بعد کتاب الله
 انشی بلکه موافق مالک نیز در همین طبقه داخل است چنانکه ضعف تحفه و نظایر آن در رساله اصول حدیث در ضمن عبارتیکه از و الله بر
 خود نقل کرده میفرماید طبقه اول از کتب حدیث است که کتاب اند و موافق صحیح بخاری و صحیح مسلم است آخر اقال تیس هرگاه صحیحین مطابق
 تصریح معتبرین اهل سنت بلکه تصریح صاحب تحفه و الله ما جرت احکم الکتب در طبقه اول از جهت باشند در بصورت توهم تعارض

بر آنچه مشهور است که اصح الکتاب بعد کتاب الله البخاری و در آنچه بصفت خود فرموده که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است نزد
اصحاب اذان جدید از عجاایب طرف طایفه تلمیذ باشد صاحب تحفه در کتاب ایشان المحدثین تفصیل بلیغ در بیان حال صحیح
بخاری و مسلم و تفصیل یک بر دیگری نموده است چون کلام مذکور طویل الذیل مشتق از نظام است لهذا بزرگان نیز در ختم شدن شمار
الاطلاع علیه غایب جم علیه قوله هرگاه بیان صحیحین بشک در روی تراض و تناقض باشد عمل بر کدام خواهند کرد الخ گوئیم وقتی که در
ظاهر دو حدیث صحیحین صورت تناقض نمودار خواهد شد در اینجا اهل سنت مثل آنچه شیعه در صورت وقوع تناقض در بیان حدیث
حدیث کافی کلینی و تهذیب یک در دو حدیث یک کتاب مثل تهذیب که هم آن در اکثر الباب ان کتاب بعد از احادیث داله
بر مطلوب خود احادیث معارضه آن اخراج میکنند کاری بر عمل خواهند آورد و اعمال دیگر قواعد مقرره فن اصول حدیث مثل ترجیح
و غیر آن نموده چیزیکه بعد اعمال آن قواعد صالح عمل خواهد بود بران عمل خواهند نمود قوله بالجمله هرگاه صحیح مسلم اصح است نزد شما
الخ گوئیم جویش تفصیل تمام در او اخذ نموده را بعد از شش فاجع الیه و قول علیه قوله و ایضا نیست که حدیث اباحت متعه
و نسخ آن دو فتح که الخ گوئیم جویش نیز اتفاقاً نیستی پس عاده بیفاده قوله مگر اینکه بگویند الخ گوئیم جواب اشال نمیتوان
بجست آنکه خارج از این محاله است ترک کرده شده قوله و ایضا در فائدة ماله و نیستی که حدیث بجا صل متع الخ گوئیم جواب
نیز در همان مقام نیستی قوله پس این وایت را چه بجزی نمی شمارد الخ گوئیم آنچه اهل سنت بعضی احادیث مرویه در طریق خود
معامله کرده اند علمای شیعه نیز مثل ان باحادیث خود که صاحب تحفه بطریق استشهاد بر مطلوب خود ذکر میکنند و صاحب تهذیب
بعد ذکر احادیث داله بر مطلوب بطریق ایراد بران اخراج بنیاید معامله نموده اند پس در حق احادیث ماکوله اهل سنت لفظ
بی ادبی بر زبان آورده اند از خود انحاء نظر نموده و موجب استعجاب اولی الالباب باشند البته اقول قول قائل
الکتاب الفلانی اصح الکتاب مفیده صحبت ان از جمیع ماعد است لافادة الجمع لمصلحة باللام لعموم والاستغراق فاذا قيل صحیح
البخاری اصح الکتاب استعماده ان ذاک الصحیح اصح من صحیح مسلم و قول باصحیت صحیح مسلم مستلزم انعکاس امر است
فکیون القولان متعارضین متناقضین علی ظاهرهما و ظاهر نزد سنن ان همان ترجیح جامع بخاری است بر مسلم که تلخیص
شان توسیع الدائرة التوسع باصحیت هر دو بلکه هر سه داخل موطاهم قائل شدند شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ علیها
عنه گفته تقریر نزد جمهور محدثین است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه تا اینکه گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح
البخاری است پس نمی توانیم که مخالفت در موم جمهور قائل مشهور باشیم بقول خودش سناط اعتبار نه باشد از لعل علی قار
و کتابت جانش آورده اند گفته قال شیخ محمد الدین الترمذی فی اول شرح صحیح مسلم و القول الناس ان رسول الله اشجع
انفع فاد انقطره هذا ایضاً من التخیل التسلل قدس رسول الله فی صحیح عن اللیث عن ابی سلم و غیره من انفعار فیقول انما

اسارت ادب در حق روایات شایسته مذکور باره محمد بن رواقه در باب قبول بعض روایات و عدم قبول بعضی از آنکه بحث
 بر زبان قلم جاری گشته فلا تعطل قال السید الوحید قوله و بر روایت حضرت تفسیر علی رضی الله عنه الخ معارض است بر روایت
 لولا سابقه این خطاب از بنی الاشی که علمای تفاسیر ایشان از حضرت امیر المومنین نقل کرده اند مثل سیوطی و در منشور و
 در تفسیرش و فخر رازی و نیشابوری در تفاسیر خود از محمد بن جریر طبری بر روایت امامیه که بتواتر از آنحضرت نقل کرده اند پس عرض
 تو اثر نسخ از جناب امیر علیه السلام کذب و افتراء محض باشد انتی قال الفصل الکثیر یجیب عواب اینکلام اگر چه در رد فایده
 ظاهر گشته و در رد فایده عاشره معنی حدیث لولا سابقه این خطاب هر گاه لیکن در بنیام بطرف مختصر گوئیم که تو اثر روایت نسخ
 از حضرت امیر علیه السلام است که در تنزیب و استبعاد نیز روایت مذکور موجود پس وایت نسخ را کذب افتراء گفتن بهر شرف قبح
 و صحاح شیعه باشد و در بنیام باید دانست که اگر چه احقر العباد تعرض با غلط لفظیه صاحب رساله دین عجا که گفته اند لیکن
 در بنیام طرفه خطائی از واقع شده و یا نشانی آنکه آنچه گفته است که و نحو که تو اثر نسخ از جناب امیر علیه السلام کذب و افتراء
 محض باشد انتی نص است در اینکه صاحب تحفه و نحو که تو اثر نسخ متعدد از جناب امیر علیه السلام کذب و افتراء است
 زیرا که صاحب تحفه دعوی تو اثر نسخ متعدد از جناب امیر علیه السلام نمینماید بلکه و نحو که تو اثر و شهرت روایت تحریم متعد که حضرت امیر از
 آنحضرت نموده اند که است حیث قال و بر روایت حضرت تفسیر تحریم متعد از آنحضرت صلعم الله شهرت و تو اثر رسیده الخ بحسب عبار
 صاحب تحفه را تغییر داده نسبت نسخ متعدد از حضرت امیر در عبارت خود انشاء فرمودن شایسته از معنی نسخ متعد که مطلقاً
 شیعه در حق حضرت عمر است در قول خود بطرف حضرت امیر علیه السلام که دن است لغو و باطل سن لک لظن هذا القول انتی
 اقول جواب آنچه در ذیل فایده عاشره افاده خواهند فرمود در ماسیاتی بسین خواهد گردید اما طر مختصر یک در بنیام تو
 پس مرفوع است آنچه در سابق بمعرض بیان آمد که روایت شاذه تحریم متعد که در تنزیب و استبعاد از روایت صحیح
 بطردین بمقام لقیه یا تو اثر و محبت را نه شاید لایسماعند معارضه با جماع اهل البیت و اتباعهم اما تخطیه لفظیه که بیان
 فرموده پس تخطیه طریقه است که در حقیقت خودش خاطی در آن است زیرا که خود در بیان طر مختصر جواب گفته که تو اثر روایت
 نسخ از حضرت امیر علیه السلام است که در تنزیب و استبعاد نیز روایت مذکور موجود الخ پس لازم می آید که بنا بر
 مزعومش اسناد نسخ بسو جناب لا یتجایب نموده باشد حال آنکه صاحب تحفه اسناد نسخ بسو آنحضرت نموده است
 کما اخبرت پس چنین عبارتی را در جواب نوشتن در حقیقت جناب با عرض در باب اشتراک طعن شیعیان بنسخ تشریعی
 شریک ساختن است لغو و باطل سن لک لظن هذا القول اگر متوجهی تو هم نماید که لغو از حضرت امیر در کلام مذکور متعلق
 است بر روایت بنسخ و انما یزیم الحمد و علی الثانی دون الاول گوئیم عبارت جناب حدید نیز بر تقدیر تسلیم عدم

وخطا نسخ متعلق است بر آن و در آن نسخ لفظی از آن روایتی که در کتب الاحادیث غیر عزیر و ما یارم از حد و معلوم است
که مراد از آن روایت روایت است پس فرقی بین عبارتین نباشد و حذف بعض الفاظ بقرینه مقام سالیح و شائع گمانی قوله
در سئل البقریه و ایته قرینه اقوی من ان التواتر لا یكون صفا لا للمروایه و آنچه سناد تغییر عبارت عزیریه فرموده اگر از سید عیسی
استراق عزیر بر طرف شود چشم شمار و شنیدن این خیال محال است باطل عبارت التخریر را حجاب سید بالتمام و کمال نقل فرموده
بلا تغییر و لا تبديل و در جایش اشاره بان فرموده و تلخیص بان نموده اگر آنجایی را تغییر عبارت می نمایند بخاراند لکن بقول معتدلا
نمی تواند شد با ضعف آنکه چون مفاد عبارتین عین عبارت سالی و عبارت جناب سیدی است سناد تغییر و تبديل بسو جناب
رشیق نیز راجع خواهد گردید و الجواب الجواب قال السيد الوحيد قوله و شبهه که شیعه دین و آیات پیدا کرده اند مردود است باینکه
سناد این شبهه بسو شیعیان بسبب جعل یا تجاہل است بلکه خرازی و غیره از علمای ایشان نوشته اند که بنا بر اکثر روایات
نسخ متعده و غیر شده پس تقصیر شیعیان بچاره و دنیاب چیست حتی قال الفاضل الرشدی مرفوع است باینکه ایام
رازی نقول از طرف مجوزین متعده نقل کرده و صاحب رساله لفظ قالوا از عبارت امام ساقط نموده تا تصفیص عبارت بر نقل
نحوال پذیرد و توهم ایشان بطرف امام صورت گیرد و چنانچه نقل عبارت مذکوره از تفسیر کبیر سابقا و ذیل جواب همین فائده
گذشته فلیطالع ثم ليس خود خطا و نقل نمودن یا سناد آن نقل سقیم جعل یا تجاہل را بطرف صاحب تحفه نسبت نمودن از طرف
افادات باشد انتہی اقول و نستیکه جناب سید عبارت را که از کتاب نقلی موثق نقل فرموده و در آن لفظ قالوا آمده و حال
چون فخر رازی تسلیم نقول نموده مفاد او احد است و زلع بنزع فی اللفظ برگردد و علاوه بر انجیمه قول شیخ حل متعده یوم الخیر
از مصرات جبابیر علما فحل سینه است و امام نووی علی ما سالتنا انما صح انکاسته و شیخ عبدالحق محدث دہلوی در جناب
القطوب مارج البیوة و غیر این بدان تصریح فرموده و کذا غیر ما من الاعلام من انکار چنین قول مشهور ناشی از غفلت کتب احادیث
است و سیاقی تفصیل عاقریب قال السيد السند الوحيد قوله و انجیمه غلط نمی خود است الخ بلکه غلط فهمی علما شما است تا
فخر رازی که امام شما است چنانچه سابق از کلام او گذشت که گفته اکثر الروایات ان النبی نبي عن المتعده وعنجوم الحمر الالبیة
یوم خیر و اکثر الروایات ان اباح المتعده فی حجة الوداع لے آخر ما من کلام من حقایق این تکذیب تبجین و حق فخر رازی
خواهد بود و نیز سابق گذشت که عبدالحق گفته متعده مباح بود در اسلام و در غرضه غیر پس حرام گردانیده شد دین غرضه بعد از ان مباح
گردانیده شد و رفع حکم الی آخر کلامه الادی سبق و نیز صدق کلام این علام و مکتب فرعون فاسد ناصب است آنچه در مشکوٰۃ شر
سنیان است بکذا عن علی کرم الله وجهه ان النبی نبي عن المتعده انما یوم خیر و عن کل نجوم الحمر الالبیة چه عبارت این روایت
صحیح است و تعلق طرف نبی از متعده علاوه آنکه عبارت حدیث صحیحین چنین است ان رسول الله صلعم نبي عن المتعده و کل نجوم

کتاب الاطعمه و غیره علیه السلام من ساء ما ان ذلک وقع لیم خیر فاما ان یکون علی طایفه وان التمی عنهما وقع فی زمان احد اما
 ان یکون الاذن الذی وقع عام لتعلم سلین علی القصره الاذن هی ثلاثه ایام که تقدم التمی محل الحاجه من کلامه قصصنا علیه
 لعل کلامه جدا و از این عبارت که فزوج می انجامد که این حجر بن کوفه اشده قسوه من الحجر انصاف را کار بندیده توجیه را یک
 تعلق ظرف را تحریم حرمت پذیرد و نیز متفحیشود که تعلق از تحریم متعنی ظاهر حدیث قرار داده و خلاف آن خلاف ظاهر نیز
 واضح میگردد که این افت عظیمه یعنی لزوم عدم اتجاها الزام تحریم خیر بر این عباس علی مرغومهم الفاسد بر این علم نیز میرسد که فی
 روایتی ابی حرازه المنذره در اینجا اصلا و مطلقا توجیه نکرد پیش رفتی نیست پس غیر از الطاهر جیل و حتی این حجر در توجیهی
 و مقام تعجب نیست که صاحب تحفه با آنکه علم محشیت در بده ملی افراشته عبور و عبور بر صحیحین مشکوه شریف و شرح نهجا
 هم ندانسته است که نسبت غلط فحشی را بشیعیان بیدر برده و سنا و جیل و حق بسو که یک تحریم شده را موضع تاریخ غرور و خیر
 می نماید و نمیفهمد که انیمه غلط فحشی و حق بسو روایه و محدثین علمای نهجین میشود مثل امام ابو جاری و سلم و صاحب مشکوه
 و ابن حجر و شیخ عبدالحق و فخر رازی و نیشاپوری و زوی و غیرشان پس قصور شیعیان چیست بحث سنا و شائع که خود بسو
 دیگران میفرمایند و اگر انیمه را ملحقا رواض قرار میدهند چنین صحاح را صحح الکتب بعد کتاب الله چرا نمینامند اما توجیه
 حجر بن شقوب است باینکه عدم اطلاع جناب امیر المومنین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر المحرم المستعبر تحلیل و
 تحریم اوطاس و اطلاع دیگران بر این امری است که هر که عقل عاقل باور نمیکند و اگر کتب قلت مدت تحلیل و تحریم عبور بر این
 نشده باشد اثر از زبان بگری تا بعد حجر که امتداد میدهند از زبان دیگران هم با صفا نشان نمیدهند که انیکه شنیده باشند
 روایت کاظمین و نادین انگاشته باشند به حال اگر در دفع این اشکال و اصلاح این مضاف بر همین توجیه کفای میفرمودند
 که روایه این اخبار را بمقتضا اینک در ونگو را حافظه نباشد تواتر حافظه مقتود بود از همه توجیهات ادلی و حسن بود آیدیم
 بر سر بیان غلط فحشی فاضل شیشه انیکه فرموده اند که مرادش سنا و غلط بسو که نیست که تحلیل اوطاس را میباید انداخته و تحریم
 در خیر و انکار ندانیم این توجیه غیر وجیه است زیرا که کلام سنا و سنا و تاریخ تحریم بوده در دوام و عدم دوام تحلیل متعجا
 آسمان و کجاریسوان گمان ندارم که احد از اهل سنت ارضی یا نبی سنا شود و معذرتا کلام همیشه و دیگر علما سنا
 لکن چون اطلاعی بر احوال شان ندارند و نمیتوانند بود و نقدیم نفهمیدند که سنا و تحلیل مقتضی فی الاوطاس بود و کان او
 غیر بود سنا احتجاج تحریم چیز نیست نسخ است پس تحلیل سید را در آن چه دخل پس الحال که یا انجناب بر خلاف است و خود و حدود
 اثبات غلط و استدلال جناب میرشده اند و دیگر گسائی از حد اب و است و آنچه فرموده اند که گویم این التعمیم هم منفع است و چون
 الخ مدفع است باینکه و جداول مطلقا بطی بکلام معتبر ضرر ندارد و چه عرض او بیان لزوم ترفع بین الکلامین بحسب التامیز

نیست یا تسکیده و چون اثبات عدم تناقض میسر نموده اند اینک باید تحلیل نمود و در آن محل مبنای خود خلی نه دارد و کلام معترض بعد قطع نظر
 ازین مرحله بوده پس آنرا باز در جوشن محل دادن طرفه خلی در معقولات است طرفه اینکه در آخر جواب اول میفرماید که نهایت الامر بر قبول
 شیخ عبدالحق تبعاً ببعض اهل الحدیث تحلیل و تحریم متعده دوبار واقع شده و بر قول صاحب تحفه تبعاً ببعض الامهات یکبار است و این
 خود معین مطلب معترض است که تناقض بین الکلامین ثابت شده از حیثیت قرار شیخ عبدالحق آن انکار فاضل عزیز از ان نقد در علی
 ما فزاد و بما انکار الحق این طرز جدید جواب است که در آشنائی جواب مطلب معترض اصرار نموده شود اما وجه نهائی پس نوع
 است باینکه امر بالعکس است چه تحریم خیریه در روایت مذکوره که اندک صحاح وارد نموده اند از پس قریب تحقیق شد و کار
 ناشی عن الوهم البصر و تسکیده باعتبار ابن حجر ظاهر و ایتیک ظن در آن خزار تحریرین واقع شده و تعلق نسبت یکبار
 لا بالاخر فقط پس از این دو هم گفتن همی پیش نیست و کیفما کان مبنائی قول شیخ عبدالحق بر تحقیق خودش است و بنیای
 کلام عزیز بر تحقیق خویش با تقلید محبت کس در بیان کلامین و یقین هر دو تدافع باشند اینک می گوید اما آنچه فرموده اند
 که روایتیکه صاحب رساله از مشکوٰۃ شریف نقل کرده است بر آن جواب مثال همان وایت صاحب تحفه فرموده است که
 بعضی این قسم را محقق نقل کرده اند از الخ نیست تفویض بین کلام بعد از رسالت است و هم بدان فاضل عزیز نمی زید چه
 هرگاه مثل امام بخاری و مسلم شیری و صاحب مشکوٰۃ و دیگر اعظم محدثین متجربین در بیان موهوم و غیر موهوم نگرد باشند
 فاضل عزیز و شاگردشید را حوصله نمی میرید که از موهوم انکار و خطبه مثل ابن حجر و غیر او بردارند و سبحان الله سابق
 ازین دست یاسن تخریر نمی زده قول مخالف را مخرج انکاشته بودند حالا تخریر این مدعی است بجا رفت یا تخریر فاضل عزیز
 زیاد بر تخریر آنها بوده و طایفه ی شیعیه و کاش همین مدعی حدیث در وجه این همه که قناریک شد که امر سهل بود و لکن مشکل نیست
 که این اخصال را به خلیفه زاده بخار هم زده است چه او نیز تحریم شیخ خیریه در باره انجام ابن عباس مبنی بر لغو نیست
 بکل شش ششبت که زیده نایب المنقر قال السید بن الوحید قوله و این دعوی شاہ جبل و حق اولین است الخ جملت
 ریشیدی که نسبت به بزرگان خود اثبات حمل و حق مبنی بر خیرازی و عبدالحق و غیره از شاہیر علماء اهل علمان نموده اند باینکه
 غرضه خیریه تاریخ تحریم متعده بود که مگر غیر مرقه پس الحمد لله که حق بزرگ باش چاکر شده و بجهل و حق اهلان خود اصرار نمود
 علاوه اینکه الزام دادن حضرت امیر ابن عباس را تحلیل متعده از فقرات ایشان است و در کتاب شعیان شری از ان
 پدید نیست بلکه ناقص و آیات خود ایشان است که از آن حضرت در باب اباحت متعده نقل کرده اند پس شعیان الزام باین
 روایت دادن شاہ جبل و حق قرار دادن و حقیقت شاہ جبل محقق خود آوردن است که لا نفی نتمه قال الفاضل
 الی شعیب صاحب تحفه جاہل حق در ان مقام کسی را قرار میدهد که بوقوع تحریم متعده و خیریه تحلیل مستمر آن را و طاس قابل است

بجهت آنکه این قول مستلزم وقوع اختلال در استدلال حضرت امیر بر این عباس میشود که این مخصوص عبارت دامن ظل افاده نیست
 پس هر که غرضه خبر را تاریخ تحریف متعنه گوید که با دست خطی در استدلال حضرت تفسیر میکند و این عوی و شایع را با حق اوست
 انتمی پس باین کلام صاحب تحفه که در رد قول کسیکه از ان اختلال در استدلال حضرت امیر لازم می آید گویند استدلال در طریق
 اهل سنت مروی باشد گفته است بر صاحب تحفه لفت شدن بعد از او عا تشیع باشد و چون انفراد یافت شد که تشیع
 صاحب تحفه بر قائلین تحلیل ستم متعنه در او طاس بنا بر لزوم اختلال در استدلال حضرت امیر بر این عباس است تشیع
 او بر کسانی که بعد تحلیل آن در او طاس باز تحریف موبدان قائل اند چه از ان ظالی در استدلال حضرت امیر لازم نمی آید پس
 تشیع صاحب تحفه را بطرف امام رازی شیخ عبدالحق بجهت اینکه ایشان غرضه خبر را تاریخ تحریف متعنه قرار داده اند راجع
 دانستن بنا فاسد بر فاسد باشد بلکه علاوه اینکه لازم دادن حضرت امیر بر این عباس را با تحریف چون تحریف متعنه را
 شیخ الطائفة در تمذیب و استبصار از حضرت امیر روایت نموده پس با وجود موجود بودن این دو شاهد عادل طلاق
 افترا در حق ان بعد از انصاف است قوله در کتب شیعیان آنکه از ان پیدا نیست گوئیم صاحب رساله درین قول
 صادق است زیرا که مراد انتمی که روایت تحریف متعنه چنانکه در صحاح سنیان مرویست همچنان در صحاح شیعیه که لغت از
 اصول اربعه ایشان باشد بعینها لا با شرا واقع است پس صاحب رساله در نفی اثر این روایت و در نفی عینها صادق
 باشد انتمی اقول و استیکه صاحب تحفه جاهل و حق کسی را قرار میدهد که تحریف مورخ بخیر تحلیل مورخ با و طاس قائل
 باشد خواهی آن تحلیل موبد باشد خواهی غیر موبد چه بر هر دو تفهیر استدلال بر این عباس تمام میشود زیرا که علی تقدیر
 تحریف مورخ منسوخ بوده و احتجاج بمنسوخ غیر تام است پس تشیع او بر مثل ابن حجر و انصاری که روایات ناصیه بر تحریف
 خیر تصدیق قلب در صحاح خود و ساخته اند متوجه و توجیه باشد و نیز تحریف را در باره امام را که در شایع مورخ مورخ
 که نظر مبدول خبر مذکور بر تحریف خیر قائل و بسو آن نقل اند واقع فی موقعه بوده باشد و تقدیر تحلیل بنا بر این که در کلام
 واقع شده ناشی از عدم درک مرام و عدم اطلاع بر کلام علی و اعلام مذہب خودش نیست و عبارت ستایش خود من اخبار الدلائل
 بر ان لایستند و او انما مورخیم بالعیب و رمی السهام فی الظلم الیصلح کلام الله است و ان تصحیح بطاریا فسد الدلیل
 و لایستند که در فقه امامیه بالتحریف الخیر ثم تحلیل الاوطاسی موبد او غیر موبد است قائل نیست پس بر هر دو تفهیر توجه
 تشیع بسو ایشان باشد زیرا که تحلیل بعد التحریف نزد ایشان مسلم نیست بل که تحلیل شمرین صدر الاسلام قائل اند ظالم
 ان تشیع علیهم اما آنچه تکرار در حدیث تمذیب و استبصار بار بار میاید پس جویش مرا که گزارش یافته چه در قبول شما
 شایعین عادلین انتقا اجبار شرط است و لا تقیه بدون الاجبار پس چون که آن حدیث در مقام تقیه است استنباط

یاق شایده طرقة آن است که از غیر شیخ الطائفة نقل روایت مذکوره است و باز در شاه عادل قرار میدهد همین یک روایت است
 که شیخ الطائفة اثر در تهذیب و استبصار که فی المعنی مختصر التهذیب است اخرج نموده پس حکم تبع در شاه بی جا بوده باشد معنی
 کلام جناب سید در الزام ابن عباس بوده و در هیچ کتابی از کتب شیعه یعنی دانش از آن نظر نرسیده و روی که از تهذیب
 استبصار نقل نموده ذکر مناظره و انحام ابن عباس در آن غیر واقع نموده غیر نافع اما تدقیق که در قول جناب سید که در کتب شیعه
 اثری از آن پیدا نیست الخ بکار برده اند پس اثری از تحقیق ندارد بلکه بی بر طایفه محض است و این دقیق شریک بر آن مذکور است
 گوید که در سیه نقل همان دلالت بر خطر از کلام آن دارد و پس بر خطر از ضرب و امانت قال استید الوحید قوله جماعة از
 محمد بن الخ چنین روایتی است که معاوض است باضعان ضعان خود از اخبار متفق علیها و از اخبار استغنی فیها بل متواتر
 امامیه در شمار قطاری نیست لایسا هرگاه در تنبیه سبای موضوع ساختن خوش آمد حاکم که فظ غایب بوده استبعیدت بلکه واقع
 و تحقیق است نتهی قال الفاضل الرشید چون مثال این احادیث در تهذیب و استبصار واقع است پس بر این اطلاق
 لفظ موضوع و مبسوط یا بر نیاز یا وجوب دیگر از کلام او در سابق مشهور است که در مشهور عاده است از فائده اقول هرگاه اطلاق
 کذب بر روایت کاذبین غادرین که در اصح الکتب شما تکرار شده باشد کما سلفه الرشید مع انه لا مجال فی التقیه
 پس چرا اطلاق موضوع بر دیگر احادیث صحیح ایشان جایز نباشد و اگر بعضی از آن اخبار بنا بر تقیه و کتب را بعد باشد بنا
 حکم بر خصوصیت آن نسبت حکم من موضوعات که در وقت فی اخبار نامورد التقیه و قد سبق جواب سابق قال استید الوحید
 قوله لیس معلوم شد که تحریم یکبار یا دو بار الخ معلوم نیست که این افادت پناه تفریع تحریم یکبار یا دو بار بر که ایچم خبر
 و کاش بیان میکرد که بار اول در کدام وقت تحلیل و تحریم بعمل آمده و وقوع ثانیه که ام وقت و که ام جا حال آنکه در صحیح مسلم
 بیشتر نقل کرده و آنرا اصح الکتب دانسته همین یکبار نوشته و چون دانسته که در تفصیل این امر کذب قول خودش خواهد شد
 نهایت حیا و شرم طریقه اجمال را پیوده سکوت و اعراض از تفصیل آن کرده به نزد یکبار یا دو بار پرداخت قال
 الفاضل الرشید تفریع تحریم یکبار بر تقدیر عدم وقوع تحریم آن در غرضه نیست کما هو مختار صاحب التحفه
 و تفریع تحریم آن دو بار بر تقدیر وقوع آن در غرضه مذکوره است کما هو مختار شیخ عبدالحق و غیره بنام علی بایستفا و حسن
 بعض روایات و تفصیل این اجمال آنکه اگر تحریم متعه در غرضه خبر واقع نشده باشد علی ما هو تحقیق عند بعض ائمه الحدیث
 اصحاب ادریس باحت آن تا او طاس بخوار سابق که در اول اسلام بود کمتر بوده باشد و تحریم موبدان در او طاس
 واقع شده باشد در صورت تحریم آن یکبار ثابت میشود و اگر تحریم آن در خبر هم واقع شده علی ما ذهب بعض اهل الحدیث
 عبدالحق و بعض من تقدم علیه یدل علیه ظاهر بعض روایات پس چون بعد از خبر نیز جواز آن هر دو است برین تقدیر لابد که

در او طاس که بعد خیر است بار دوم تحریم آن واقع شده باشد نیست حاصل کلام صاحب تحفه که از تقریرش ظاهر است
 پس تطریع واضح را از کلام صاحب تحفه نفییدن یا از ان تجاوز کردن باین که در خود مستنیر صاحب تحفه نمودن نزد
 عقلا قابل تمسأ قول کاش بیان نمود الخ احقر العباد و مطلب صاحب تحفه را با آنکه ظاهر بود بضرورت استقامت ایستادگی
 بطریق انضاج و نجات بیان نموده حالا ایشان را آنچه بر آن ارد کردن منظر را بشمار عمل آرد قوله حال آنکه در صحیح مسلم و کتب
 صاحب تحفه نظر بر این وایت و اشال آن بر یافت بعضی محققین الهیست کلام نقله عن القسطانی غره و غیره را نقله تاریخ
 تحریم لحوم سهیه قرار داده و چون از جمیع روایات تحریم آن دو بار هم مستنبط میشود و بعضی علما تصریح بان نموده اند لهذا بطریق
 تروید بعد از تحریم یکبار از آن نیز ذکر کرده استی اقول صاحب تحفه در کلام سابق خود نسخ او را از صحیح مسلم نقل کرده و آنرا
 صحح الکتب نامیده و نسخ غیره را از بعضی اعتبار ساقط انگاشته بناچار حمل و جمع بسو یک که تحریم را نسخ نموده است
 نموده و مطلقا شمار شده او را قبول بسو اهل سنت نکرده بلکه کلاش را ال است بر اینکه شیعیان با و این اعتبار را عینی تعلق
 طرف تحریم شفعه گشته اند پس تطریع تحریم دو بار بر کلام سابق چگونه صحیح خواهد بود اگر پیشتر اختلافی نقل میکرد و بعد از آن صحیح
 یکی از اقوال مختلفه پیدا ممکن بود که نزد بدین القول المختار و اخیرا مختار نموده و لکن چون آن قول را در کلام سابق کان
 لم یکن انگاشته تطریع بر آن مردود و اوجی نموده باشد یا بجهل قول تحریم مرتین مستلزم حمل و جمع قائل نیست از جهت
 که دعوی غلطی در سند لال حضرت مرتضی علی القبول صاحب تحفه نموده پس عجب است که تطریع دوباره که باینکه آن همین است
 حمل و جمع است چگونه صحیح بوده باشد و قد الح که فاضل شریف در آخر کلاش مستتر گردیده باینکه بنا بر بعضی روایات
 و تصریح بعض علما دو بار هم تحریم ثابت میشود پس حالا بناچار حمل و جمع احوال تطریع بر سهوق مستدعی
 سبق ذکر مخرج علیه است و چون مستند تحریم مرتین را سابقا ذکر نموده ساخته پس این تطریع بنایت بدین باشد قال السید
 اسعد الوحید قوله چون در وقت عمر در بعضی جاها این فعل شنیع الخ سبحان الله امری که خداوند بفرموده احکام داشته بودند
 فعل شنیع نامیدن کمتر از قول لیجر در حق سید البشریت که در این سخن اسلافه یاد رسیده و کاش بدین سخن خود که اظهار حرمت
 و تشهیر تریج آن نموده صادر می بود حال آنکه اظهار حرمت امر دیگر است و سناد آن بطرف خود امری دیگر قال انصار
 المرشدی امری را که خداوند بفرموده باشد در روایات حرمت آن از حضرت میر دیگر جم غفیر مروی باشد کلام بعضها و
 سخی اکثر بانی الفاءة الآتیه آنرا فعل شنیع نامیدن قباحی ندارد بلکه در صورت آن اسباح گفتن مستحسن است چه بود قوله حال
 آنکه اظهار حرمت الخ گوئیم دفع توهم سناد حضرت عمر تحریم سنده را بطرف خود تشریعا در وجه اول فاهه نالنه گذشته فاعطرنه
 لتزی فیه بالا عین رأت ولا اذن سمعت انتهى اقول امری که نسخ الا باحت باشد از فعل شنیع نامیدن کی جائز است

چنان تقدیر شاعرت ال بر انصاف آن فعل فی نفسه شاعرت است و اسراج استصف شاعرت مطلقه نیست آن ساخت مخصوص صایحه
 ناخین حسن و قبح عقلین است و اطلاق فعل شایع بر سوره مذکور است بقدریک که شاعر مامور به و یا منسج گفته نمیتوان نمود و
 همچنین اریان خمسین جمله و درج حضرت بر اسم حضرت اسمعیل را که قبل تقدیر وقت منسج شده و شاعر بجز آن قابل و حقیقت
 بعد از حضرت این فعل شایع نموان نمایند و از عدم اباحت فعلی فی وقت شاعرت آن علی الاطلاق غیر لازم و آنچه حواله آن بر تقدیر
 فرموده چه پیش نیز حواله بر اسبق نموده شد اما آنچه فرموده فاعظمه الخ پس انشا الله العالی میگوید که لغزت ثم فریت فی سلاله
 رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و انما طوره و در طریق بعقول البشریه قال استید السید الوحید قوله و از کلام عمر
 ثابت نمیشود الخ هرگاه در نظام اعتراض کرده که استعنان کائنات علی عهد رسول الله و انما هر کلام عمر است پس این چه سفاکیست
 که میگوید ازین کلام ثابت نمیشود که بوضعت حلت باشد حال آنکه و انما هر کلام صحیح است و اینک این تحریم مستند است بسو اوج
 تقدیریم سنده الیه غالباً افاده تخصیص حکم میکند بطریق تصراف و کما مر سابقاً فانه کذا انتهى قال الفاضل الرشید جواب این
 او بام تفصیل تمام در درجه اول و دوم و چهارم و دیگر مواضع این عجا که گذشته اگر صاحب ساله و اعوان او را بعد ملاحظه آن بود
 کلامی بآنها هیچ الفاظ درشت و کلمات نادرست بر زبان جاری نمایند و الا جاده انصاف بنماید اقول الله الحمد که دفع
 او بام و از ال صفات حلام که در اباحت سابقه رشیدی بکار رفته بود چه حسن جلوه ظهور گرفته و جاده انصاف را پیونده از طریق
 اعتساف اختر نموده ایم و فاضل رشید اگر چه اجازت استعمال الفاظ درشت و کلمات خشن از فراط خلق کریمه در نه مقام داده
 انما بطر سجا یا کریم و زلی سید نام که مرعات احسان با کافه هم است و آنچه بر اقوال سابقه و لاحق غیر از مطالبات است و استعمال
 چنان الفاظ و باره فاضل رشید که رو سخن ایشان است و معتاب نموده ایم فاما اهل بیت حسن که سن اساء انیاد
 اگر نه ان بودی که عزیز الان فاضل بادی طریق تشخیص خطاب بسو علای اعلام امامیه شدیدی در پاسخ هم جناب سید غلام
 عین سیر نمود لکن عجیب نیست که اجازت تشخیص از قبل فاضل رشید از قبل اعراض بهر عوم شان است پس صدور آن
 از ایشان لغایت بعید قال سید الوحید فامده ماشره در ذکر شرطی از اخبار که امامیه انما عشره یا از بتواتر خلفان
 سلف از انکه اظهار صلوات الله و سلامه علیه وایت نموده اند و ان انصوص صریح در باب اباحت استعساف مخفی نماند
 که سابقاً شعاع نموده شد و اینک بیا بر اخبار تواتر متفق علیها مثل ائمتی مثل سفینه الخ سن که با منجی و در خلف خلفها بود
 و مانند شیانی تا که فیکم الثقلین الحمد یث و غیر ان از اخبار بسیار تمام خلق مامور اند بتسک و تعبت او امر و لواهی اهل بیت راست
 پناهی و انحصار نجات و شرف نبیل تبعیت ایشان است و هرگاه روایات ضعیفه از ابو حنیفه و مالکیه از مالک مثل معتبر باشد و
 در اثبات مذہب ائمه ایشان کافی پس روایت امامیه از ائمه خود چه را عمل اعتبار باشد بطرح چون استیعاب احادیث

فامده ماشره در ذکر شرطی از اخبار که امامیه انما عشره یا از بتواتر خلفان

کتاب امامیه جلده پنجم بر بنابر علیّه و الاختصار مذکور باینکه از اخبار کتب سابقه که در مصنفات ائمه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و دیگر
صديق محمد بن بابويه القمي و رئيس الطائفة الحقة ابو جعفر محمد بن حسن طوسي است اقتصاد نموده شده انتهى قال الفاضل ابن شهر
اگر چه ائمه اطهار عليهم السلام حکم احادیثیکه صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شالعه مستفیضه مستند است اندر اخبار ان اخبار
سفاحی منقولات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مناهج شریعت است لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار است و بسا
اوقات روایه یک فرقه نزد اهل آن مامون نزد غیران مطعون میباشد که در هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارند
و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدم می انگارند و همین جهت صاحب رساله انفاد را در اخر فائده تاسعه و قاضی نور الله
شوشتری جابجا در احقاق الحق و مصائب النور ص ۱۸۱ غیران و دیگر علمای شیعه در مصنفات خود موضوعیت بعضی احادیث وارده
در طریق اهل سنت بحضرت تعصب و مشرب بدون فکر که در امر قرینه فقیه فاضل اعلم البیضاء القطیعی تصحیح کرده اند بلکه تجابا حرفهای نامطلوب
در حق آن احادیث بر زبان آورده اند لیکن حق العباد در حق احادیث ائمه اطهار که در طریق شیعه مروی است بدون قیام
که امام پیشه یا قرینه قویه بر وضع آن اصلاح شده بخاطر نمیکند از این پس تا به لفظ آن چه بدل که آنرا علی الراس العین می نمایند مگر
شکل علمای شیعه تقید آن احادیث بتوفیق ان با احادیث وارده در طریق اهل سنت یا ترجیح یک بر دیگری و مثال آن بنویسد
حالا کوش حق نبوت را بر ملل مسا و توجیهات صحیحه المبانی ان متوجه باید ساخت و عدا و مفسد الفواد را بسبب باید انداخت
و بعد بوزنه توجیهات احقر با توجیهات علما امامیه حال مماثلت بسیار آن هر دو باید دریافت اقول و به تشعین العجب کل
که خود احتراش دارند باینکه ائمه اطهار حکم احادیث مذکور و دیگر احادیث مستفیضه مستند است اندر باینجه احوال آنحضرات را که
بر روایات خودشان ثابت است به مقابل شکل ابوحنیفه که از غاشیه برادران و مستغیران عقبات ایشان بوده بگویم نمی شمارند
فضل اعظم مقابل الخلفاء و معارضه شتم و آزار همین جا است که شکل امام حق مطلق حضرت جعفر صادق را صاحب غنی از زمره ضغنا
و اهل لعین شمرده و با وجود آنکه شکل عبدالرحمن بن عوف در لغات حرمت گوشت خرگوش را از آنحضرت نقل کرده بگز قول آنجناب
بر بریک بر گشتی شمارند و باز دعوی اتباع و ولا دارند و تفصیل حال و اتباع شان از آنجا شکی در صوام امایات رساله مصمم
مقاطع و رسائل متعلقه فصلیت سادات عظام که از مولفات بعضی اعلام است که شایع بود یا سیکر و ده لکن البجور و اعضاء
و استعمال لفظ ائمه اطهار که در عبارت شریفه واقع گشته ظاهر بنابر توریه یا لقیه که بخود زبان درین رساله بکرات بیان فرموده اند
نظر باینکه رساله خود را بدار المنین المسموم مل فرموده اند ارقام نموده باشند و الاستحی بنابر بدست می نمودی ندارد و تخم
از مامون یا مطعون بودن بعضی ذات از هر فرقه نزد فرقه دیگر زیت پذیر را قدام گشته اگر چه شرک الورد است و جایش فکر کردن
بجناب سامی هم بر ضرورت پس هر یک از جانب روایه فرقه حنفیه و مالکیه و دیگر فرق سینه بیان خواهند نمود همان اعتدال را خوبان باشند

لیکن چون کلام جناب سید حسن در اخبار متواتره است جرح و قبح روایت در آن مصنی ندارد و اینها اندر قبح در اصل تو ابرس بخواب
 قاصدین ان انچه اهل اسلام در مقابل قاصدین انچه جزای میگویند کافیت چون داعی کذب و وضع در روایات اهل سنت نظر
 بغلبه و تسلط ملوک و خلفا نشان در اکثر اقطار موجود است همین قریب قویه قطعیه در بار حکم بوضع اکثر اخبار مرویه شان بس
 کافی و حاشا که احدی از علما در حق تعصب مذہب بدون دلیل و برهان حکم بوضع یکی از احادیث سنیہ فرموده باشد بلکه
 نظر معارضه ان باخبار متفق علیها یا باخبار متواتره اما سید باید بگوید قرآن قویہ کہ بنیات قطعیه اند حکم بوضع ان فرموده اند و بتمام
 تفصیل آن خارج از بنیقام است و آنچه از غایت تشخص و توضیح فرموده اند کہ اخبار ائمہ اطہار را علی الراس العین نہند نیز
 از قبیل تفسیر است کہ بنا بر تالیف قلوب موئین این اسطیلت قاهر و مرکب آن گشته و الاہر گاہ استناد سادہ در حق روایات
 ائمہ اطہار فرموده باشد کہ خیر روایت و ابی در کسبہ ابن بابریہ مثل لہ ما فی حیض مخفی و مستور ماند پس تلمیذ رشید ایشان کے
 آن لہ ما بر سر شوم خواهند گذشت حال گوش حق نبوش حسب الامر سلیع من و توجہات سے متوجہ ساختیم لیسیم التبریہ
 فرمائید و لست الحمد کہ عدا و مفسد القواد را از بد و نظرت پشت سر انداختہ ایم الحال ابیر کہ جناب تاسی ہم بر این ہر دو شرط عمل
 فرمائید تا خود را در صدق القولون مالا فعلون داخل سازند قال سید الوحید اول حدیث است کہ در کافی از عبد اللہ
 بن سلیمان ہی است قال سمعت ابا جعفر نقول کان علی یقول لولا سبقتہ بن الخطاب ما زنی الا شعی محصلش آنکہ جناب امام
 محمد باقر از جناب امیر المومنین روایت فرمودہ کہ آنحضرت فرمودہ کہ اگر پیش از بن عمر متدیہ احرام نیکو در نامی نمود بگوید بخدی
 باطلیہ و انجیر ش را بن شیر زہایہ از ابن عباس و ثعلبہ و سبط و آنحضرت نقل کردہ اند کما عرفت قال الفاضل
 المرشد سید انجیر ش عتہ تحقیق دلیل بر ما است نہ بر بابائش آنکہ لفظ سبق در اصل لغت بوضع برای تقدیم فی سیر
 است بر ہمین اصل است انچه در قرآن شریف وارد است و السابقات سبقا و انچه در محاورہ قدیمہ و جدیدہ شائع است
 فلان امر قبضات سبقی بعد از ان بہ طریق مجاز و تقدیم مطلق اطلاق کردہ شد امام راغب اصفہانی در مفردات
 قرآن میفرماید اصل سبق تقدیم فی السیر نحو السابقات سبقا ثم تجوز فی غیرہ من التقدم نہی مختص و ہمین معنی است سبقی
 مطلق وارد است شمر حضرت امیر علیہ السلام سبقا ثم لہ الاسلام طراہ صبیحا ما بلغت او ان حلی و حساب
 قاموس میفرماید سبقہ و سبقہ و الفرس فی الجلیہ علی السابقات سبقا الما لیکل سبق الحسن سماع الوری در کون عن بحیثیہ
 و ہو سابق غایات حائر قبضات سبقی نہی مختص و ظاہر است کہ سبق در حدیث نہ کو معنی تقدیم در غیر سیر است و معنی ہم
 مثل معنی اول آنکہ تقدیم فی السیر است متقنی شتر اک سابق بالاقدر صفت واحدہ است تحقیقا کان ذلک لا تترک او
 تقدیر اچہ در صورت اختلاف صفت مطلق سبق جہی ندارد مثلاً اگر کسی بگوید کہ لولا سبقی نہ یخلف القرآن ما التفت الیہ الا

بعضی از اهل سنت نیز مثل ابو بنیر و یحییٰ در میان دو کلام حضرت امیر در امر شیعہ کوشیدہ وستی بر روایت آن اتفاق انداخته است
 یوحنا و هم از بعضی رواة نمایند بر تقدیر فرض بعد از آن از خاطر علم شیعہ اصلا مورد عتاب نباشد باشند حالا شاید بر اعمال
 شیخ الطائفة ترجیح غیر ظاهر را محض بیابار بر فتح تناقض از احادیث خود فکر کرده میشود که شیخ مزبور در تعذیب در باب عتبات
 میفرماید خان قبل لیس شیخی سن هذه الاخبار ان المراد بالامام المذكور ان من اجتهات الاولاد فلم خصصتموهما بهما من لا
 جمیع الاخبار التي قد تمسوا بذكر اجتهات الاولاد بل فيها ان عدة الائمة مثل عدة الحرة سواد فلم تخصوها باقيل له انما
 هذه الاخبار والادلة ايضا لئلا يتناقض الاخبار انتهى المراد من نقله واگر تسليم كنيم كنهنا خبر لوانه في عمر الخ جازسته است
 گویم چون احادیث تحریر متصلا حضرت امیر در کتب شیعہ موجود و در طریق اهل سنت بدرجہ شهرت یا التواتر رسیده چنانچه
 صاحب تحفه تصریح فرموده و جازمی و مناسخ و منسوخ حدیث میگردد و قاصح الحدیث عن علی بن ابیطالب فی هذا الباب من
 غیر وجه و روی عتبات الکوفیون من طرق و بواسطه من ان یکنوا اکثر من ان یحصروا شیعیان خبری که مضاد بچهار اخبار باشد
 اتفاق شیعہ و سنی صلاحیت معارضه ان اخبار نه داشته باشد اقوال فاضل شیعہ چون تمیز میان نافع و مضار فخره
 و لیلیکه بر ایشان است بر بخودشان تخیل فرموده اند و حق نیست که در فن جدل و مکابره کمال رشید وید طولی دارند
 چه این ادخال استعد و الفاظ که از غایت جودت و دین حدیث طبع بعمل می آرند گمان ندارم که بخاطر احد از متقدمین
 و متأخرین اهل سنت گذشته باشد یا آنرا بسبب قبول احد از متقدمین شان اصفا فرماید بالجملة تحقیق که بر عزم خویش بیان
 فرموده مخدوش است باینکه لفظ سبق بحسب محاورات عرب در مطلق تقدم زمانیا کان او ذاتیا استعمال میشود و
 مستلزم اشتراک سابق و سبق در خصوص امر سبق فی نیست و ادعای اشتراک کذا می دال بر جنسیت است یعنی از محاورات
 عربیه است فنی کثیر الحال فی فضائل علی بن ابیطالب فی حدیث طویل تفصیل شان نزول اندر عتبات تک الاقرین که
 فلما اراد ان یمنی به ان ینکبهم بربه ابوالباب الی الکلام فقال لقد حکم صاحبکم فتفرق القوم ولم یحکمهم النبی فلما کان الغد
 قال یا علی ان هذا الرجل یسقی الی ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان یحکمهم فعدنا مثل الذي صنعت بالاس
 من الطعام و الشراب ثم جمعهم ففعلت ثم جعلتهم ثم دعانی ففرقته بالیوم ففعلت كما فعل بالاس الحدیث العباد
 چگونه رشادت پناه حیات بر اشتراک جناب رسول خدا در القول بقول حکم صاحبکم که عین کفر است خواهد فرمود و انفا
 در روایت اختری در همان کتاب مزبور است قال علی الرجل یحکم انما یحکم سبقت الی الی سبقت الی الامامة و تقدیم الحجة
 و الی الغار و انتشار الاسلام و معلوم است که اشتراک جناب امیر در تقدیم حجة و غار و حبی نه دارد که لا یحییٰ پس ادعای اشتراک
 خصوص سبق فیمن حیث هو حاصل بعید از ارباب ادراک است و اما اشتراک فی الجملة و لو تقدیر بر ائیس بعد تسلیم ثبوت شیعہ

برای فاضل رشیدیست زیرا که در مآخذ فیه بر این تقدیر میخوان گفت که مراد اشتراک در مطلق حکم است گو حکم آنحضرت زمانی در آن
حکم سابق باشد پس تا و یک یک بعد و در مقام آنرا بر آورده اند از قبیل الامسین یعنی من جمع باشد چه محال کلام بر این تقدیر چنین
خواهد بود که اگر حکم خلفه زمانی سابق بر حکم من که مخالف است او است نمی بود و تحریم متعینی بر دخت زنا میکرد دیگر بهنجی و نه باطل بود
ایمانی یعنی که حکم نسخ را سابق و مانع از سابق است منعی التناهی بین الحکمین ایضا هر گاه بنا بر تصریح سامی اشتراک تقدیر
کافی است و تقدیر مستلزم واقعیت نیست پس از چنین اشتراک چه فایده و اذاک الامر له الفرض و تقدیر فاعلموا ویرود
و فرض المحال لیس بحال خلاصه آنکه اشتراک مثبت در عباد و غیر ثابت و الا اشتراک المطلق لا یجوز به لفظ طرفة آنکه یا نه چه چه
بلوغ معنی صحیح از آن حدیث حاصل نمیشود زیرا که اگر مراد آنحضرت از چنین قرار داده که اگر غیر وقت خلافتش منی میکرد و تا غیر
در آن زمان خلافت من مینمود و منی میکرد و اگر شق عدم جریان احتمال تقدیر پس این خود مستلزم آنست که آنجناب امر
لصلوة و صوم و حج و زکوة و غیره عبادات بهنگام خلافتش میفرمود تا احتمال تقدیر در آن جاری نمیشد و صحیح ان یقول لولا
ما یقتضی این خطاب فی الامر بالصلوة و الصوم از کما الا شق و لا یرضی بمثل الا شق با تکرار و مسائل اجماعیه و ضروریات و غیره
محال احتمال تقدیر است اگر حال حرمت متعین در دیگر اجماعات میبود چگونه محال آن تصور میشد آنحضرت با وجود اجماعیت
آن چگونه مراعات چنین احتمال بیهوده و بی ضرورت و در حقیقت تسوئی این احتمال که فاضل شریک بابت آن فرموده اول دلیل آنست
بر اینکه آنجناب در تحریم متعین شرک با او نموده و نه از جمله اجماعات و ضروریات معدود بوده و الا این احتمال چه صرف در آن
داشت و مجرد توافق در مسئله مستلزم اجراء احتمال تقدیر نیست و الاالات مسائل متفق علیه واقع شده و احدی از امامان را در آن
بر تقدیر ساختن لیس مجرد توافق را دلیل بر جمال تقدیر آنست بر آن اقصاف زدن است و هر گاه حال این جمال خفیه نشد
گشت پس میگویم که اگر بالعکس است یعنی اگر منی نمیداد و بنا بر آن جناب و لا یتاب بضر محال میشد بهنجی آن زیاد میشد کمتر
بلکه در تأثیر آن بهم جا کلام است چنانچه بهنگام منی از تاریخ صد که در امر او عمر بر خاست و از جارس از آن مکان گشت و ظاهر
است که تشدد عمری و فطانت غلظت طبع سبعی ایشان ضرب المثل بوده و انقیاد و اتباع عامه ناس با او در آن زمان حق ناشناخت
پر طاهر عیش و عشران اتباع و تابع جناب و لا یتاب که اکثرشان بنام مظهر اتباع آن حبس الاتباع بوده اند و پدید آورده پس چگونه محال
ادعای این امر میفرمود که اگر من بادی منی میشدم منی من داخل در آن جارس میبود و از منی عمری زیرا که آنکلام متسل بر بیان تمام
واقع است و حاشا عن مثله و ایضا اگر عمر منی نکرد و لاجرم در زناش از جارس ناس از متعین نشد پس چگونه آنحضرت از روی تمنی
میگرد که امر مرا منی نمیداد و انقیاد و فطانت طبع عاقلی تمنی ترک منی از امر حرام نمینماید سبحان الله با وجود وجوب منی عن المنکر
تسای ترک آن چگونه جائز تواند بود و مقام حرمت نیست که این تمعیه غیر مجرب را اگر بنا بر مذہب شیعه قرار داده اند پس این خود

ظاهر البطلان است چه اطلاق زنا برشته نزد ایشان مثل اطلاق زنا بر نکاح است و اگر بنا بر مذہب سنیان است پس احتمال تقیہ را در آن کدام صرف است که اگر آنکه آنجناب بپاسخ اطرشعیان فرموده باشد و لایضی به شید یا کجک تو هم تقیہ دیگران ترک احق نمیتوان نمود و اگر آو آنجناب از منتهی عدم سبق نهی عمری در ماده مسته است که اگر او سابق فی الخلافه و نای از مستعنه می بود و بن بجای او خلیفه میبود و نهی از آن می نمود مداخل در آنز جاری میبود پس در حقیقت این بنا فساد از سبقت ثانی در خلافت تأیید شده و آنجناب متمنی عدم خلافت او بود و در موافق و اگر را در مجروحی سانی بوده یعنی اگر سن هنگام خلافت عمر بنیبل از آن نمی میکردم گذران اقتدار این نبوده زنا نکرد مگر شقی پس در حقیقت این اعتراض بر آنجناب است چگونه عاقلی بخود زنا نکرد که آنحضرت ترک نهی عن المنکر فرموده باشد و خود را سبق در نهی قرار داده و لعل غرض از شنید بنواشیع و الاقرض علیه السلام و بنواشیع و بنواشیع و بنواشیع از عقل اراده مستعنه را از لفظ زنا بدون قرینه نمی فهمد و کیف لطلق الزنا علی استنه ایشان یعنی صدر الاسلام مع عدم تبادر مقتضی سنه عند الاطلاق و قطع نظر از این اسناد سابقیت بسو عمر بنیخ و اولاد و دار که سیدع این تحریم هم او بوده و پس لا با شکی میفرموده و لا با سقیه ابوبکر پس تخصیص بعمر بنیخ سیدعیت او باشد چنین دلیل را سفید مطلوب خود انکار شستن مقام استعجاب است و سابق ازین معترض عرض آمد که اخبار سنیه مستفیضه بلفظ لولانی ابن الخطاب و لولانی عن المستعنه در کتب مستعنه اهل سنت مثل نهائی ابن اثیر و غیر آن موجود و ان بنیات یقینه و شواهد قطعیه بر تحلیل مستعنه است و آنچه در جواب ان از جمال و هم را وی نقل بالمعنی بیان نموده پس از کجا معلوم شده که در لفظ لولانی ابن الخطاب را او هم نموده چرا امر بالعکس باشد که همان اصل باشد چون راو نقل بالمعنی نموده لفظ لولانی سابقه افروده باشد علاوه آنکه صنادید سنیه که لفظ لولانی سید را روایت نموده اند با حرات سامی نقل بالمعنی نموده پس عجیب باشد که از لفظ سقیه بنیخا این را که کتب عربی بوده اند چنان منی بیاورد نماید که شعیان سیدان هستند و جناب سامی سید خلافت ان اما استشهدا و دیگر از کلام جناب شیخ بر احتمال هم راو آورده اند پس مقام استبعاد است چنان طول بلطائل سقیه زیامی بود که صدی انکار احتمال هم راوی بر سبیل کلیت می نمود و پس فلسف چ اجزای احتمال هم رواه شائع بین اقرعین سن سنیه و اشیمه است آبی به سقیه آنکه هر سخن جا و هر نکته تعامی وارد و این امر نیز محل و مقامی دارد که در قیقین محدثین بموضع ان اعرف میباشند و آنکه هر یک لفظ شعیانی باید که آنرا به جا بزرگان آورد و تفصیل مقامات و خصوصیات بدون همارت در فن حدیث کار هر سن نیست بالجماع چرا که فاسد شیخ آمال حمل بر وجه راو نقل فرموده البته خلافت مضمون از روایت با جماع مانع صریح یا ظاهر بین الدلالت اقوی متناو سنه او دلیل من لعقل و محوا نهایت بوده پس لا محال ترجیه توهم راوی و جیه باشد بر خلافت آنکه از بدو امر تاویل علی یک بر امر قرار دهند و باز تفریع و هم راوی بر آن نمایند ان نه لشی عجاب و آنچه در آخر کلام خود گفته که احادیث تحریم مستعنه حضرت امیر در کتب فریقین موجود است

پس جوشان همان است که در صدر کلام خود بان افاده فروده اند و لا یستقی به الرشدین این کمال استقیه فی الهی عن استقامت
تجشست مؤنه الجواب علی اینج است بر دل کذا بهر دجواد کفی الله المؤمنین القتال قال السید الوحید دوم روایت از
البحریم است عن ابی عبد الله علیه السلام قال استغفر لک بهما القرآن بهر استغفر من سؤل الله علیه واک و سأل
قال القتال الرشدیه جوشان بر وجه است اول آنکه چون بخندیش از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام مروی است
و بنجاب اما است آب در خود متخلبه عباسیه بودند و ان ظلمه بنابر سؤل نفسانی و بطین قول ابن عباس بخوار متقه و با حست
غلو تمام داشتند حتی که رسول در حق حضرت عمر رضی الله عنه بگفت نهی ایشان از نه که کمال بسجادی بر زبان بیان رسان خود
جاری کرده چنانچه قاضی نور الله شوشتری در حقائق الحق در روافض عذیه نقل آن نموده و می نده ان الماسون بحر عن
بن الخطاب بالجمل عند الرشدیه فی نهی عن حمل استغفر پس جائز است که امام جعفر صادق بگوید اندر دیگر نیز که در عهد ابن ملوک
بودند بنابر صیانت نفوس مطهره خود اباحت مشقه بطور تقیه بر زبان جاری فروده باشند و چون از ابن ملوک جو در صورت حکم است
استغفر خوت هلاک بود پس در بنقام اعمال توریه بالفاق فریقین جائز باشد و در حدیث حضرت امام جعفر صادق که بحث درین
میرود فکر نزول قرآن مجربان سخت بگو از ان بدلیل وقت قرأت ابن عباس که میزد فاستغفره الا انه و دیگر آثار نسوبه لیست او
قرینه بر توریه و ماثله تا ختم متواتر شد و صاحب نه سؤل استغفریه که صاحب رساله و الداجش از در پیشه ثقات نسوبه میگردانند
و جواب سؤل طهارت خمر میگوید از آنجا که اکثر فقهائین سیه بنی عباس را خوردن خمر یا سؤل بودند و بعضی علما می نامند خاصه در
حکم طهارت ان کرده بودند و اکثر شیعیان با خلق امویه و عباسیه و قمر و طاران آنها معاشرت نمیدادند و شریک نمیشدند ایشان
میکسید و در هنگام حضور مجالس آنها در اوقات حله جماعه ضروری میشد تا جرم اذن واقع شد که در هنگام ضرورت در وقت انتظار
شدن بحضور این مجالس نماز در ان لباس بگذارند و حتی خضر آینه را حاجه پس هرگاه تقیه در طهارت خمر نفس مجاز باشد
امویه و عباسیه بشرب شراب با وجودیکه اعتقادشان بطهارت خمر از هیچ کتاب تاریخ ظاهر نمیشد و جائز باشد پس در صورت
اعتقاد عباسیه مجاز است که زمانی که در اوقات عباسیه بودند بطور تقیه یا توریه جواز ان ارشاد کرده باشند که امام همام سؤل
وجه دوم از جواب آنکه در حدیث بیحش عند ذکر متعه النساء نیست نه قرینه بر اراده آن فاکم پس جائز است که برادران استقامت
الحج باشد و نزول قرآن در ان باشد بطرف کریمه من تمتع بالجمعة علی الحج الا انه جبریان سنت ان خود ظاهر است
پس با وجود قیام این احتمال استلال صاحب رساله بر جواز متعه النساء بخندیش بیحش عند خیال محال اقول السیدیه
هر دو وجه غیر دجیبی نیست بحت و تکلف حرف است که شایان علمای اعلام نیست اما وجه اول پس بیا آن بحال
رشدیه است و اما استغفرات رشیده و استغفرات اختراع ایشان کاری نیست باذات شریفه شان بر حش بی بی نوری

۱۲۸
و خصوصاً نه بلکه کلام مادران هنگام است که بر مذاق اسلاف سیزده جزو زند و نیند اتم که ابداع احتمال لقیه چنین مقامات بر وقت
رضی اهل سنت باشد اولاً باید که اهل حل و عقد حضرات سنی را در سقیفه از سقیفه بلده دلی مجتمع فرموده اند هر تصدیق بصدیق
و فرق فاروق سوگند دهند و اسعلا م نمایند که ایما شاطیبت طریحین لقیه توریه که کن ابداع فرموده ام رضی بستی یا نه علی اکبر
سخن منقطع میشود و کفی الله المومنین القتال و علی الاول جویشل حضرات شان در ان هنگام بیان نموده غوامشده هنوز است بده
سوز و کشیدن چه ضرورت لکن مجملایان خاطر رشادت ماثر یگویم که فتح باب لقیه و ایل الیهما در حقیقت سبب سخرات
حکما متغلبه نموده است چه در اقوال معین بر خلافت و فعال شان احتمال توریه و لقیه متفرق است و چنین استلال بعد نمیک
که اکثر اوقات ملاکار شان بر است از پادری افتد این اصل اصل الفع است بر شیعیان از ثبوت متع نیند اتم که حضرات
سنیه ملاحظه این مقام فرموده و حق جناب کشیدی چه خواهند فرمود که بنابر زبان انکار از لقیه دارند و اظهار گاه این احتمال
جاری شد پس در اخبار تحریک شده چگونه احتمال لقیه و توریه را منفع تواند کرد که متعابین تمیذ و عدویه و مویته یکی قائل بان
بوده اند بلکه عمل آن بر توریه و لقیه اقرب و اقوی باشد از عکس آن پس این ترجیح بلا مرجع بل ترجیح مخرج چگونه نزد عقلا
ارباب شعور مقبول تواند بود علاوه آنکه جم غفیر خلفا اهل سنت را که از عباسیه اولو الامر واجب الاتباع اهل سنت بوده اند و
منازع اخلاف از خلفا ایشان معذور و چنان در متغلبه محسوسه توان نمود و حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
استند مثل این عمر و رعیت مثل حجاج بود چگونه فراموش توان نمود بان که چون این جماع مجتهدین بوده اند و در جهاد و عزت
محمود که رجه بالا ترا که یا تابع ابن عباس که افقه صحابه بوده اباحت متعذر ترجیح داده باشند و به متفقا حدیث نبوی صحابی
کا انجوم عمل فرموده باشند چه امر و سلام و سخن سبب باشند نه مایه و ثواب در سیفورت و نحو انعقاد جماع بر هرست متعذر گویند
صورت بند و غالباً احد از اهل سنت باین قلع قلمه اجماع راضی باشد و مع انماض احین عن ذلک کما یسکونیم کاش از کتب
نقل میفرمود که خلفا عباسیه تحلیل شده قائل بوده اند و الادعوی بلا دلیل که سماع است سبحان الله ابو حنیفه و صاحبیه الی
و شافعی و نجفی و سنی و لقیه از سلاطین جور نه باشد و آنچه الله اثناعشره فی خلص اصحاب خود بیان فرماید از جبهه
لقیه باشد بلکه اگر ماقالی تامل فرماید قول بر لقیه و توریه جناب الله دین از خلفا عباسیین این باب صورت صحت ندارد زیرا که
در از ستمه این خلفا عباسیه تصفا و حکام از اهل تشن بوجود بوده اند اگر در ان زمان مقام لقیه و توریه میبود بر اینها نیز لازم بود
و هر گاه که در باب اظهار تشن آنرا لقیه کردند و انفس غیر مطهره آنها از هلاک و قتل سالم ماند پس چرا که سماعین جز امتقا
لقیه باشد کفیت وجه از فریقین کتب اخبار و توارخ قائل شدن عباسیه را حجت متع فضل نکرده و مقامه ایشان مطهر تشن نموده
و معلسن بخلافت نموده که در باطن علم سلطان حقیقت شان دشته باشند و قاضی نور الله که کایت سامون باور یاره متع نقل فرموده

در آخر همان حکایت موجود است که بکفایتی بنی کثرت امر بنده تحریم شده و داد پس چنانکه انصاف است که ایان نذر تخفیر با وجود
تشیع جمع می شود و نه شاید حال آنکه تحلیل آن از ضروریات مذہب المایه است و بنا بر ضروری مذہب خارج از تشیع با وجود اینکه انصاف
حکایت هم از دیگر خلفا عجایب قول نیست و معلوم است که حدیث مذکور از جناب ابی عبد الله جعفر صادق (ع) است و آنحضرت در عهد
اسون نبوده که بنا بر حکایت مذکور بعد تسلیم آن محمول بر بقیه آنحضرت باشد و نه از روایات حلت آن بطریق شیعیان اهل بیت
از جناب سایر المؤمنین و باقی امامه استقل علی وجه التواتر است و جمیع امامه در وقت نبی عباس نبوده اند علاوه آنکه تمام حدیث است
که تشبث نقل جناب قاضی از جراره فرموده اند اگر بنا بر تحقیق است پس نقل ایشان کی نزد جناب شما و کتاب مقبول است خصوصاً
هرگاه سابق فرموده باشند که خطائی نقل از ایشان بسیار واقع شده و اگر برای انجام و الزام شیعیان است باز هم تصور بدان
چه ایشان تقیة از مخالفین اجب میدانند از اصولین هرگاه عیسیایه قائل بجلت تبعه نبویه و مردم سب باشند پس الزام تقیة
شیعه از جراره است بالجمله گاهی در عهدشان احکام تشیع جاری نشد و چون بنا بر عبادات و معاملات از صوم و صلوة و نکاح و غیره
بر موع و غیر آن در زمان پیغمبر این خلفا بطریق مذہب شائع بوده و همواره قضاة و حکام از جانب آنها انصاف بوده اند احتمال
تقیة را در باب اظهار تشیع بر او بدین خانه انصاف را به یاد دادن است و از آنجا میفهمیم که بعضی متبعین مذہب شیعی می انجامد
که اعمال حمل علی تقیة و التوریت و الاما و تحقیقاً در مآخذ فی صورت صحت ندارد اما حمل اخبار الدل علی طهارة الخمر لطلوع عیسی
بدان قائل شدن او و ظاهر می باشد که مرجع و باب سنیة عهد خود بوده بر محل تقیة و توریس با آنکه فکر جایش بر عهد سانی
هم تخم قیاسش بر مآخذ فی مع الفارق است چه نقول عیسیایه یا باحت سنیة غیر ثابت بلکه خلاف ثابت بخلاف طلوع شان در شراب
شراب و عدم تحریشان از آن محقق اجماع المایه بر بجا نشستن و لا یقبح فی خلاف معلوم لاسب بخلاف مسلمة لاتباعه و لا یقبح
الامایه علی ابحاثها و دلالة الاخبار المتواترة المتفق علیها علیها عیسیایه یا دل علیها بالحمل علی تقیة فلا تغفل اما وجه دوم
پس از نتیجه که متبادر از مطلق متعنه همان متعنه انصاف است و اطلاق جمیع متعنه یا متعنه الحج قریم قرآن افراد استعار است نه اطلاق
مطلق متعنه پس در مآخذ فی معنیه متبادر باشد و لهذا اصناد و نقاد اخبار امامه اظهار حمل آن بر متعنه انصاف نموده و در بعضی حالات
مکاح متعنه از او فرموده اند و احد از ایشان حمل بر جمیع متعنه نموده و علی التسلل بگویم که بگویند مراتب مرض عرض آنکه
متعنه بر یک ملک است و نبوت احدی است و نبوت اخری است و نبوت اولی است و نبوت اخری است و نبوت اولی است و نبوت اخری است
از حضرت امام جعفر صادق (ع) آنکه قال لیس مناسن لم یوسن بکرتا و لم یسقل متعنه انتی قال الفاعل الرشید و نهی
هر دو جواب مذکور جاری است و هوید جواب ثان آنکه از حدیث فضیلت متعنه متعنه میشود فضیلت آن نزد شیعه و امام
بن حبیل و نزد امام مالک بر قولی و بر غیر تقیة صحاب شافعی ثابت چنانکه علامه علی و کشف الحق میفرماید و نسبت الامایه الی

ان لم يتبع فضل من القرآن الا افراد انتهى وصاحب حجة الله سيفر ما يدلك قولان في الانصافية احدهما الافراد ثم لم يتبع ثم القرآن
والثاني لم يتبع فضلا ولا شافعي قولان اصحاب الافراد ثم لم يتبع ثم القرآن ارجعنا من حيث الدليل وخواص جماعة من اصحابنا لم يتبع ثم الافراد
وهو قول احمد انتهى نوع من الاختصاص على ان يراد به فضيلت ان نزد شيعه واكثر مجتهدين بل سنت القافي است ادولى يا
سوم انك لو لم تحمل است كما مر وانكر تنازعنا الى امر الخلافه اظهاره باشد نه حتى كه مرخوم شيعه است مراد از متقنا انما
بهما باشد كه معنى لغوى استعس است واخر معنى لغوى در ان مقام ارجع است نسبت باخذ معنى شرعى ان بطابق نصيح قاضى نور الله
شوشترى در احقاق الحق خيانكه مسئله نسب سيفر ما يدلكه من انه قد تقرر ان الحقيقة الشرعية افادوت على الحقيقة اللغوية
يصير الحكم فى الشرع للحقيقة الشرعية دون اللغوية مردود بان الاصل عدم النقل انتهى ما اردنا نقله انتهى ونيز در اكثر مقامات
فصلهاى الماسيه نيز در تاويل وايات وتوجيه عبارات بنا بر ضرورت توافق بين روايات ومثال ان ترك معنى شرعية ونوعه
الفاظ واراده مع لغويه سيفر ما يدلكه شواهد لا يخفى على الطالب فضلا عن الفصل ايسر اگر در ان مقام نيز بوجه تطبيق در بيان
روايات حرث متعه كه از الله اظهار در كتب شيعة وبنى مرو ودر بخارى كه موهم حوازان در كتب شيعة نقل است لقد استعدنا
بعضى لغوى ان كل منوه آية شيعاوى در ان نباش ليس باوجود اين احتمال احتمالات اقوى بر ان كه سابقا بقللم آمده است دلالت
حصه رساله بان بر جواز شتمثل الحال اقول حشيم بدور عجب حساسى در فن مكابره ومجادله بهم رسانيده اند انچه حديث را حمل
بر تقييد از عباسيه فرموده اند گوياء آنها بوجوب ومتعه ايمان دهمشته اند در ان مقام غير از مصادع مشهور چه عرض نموده شود باطله
جواب هر دو جواب كه سابقا گذارش يافته و در بخارى جاك وانچه در مقام تايد جواب ثاني بيان فرموده اند در حقيقت تايد
خلافت ان دارد چه اضافت بسوى هميه تكلم كه در لفظ كرتنا و متقنا واقع شده دلالت بر اختصاص دارد و بس پس بايد كه
المساعره باشد زير اكله شتمثل شخص بجهت البت است و باخران خودشان استلهم مشترك فيه فلا يكون مراد الاما لو كان
فاضل معترض بيان سيفر مود كه بكارم نخوان نحائى دلالت فضيلت متعه از حديث مذكور است تفاوضيه و باخر غير از اضافت
و كرتيت وان مشعر باختصاص است مثل جرح ولا معنى للانصافية في الرجعة علاوه انك اگر محمول بر جمع متبع هم باشد در ثبات
متعه نسا كافي خواهد بود كذا عرفت و انچه چون احد از اهل خلافت رجعت قائل نيت پس توجيه روايت بطل آن بر متعه بجم
بعد تسليم ان غير حسيه باشد بركه جواب نموده است و نميه دروغ نمي باشد كه ميم كسر جواب سمو وان خود طر ف تراز جوابين
است چه را ده رجوع الى الخلافه اظهاره از كرتنا مخمى حمل است معنى صحيح نادر چه ايمان بر رجوع خلافت ظاهره در غير زمان رجعت
نه تدبير اهل سنت است نه تدبير الماسيه پس اين احتمال ثالث بالخبر بر خلافت اجماع مركب بر آوردن معنى جميع ان المتعارفين
ان يقال رجع الخلافه الى فلان لا انه رجع لى الخلافه قائل و احتمال تفرع عن الخلافه چون تفرع است بر آن صانع

از جلیل فیاض علی القاسم بابت با الیه شاعت احکام انفع عن الخلفات بحقی است که احد صاحب عقل از استقامت خود اظهار
و اراده حقیقت لغوی بر تقدیر عدم ثبوت حقیقت شرعی است لا مطلقا و لکن بر تقدیر صحت نمی لغویت نه در هنگام مساوی
کما لا یخفی قال السید السید الوحید چهارم روایتی است که صاحب بن عقیده باطل است بر خود از جناب امام ^{علیه السلام} یا بقرینه
آن روایت نموده قال قلت له الم تمتع ثواب قال انما کان یرید بذلك الله عز وجل و خلافا علی بن انکر لایعلم کما کان الاکتب
الله له بها حرمه یوم میبدره الیها الاکتب الله حفته فاذا فی منها عظمی الله ذلک فاما اذا غسل عظمی الله له تقدیر باهرن
الماء علی شجرة فقلت لبعده الشجر قال نعم بعد الشجر قال قال ابو جعفر علیه السلام ان النبی صلعم لما استبرأ الی السماء قال یخفی
جبرئیل قال یا محمد ان الله تبارک و تعالی یقول فی غفرت للمتتبعین من اممک من الفضا انتهى قال الفاضل المیرزا
چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام در وقت تنگی مر و انیه بودند و مقتدای شان معاویه بن ابی سفیان قال یجوز متعه بود
کما صرح به علامه الحلی فی کشف الحق پس محل است که بعضی از تنگی مر و انیه به تبعیت معاویه یجوز متعه قائل باشند پس
این حدیث خارج باشد بخارج لقیه و از آنجا که شیخ الطائفه در تنزیب و بعضی احادیث اجمال لقیه را باعتبار نهایی که قایلین
ان مجبول یا قلیل ذلیل بودند راه میدهند که لا یخفی علی من تتبعه پس در مقامی که مقتدا مر و انیه آن قائل باشند اجمال لقیه
از مر و انیه چه منتزاع دارد و استبعاد روای این حدیث از قول امام و استفسار او بطور تعجب از جمله عظمی الله له بعد ما مر الما علی
شجره قرینه است بر اینکه تقسیم بالغه و فضائل متعه از ائمه اطهار استعارت نموده پس صدور ان بطور لقیه اجمال را ح باشد و او
است که نقاد اخبار و محدثی کثیر را بر علی علیه السلام که مرتب مثل آن خبر اثر مثل آن عمل بظاهر متبع باشند از علل حدیث قرار داده
اقول افادات غرائب سات افاده تعجبات ینماید یکی آنکه حضرت معاویه را که بقول پیر بران سنیان غوث عظمی ایشان خلیفه
بجسم است و مقتدای حق و خال المؤمنین کاتب الحقی است که مستطیع قرار دادن آن روایات و انصاف بر عمل بعیدیم آنکه در
را تملیقه لقیه فرموده اند و سابق ازین عباسیه را نیز پس مطلقا نه عسکه کثارت شان از حضرت خیر الشیر تو او و اتفاق فریقین
منقول گشته از کجا بر سر آورده ایم آنکه اقتدای مر و انیه مجبویه مجبویه و تملیقه متعه غیر منقول از اسناد فلا یعبار به هر گاه علی لایق باشد
تبع حج بعینی مثل حضرت عمر که پیر میغان سنیان بوده متعه شود کما است نقل عن ابی السیده و اقتداد اقتیادش نه و کاف متاخرین
در نیسکه لازم نباشد پس محل لقیه از معاویه و مر و انیه چگونه قرار بدو با وجود آنکه در هیچ یک از کتب توانی قول مر و انیه بطلان یافته
ستام لقیه از اطهار تحلیل ان باشد بطریق گذشته شیخ الطائفه در بعضی مقامات که محل لقیه را با بعضی از ائمه ائمه شریفین
فرموده قائلش معلوم است که قلیل ذلیل باشد بخلاف ما نحن فیهم و اگر بعضی تاویلات جناب شیخ و در مقامی ضعیف باشد
آن در جمیع مواضع غیر لازم و انحصار تاویل در همان محل ضعیف غیر مسلم یا آنکه حضرت در عیاله است و تاویل فرموده امام علی علیه السلام

بر محل ضعیف میشود بخلاف مقامیکه ضرورت کند ایستد و ان تحقیق نباشد چه اجماع اگر احتمال غرابت احتمال حل علی التیقید اگر بنا آن بر
تحقیق خود شایسته پس قطع نظر از اینکه قبول خواطر از کیه بگره بکشد نمیتواند فاضل رشید خودش در صدر رساله در ذیل کلامیکه
مستعلق بحدیث تهذیب و استبعاد است چنین افاده فرموده که اگر جناب دلائل بابت ضرورت تقیید نبود با سنیکیه بر بیان حدیث
اکتفا میفرمود و استناد اتمام حرمت بر خدا و رسول بطرف امام صادق بقول معنی بزار و همچنین در مقام سبک و محکم که جناب معصوم
در نتیجه استناد تحلیل تعدی بطرف خدا و رسول نموده اند پس چگونه محل آن بر تقیید و فاضل رشید صدها فتنه مکر کلام سابق
خود را فراموش نموده اند که استناد اتمام ربط امام صادق بقول در مقام تجزیه میفرمایند و اگر از رکن الزام است پس خود
ظاهر است که هرگاه بشهادت رشید یا علی سنت توریه که شل تقیید است قائل باشند الزام بان چه می باشد و بعد از
الزام بقتضای تخصیص باشد و نزد ما تقیید از اهل سنت و سنی که مخالف مسلک شیعه باشد میباید از کسانی که دران مسلک نباشند
و شایسته باشد و چون جایسته نظر انهم را شیعه قرار داده اند بعضی مروانی را قائل بجواز سنی فکیف لبيع الالزام با احتمال التیقید
علامه بر این قول تقیید نه بنا بر تشیع حضرات ائمه علیهم السلام صحیح میشود و نه بنا بر تسنن العیاذ بالله نه فلا یستتبع هذا الجواب
لا بطریق تحقیق و لا علی سبیل الالزام فالصفا و الصفا و ایها الاعلام خیم آنکه ترتب جواز کثیر بر غلظت قلیل از اعمال سجده اکثر
مکان بین الفرقین مؤثر است همچنین عید زاندر بر ترک ان جناب چه از قرنیه استجاب میگردد مثل حدیث من لم یفرق شعره
فرق الله سه بنفشه من نار و مثل احادیث کثیره که دران بر ترک استجاب لعن طرد واقع شده و پس مجرد آن حل تقیید و خلاف
حکم واقعی نمودن غیر لازم قال استید الوحید پنجم حدیثی است که بر این محور روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام قال سالت
عن المسئله فقال لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد بقیت علیه خلعة من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یقصد بها
قال الفاضل الرشید در حدیث هر دو جواب حدیث دوم مسوق به سوم آنکه سائل از سنی سوال کرده و حضرت امام جعفر
در جواب او حکم بجعل آن نفی نموده بلکه ارشاد کرده اند که لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد بقیت علیه خلعة من خلال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لم یقصد بها و جواب بطور سلب حکیم است مثل قوله یا لکنک عن الالهة قل هو اوتیت للنا
پس برین تقدیر حاصل می شود حدیث آنکه از جواز سنی چه می پرسد مناسب بحال تو است که از سنی نمائی و از سنی سالت غیر حد
بهما باز ای چون تصریح برست آن خوف مغفرت نفسانی و حکم بجواز ان خلاف نقش الامر بود و بعد از حضرت امام بام که
مالک خزان حکمت بابت جناب رالتاب علیه الصلوة و السلام بود و در سلوک طریق سلب حکیم فرمودند و قول اجوبه بآیه
که در دفع هر دو جواب سابق سبب شده در مقام مسوق جواب الجواب سو آنکه جناب امام جعفر صادق علیه السلام وجه و اگر آن جز
مقتدر بر بیان فرموده اند بلکه حدیث و ترغیب بسو آن نموده و ترک آن ترک سنت پیغمبر خدا انکاشته اند و برهی است که انکار است

محبوبه و محکم آن بدست است پس انکار و التحدیث برکت ان بعد از شاد است باشد آنچه از غایت بلاغت و جملات
 در فن سخن و بیان بیان فرموده اند و مرث کمال تعجب گردید زیرا که عرض سائل همین بوده که آیا متعه از منن نبویه است
 یا نه پس جواب باینکه ترا بسیار که اندر نسبت نمائی و از سوالات غیر معتد به یا از آئی راجعی بسوال نذر و نقل مشهور است که
 سوال دیگر و جواب دیگر چنین کلامی را که صدر آن از سفیه هم مستند است اسلوب کلام حکیم قرار دادن از حکیم شریف
 و بر تقدیر تنزل میگویم اگر مرد و آنحضرت همان میبرد که ایشان قرار داده اند باینکه چنین میفرمود لاکره لایحل المسلم ان لا یشتغل
 بستمه لینی و سئل عما لا یحییة نه اینکه در جواب سائل فرماید کرده میذارم که آدم از دنیا برود و باقی باشد بر دود است نبویه
 که آنرا بجا نیامده باشد بلکه خطبه که مشعر توحید است در جواب سائل صریح است در اینکه مرد از ان بهمان غله
 مسؤل عنها است و هر یک که فوه او را که سخن الفاظ عربیه و محاورات ان دارد میداند که این توحید را یک و تاویل علیل
 کشیدی هرگز نفهم احد از مستائین کلام عرب درست نمیتواند شد و لکن المکابرة و آنچه در اعتضال قیاس آن بر گرفته
 یسلو ناک عن الامة نزد اهل ادراک قیاس مع الفارق است لهذا خبری مفسر خبر است و الاخبار یقتضی بعضها بعضا
 قال السید السند الوحید ششم خبری است که بکبرین محمد نکر از جناب صادق علیه السلام آنرا روایت نموده که آنحضرت
 فرمودند ان لا کره للرجل ان يموت وقد یقیت علیه خطبه من خلال رسول الله صلعم لم یاتها نقلت بل تتبع رسول الله علیه
 علیه وآله وسلم قال نعم وقرأه الاية واذ امر النبي له بعض از وجه حدیثی الی قوله ثبات و الجار از خبری است متفق و میشود
 که جناب آنحضرت باز از متعه فرموده بودند و بعضی از واج خود اظهار کرده منع از افشای این را فرموده لیکن او افشا ان کرد
 و در وعاب الهی گردید و بنا بر روایت دیگر چنین است که شان نزول باینست که رسول خدا باینکه خود ماریه قطیه که کنی بود بام
 ابراهیم رود از روزها نوبت عالتنه در خلوت بود و غصه آگاه شد آنحضرت باو گفت که این را زار با با اشتهاشا کن ماریه را
 بر خود حرام گردانید و غصه سخن آنحضرت را شنید و شنید و با عالتنه آشکایت را در میان آورد و هر یک بپدر خود افشای آن فرمود
 انتهى قال الفصل الرشید در خبری نیز جواب اول حدیث دوم تمشی دوم آنکه انجید شاد است چه در تفاسیر
 متعارف شیعه و سنی در تفسیر کریمه و اذ امر النبي الایه ذکر متعه آن حضرت منقول نیست بلکه در ان وایت تحریم ماریه بطیه که جناب
 رساله آخر التبعیر روایت دیگر کرده نوشته است مذکور است و احادیث شاذه را جای شیخ الطائفة در تہذیب از حضرت احمد رضا
 میکند و لایز تاب فیہ من تتبع ذلک الکتاب و نیز صاحب نزہة اثنا عشریه در موضع مذکور آن کتاب بحجاب صاحب تحفه
 اثنا عشریه احادیث شاذه را از پایه معارضه احادیث معتبره ساقط الاعتبار قرار میدهد چنانکه در کتاب طهارت لولی که بعد از
 سه بار فشاندن نفیس بر آید میفرماید حدیث عیسی بن یان بر تقدیر صحت نقلش شاد است معارض احادیث معتبره نمیتواند

انتی پس مقام استجاب است که علمای امامیه احادیث شاذه را بحجوب اهل سنت از درجه اعتبار و ساقط کنند و در بعضی استدلال
 اثبت بان نمایند و عجب تر آنکه صاحب سالک بجهت توهم اضطراب بعضی احادیث اهل سنت که در تعیین تاریخ تحریر شیعه مختلف
 واقع است طعن کرده از درجه اعتبار ساقط نمایند و خود بحديث ظاهر الشذوذ که مخالف روایات مشهوره است استدلال بر جوهر
 مستقیم فرماید در آن مقام باید دانست که صاحب رساله در روایت تحریر ماریه قطیبه که روایت مشهوره در شان نزول کریمه و از بهترین
 اینی الایست تغییر بخیزد و تبدیل بکار برده آنرا احقر اعیان دایره از روایت مذکوره از بعضی تفاسیر شیعه ذکر میکند تا سقم نقل او واضح
 شود پس باید دانست که صاحب خلاصه المنهج در شان نزول کریمه مذکور مدعی بود که سبب نزول آن بود که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم روزی را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا که در نزول حضرت بود این سبب گفت یا رسول الله اجازت
 فرمائی تا بدین پیروم حضرت خجست فرمود لعل از آنکه برفت ماریه قطیبه را که مادر ابراهیم بود و تقویش بادشاه اسکندریه و او را
 بتخته نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در اینجا خدمت خود مشرف ساخت و بعد تمیل نقل این وایت گفته و عیاشی
 با سواد خود از عبداللہ بن عطاء کی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که چون بنمبر صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را بر خود
 حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را تا که فرمود و حفصه را گفت مرا سستی دیگر هست یا تو باید که از این سبب با سبب کوفی و در کتب
 ان مکوشی و صلا افشانه نمائی و ان نیست که بعد از من بگوید پدر تو مالک است شوند و یادگار کنند که خبر الروایه و بعد از ان
 در تفسیر جملہ عن بعضی مفسرین که شناسا گردانید بنمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعضی بنی از ان صحبت را حفصه و بنبر او از
 افشای بعضی از آنکه تحریر ماریه است و اعراض اعراف کرد رسول عن بعضی از بعضی دیگر یعنی حکومت عمر بن افتای آن کوفتی و بعد
 ملاحظه قدر که ازین روایت مرقوم شده حال تغییر و سقاط در نقل آنکه از صاحب سالک جعل آمده معلوم میشود اقول روایات
 حدیده در شان نزول کریمه مذکور هرگز دیده پس شایسته است که قبل از شروع در نقض کلام رشیدی آنرا ذکر آن روایات
 پیروانیم و باز متوجه نقض کلامش شویم پس بدانکه از آنچه است روایت بکرین محمد مذکور که خواب سید و اولاد آنرا نقل فرموده و ان
 از تفردات امامیه است شیخ صدوق در فقیه از روایت را مذکور فرموده و صاحب تفسیر از ثقلین از علمای ما آنرا در ذیل تفسیر
 کریمه مذکور ایراد نموده محصلش آنکه خواب رسالت با عقد شتمه بسته بود و با متع بها صحبت داشته و امر بکتمان این سر مکتوم فرمود
 و عا کشته حفصه مخالفت امر بکتمان اطلاع آنجا نموده پس کریمه مذکور نازل گردید و از آنچه است و اینکه خواب سید ثانیاً
 آنرا ایراد فرموده و ان شخص نیست که خواب رسالت با درویش عا کشته عیسی با عم المومنین ماریه قطیبه داشته و حفصه بران مطلع
 شده و با وجود امر بکتمان آن را زرا افشا نموده پس کریمه مذکور نازل شد و این روایت را بیضادی نیز آورده حیث قال که
 از صلی الله علیه و آله و سلم خلاصه بیاضی فی یوم عا کشته و حفصه مخاطبت علی ذاک حفصه فتابت فیہ محرم ماریه فزلت انتی و رازک در تفسیر

نیز تا نقل عن الکشاف همین روایت را بعینها من زیادتی اخرا ذکر فرموده و سیما عبارت عاقریب و این روایت در تفاسیر مابین
 وارد گشته فی اما فی شیخ الطائفة المحققین ابن عباس قال محدث حفصه رسول الله من ام ابیهم فی یوم عاشوراء قتلت ابیهم
 فقال رسول الله کتبی ذلک هو علی حرام فاجبرت حفصه عاشره بذاک فاعلم الله تعالی معرفت حفصه اینها نوشت بر حرف
 من اینها که هذا قال شیخ الطائفة المحققین فی حدیث رسول الله من ام ابیهم فی یوم عاشوراء قتلت ابیهم
 قال ابن عباس فسالت عمر بن الخطاب من اللتان اظهرا علی رسول الله فقال حفصه و ما لک منی و تری ابی
 علامه طبرسی در مجمع البیان از وجاج آورده پس اسناد غیر و تحریف درین روایت نمودن ناشی از قلت الملاءم بکتاب سیر
 فریقین است و از آنجمله است اینکه باعث نزول آن تحریم اریه قطیعه است در یوم نوبت حفصه خیاثه سیفاوی آنرا در تفسیرش
 نقل کرده که ما در غیره فی غیره و همین روایت را ملاحظه کن شیخ الطائفة المحققین ابی الجحان در تفسیرش از حدیث آورده و فاضل
 اول آن عبارت را نقل فرموده و اخیر آنرا ذکر نه ساخته و تمام عبارتش نیست مشهور است که سبب آن آن بود که حفصه
 را قسمت کرده بود میان دو جات خود اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود یا پیغمبر گفت اجازت ده تا بنماهید بر روم حضرت آورده
 داد بعد از آنکه او رفت ماریه قطیعه که مادر ابیهم بود و موقوف که بادشاه اسکندریه بود آنرا بختی فرستاده بود و او را
 بختی خود طلبید و بدست خودش رفت گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در پیشگاه دیدم بختی بختی تا رسول الله رسید
 آمد عرق از روی مبارکش بیکه حفصه بر قصه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کینرا بختی آوروی و با او خلوت کن
 و این کار با زنان دیگر نکردی و در هرگاه بختی فرمود این که بختی خدا او را برین حال گردانیده و من او را از بر
 رسد تا تو بر خود حرام گردانیده ام اما این سخن گریست نزد تو بیانات باید که یک کوی بود و آن خیانت کلمی و حفصه قبول کرده چون
 میان او و عائشه مصداقت و مصاحبت بود و پس در یاری که میان خانها و عائشه بود و او را آن بکوفت عائشه
 غیر داشته گفت اینها هر فرموده با تو را که پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانیده و آنرا بختی و عاقریب یا فقیه چون حضرت بختی عائشه آمد
 از نیکیات بر سبیل کنایه با گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا اکتفا بر او اطلاق ساخته پس ماریه
 و از آنجمله آنکه حضرت ماریه را بر خود حرام فرموده بر ذلالت عائشه یا حفصه و غیره و او را اینها بگو و هر وقت در امور عملا
 بخودی خود خواهند گشت هر یک از این هر دو را از فرمود چون او فاشی سر آن حضرت نمود و بختی حفصه نیست ابن الخطیب
 را اطلاق داده است و نه در بختی ماریه توقف فرمود و ترک نزد بختی از فواج از عایت عاب نمود و بی تحریری تفسیر
 کبیر گفته است که فی الذی حریمه النبی علی نفسه قال فی الکشاف روایان رسول الله خلا باریه فی یوم عاشوراء و علمت بذاک
 حفصه فقال لها کتبی علی و قد حرمت ماریه علی نفسه و اشیرک ان ابیها و عمر یلیکان بعد از ماریه فاجرت عائشه و کانت

شصت و هفتین و قبل خلا بهائی یوم حفصه فارضا با بزرگ و ستمگنها فکرم غلطه و اعتزل نساره و کشتن عاشرین لیلته فی بیت
 ماریه و قریب بانیت انچه طرح افتد شیرازی در خلاصه از عیاشی نقل فرموده و عبارتش تاها انیت عیاشا و خود از ابو عبد الله
 خطا کی و او از ابو جعفر روایت کرده که چون بنمیر ماریه را بر خود حرام گردانید و باخفای ان حفصه را امر فرمود حفصه گفت مرا سر
 دیگر هست باید که آنرا بچکس نکوبی و در تمان آن کوشی و صلا افشائی ان نکنی و آن نیست که بعد از ان ابو بکر و عمر و دیگر بزرگان
 است نموده و بادشاهی کنند حفصه ازین سخن خوش حال و شادمان گشت و این هر دو سر را با عاشره گفت هر یک از ایشان
 این سخن را بپیدا ان خود گفتند ایشان آنها را در افشائی قصه ماریه عتاب کردند و در قصه افشا حکومت خود عتاب نکردند
 حق تعالی این سوره نازل ساخت انتی موضع الحاحه من کلامه و بر قطن لبیب مخفی نیست که انچه درین است اخبار از حکومت
 و مالک شدن شیخین باور است و آورنده اشعار لطیفه دارد و اینکه انیمه امور بر سبیل غضب و قلب واقع خواهد شد نیز سبیل
 استخلاف و استحقاق من قبل الله و الامیر مود که آنها بعد ازین حق اند بخلاف با خدا و رسول آنها را خلیفه برست حجت
 و ایضا اگر اخبار از خلافت حقه منظور آنحضرت میبود ام کتمان آن نمیرمود و سبب اظهار متین باوین خود عتاب بر آنها نمی نمود
 از انچه آنکه سبب نزول کریمه آن است که آنحضرت عمل را بر خود حرام فرمود از جهت کید و مکر یک از عاشره و حفصه و نظر اهل
 ایشان بطور پیوسته خرازی و تفسیرش گفته ر که از شرب عسلانی بیت زینب بنت جحش فتوا طارت عاشره و حفصه
 فقالنا انما نشتم نیکای المناخیر و کان بکره رسول الله اتفل فحرم العسل فمناه لم تحرم ما حل الله اک من ملک الیمین او
 من اهل البیت صا خلاصه فرموده بعض از مفسرین فرموده که بنمیر بعد از هر نماز صبح در درجات زوجات برآمد و بعد از ان
 به تنفیس شرب الع حکام قیام نمود و قتی زینب بنت جحش مقداری عسل داشت هرگاه که آنحضرت بخانه او آمدی زینب شربت
 ترتیب فرمودی و در آن باب نهادن نمود تا حضرت در خانه او بیشتر توقف نماید آنحال بر بعضی از جات گران آمده عاشره
 و حفصه با یکدیگر اتفاق نمودند که حضرت بعد از شنیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که در آید گوئیم از تو بوی مغایر می شنوم
 و از جات دیگر اینتر گفتند که شما نیز با متفق باشید و منفور صبح ختی است که فرمود خوانند و را یکم که برید دارد و حضرت بگو
 خوش را بسیار دوست میداشت و از را یکم که برید بسیار محترم بود تا که جبرئیل که نزد وی آید بوی ناخوش از وی حساس کند پس
 آنحضرت روزی شربت عسل آشامیده بود و نزد سوده آمده سوده با خود گفت سخن دروغ در رو بر سوندا اصلع گفتن بسیار بیجا است
 هیچ از ان مقداره آنها را نکرد و بنمیر از انجا آمده بخانه عاشره آمد عاشره بی بآستین بگرفت حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت
 از تو بوی منفوری آید فرمود که منفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت نه نور آن عسل شکوفه عطر خورده
 بود و چون بخانه حفصه آمد و نیز بینی بآستین بگرفت گفت که از تو بوی ناخوش است که از تو می آید و انچه عاشره گفته بود و نیز

نقل کفر
 غیرت
 را
 ن

انچه

چون آنحضرت آن خبر را بر استماع نمود و درود که بر سر است غسل غلغله لاکه اید اصل بر خود حرام کردم و هرگز نخورم آید نازل شد
و از اینجا که عظیم و خیانت این خانیقین کا و بیعتین با درین زمان در یافت چگونه چنین نباشد که بر ایشان گذارین نادرین
بوده اند و از حیثه لاکه الاحیه شعاع

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

و هرگاه بر این جمله اطلاع یافتی پیش رویم در نقض کلام او بدان که جواب جواب سابق در انقیام نیست و نه نفس را
این خبر بعد از تسلیم پس منجر است بعد از طرق احتمال لغت در آن مجلات و آیات آخر که موافق بر آیات عامه است پس این خبر مستند
باشد اینجا را خبر مشهوره مجمع علیها بین الفرقه حق که دلالت دارد بر آنکه مخالف احادیث ترک ما و فقهیم عدم عمل شیخ دیگر اعلام
برشود در حق است که اینجا را خبر مشهوره و در یک معاوضات حاصل نبوده باشد و کفها کان انقیام تشکیک بر روایت مذکور و در
نزول که میوه در خصوص متعجبان را ثابت نیست تا با او باشند و آن پس بر سر کار توان آورد بلکه اصل عمومی اثبات است
متعجب است و آن از صدر روایت که موافق است با روایت او ثابت و در میان محدثین مجتهدین شائع است که اگر در خبر روا
یا صدر آن لغوی از عمل بر آن بوده باشد و دیگری عاری از آن لغوی پس احدی از آن لغوی لاخر از معض صلیح متکلف ساقط است و از شدت
فقرات یکدیگر است که نظر مخالف جماع یا اوله آخره و در عمل شده و فقره آخر که موافق آن است واجب العمل است و در خبر
حدیث که ما هم در عصبه بعد از تسلیم صورت فساد احتجاج اصل حدیث نیست اما آنچه در خبر کلام از رکن خبر خود معنی تغییر و تبدیل است
شده اند پس عجیب است چه آن روایت در تفسیر بنیادی و کلمات غیر آن از تفاسیر سیدیه و هم در مالی شیخ و غیره موجود و حجاب
سیدان از خلاصه المنهج نقل نفروده تا بسبب تفاوت سیر یکدیگر در این متین متحقق است بزرگداشتی احدی با وجود حقیقت
و هم تفسیر فی النقل تطرق تواند شد و اما روایت عجیب که از خلاصه آورده پس ذکر آن در کلام جناب سیدیه صلا و اوقع نیست لیکن
نقله لغو محضها همانا که فاضل رشید از محض بنا بر ظاهر تفسیر خلاصه نیست که نسبتا کامل رشید است نقل فرموده و تفسیر که
آن روایت در حقیقت دلالت بر وقوع غضب خلافت دارد و از باب اخبار یا خبر آئینه و میان لاجرم است فاعجب و آیا اوله
و الظواهر الی بهت هذا الفصل الذی یوزیه استینه الکبار قال السید السید الوحید سید محمد امجد علی بن عبد الله بن سنان
آنحضرت صادق روایت نموده قال ان الله تبارک و تعالی حکم علی شیعتنا المسکین کل شراب و عصبهم من ذلک المنع منتهی
قال الفاضل الرشید در حدیث نیز جواب اول حدیث دوم جاری دوم آنکه عدم مناسبت ظاهر و در میان معوض که متعجب باشد
و معوض عنه که مسکین باشد قرینه جلیه بر هم راوی است اقول آنچه سابقا در حدیث دوم فرموده اند معنی احتمال تغییر و
از عبا سیه مراد این جوش الفاعضه و منشد و اینجا بلیت این مرید شست که تکرار تذکران فرمایند چه عظم اهل سنت از چنین

التقية شر از دارند لیکن از این جهت و جدید و ارشاد سدید انشراح شد بر لایح کردیکه بیا و اجاب می هم در تضایف شکله غیره
 راه توریه یا تقیه را بپاس لگوک تموریه بلویه یا بعض اقارب کا العقارب خود مسلوک فرموده باشند و در حقیقت بجلیه نفس پاک
 متحلی اما او کا عدم ناسبت میان بعضی معوض که متعده شرب مسکرا باشد پس مورت فرید استجاب کردید چه ظاهر است که
 شرب مسکرا بحث انشراح و التعداد است و کجاست متعده که وسیله تعدد و کثر از و اج است نیز سبب انبساط و نشاط و استمتاع و لذت
 میباشد و در انکافیت که با هوایین بخافت محذرت کاشانی و روانی در بیان حدیث مذکور فرموده وجه الانشراح هو انشراحها
 لا یطمان من کل سبب انتمی قال استیسه من التیبه شتم باروی جمیل بن صالح قال ان بعض اصحابنا قال لابی عبد الله
 ان یزید بن ابی سفيان قد حلف ان لا یشرب متعده یا انتقال ابو عبد الله انک اذ لم تلغ التذوق عصیته انتمی قال انما
 الیشید و یخبر شرب نیز بر همان جواب او این قول و دوم آنکه اگر جواز متعده و فضائل ان تسمیکه من عزم شیعیه است در صحاب اهل
 شائع می بود انکار بعضی اصحاب الله از ان سخت سبعمی نمود و در مذکور امام علیه السلام انکار آن بعض را با آنکه در صورت جواز
 متعده مقام مقتنی ردوان بود قرینه جلیم است بر عدم جواز متعده و اخراج کلام در مقام توریه و متعده الگویم جمله انک اذ لم تلغ التذوق
 فقد عصیته و لالت بر حلت حرمت متعده ندارد و انکلام بر هر دو تقدیر صادق چه مفادش آنکه هر گاه طاعت خدا کنی عاصی باشی
 و طاهر حضرت امام بطور توریه اخراج این عبارت ذات اعتبارین فرمودند اقول جواب اول غیر معمول و قد میریاد غیره
 و انکار را که از حلت متعده یا فضیلت آن غیر مستفاد از روایت مذکوره است و ناشی از عدم حصول معنی مراد چه ظاهر است که مراد
 راوی که است نفس از جواز ان از متعده بسبب سبب التذوق عقیه رسمیه است و بوجهه مافی فی عن علی التذوق قال قلت لابی الحسن
 ذاک انی کنت اترجم المنة فکبتهایا و کانت بها فاعطیت الله بدین الرکن المقام و جعلت علی فی ذلک تذکار
 صیانا ان لا اترجم بها ثم انی کنت قد عظمته و کنت علی سینی ولم یکن سیدی من القوت ما اترجم به فی العلانیة قال فقال له ما
 اترجم ان لا تلطیعه و الله لکن لم تلغ التذوق لعل عصیته و محتمل که مراد او می حصول شبهه بسبب تشکیک لصاب باشد یعنی چون آنها
 شبهه بخاطر می اندازند لهذا ایما بر ترک متعده نموده ام و تحصل جواب امام علیه السلام آنکه اعتنای بشبهه نواصب کن عطا
 حق تشکیک را در ایقاع این سنت سینه ترک نما چه هر گاه طاعت ترک میکنی مر تکب عصیان میشوی و نیز محتمل است که مراد او تشکیک
 ایضا بسای تو خالفین یا خد از ملاست آنها باشد پس حاصل جواب انحضرت نمی از حلف خواهد بود و پس قال المحدث القاسم
 بیان شکی ای شکست شبهه او از من الناس من خوف من الاعداء و الجواب علی الاول ظاهر علی الآخرين رجع اللوم علی کلک
 و الا بیاضی و حجب آنکه سفیر اینند که انجواب و لالت بر حلت و حرمت متعده صحیح ندارد و حال آنکه صریح است در تحلیل آن بلکه
 فضیلت ان و الا لازم آید که جواب با سوال مطابق مقتنی نهشته باشد و با وجود غلبه و تسلط تحریرین متعده که امر ضرورت باین تقیه توریه

بیهل الامر بالعکس قال السید السند الوحید نعم ماری عن ابی جعفر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن المتعة فقال لم یزل
 فی القرآن فما استمتعتم به من فاتورهن اجورهن فریضته الا نواج علیکم فیما ترشیتنم به من البهائم فریضته قال الفصل الرشیه جواب
 انجریث از جواب حدیث چهارم ستفاد اقول چون حواله جواب بر سابق فرموده اند پس جواب الجواب نیز بر سابق حواله
 گشت قال السید السند الوحید و هم آنچه مروی است از ابن ابی عمیر عن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما یزول
 فما استمتعتم به من اهل سبی فاتورهن اجورهن فریضته پوشیده نمائند که این روایت مؤید است بر آیات منبئان چنانچه
 گذشت انتهى قال الفصل الرشیه در حدیث اول حدیث دوم سفر و استدلال بنزول ایه بر جواز متعه چنانچه بطرف
 ابن عباس منسوب است قرینه بر آن موجود و در مقام یاد آمدن حدیث نهم و دهم مضطرب است بهر جهت چه در حدیث
 نهم نزول کریمه فما استمتعتم به من فاتورهن اجورهن الا ایه بلا زیاده است الی اهل سبی منکر است و در حدیث دهم نزول کریمه
 تعجب که صاحب رساله بطلای اهل سنت بجهت وقوع مضطرب است احادیث تحریم متعه سبک و خود بر جواز آن بحدیث
 مضطرب استدلال مینماید اقول تو هم سر و تهال تقیه و توریه در مقامات مضطرب نیست فالاعراض عن الجواب
 و انتساب قرات الی اهل سبی بسوی ابن عباس که از مجلس ملائذ جناب لایجاب بوده در حقیقت نامی احتمال تقیه
 است نه تنویدان که از همه فان حقوق بنی عباس لابن عباس فی نذر السلبه کما لا یخفی علی احاد الناس انما یستلزم
 علیه نذر الماسون بخریه و اما تو هم مضطرب پس در غایت احتیاج است بر آنکه حکم بنزول ایه کارشناسی حکم بنزول غیر متعارف
 نیست فانها جزو منها و نزول اهل سبیل از نزول الاخر فلا سنا فاة و لا اضطرار و ذکر اکس فیها الزیاده علی سبیل الاتهام
 فالالتزام و انها بلا زیاده کافی فی اثبات المرام و تحمل حمل الروایتین علی القرائین جمیعاً و الاضطراب بیان معقول الاضطراب
 علی کلمات القرائین فخال و بر تقدیر تسلیم غایت مانع الباب اختلاف روایتین در ماده قرائین خواهد بود و اختلاف الی الامکان
 مستلزم مضطرب که سقط عن محال الاحتجاج باشد نیست بخلاف مضطرب و آیات تحریم متعه و سبک و ما یخلف به قال السید
 السند الوحید یا زید ماری از قبیل لابی عبد الله علیه السلام جعل فی الامار لبعده من الشهور یعنی القتل شاهره قال ان المتعة
 تبارک و تعالی حل لکم البته علم انها تنکر علیکم فجعل الالبهائم شهوداً علیکم لولا ذلک لاتی علیکم و علیما یحتج البیضاء
 امر واحد انتهى قال الفصل الرشیه در حدیث نهم جواب اول حدیث دوم ما فذا قول قد مر الجواب فیما مر و جمال
 تقیه و توریه درین کلام سبک هم متروک و فقره و علم انها تنکر علیکم صحیح است و اینکه حجیم متعمر من الخلق شایع بوده پس
 تحلیل آن چگونه محتمل بر تقیه تواند بود قال السید الوحید حدیث دوازدهم روایت ابن الحنفی از حدیث نهم انتهى قال
 الفصل الرشیه در حدیث با اینکه بلا سند و بدون انتساب الی کتاب البصیرة فریضه ذکر است التبعی متبعه انما نیست

جانز است که مراد از آن تسبیح الحج باشد بلکه نسبت کمال ایمان بطرف حج متبع اولی است از نسبت آن بطرف تسبیح انساچه تسبیح
 عبادت خالصه است به ترک اهل عیال و صرف اموال و محال است که در عبارت تسبیح نخلات تسبیح انسا که ظاهر غرضی از آن
 تسبیح شهورت رانی و استغفار از جیبها چیزی دیگر نمی باشد اقول این حدیث را صدوق در من البحیرة الفقیه نقل فرموده و آن
 جناب سید تهرنج فرموده اند اینکه احادیث کتب اربعه را در این مقام نقل بنمایم پس ظاهر السبب سهو و غفلت جناب رشید
 متعرض موضوع اجدم انتساب آن کتاب شده اند و مطلق تسبیح و تسبیح شهورت نکاح متبع است للتبادر و لانه لم یختلف فی
 سن الحدیث اثنا عشر و هرگاه در فضل نکاح حدیث سن تزویج فقد احرز نصف نیه و معلومه التزویج لفضل علی صلوة لعل
 بعشرین درجه و غیر آن وارد شده باشد با آنکه غرض از آن باین موعود شان شهورت رانی و استغفار از جیبها می باشد پس در
 مثل ان احادیث در نکاح متبع چه جای استغراب باشد علاوه آنکه مستحب حج را عبادت خالصه نامیدن هم از فضیلت آن برون
 با وجود تحریم خلیفه ثانی آنرا بعد از رشادت است لایستیا نظر لغزوات ادب سناسک حج در آن کما یقطن من قول الناکره است
 یطاولها معین لقطر و هم قال استید السند الوحید حدیث سیزدهم روی عن جابر بن عبد الله الانصاری ان
 رسول الله خطب الناس فقال ایها الناس ان الله تبارک و تعالی کم لفرج علی ثلاث معان فرج موروث و هو لیتا
 و فرج غیر موروث و هو المستودع و لکم ایهاکم انهی قال الفاضل الرشید ان حدیث وال بر جواز تسبیح است در عهد انحضرت فی محله
 و در آن کلامی نیست کلام در یقین اباحت ان است و آن از حدیث ثابت نیست و اقول ان حدیث دلالت دارد بر عدم تسبیح
 اباحت تسبیح زیرا که بدون اشعار به بیان اباحت آن در حدیث مذکور واقع شده و اصل عدم تسبیح است و از همین جا است که
 مثل عبد الملك بن حریج در باب اباحت ان همین حدیث متمسک گشته چنانچه در کافی مکتب مذکور است عن حسن بن زید قال
 عند ابی عبد الله فاضل علیه السلام بخرج لی فی حدیث ان رسول الله قال ان الله تبارک و تعالی کم لفرج علی ثلاث معان
 ان رسول الله خطب الناس الخ و حاصلش آنکه انجم نسخ گشته و یویده و ارفا عن ابی عبد الله قال یل الفرج ثلاث
 میراث و نکاح بلا میراث و نکاح ملک البین و معلوم است که بعض اخبار بعض بعض آخر میباشد قال استید السند الوحید حدیث
 چهاردهم روی عن علی بن الحسن بن باطن عن جریر بن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سمعت ابی عبد الله لیس ابی عبد الله عن
 فقال عن المستعین بن سأل قال سالک عن متعلق فابنی عن تسبیح انسا احق بی فقال سبحان الله اما لفرج کتاب الله عز و جل
 فما استتمت به من قالوا من اوجز من فریضه فقال ابو صفیه و الله لکانهما اتم اقرارا قط انهی قال الفاضل الرشید
 در حدیث جراب اول حدیث دوم قائم و اگر چه از حدیث فواید دیگر مستنبط میشود لیکن لمحاذاة اختصار و زاید بر مقصود بودن
 آن تعرض بان زفته اقول تکرار بی لطف نه چندان اطلاق نموده که حصله عرض جواب باشد قال استید السند الوحید حدیث

بانزو هم عن عمر بن اذینه عن راره قال جابر عبد الله بن عمر القتيبي الى ابي جعفر عليه السلام فقال له ان تقول في سنة انا فقال
 احلها الله في كتابه وعلی لسان نبیه والافی حلال ہے یوم القیمہ فقال یا ابا جعفر شکاک لیقول ہذا وقد حرمنا عمر وہی عنہما
 فقال واکان فعل فقال ہے عیدک باندن فلک ان کل شیء تحریم عمر فقال له فانت علی قول صاحبک انا علی
 قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فہلم الاعنک ان اقول ما قال رسول اللہ صلوٰۃ اللہ علیہ وآلہ وسلم ان
 الباطل ما قال صاحبک الحدیث انتہی قال الفصل الرکبہ حید جواب ابن حید نیز از جواب حدیث جہارم ضبط
 و نیز گوئیم جائز است کہ حضرت امام محمد باقر علیہ السلام چون بنیدہ مستند کہ سائل را عم است بانیہ تحریم سنتہ از حضرت عمر
 بعمل آمدہ نہ از جناب رسالتہا بنان کہ خود سائل بان تصریح کردہ حیث قال وقد حرمنا عمر الخ لہذا حضرت امام علیہ السلام
 بطریق الزام فرمودند کہ بر تو لازم می آید کہ سنتہ حلال باشد ہے یوم القیمہ زیرا کہ نزد ہیج کی از اہل اسلام عمر را منصب تحریم حقیقہ کہ
 نامح اباحت باشد حاصل نبود و آنچه در حدیث واقع است کہ فانت علی قول صاحبک انا علی قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم معیتش آنکہ ہر گاہ تو قائل شیء تحریم عمر پس بر تو اعتراف بحدیثیست بر قول رسول اللہ لازم آمد پس از امری کہ تو
 دادہ ایم ان قول رسول اللہ اعتراف تو باشد واکثر الزواجا و ان حکم کردیم بر قول رسول اللہ باشیم پس بیاتنا با لکیم
 بر نیکی قول حق ہانت کہ رسول خدا فرمودہ باشد و بر اینکه باطل است چیزی کہ صاحب تو برخلاف آن گفتہ باشد و چون در روز
 تحریم آن از حضرت عمر نیست بلکہ از رسول خداست پس انہیہ رد حضرت امام محمد باقر الزواجا بر منعم سائل باشد نہ ہر جہت سنتہ
 و بر تقدیر تسلیم دلالت روایت بر جواز سنتہ گوئیم این دایت معارض است بر دایات تحریم آنکہ از حضرت امیر المومنین علیہ السلام نقل شد
 حضرت امام جعفر صادق را غیر ہم سن با عظیم اہل کبیت مرو است سبق بعض منہا و کما ساقی بعض منہا عن قرب اقوال
 آنچه در حدیث جہارم افادہ فرمودہ اند جو ایش معروض گشت در آنچه افادہ جدیدہ در بیہام فرمودہ اند زبان حیا حقانی نگار از تحریر
 آن عاجز و قاصر است و نشانرا بر اینچنین تو چہیکہ از نشان شاد و تاب بفرنگما دور باشد بل کہ از طلبہ علوم ہم مستند است بشیخ
 از انیکہ لقیہ و توریہ در ان بنا بر خوات از سنیان شاہجہان آباد کار رفتہ باشد دیگر چہ می تواند شدہ کاش مصطفین اہل سنت ہم از
 چنین توجیہ را قبول سازند کہ در الوقت البتہ قابل جواب خواهد بود و الحال کار از سنطرہ و مجادلہ گذشتہ ولوبت بماباہ و مجاہدہ
 رسیدہ پس تحریر و تقریر در اینجا صرفی ندارد و ما تاسیا بامام بحق اقتضای کلام ان امام منہما یحکم و میگوییم فہلم الاعنک ان اقول
 قال رسول اللہ و ان الباطل ما قال صاحبک و لہ الحمد کہ سن حیث لا الشیء مسلم داشتہ اند کہ فقرہ حرمنا عمر وہی عنہما مقتضی تحریم عمر
 برخلاف حکم خدا و رسول است و بخط قول سابق فرمودہ اند کہ احتمال تحریم دیدان حرمت شائع و بر کافیه خوان نیز مخفی و ترکیب
 اشطرخ اباجی فتی ہوا الشیء منسی گردید شکر این نعمت تا کجا بمرض عرض در آید و طاهر اخیر است دلیل بر نصب و سنسن اوست

که عبد الله بن عمر ثنی باشد اگر چه از کتب رجال مستفاد میشود که او از جمله مجاهیل بوده کیف و قول او را با جعفر شکیبایی
قول او را می گویند که با سند ذلک از محمد بن یحیی بن محمد بن یحیی بن قول امام حسن فانت علی قول صاحبک و قوله
فیلم الاغلب و قوله ان الباطل ما قال صاحبک لغرض جلیه و بنیات مینه بر انچه می است پس بنا بر عمر سه چگونگی نیست
تفسیر که بحقیقه ثانی نموده باشد و اگر چنین توجیه غیر وجهی را که احدی از طلبه کافیه خوان بلکه صبیان اجد خوان هم تسبیح قبول اصفا
نخواهد نمود محض بیاس خاطر سه مسلم داریم باز هم الی بر سر کار نمی آید زیرا که در صدر روایت مذکوره جناب معصوم فرموده
اعلموا ان الله فی کتابه و علی لسان نبیه و آله فی حلال الی یوم القیمه و هذا صحیح فی تائید الا با حقیقت ذیل انچه در قول فاضل شریف
پس این همه در حضرت امام محمد باقر بر مردم سائل باشد بر جرئت متعطفه با جرئت قال جده امیر المؤمنین از لسانی الدین هم
از لسانی حتی قبل علی و معاویه اما فاده معارضه که در آخر کلام خود نموده اند پس بنا بر جهاد جدید سه مسلم است چه هر گاه احتمال
توزیه و تفسیر از اهل سنت اما سه در احادیث تحریم و تحلیل سبک میشود تعارض و تماثل متحقق خواهد بود چه جای کار است لیکن بمقتضا
انفا تعارضات اتفاقا اگر از تحلیل و تحریم هر دو دست بردارند و سبکبار و فارغ البال باشند اقرب بر شاد خواهد بود قال السید
الوحید حدیث شانزدهم علی رفقه قال سال ابو ضیفه اباجعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال لیه اباجعفر انقول فی
مستعنه انفسار الی اخر الروایه و انچه در حدیث ابن النعمان تمامه هم ترجمه آن را سابق نموده اند لیکن بمقتضا ۵ اعد ذکر النعمان لانا
ذکره ۶ هو اسک ما کره تیضوع ۷ از خوف تکرار نمیشد ۸ بنابر انچه حدیث مرثیه ثانیه بیادرت نمودیم حتی مختصرا قال الفاضل
الکرم شریف این روایت را صاحب رساله در اخر فایده ثانیه عنوان بحکایت شریفه نموده ذکر کرده است و شرافت آن حکایت
در همان مقام مرقوم و چون این روایت حکایت صورت مناظره در میان دو عالم است با دله ساخته انها پس ذکر آن درین فایده که
مفقود بر سبک ذکر احادیث مرفوعه بطرف ائمه است کما صح به فی صدر الفایده غیر مناسب بمقام و جمال رفیع این مناظره بطرف
الکرام اهل مقام تماشای ای که الاحلام با جمله مقام حیرت است که در طریق شیعه احادیث بسیار از نبی مختار دال بر اباحت متعه و
فصلیت آن از نکاح دائمی موجود مثل آنکه صاحب تفسیر بیجم اصادقین رساله شیخ ابن عبد الله نقل کرده قال لینی من تمته مره
درجه که رجه بحسب لینی من تمته مرتین رجه که رجه بحسب لینی من تمته ثلث مرات درجه که رجه علی من تمته اربع مرات درجه که رجه
و مثل آنکه مفسر تکرار گفته و نیز روایت است از حضرت پیغمبر که فرموده من خرج من الدنیا و لم یتمتع بها یوم القیمه هو اجزم یعنی
هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت بر نظر و بهر هیئت باشد مثل کسی که بنی او بریده باشد انتهی کلامه بلفظه لیس خداند
که صاحب رساله نظر بکدام معلومت اشغال این احادیث مرفوعه الی نبی را که در طریق شیعه بر وجود است ترک کرده روایت ابن النعمان
که سالقا از ان تعبیر بحکایت شریفه کرده است باز تکرار ذکر نموده و چون حال احادیث جواد مستعنه انفسا معلوم شده حالا اندکی از احادیث

حضرت آن بزرگوار حضرت رسول بخمار و جناب امیر ابرار و دیگر ائمه اطهار و صحابه کبار که در کتب فریقین یاد و کتب اهل سنت و ائمه
 بطریق منونه با پیشینه پس اول آن شیخ است از اعاظم شیعه که شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب و استبصار از حضرت زید شمس از ائمه
 اهل سنت امام مالک بخاری و مسلم در نزاعی و ابن ماجه و عبد الرزاق و غیر هم تنها که مسیر در الفاظ و تخادعی از حسن بن عبد الله پس از
 محمد بن الحنفیه و غیره بطریق مستند و صحیح خود از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی روایت کرده اند حرم رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یوم خیر لکوم الحمر الابلیه نکاح المستعده و هم حدیثی است که اخراج کرده است آنرا سابق از حضرت امیر علیه السلام قال بنی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم عن المستعده و نکاحات لمن لم یجد فلان نزل النکاح و الطلاق و العده و البیراث بین الزوج و المرأة نسختم
 سوم حدیثی که نجاش از حضرت امیر روایت کرده اند قال لابن عباس انک جعلت بایه ان رسول الله نهی عن المستعده و صحیح مسلم و دیگر
 صحاح اهل سنت نیز حدیثی بود دست چهارم حدیثی است که مسلم در صحیح خود از زهری از حسن بن عبد الله پس از محمد بن الحنفیه روایت
 کرده عن علی بن ابی حمزه عن ابی حمزه عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم
 یوم خیر و عن لکوم الحمر الابلیه هم حدیثی است که جازمی آنرا از حسن بن عبد الله پس از محمد بن الحنفیه روایت کرده اند ان
 علیا قال لابن عباس انک جعلت ان رسول الله صلعم نهی عن لکوم الحمر الابلیه عن المستعده هم حدیثی است که صاحب نسخه از او روایت
 مطاعن نقل کرده اند از عبد الله حسن بن کورین عن ابی جاسم عن امیر المؤمنین و ان قال امر فی رسول الله انک جعلت لکوم الحمر الابلیه هم حدیثی
 است که روایت کرده است آنرا ابن ابی شیبه عبد الله حسن بن کورین عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم عن ابی جاسم
 عن المستعده و عن لکوم الحمر الابلیه هم حدیثی که ابو عیسی قرظی در صحیح خود خراج کرده بسندیک در حدیث چهارم از مسلم مذکور شد و عن علی
 ابن ابیطالب ان ابی صلوٰه الله علیه و آله نهی عن تم النساء و عن لکوم الحمر الابلیه زن خیر بعد اخراج این حدیث فرموده و فی ابی
 عن سیره الحنفی و ابی هریره حدیث علی حدیث حسن صحیح و العمل علی هذا عند اهل العلم من صحاب النبی و غیر هم و اندازوی عن ابی جاسم
 فی سنن الرضیه فی المستعده رجوع عن قوله حیث اخبر عن النبی انتم ما ردنا لک و ائمه بخاری در صحیح خود فرموده قال ابو عبد الله علیه و آله
 رضی الله عنه عن النبی صلوٰه الله علیه و آله منسوخ نیست پاره از احادیثی که در طریق سنن شیعیه از حضرت امیر بطریق صحیح روایت
 و نظر بر جمیع طرق این احادیث امیر لیب را در تو اثر و شهرت روایات نسخ آن که یوسف حضرت امیر از جناب سالت کاهی است
 شکسته و شبهه باقی نماند هم حدیثی است که آن را سابق از حضرت امام جعفر صادق نقل کرده اند منسل عن المستعده فقال هی انما بعینه که
 القطلانی شرح صحیح بخاری و هم حدیثیکه مقلد در کفر لفرغان از طریق اهل سنت ذکر کرده و قد نقل عنه صاحب تفسیر المنهج لصادق
 و بده عبارت روایت دیگر و می است از عمر ابن خطاب که رسول خدا صلعم مرا اذن داد و در مستعده روز بعد از آن حرام گردانید نهی بعد از
 صاحب کفر العرفان بوده که در نقل عمر محبت نیست بجهت رجوع آن بعمل صحاب و بنیادش است بقول ابن عباس ابن مسعود و غیر هم نهی

و چون صاحب کفر لعرفان نکذیب این دایت نموده بل آنرا تسلیم کرده قول حضرت عمر قرار داده قول ابن عباس ابن مسعود را معارضه
 آن گفته و چون این منطق صحیح الفاظ حدیث ظاهر است که آن روایت قول حضرت عمر نیست بلکه حدیث مرفوع است پس از قول ابن عباس
 این حدود و غیرها صلاحیت معارضه آن نخواهد داشت پس تسلیم شیخ مقدار حدیث مذکور حدیث احتجاج بر شیعہ خواهد داشت چنانچه
 صاحب سالک بر عمر خود تسلیم علقه اهل سنت بعضی روایات را احتجاج بان برسانست درست میماند مثل روایت ابن عمر معاذ بن
 قال ایها الناس کنت کن علی عهد رسول الله فاعلموا انما انی عندهما لکمان احقرات شایع مقاصد و غیره و آن روایه فاما الله احتجاج
 بر اهل سنت قائم کرده بلکه روایه ثانی عشر این گمان احقرات بر عمر بعد از روایت نموده یا زهم خبر است که اخراج کرده آنرا بهیچیز از
 ابوذر قال انما حلت لاصحاب رسول الله منته لسان الله ایام ثم منی عنهما رسول الله و از زهم حدیثی که جاری درین بابی شیعیه
 از ابیاس بن سلمه عن ابیه اخراج کرده اند آن ابی رخص فی منته لسان عام او طلاس ثانیة ایام ثم منی عنهما رسول الله حدیثیکه امام را
 آنرا در تفسیر کبیر از بسط واحد نقل کرده و که از صحابی الله علیه و آله و سلم قال منته لسان حرام چهارم حدیثیکه اخراج کرده است آنرا
 صاحب معالم التفریل با شاد و خود از ربع بن سیرة جنی ان اباه حدیثه ان کان مع رسول الله فقال یا ایها الناس انی کنت اذ
 لکم فی الاستمتاع من لسان الله حرمان ذلک الی یوم القیمه فمن عنده من شیء فلیخل سبیله و لا تأخروا عما یتیمون یا ایها
 حدیثیکه اخراج کرده آنرا ابن ابی شیبہ عن الربیع بن سیرة عن ابیه قال رایت رسول الله قائما بین الرکن البایط یوقول ایها
 انی کنت اذ کنت لکم فی الاستمتاع الا ان الله حرما الی یوم القیمه فمن کان عنده شیء فلیخل سبیله و لا تأخروا عما یتیمون یا
 شایع حدیثیکه امام مسلم آنرا در صحیح خود از سیرة جنی اخراج کرده و صاحب رساله انرا بعد حذف و استقاط و در حدیثیکه از فائده الله
 ذکر نموده و آن حدیث نیست حدیث ثقیف بن سعید قال حدیث الیث عن الربیع بن سیرة عن ابیه عن رسول الله ان الله
 بالمتة فاطلقت انا و رجل من امراء من بنی عامر کانهما کبره عطاء فخرنا علیهما انفسنا فقلت لثقیف بن سعید و ای و قال
 صاحبی روایه و کان از صاحبی ابو ذر بن رواد کنت شب منه فاذا الطرقت الی عجبتهم قلت انت و در ادراک کفینی فقلت
 معها لما ثم ان رسول الله قال من کان عنده شیء من هذه لسان الله یتیمت بن فلیخل سبیلها و ان حدیث در صحیح مسلم به طریق
 مروی است و اگر چه احادیث نسخ جوان متعه که از جناب رسالت ابی طوطه صاحب کبار و اهل بیت الطهارت روایات صحیحه مروی و
 آنرا در اخبار انحضرت که در این باب و طریق است پس بعد از آن صحت منقول است و کثرت که در آنرا و لیکن در مقام خوفاً عن لزوم
 الاطاعتی المتعالمه و شایع لسان الله صاحب الرساله بر همین اکتفا و تفاوت اقول گرچه این حدیث بیشتر بعنوان حکایت ایراد یافته و
 از کافی کلینی منقول گشته لیکن چون در طریق از غلطیست و تفصیل صحت با رفت امام اتفاق بوده و در مراجع خلعت و موافق
 و طاق کایش مقتضی از احادیث است و بقیض صحت امام علیه السلام حاصل پس درج آن در ضمن احادیث نسب و نقل

در روایت الباقی نیز حکم روایت باللفظ است لهذا الله الاسلام از ادکتاب کافی در ذیل احادیث اثبات تسبیح افسار دارد فرموده
و ایتم معلوم است که اخبار و آثار مرویه از صحابه در نه بی تسبیح در حکم احادیث است و اما جواب لطائف انا و ات کشید پس
سابقا بعضی بنشین آورده قوله بالجمله تمام حجت است الخ هیچ تمام حجت نیست زیرا که مطلوب جناب سید نقل احادیث و لم
علی الاباحت بالا صالت اذا انکار علی اهل الانکار بالعبره است نه ذکر احادیث تصدیقه مطلق فضیلت و کثرت ثواب تسبیح گو
مستند اصل اباحت و نیکوتر باشد و هم نظر باختصار مقصد هم ذکر اخبار کتابی بوده نه غیر آن چنانچه در صدر فائده بآن
تصحیح فرموده اند پس سبب عدم ذکر روایات مذکوره ظاهر و باهر و چون جناب ارشاد کتاب بار و کثرت احادیث و اخبار فضیلت تسبیح
از رسول مختار و الله اطهار بر نقل همین محدث انقاد و تصار فرموده اند ما غرض ایشان شمار تسبیح است چنانچه در همین بیان
بوده باشد از جهت سیالغ که در آن بسین گفته حال آنکه هر گونه تمام شغف و دلام محل استعجاب و استعجاب نیست چنانکه
در اخبار فضیلت اعمال تسبیح مسند و منقوله بین القریین ثانی تسبیح بر آن تسبیح بر اصل اسلام باشد و تسبیح نیز از اعمال مستحبه
است و کم نظیر فی الاخبار کما لا یخفی علی من جاس خلال اما لایا بر سر و تکیه بر بیان مرغیة آورده و عمن النبی ان قال ان
غسل و غسل و تعدوا تبرک و دانس الامام و لم یبلغ کان له کل خطوه صیام سنه و قیامه قائم قال و قوله من غسل بالتسبیح یغسل
ابله کنا یه عن الحجاج و لهذا یستحب عند اهل العلم اتیان الزوجه فی یوم کعبه کان لبعض السلف یفعله اتباعا لهذا الحدیث و من سبک
بالتخفیف غسل یغسل یغسل را غم غسل حبه پس هر گاه جمیع جمیع باعث حصول ثواب صیام و قیام عام باشد اگر کثرت ثواب در
نکاح تسبیح باشد چه عیب دارد و هم درباره صائم نه روزانه واجب روایت نموده و بیخروج من قبره و وجهه تبارک و تعالی شریقی علی اهل جمع
حتی یقولوا انما بنی مصطفی و در حق صائم عشره حبه میگردد و همون یزاحم ابراهیم خلیل الله فی قبه پس هر گاه عبودیت ده روز حبه که
اگر تسبیح و فجر و روزه میگردد از جهت حضرت ابراهیم خلیل در قبه آنحضرت حاصل شود اگر ادا ی سنت پیغمبر ترک برکت عمر درجه و نیز
حاصل شود چه عجب اما حدیث من خرج من الدنیا و لم یتم تسبیح جابر یوم القیامه یواجه من لیس انهم محل استعجاب نیست چه مراد از آن تارک تسبیح
بسیل انکار است که داخل من غیب عن سنتی فلیس شیء است و بر ظاهر است که کسیکه تارک سنت پیغمبر باشد اگر مشهور و مخفی شود
عجب نه باشد و روشنی که سبب ترک ذکر چنین اخبار تصار و انتصار بر احادیث کتب اربعه است و پس قوله حالا اند که از احادیث
حزیت الخ اقول بکلیب فطن خفیه نیست که مجادله و مبارزه را غالب نیست اگر سوظای که بهمت بر انکار بهیات سببه تمام گاه
آید اسکا که نمیتوان نمود و فضلا عن غیر من الملیق اللالیق هر گاه احد دست از انصاف بردارد هر گونه معارضه و مناظره با هم
خود میتوان نمود و هر چه خصم او گوید بعینه او مثل تباد و تسبیح بر قیامه او میتوان گفت بالجمله صاحبان انصاف میداند که خفصا صا الله
اثنا عشر بابا می خلاص نشان حضرت معصومین و استفاد ایشان سائل و علوم و فیه از انحضرات متقی عن البیان است حتی شل

این تاثیر معترف گشته که جناب امام محمد باقر و حضرت امام علی بن ابی طالب مجدداً بهب امامیه بوده اند و قد صحیح یعنی جامع الاصول
بیرا بر ترمیم نیز مثل آن معترف انکار ایل بیت از حجت قیاس حرمت متعذر قول شان بخوار بیع هبات الاولاد فی الجمله و جوارح علیهم
و امثال آن است که از ان کتاب تا بان و شش است چنانچه کسی که از اهل سنت پاره از انصاف از اعتراض باین معترف بوده
الاستیغاثی الشعلی الغیری والرازی و غیر هم من صنادید سنیة اقره فربانک امامیه اعرف اند بند امامیه از خود پس انکار از بهب الهیست
درین ماکل نمودن مجرور و در بعضی آیات مخالفه جماع از دین دینت بعید است و هرگاه ان مقدمه همه پیش میگویم که حدیث
تخریم خود محمد علیه و متعذر استفق علیه و یقین انکاشتن بحجت روایت محمول علی التقیة و تمذیب استبعاد بفراسخ از
انصاف بعید است زیرا که این روایت شاذ و نقل رواه مقدمه صین عند الفریقین با ذکر شده پس مشک و حجت را نه شایسته
از اخبار تخریم بلاریب از متعذرات اهل سنت بوده باشد استفق علیه و چون آن حادث سنیة معارض است باخباریکه در صحاح
و غیر صحاح شان منقول بر حلت متعذر دال است پس بمقتضا تعارض مستطاب باشد و اخبار امامیه بلا معارض باقی و چون جواب
تفصیل هر یک از اخبار مستلزم تطویل مقال است و ما را ضرورتی است که در آن غنیمت انداز اجمال و مختصار تقصیر نموده میگویم
که بر طریق جدید بهر شیدیه نیمه اخبار محمول بر ترمیم و تقیة از متعذر است و اسو است و سالتی ازین حال فطاطت فطاطت که اعلی
مثل عمران بن حصین عبد الله بن عباس عارین یا سدر انهار فنادی خود در سنیة متعین و قول دیم و غیره از ادوی اندر شیدیه بنسبت
کرده و هرگاه داخل مشایخ معترف بقیة ابن عمر از حجاج ویزیر و مانند آنها بوده باشد پس در مانحن فیسه چه استغراب است
و ایضا میتوان گفت که در بعضی اخبار مذکور که لفظ متعذر مطلق وارد گشته و بقید لفظ انسانیت مراد از ان جمیع متعذر باشد ما شایع القابل
الرشید و الاطلا تر تصدیق و ایتیم روایت ثانیة که از بیته آورده ناقص است با روایت اول و ثانیة و سایر روایات و الیه بر نسخ خبری
و او ماکریر که تحدیث شغل است بر اینکه نزول نکاح و طلاق و ارث و عده و نایم متعذر است و طواصیر اخبار باقیة و ولایت بر بنی عبودی را
و پس در آنجا اگر از روایت ثانیة هر یک که حکم مذکور است پس متاعل فو نسخ بل که تسامخ لازم می آید و همون مستحیلات
و متعذر ایما باید که بنابر مذوب مختار غریزی تا جنگ و طاس و دل کی از نکاح و طلاق و غیره نشده باشد و اگر او ناسخت مجموع
من حجت الجميع است پس باز بهم ثبات نزول جزو اخیر از این مجموع جنگ و طاس و دست بهت الا لازم مدین و صورت خبری
چرا ناسخ نباشد تا حاجت بنا سخت مجموع شود و ایضا حدیث راجع که از صحیح مسلم آورده شغل است بر و هم را دی بنابر مرسوم
سامی چه فقهه نبی عننا و غیره نص صریح است و تعلق طرف نبی عن المتعذر و الا یضرب الا شاذ و الا شیدیه اگر در لفظ متعذر
هم و هم نموده باشند چه عجب باشد و آنچه بعد از ذکر روایت ثانیة گفته است نیست پاره از احادیثیکه در طریق سنی و شیعه و حضرت
امیر بطریق صحیح مروی است از عجایب افادات است زیرا که روایت ثانیة که متعذر ناسخت نکاح و طلاق و غیره است و همچنین روایت

تفسیر زجر آنحضرت بر این عباس تحلیل شده در روایت امری ندای تحریم آن صلواتی مطلقا در کتب مستند ما میسر نگردد و گشتن پس از حکام
 رشید را بجز از حدیثی که در جمیع کتب معتبره در این باب است و در کتب معتبره که در جمیع طرق این حدیث را در کتب معتبره
 در شهرت و تواتر نسخ الحزب و نقیضه نفی می کند که در این حدیث حدیث حسن عبداللہ بن مسعود است و معلوم است
 که از اخبار دو کس نقل از خبر بنزد احدی از عقلا لازم نمی آید و تقدیر و طرق بر تقدیر تسلیم در رواة متأخر از ایشان است و قاعدہ کذا
 مستلزم تقدیر سند تمامه نمیشود و گمان آنست که فاضل رشید از حدیثین از ظاهر غافل و ساهی بوده باشد بلکه مستعد از حدیثین تلخیص
 برای تعلیل عوام بکار برده و یکایک روایت را به تکرار از چند کتاب نقل نموده عدد واحد را بهفت و شصت رسانیده تا عامی بخار برگاه
 میل از حدیث انقیام فائز شود و دست و پا گم ساخته متعدد روایات اشتباهی بخاطرش راه یابد حال آنکه در حقیقت همان یک روایت معتبره
 سنیه است که بار بار از آن مشهور و معلوم است که از آن براساس سنی میسر و در و اما حدیث نیم پس عقل عاقل برگزید و نمیکند که جناب
 ولایتیاب فرماید و لایحی این الخطاب عن استعنه مازنی الا شقی و جناب امام حق ناطق بر خلاف حدیث خود گوید که بی الزنا بعینه
 و اقتدیل در ایام الا فتر بعینه و علی التزل و التسلیم فالعنی آنکه از آنجا که در ذیل حدیث دوم باقی فتر فرموده
 تر از دیگر افادات است چه با وجود تلخیص شیخ مفید و اینکه روایت مذکور در روایات اهل سنت است و تعبیر تلخیص آنست که از آن
 بقول عمر بن عبدالمطلب بنی آن التسلیم روایت قرار دادن قیاس بر تسلیم علامه قوشچی ندون چه قدر که قریب بر شادند ندارد و در کتب معتبره
 قول عماد روایت فرموده انکاشته باشند ظاهر است که این مسعود و ابن عباس که از صحابه اعظم بوده اند از پیش خود سخنی نه بافته اند
 انهم بر روایت فرموده اکل و راجع پس قول مباضه صحیح باشد خصوصاً وقتی که حدیث صحابی کما لکرم با تیمم اقتدیم است تیمم و اهل
 بر احتیاط اتباع هر یکی از صحابه بوده باشد و حق نیست که قول عمر شقیان کما تا علی محمد رسول الله و انما انی عنهما بر اجواب
 اینچه حدیث که تعبیر شد در نقل آن فرموده اند کافی است و روایت اخیر که از سیر منقول است پس جناب سید انور قائم
 ثانی در اثبات شیوع مستند در حدیث جناب رسالت ب نقل فرموده و موضع حاجت گفته اند و خود جناب شاد کتاب فخر بنیاده
 میفرماید که اب محمد بن حسین است که بر نقل آنچه میگوید مطلوب ایشان باشد انکشاف میفرماید احدهم از اخباریانی نمی نامد و بعضی نویسی
 اعتدال از جانب است و خود فرموده اند عجب که آنچه خود میفرماید از سهو و محو آن بنمایند و کاش فرق میان آنچه شاد ایشان بک
 آن میشود و میان این نقل از اک میفرمودند که بعد از مشفقین از کما بعضی و بعضی فلا تفعل و کن من الذاکرین و اشاکرین چون
 زمره اموی و عباسیه حتی الامامون در ترجیح مذہب خلفا مکتب گرم بوده اند تا اینکه ما این دوش با شاکر بنی بن اکثم امر بنی که تیمم مستند
 نموده پس احتمال توریه تفسیر از آنها متطرق و حل آن بر طبق طایفه جنین لسان قرب بصرا کما لا یخفی علی ابی الالباب قال است
 الله الوحید قائم حدیث عمر در ذکر روایات اهل سنت که دلالت دارد بر اینکه حج تمتع از حلیه ثانی و ثالث خلافاً للحدیث و رسول حرام ساخته

مثل منتهی قال الفصل الرشید حال منتهی انسا در فوائد سابقه تفصیل هر چه متاخر منتهی ظهور جلوه گرفته و حالا
 حال شطحی معترض بیان می آید اقول حال احوال رشادت پناه در منتهی انکاح معترض فیض در آید الحال حال شطحی را حتما
 باید فرموده قال السید السند الوحید و بدلول کریمه من ایشانق الرسول من بعد اثبتن له الکلمه و تبقین غیر سبیل المنیرین
 بالذکر و فضله جنم و سائر معیر عمل نموده مستحق مذاب نکال حضرت تبار ذوالجلال گردیدند منتهی قال الفصل الرشید
 الرشید سجان الله صمدوق ابن یابو یحیی و جعفری و بن عقیل از علما شنیده که حکم طهارت نموده اند حال آنکه نجاست
 بگوید انما انحر و المیزه الانصاب الارلام حس من عل الشیطان الاثبات شیخ ابو جعفر طوسی بگوید مذکوره بطرق متعدده است
 بر نجاست آن کرده و نیز جمهور علما امامیه حکم طهارت آب استنجاء نموده اند چنانکه علامه علی در اشاد الاذیان میفرماید و استعمل
 رفیع الحدیث طایفه طهری رفیع الخبث نجس سوار تلبیه بالنجاسته اولی الامار الا استجار فانه طاهر لم یغیر بالنجاسته او یقع علی نجاست
 خارجة انتهى و صاحب رجوم الشیاطین از شرح ارشاد الاذیان نقل نموده که در شرح این مقام فرموده و لو زاد و ذرنا و فوجان ازها
 عدم النجاسته و نیز گفته که شایع فرموده که نقل المصنف فی المنتهی الاجماع علی طهارته انتهى می گفت بکتاب سنت
 و اجماع است عیان نیز علما را می گفته اند که لفظ فاک قبیح عتق واقع نمیشود کما صحیح به العلامة الحلی فی اشاد الاذیان حال آنکه
 جایز در قرآن شریف از عتق فاک قبیح تعبیر واقع شده حقیقت شرعیه در نیاب گشته قال الله تعالی فاک رقیبه او طعام فی یوم
 الخ ایشان علی بر آنکه من ایشانق الرسول نباشند حضرت عمر و حضرت عثمان بهجت منی ایشان از منتهی الحج که مستند بادل
 شرعی بود کما سیما بیانها عامل بر آید فرموده باشند فاعترضا و الا بالایان هذا الشی عجاب اقول جناب سید سنده که حکم
 بشاقت خدا و رسول نسبت بفاروق اهل سنت از بگذر تحریم ستغین فرموده اند از قبل نفس و اوقیل حجم بالنیب است بلکه
 خود جناب خلافت ماب آن حضرت بوده چیست قال تعالی کان علی عهده رسول الله وانا اخرهما و نیز خلیفه زاده در باره تحریم منتهی
 فرموده قول الی تبع ام قول رسول الله و عمر بن حصین که از اعظم مصادیق صحابا کما انجم است فرموده است که نزل القرآن
 بالمستحبه و لم یزل بعده ما یستحبه لم یمنع رسول الله من حق ما شاع و اکثر صحابه تعبیر از ان باحداث خلیفه
 در نسک نموده اند پس حاضره بخلاف صمدوق جعفری و غیر شان از علمای اعلام ما در بعض سائل چنانچه صورت صحت و شدت مثل
 چنین احترام بپوشی نفس می گفت خدا و رسول از جماع علما بطور یکسره اعیان باشند من لک عقل عاقل شاه است بزرگ که حجت
 اگر اصل و فرع خود را مقصود و برادر شایسته باشد و اعتبار احدی را و لو کان کتاب الله جائز نباشد منتهی اقول حضرت راشی فرمود
 به شیخه واجب الاتباع می باشد باشد و بصفت شان از صفات کبار ائمام قائل و نبی جهاد بالای از انبیاء و اوصیا است و باشند
 چگونه تشبیه نفس مشاقت خدا و رسول میتوانند نمود و جاده مخالفت الله معصومین تواند بود ولی این خلعت فائزه اما لیس است

که در این بر صواب موافق وی و کتاب باشد و اصلاح اقوال افعال منجیه خدا بفرموده باشد و آنحضرت هر جا که برخلاف آن
متفق حکمی شود بر خطا باشد پس قیاس شاکت صریحاً انا لیس که ادعی را که خود و پیشین در صحابه آن معترف باشند بر مخالفت اقوال
مختلف فیما بین الفقهاء که هر یکی استنادی بر دلیل دارد و شاید از کتاب سنت می آرد و قیاس مع الفارق است و هر گاه بالا
بر این معنی اطلاع یافتی پس بدان که اگر چه قائل بودن جناب صدوق اطهارت خمر نبوت نرسیده و علمای فحول در آن بحث و نظارند
و انظر بر تظفلی بودن مقام و خوف از اسباب کلام بتفصیل آن پردخته ایم لیکن بعد منزل و تسلیم میگوئیم که اگر چه سبب نشان
همین باشد که شراب حرام است اگر چه نجس باشد مثل سایر مسکرات غیر مایه بالا جماع کس شاکت خدا و رسول چگونه
لازم می آید بر آنکه عمده ادعای متفق علیها فیما بین ما و شما کتاب است بل که بدلول قول فاروقی دلیل مختصه در آن دلالت
کریمه انما انحر و لم یسر و الا نصاب الا لازم حسن بن علی الشیطان فاجنبوه بر نجاست خمر منظور فیه است لکن اگر حسن
بمعنی انحر یعنی منع و کیف و الا لازم آید که میسر و لازم و انصاب همه نجس باشد و از با شرت آن بر طوبی مثل موضع ملاقات
واجب بود و لا قائل به احد من العلماء الاسلامیه فیکون المراد به اسواء من الله الیه الی قوله تعالی انما یرید الله لیسب تکلم
الرجس الایه و لیس المراد التجاسته المعهودة و ادعای حقیقت شرعیه در بنیام محل کلام است و هر گاه آیه مذکوره در نجاست آن
صریح نباشد شاکت خدا چگونه لازم آید و متک جناب شیخ الطایفه بان مستلزم تطیعت دلالت آن بر نجاست نیست تا بر هر یک
از فقهاء السلف آن لازم باشد که عالمی بر دلیل تثبیت میشود و دیگری از علمای آن سبب نظر نماید و در نظر او آن دلیل دلالت بر نجاست
مستدل ندارد و هذا یدل العلماء کافه قدما و حدیثا لیس المراد بر بنیام طهارت باشد لکن شیخ طریقه ماجر است او را بسیار بدیهه
تخصیص کریمه مذکوره بر نجاستش با ثبات رساند و آئی که ذلک سبحانه الله کریمه انما المشرکون نجس دلالت بر نجاست مشرکین
آید مشتبه باشد و لفظ رجس و ال بران آن بدانشی عجاب و جناب شیخ الطایفه در مقام استدلال به آیه کریمه ادعای جماع کرده
بر آورده نجس از رجس حیث قال فاطلق علیه اسم الرجاسته و الرجس هو نجس بلا خلاف و طرق منع بسو تحقق این جماع
ظاهر است و از ادعای شیخ ثبوت آن نزد مانع غیر لازم علاوه آنکه محل است که در شیخ استدلال از کریمه مذکوره بضمیمه جماع
باشد الا هو و حدیثا لیس و حقیقت این کلام دلیل بر عدم دلالت آیه با افراد ما علی التجاسته بوده باشد فیکون معنی این نیکو دلالت
بنفسها علیها لا علیها یقیمان کلام در إطلاق فاجنبوه و الامر فیه بین المسامح التقلید کمافی المیسر و اغویه و اگر جناب رشیدی بفرموده
که قائل بطهر خمر اگر چه مخالف نفس کتاب نیست اما چون مثل شیخ مدعی جماع است و هم بعض اخبار را ال بران لیس از لفظ معنی
اجماع و جناب فخری نیست و همین مباحث تشیع است پس نجسیت نشان متمسک هر شد که قائل بالطهاره کی تسلیم این جماع
نمایند و چنین اخبار را که علی التجاسته را چگونه معتول علیها می انکار و ما اول نیست از معنی این اختلافات و در ادله مسائل علماء

با هم دیگر اکثر اتفاق می افتد خباب ساهی را چه افتاده که در خلعت در میان ایشان میفرمایند خود که این اجماع الیه احادیث نشان
 مستفاد میشوند و آنرا مستند شرعی بر عزم خودی انکارند ایشان گفتند خدا را نبی بر چنینی هر چگونه بسیار در نزد که نسبت حکیم با نجیب است
 و کوشی ثالث بالخریدین سلسله شمار اقرار داده پس بحث چرا اخلت بیا میفرمایند همان را با فضولی چه کار عجب است از خباب است
 که با وجود آنکه بشوایان شما نسبت شراب خوردن بخیاب رسالتاب نموده اند و العیاذ بالله من ذلک آن خباب انقدر در داده
 اثبات نجاست آن سرگرم میشوند شیخ عبدالحق دهلوی در جواب اقلوب این کذب قبیح را در وجه تسمیه سجد فبیح بیان ساخته
 حیث قال و امام احمد در سند خویش از حدیث ابن عمر آورده که هم در این موضع پیش آن سرور صلعم که زره از فیض آورده اند و آنرا بخورند
 او بجهت او را سببی فیض گویند انهمی موضع اتفاق نه و تجدی از طی انهم حله سیکو حکم که له الان احمه از عقل نقل حدیث و بیان
 از انشاق خدا و رسول نامیده است و جناب شیخ صدوق غیر از این در کتاب سن لا یخفه الفقیر و شیخ مشعر بان نقل فرموده
 حیث قال و سئل ابو جعفر و ابو عبد الله عن نقل الاما ان انشوری ثیا یا یصیبا الخمر و دوک الخمر یزید حاکتها فیها قبل ان
 فیصلها فقال لا نعم لایس لنا حرم الله کلامه شر به و لم یحرم لبسه و سئله فی سکر و در بیان کساسته پس از انشاق نامیده
 از رشادت مستبعد و ستمه داد و صفهانی در ربیع و شافعی علیه احد قولیه لطهارتش قائل اند که ما صح به لعلاته فی التذکره و قول
 داود و صفهانی لطهارتش مشهور است قال لشعرا فی المنیر ان ما اختلفوا فی من ذلک قبل الا لایة الاربعة ان الخمر نجس مع قول
 داود و لطهارت باسح تحریرها فالاول مشهور و الثاني مخفف من جهة عدم وجوب التطهیر منها و قال لایم من تحریرها نجاسته عنینما
 که لم یس و الا لایات الا لایام و انما هی نجس من حیث صفتها لکما قال لکما انما المشرکون نجس فیج الام له مرتبی بمنزله ان کان
 الشیء فی ضمیمه جافا فم لنتی تاج الدین سبکی در طبقات شافعیه علی ما نقل عنه گفته داود بن علی بن خلف بن سلیمان السجستانی
 الا صحت امام اهل الطاهر قال ابوبکر الخلیل کان الاما و غانا سکا زنه او فی کتبه حدیث کثیر ذکر اختلاف العلماء فی ان ابودود صحاح
 بل یعد بخلافهم فی افروغ و الذی فیصل لسن کلام العلماء علیه اقوال احدی اعتباره مطلقا و هو ما ذکره الاستاد ابو المنصور لکن
 انه الصحیح من ههنا قال ابن الصلاح هو الذی استقر علیه الامر اخره انانی عدم اعتباره مطلقا و الثالث ان قولهم معتبر الا فیما خالف
 القیاس الجلی انهمی پس تشیع فاضل رشید بر این سلسله تشیع باشند و مطلوب اهم در ان مقام دفع تشیعش بود و لکن الحمد لله که بوقوع
 آمدن اینکه منظور تائید و تقویت قول لطهارت خمر باشد چه بقول مرجح و مخالف اجماع است و ولیعهد من لحالات و اثبات
 و لاجرم و در اخبار کثیره شریعه دلالت بر نجاست آن دارد فلا یجایبا خالفه و چنین احتمال معقول بود آن ترک العمل است
 عند عظم الاصحاب و بعض و آیات که بطوایر و دلالت بر طهارت یا معقول بود آن وارد محمول است بر تقیه عند اکثر و گوید
 احتمال حمل علی التقیه است و نوع نبی به بر شرب خمر قال مولانا و استادنا همی صاحب العصر فی الصلاح و یقرب هذا العمل ان

حجة القائلين بطهارة الخمر رتبة الراي وهو من فقهاء المدينة ومن شيوخ مالك كان في عصر الصادقين عليهما السلام ولا
 ان تبقى منه في قوله هذا هو ملائم لطباع السلاطين ذوي الشوكه من ملوك بني العباس المولعين بشرب الخمر المتهملين
 عليه حتى نهم لشدة حرصهم عليها بما حادوا وادفع تحريم الخمر عنها كما يشير اليه حديث المسند العباسي مع الكاظم وادخلوا الخمر
 تقدير عليهم وبنحس لهم بشرب الخمر من مزاولة النجاسة والري بالنجاسة من شدة ما يكون على الطبع وعظم ما يرد على النفس لذلك
 التحريم الثابت بنص الكتاب وخصوصاً بالقياس إلى السلاطين المحكام الذين لا يتجشون عن نيب ولا يتجاوزون عن حرم
 ما اودنا القلوب بالجملة بسبب شهوة ومقام عظم اصحاب نجاست خمر است بل يجمع عليها بعد الخلاف اول عدم الجعة بخلاف
 معلوم بالنسب بل كمال تشدد بنحس وتحريم ان دار الدنيا جميع انواع مسكرات مائة وثمانون خمر من الزنقوع وبنيد وسكر وبنيد
 جميع وجعه ومرض واهي باشد وخواه بنحس حرام می پذیرند خلافاً لاهل الخلاف من الحنفية مشهورين انما تحليل وطمهين
 وبنيد واكثر مسكرات غير از خمر عینی است و تحريم المقصود بر اسكار و دون المسكر ساخته اند پس بنا بر مذنب شان اگر کسی مثلاً
 ده جام شراب بخورد و مسكرش غلبه نماید سباح است و طيب و پاک و پاکيه و اگر باز جرعه ديگر نوشد و مسكر آر و همان جرعه حرام خواهد بود
 و پس بر ظاهر است كه خفيه صلاستندی از قول خدا و رسول خدا بر اقوال مذكوره نذرند پس انهمه شراب جل علی خود و شراب
 خدا و رسول نه ناسیدن بطرف ابن بابويه عليه الرحمة والرضوان اسناد آنرا پس نديدن بعد از انصاف و رشاد است
 و چون مخالفت اقوال مذكوره با کتاب و سنت و رعایت مملو است و لذا شنع عليهم علماء اهل السنة فضلاء عن غيرهم انداز نقل
 كلام ابن حزم اندلسی الكفاية و قال علی ما نقل عنه ان بعضهم قد طوى الحياء و قال انما عصى صلعم لقوله كل مسكر حرام الكاس الاخضر
 الذي يسكر منه و هذا في غاية الفساد و جوهراً انه دعوى كاذبة بلا دليل و افتراء علی رسول الله صلعم و هذا الوجه التارفا عليه
 و انما هم لا يقولون بذلك في شراب العسل و الخنطة و الشعير و التفاح و الاجاص و الكشمش و البتين و الزمان و الدخس سائر
 الاشارة انما يقولونه في مطبوخ التمر و الربيب و العصير فقط خلافهم للنبی صلعم جهاز و الثالث انه تاويل احمق و ترخیص
 قد نزه الله تعالى و رسوله صلعم عن ان يريه بل قد نزه كل ذي سكة عقل عن ان لقوله لا تاتواكم اي ذلك هو الخمر عندكم
 الكاس الاخيرة ام الجرعة ام النقطة منها فان قالوا الكاس الاخيرة قلنا قد يكون من اوقيته و قد يكون من السيرة ابطال و الاخرى
 بين ذلك قد لا يكون هنالك كاس بل يضع اشرب فاه في الكوز فلا يقلعه عن فمه حتى يسكر فله لطلان قولهم في الكاس
 فان قالوا الجرعة الاخيرة قلنا و اجمع متفاضل فتكون منها العنبره جده و يكون منها ملاء الحلق فاذا ذلك هو الحرام و انما هو
 الحلال فله فساد قولهم في الجرعة ايضا فان قالوا اخر النقطة قلنا النقطة متفاضل منها كبير و منها صغير حتى تزدحم في مقدار
 الصواب و تحصلوا في انصاب بن نجرهم و تطايب باخبارهم فان لم يجدوا في ذلك حداً كالواقعة نسبوا الى الله تعالى انه حرم

علیها سقار کما فی بعض النسخ من ذلك المتعارف بالعرفه احد هذا التكليف الاطلاق وتحریمه بالا کین ان بذكر ابو حاتم للسنن هذا فان قالوا
 انهم تحریمون الاكثر للملك لم يوفى من الطعام والشرب فحده لنا قلنا نعم هو زاد على الشبع والآرى المحسنين بالطبيعة الذين
 كل احد من نفسى الطفل الرضيع ولبهيم فان كل اذى غذاء اذا بلغ شبعه قطع الا العاصم في انما نفسه زناح شهوته خفيف مهمتها
 احاديث اخر لا تحمل اليه هذا التاويل كقولنا صلح كل شراب اسكر حرام اشارة الى عين الشراب قبل ان يشرب لالا جرد منه وايضا
 فان الكاس الاخيرة المسكرة عندهم ليست هي التي اسكرت الشراب بالطهارة يدرى هذا بل هي وكل ما شر به قبلها وقد يشرب الانسان
 فلا يسكر فان خرج الى الريح من له اسكر وكذلك ان حرك راسه حرك قوته فاجزاء شرابه هو الحرام حينئذ وبالنسبة لتعلق التوفيق وقال ابو حنيفة
 في اسكره ليس يسكر ان حتى لا يميز الارض من السماء والرجل كل سكر دون هذا فاجزاء شرابه هو الحرام حينئذ وبالنسبة لتعلق التوفيق وقال ابو حنيفة
 استنجاء ليس تفصيله انك خري از صاحب اب استنجاء انجس من غير ان يمسح بالارض والرجل كل سكر دون هذا فاجزاء شرابه هو الحرام حينئذ وبالنسبة لتعلق التوفيق وقال ابو حنيفة
 تبعه الحق في شئ على في شئ الفوائد هو انك لا تعلم من كلامه اسيل علم الله في الصباح وجميع لطايش فاكل انك الحق في الشرب و
 النفع والعلامة في الارشاد والمنتهى كفيها كان انجس مشروط است بعد تغير ان نجاست عدم ملاقات ان بانجاست خارجيه
 وعلامة زهامة به شهيد سعيد وذكرى شرط ثالث معتبر واثبت انه وان ليست كذا ان سبب نجاست ياداه وذنك اسكتها
 وبعض اصحاب شرط نوده انه عدم مخالطة نجاست حديث نجاست اخر وعدم انفصال اجزاء نجاست بتميزه عن با الاستنجاء مستند
 لعدم نجاست كرمه الحج عليك في الدين است چه عسر اخر اذا آب استنجاء اسب من استنجاء البول بظاهريه صحيحه عبد الملك بن عبته
 ما شمس قال سالت ابا عبد الله عن الرجل يقي ثوبه على الماء الذي استنجى به نجس في كك ثوبه قال لا وصحبه محمد بن نعمان عن ابي عبد الله
 قال قلت له استنجى ثم يقي ثوبه فيه ما يجب قال لا يا س به حسنه محمد بن نعمان قال قلت لابي عبد الله اخرج من الخلاء فاستنجى في
 فيقع ثوبه في ذلك الماء الذي استنجيت قال لا يا س ليس حين حكى راك مستند بانجاسته فوضف فيه كثره عن العشره الظاهره بانجاسته
 شفاقت خذ رسول ناسيدن خانه الغصاف را ياد فناء اوان است وكاش تاريا بانجاسته فوضف فيه كثره عن العشره الظاهره بانجاسته
 كاربند ميشد ندر انجاسته شفاقت علما اهل سنت كذبى ازان سب قرطاس صدق اساس ميشود ميكشت پس بتا اهل ملاحظه بايز
 كنه نزل الوضوءه ملك اصل استنجاء واجب نيت واگر كس بول را ياد كند و منجج ناسته نماز نمايد صحيح است ليس ما بين جنين اما
 راطنه بر عفره بطهارت آب استنجاء كشر الطهارة كور و باشد مندون چيناسب قال الشرح في ميزانه من ذلك قول الشافعي وحمدان
 الاستنجاء واجب لكن عند الماء ايجيفه ان اصل من غير استنجاء صححت صلوته وقال ابو حنيفة هي سنة وهي رواية عن مالك فلاول
 مشدود الثاني مخفف فرفع الامر الى مرتبة ايمان وجه الاول اليه الثاني وجوب التشره وهو خاص بالاكابر ووجه الثالث كثره ذكره خرج
 النجاسة من هذين الحولين فمخفف فيها بالاستنجاء نهى موضع الحاجة من كلامه جميعي كثره اضعفه بكونه نجاست لبل بلز در محل استنجاء

نزل الوضوءه ملك را ياد فناء اوان است وكاش تاريا بانجاسته فوضف فيه كثره عن العشره الظاهره بانجاسته

از او کل جمیع مافی البحر چون امثال این خرافات و اسیران نوشتن عیث نزد ملکوت قیاس بانجام است افضل از آنچه ده شده اما عدم قول
 بالعتاق بلفظ فاسد پس استیکره صراحتش در عتاق ثبوت زبیده چه استعمال اعم است از وضع حقیقه و استعمال مجازی و عجب که
 با وجود طلاق محسوس بر کین و قول حق بجا داننا المشرکون محسوس نجات آنها قائل نیستند و این با مشافقت خدا و رسول نمی انگیزد
 با وجود تفصیل بر نجات شان محل احسان و امتناع در کفریه فاستتمت الایه یعنی نمایانده بشنیده شرعی پس با وجود این فاسد
 را در حق عتاق حقیقت شرعی انکاشتن از چه راه است قال سید استاد الوحید مخفی نمائید که حجة الاسلام در لیت مقدمه بر مظهر و
 تبیین مشی و تمتع و قرآن افراد امتنع پس بنا بر تصریح فخر راز و صورتش چنین است که احرام عمره در شهر حج بعمل آورده اعمال عمره را بجا آورد و بعد از آن
 در همان سال حج نماید و تقسیم تمتع او بجهت می نامند که از محل شدن از عمره تمتع و بلند و بنابر آنچه در حالت احرام بوده بر کس حلال میشود
 قبل از احرام حج و اما قرآن پس آن نیز بنا بر تصریح راز و عبارات است از نیکو احرام حج و عمره هر دو در شهر حج بند و نیت هر دو را بقتل نمائید
 و همچنین اگر احرام عمره را در شهر حج بجا آورد قبل از طواف حج را مقارن آن سازد پس بصورت نیز قرآن بعمل آید و اما افزاینده آنهم
 بنا بر تصریح او عبارت است از آنکه اول حج کند بعد از آن عمره را از ادای حل نماید یا مستمر شود قبل از شهر حج بعد از آن حج کند در همان سال
 انتمی قال الفاضل الرشید این تفسیر اقسام ثلثه حجة الاسلام از قبیل اشیاء و ضحای و اکتب متعارفه فقهیه طریقی معلوم علوم و ثقات پیغمبر
 ما را در بنیام اهم است بیان سبب تمتع و ذکر نوعی که بالاتفاق جائز مطلق است و ذکر نوعی که حضرت عمر و حضرت عثمان از آن نمی میفرمودند
 بیان نوعی که از ایشان با وجود جواز مغفول سید هستند از افراد و لهذا بتفصیل آن چه در این کتاب تا بنظر ما هر حقیقت واقعی بکلی انکشاف کرده و
 هر روایت از روایاتیکه صاحب ساله در بنیام ذکر کرده بر خود مطبق شود و شهادت از هم پاشد پس باید بدست که از حسب تحفه
 از اهل انحصار خلافت خلفا میفرماید گاهی لفظ تمتع اطلاق کرده میشود و نسخ حج بعمره اگر طواف بیت کند و هر یک با خود داشته باشد که با هم
 این عباس و این مخصوص بود بسال حج تمتع لوداع بسبب حاج قوم در باب عمره در ایام حج و سبب اطلاق اسم جا بلیت و همین است مقصود عمره
 و عثمان جا بلیک نمی میکردند از تمتع بطریق تاکید و گاهی اطلاق کرده میشود به ادای طواف دوم پیش از طواف زیارت تقدیم سعی بین بعفاد و لم یؤ
 بر طواف زیارت تا آنکه صورت عمره پیدا شود و این جمیع علیه قوم است و گاهی اطلاق کرده میشود بر ادای عمره در شهر حج و حلال شدن از دو
 و او اگر آن حج در همان سفر با حرامیکه از خوف که باشد حضرت عمر و حضرت عثمان فصل در میان حج و عمره و ادای یک نفر عمره در زمان طواف
 بهتر نیستند این تمتع را مغفول با وجود قول بشروعیت آن این بحث را در آثار حضرت فاروق و حضرت عثمان و در آنکه در این سبب و دیگر برینکه
 ضعیف که این بحث رقره العینین نیز مفصل تر مذکور است چون فقیر از بنیام قصاص نظر است آنرا به پیغمبر را و آنچه بطلوب دانسته
 نقل نموده اقول مقصود جناب سید از بیان اقسام حجة الاسلام در بنیام این است که بکسب لیب طلب شود که اطلاق تمتع حج شرعی برین قسم
 شائع است و هر وقت از بن حج تمتع عند الاطلاق و اما سبب آخر شمل فسخ حج و غیره که فاضل رشید آنرا از سبب حج تمتع شمرده پس

[illegible]

[illegible]

می آید و عمران بن الحصین از شاد و حضرت را در باب تتبع بر اطلاق آن می بگذشت و تقسیم اختلاف در اطلاق و تقدیر اخبار جمعا لهذا
علما تمامی در این باب اتفاق و در کتب معتبره شیعه مثلاً شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب بوضع متعده تقدیر اخبار بر طلقه محض بنا بر رفع تعارض و
چنانکه در باب عدة السائر می نماید فان قيل لیس فی شئ من هذه الاخبار ان المراد بالاول المذکورات فیها جهات الاولاد و قلتم خصصتموها
بشئ فی جمیع الاخبار التي قد صحت باذکر جهات الاولاد بل فیها ان عدة الاحرة مثل عدة المحرة سواء قلتم تخصیها بقیل له انما خصصنا
هذه الاخبار والاولیة ایضا لیکان تینا فنقل الاخبار استیسه و در باب انعقد علی الاما سیر می نماید و هذا الخبر ان لم یکن فیہ ذکر الشراط حکایت
انه مراد به لالة ما قد نراه من الاخبار وان المراد بالحرية واذ ثبت ذلك فلا وجه لهذا الخبر الا بشرط الذي ذكرناه حتى وكنی فی هذا
من شواهد المطالب پس مقام تعجب است ایضا اما میسه محض بنا بر رفع تعارض از اخبار خود تقدیر تخصیص آن جایز باشد و حضرت عمر را
نظر باد له کتاب صف و نشر که کبری صحابه ایشان مشاهده قرآن عاتیه تخصیص امر متع لفتح حج بمرد حاضرین حجة الوداع جائز باشد
باجماع تشیع بر حضرت عمر غیر ایشان بسبب قول نبی از متع بطور فسخ حج لعمرو یا بسبب قول ایشان فی صلیات افراد و غرض و لیست متع
که بجهت تعارض اوله و خصوصیت جواز بلکه است فسخ حج لعمرو بزمان حجة الوداع از مسائل مجتهدیه می باشد و تشیع بر کاه مجتهدان است
و بنده کردن باب حج و دیگر قواعد اصولیه و در اوله تحریریه باشد اقوال انچه افاده فرموده مخدوش است اولاً باینکه مراد عمران بن حصین
متع است فسخ حج الی العمرة که او تمیز لانه ابتدا و عند الاطلاق و ملحق حبه فی کلام ابن حجر خیا نچه و فتح الباری و شرح قول عمران قال جل
یرایه انما لکفر حکلی حمید انه وقع فی النجاری فی روایة ابن جابر عن عمران قال النجاری یقال انه عمر الوجل الذي غناه عمر بن الخطاب
و لم اره فی شی من الطرق التي اقلعت للناس النجاری لكن نقله الاسماعيلی عن النجاری كذلك فهو عمدة حمید فی ذلك و بهذا
جزم القرطبی و السیوطی و جوامع النجاری اشار بذلک الی روایة الجوزی عن طرف نقال فی اخره انما و جل برایه انما یعنی عمر که
الاصل الخبره سلم عن محمد بن عیاض عن الثوری عنه و قال ابن اثیر یحتمل ان یرید عمر و عثمان انوب الکواکی فقال ظا هرسان
کتاب النجاری ان المراد به عثمان کانه لقرب عمده لبقعة عثمان مع علی جزم بذلک ذلك غیر لازم فقد سبق تقصیه عمر مع الی سوسه
فی ذلك قول سعاده الضامع حدیثی و قاضی صحیح سلم قصته فی ذلك الاولی ان لیس عمر فانه اول من سب عمر و کان من بعده
کان تابعاً فی ذلك ففی سلم ایضا ان ابن الزبیر کان نبی عنده ابن عباس یا هر با فسا لواجب ارفا شار الی ان اول من سب عمر
ثم فی حدیث عمران بن ارمالیک علی عیاض غیره فی خبرهم ان المنة التي نبی عنها عمر و عثمان هی فسخ الحج الی العمرة لا العمرة التي یحج لوجایا
فان فی بعض طرقه عند مسلم التعمیر بکونهما متع الحج و فی روایة له ایضا ان رسول الله صلعم عمر بعض الیه فی العشرة فی روایة جمع بین
حج و عمرة و مراده لمتع المذكور و هو الحج و بینما فی عام واحد کما سیر حکای فی الباب لیده فی حدیث ابن عباس قد تقدم البحث فی هذا الباب
انتهی پس لعمرو اوله و فسخ حج عمری بیش نیست و نایا بنا بر تعجی ر شاد و کتاب در مسبق تقدیرات صحابه یا هر دیگر از انکادات و ستارفات

بود پس عمر بن الخطاب بن ابی رباح الحذافی را که در وقت از هجرت مدینه به مدینه میسر بود و در آن وقت که در مدینه
 اجتهاد و یکصد و سی و سه نفر از مجتهدین باشند قول باینکه نیکو فی کتاب و لایسته و قال رجل باینکه با شاعر جاز نیست و چون این طبع
 با طبع فاضل و سلف شایسته بوده عمر بن حلیه جلیل مبدیان زبان شنید باین محرمی که شایسته است و اصح و رایج گشت که این سبک از سبک جهمان
 خلاصه بود و بلکه محض تشبیه و ابداع است و لایسته و ضعیف زبان و قبح عاده و کاش همین عمر بن حلیه اش بنمود و خلف خلیفه نیز از آن سبک
 خویش خوانده و سنت رسول را می افشاید و کاش که در سبک عن التندی فی صحیح کتب این از قسم اختلاف مجتهدین و اطلاق و تفصیل دلیل
 النجاشی انکاشتن چه گویم که از کدام باب است و ثانیاً تفصیل بلاغیه و تفصیل بلاغیه و تفصیل بلاغیه و تفصیل بلاغیه و تفصیل بلاغیه
 به قول عمر بن عین بدست خواهر بود و چون مستند بنیاب شیخ الطائفة در باب جمیع من الاجل انما تفصیل مصرحه است به محض سخنان
 پس قیاس ابداع عمری بر جمیع که ای قیاس تم الفارق باشد و حاشا که حضرت ابوذر غفاری شیخ است و شریک با او بوده باشند و نما
 به نسبت بحت من انصاب ایضا اکثر صحابه و تابعین و دیگر اعلام طاعت فاکلف فی حیر بود و انچه باین جنم در متفاسک میگوید و در بیان منصوص
 بن المعتمر قال حج بحسن البصری و حجت فی ذلک العام فلما قد ساء له جوارجله لم یکن یقال یا ابا سعید جمل العید الشقیق من انحراب
 وانی قد مت و لم یأجر فقال له الحسن اجعلها عمرة و اصل فانک انما نسک الک علی الحسن شاع قوله بکافی فانی و عطاء بن یسار یح فیکر ذلک فقال
 صدق الشیخ و لکن لفرق من تکلم بک فلما لیس انکار بل لجل حجة علی سنن رسول الله عن عطاء بن یسار عن خلق الشیخ من البیعة
 الحج خالص او بحجة و عمرة ففی سنة مستترة و الله و رسول الله و عن عطاء بن یسار عن ابن عباس عن یامر القهار ان یحلیها عمرة اذ لم یکن یح
 البصری و یقول سحاق بن ابی یوسف و قال علیه السلام بن الحسن القاضی و رحمة بن جمل بابا خرج کرم لایا بیا به و منع منه ابو حنیفه
 و لما لک ان شافعی و قد رو عن رسول الله من الابرار معه بان یفزع حجة بجمعة خمسة عشر من القحاة و رواه عنهم نفی و عثرون
 من التابعین رواه من هو الاثر من لا یحیی الا الله فلا یصح احد الخرف من هذا انتهى و منع الحاجة من کلامه قال السید
 الوحید ما انما یحلیه است آنچه در جامع الاصول ناقلا عن النجاشی و انما انما ابو یوسف و است مودعه قال قد مت علی رسول الله و یحلیها
 فقال هم ملکت قال قلت لعل رسول الله فقال بل سقت من یقلت انما قال فطفت بالبيت و انما قال و لم یحلیها
 فطفت بالبيت و بالصفاء و لم یحلیها ثم ایت امره من سق فطفتی و سقتی فقلت فیما ان اس بک لک اما ان یگوید و ان
 انما سق بالکوسم اذ جانی رجل فقال انک لا تدرك احد شریک المومنین فحشا انک فطفت ایما الناس من کما فطفت فی شی
 فذا امیر المومنین قادم علیکم فامروا به فلما قد مت قلت له یا امیر المومنین یا ابا عبد الله فی شیخ انک احدثت فی شأن النک فقال ان تاخذ فی شی
 فان الله عز وجل قال و امروا بالعمرة و الله و ان تاخذ فی شیخ فامروا به فلما قد مت قلت له یا امیر المومنین یا ابا عبد الله فی شیخ انک احدثت فی شأن النک فقال ان تاخذ فی شی
 تنسحیح نه در قرآن ارد است نه سنت رسول صلعم باین جا کرده حال آنکه که میفرماید تسع بالعمرة الی الحج الا ان یصحح و در خصوص

دارند و خود را چنانچه در روایت ابو یوسف که سابقا از صحیح مسلم و مسند شریف نقل شد مذکور است عرق نموده باینکه جناب رسالت با صاحب
این بعل آورده اند پس انکار او در حدیثی که از انکار او مخالفت مبرا با صیغ و در بیان قرآن مجید و انکار انکار با انصاف
فرقان حیدر خود را برده و از انصاف عجیب و گریز پس می بیند با حق عجیب انتهی قال الفصل الرشیة و انتقام صاحب رسالت بیان
در بیان دلیل نافع و ضار مطلوب خود نموده حدیثیکه مضار مطلوب است ذکر کرده باینکه مطلوب و چنانکه در صدر فایده ذکر
کرده آنکه هر متنی را غرض از آن ظاهر است و در سوره حرام ساختن و در دل کریمه من ایشاق الرسول الایة اخل شد نه خود را قصد نه در حق
و از حدیث حضرت عمر نموده اند ان فی حدیث کتاب الله فان الله عز وجل قال اتوا الحق و لعمرة للمسلم ان تاخذ لنفسه منینا فان کل
حتى یخر الهمدی انتمی لیس نشان بر مذہب خود کتاب و سنت استلال نموده اگر استدلال بکتاب و سنت را مخالفت با آن بر دوام آورده اند
بجوابش هیچ گفتن نیست انیم غایتی الیاب آنکه آیه دیگر دلال بر جواز شریعت دارد و انما یجوز معلوم شده و در اینجا تفصیل تمام معلوم خواهد شد
که حضرت عمر سزاوارست که علی الاطلاق نبوده بلکه قسمی حاصل از انکار میفرمود و لیکن قائل با فضیلت او بود و از انصاف برتر
سید اند و ترجیح او را بر ترجیح آنکه میگوید که اگر چه عمر را ترجیح است زیرا که این کریمه سوق است بر تمام جمعه و در ان تمام جمعه و عمر و فضیله
امر که دلال بر وجوب دارد و نه که درست مخالفت کریمه من تمام بالقرآن الی الحج که سوق است بلای سوق بری و ظاهر است در جواز ترجیح
در وجوب آن لا اختار فی ترجیح الدل علی الوجوب علی الدل علی الجواز که انی ترجیح انصاف علی الظاهر پس اگر ترجیح کیل بر دلیل دیگر
خلاف خدا و رسول و اسلام و دخل در مورد و من ایشاق الرسول گفته اند اصلاح چه میفرمود و لا شایسته فی قوله که با انکلام خلیفه باقی است
باینکه ترجیح صحیح نه در قرآن دارد است و سنت رسول بان جاری شده که کنیم این استنباط طریقت از کلام خلیفه ثانی پس لطیف بیان
آنکه ترجیح استلال حضرت عمر که بر نفع او قیاس کرده اند علی باینکه احادیث از رساله آنکه پس عمر گفت همین که عمل کنی با آنچه در کتاب است
پس برستی که ایضا باید تمام کنید چه عمر را و باینکه عمل کنی سنت و طریقه جناب رسالت پس تحقیق که حضرت عمر محمل نشده بودند تا باینکه
خریدی بعل آورد و منتهی و ازین ترجیح ظاهر است که حضرت عمر را اثبات نفع خود دلیل از کتاب و سنت ذکر کرده اند آنکه انی جواز ترجیح
از کتاب و سنت بیان نموده اند و نیز واضح است که استدلال مجتهدی بر مذہب خود و صحتیکه بدیش فضیلت است باشد تا نفع بر دلیل
جواز مطلق طرف مقابل نیست تا مگر آن کرده شود که گویند استدلال حضرت عمر اثبات مذہب خود است لیکن از ان فی طرف مقابل
لازم بار خدا را گرفته شود که صاحب ساله تحقیق آن مخالفت طریقه بدیه در مفهوم مخالفت ایجا کرده و بعد ازین کلمات ذکر کرده از قبیل
فاسد بر خلاف صحت جواب مخالفت مبرا اگر چه در کتب کلامیه مثل تحفه اثنا عشریه غیر آن ذکر است لیکن در ان مقام بطریق دیگر گویند
انیت که طعن بر حضرت عمر بر تنسب مخالفت و نه بر لعید او است که استیفاء است زیرا که حضرت عمر منسب از مخالفة و در شخص بیایم از ان غیر
عاداته و ساری مناسبات بر حضرت صدیق است و نه از طایفه زیر اواز و از این مظهرات فرموده بودند چنانکه از ان کتاب شریف در مناقب

حضرت عمر ذکر کرده و نقل عن صاحب شرط فی اوخر الباب السابع قبل حکایت مشکوٰۃ القرآن لما ذکر من اختلافه بغير
 ان احدی از واج الی صلیح کسب ان صدق فاطمة رضی الله عنها علی علی رضی الله عنها لعمادتهم فاد اجتهاد غیر المومنین عمر
 لا یرید رجل علی صدق بصفة البصيرة فاطمة رضی الله عنها فاضحه المنبر فخر الله ذی علیه قال ایها الناس لا تؤیدوا فی حجب البصيرة
 علی الرجا کیه در جمعی از او را و یت و هرگاه حضرت عمر حجة بجهت از مخالفة عمر منع فرموده باشند پس طعن بر ایشان باطل است
 محبت البصیرت ناشایان حال انهم انکار حضرت عمر از تیم در جواب ثمة ناس که شتمه فلیندر ختمه او لا الیاب لیقتضوا لوطس الی شیخی
 قوله و نذا فی صبح عجیب الخ قول لولا ما سبق منی شرط الاعراض عن التفرغ بحجاب ایشان در المقال - لا یت فی دفعه یا لیسر الی الیاب
 الکمال - و لکن اراعی بشرط المهود - و اتول مشکوٰۃ علی یغنی الخیر الجود - ان العجب کل العجب عن حجة صاحب الرسالة
 علی التفوه بهذه المقالة - فان سیدنا و امامنا عمر الخطاب - تسک علی عتده بکتاب الله و سنة من ادق الحکمة فصل الخطاب
 فتمتیه بذا التمسک العجم بالفتح - و تشیعته علی من لا یهد من الفصح - و دون الحکم لعمد الحق لیک الرقبة و القول بطهارة الارواح
 و الخیر - مع - حاله لما تواترت من النصوص الصریحة عن صاحب النبی و الامم کما مر الاشارة الی الان - فانظر الی هذه
 الاسماء فی سطر العزیز الفریه - و سلک العجائب الوحیده - فانه عجیب بحث لا یکاد یوجد فی العجائب مائل
 و فی الی - اتول چون فاضل شریف و افق عادت شمره و دی بطلوب جناب سید نبیره اندر می عدم تمیز بین النافع
 و الضار است که هرگاه خود خلیفه فرقی در میان نافع و ضار نفرماید و اقامت دلیل بر غیر مورد نزاع نماید اگر ابتاعش میسر
 در آن - جناب ایشان است بیا نش تا که فتوی ابوبکر بخوانت و حل المال اطلاق که لازمه آن است بوده - منظر از قرن
 یا افزوده تا - کتاب بونت بکار آید و احداث خلیفه برخلاف ابوبکر در داده منع متع بود و کما حققناه من قبل اشرف میادیر
 اهل الاصول - قول اهل السنة و الملیکة خلیفه کتاب بعد از من بر آورده اند و بعد از طلب ایشان نیست چه قصاری ما لشر نیاید
 مرغوش امر بقرآن یا از دست و ان یغنی عنم ان شیخ نیست چه جواز آن هم در کتاب صریح است پس انیکلام خلیفه و حقیقت است لال
 تا که المصلوة بکرمه لا تقر لولا المصاوة میانه یکا سپهر بر جمیع مسائل کافی نیست و اندر شد پس یمن تمنع ما حج یا از گوش ساختن و لا یحکم
 از ان نمودن بیکه که هر یکی که باینر عیش و فرسین خیرین برگشته پر خشن خیر زینک عیب و ادب و اشرار و شید متقلط عوام برادر و غیر
 عمره دارد و حال - هر یک که بیکه اهدا به از کتاب بعد تلاوت نمود که میسر آن بر خدا تالی را تابع کتاب است انکار و انکار
 هرگاه تالی - شد کاش حال بود که فهمید که در محل خلوت ذکر دلیل مورد خلوت باید نمود و دلیل امر او را چرا پس حکم خلوت شاه
 معصوم - همان جوابی که بیان باشد و بطریق آن با سوال ممکن نیست مگر با حکار و در وجه تمنع در کتاب با حدیث و حجاب سید
 س علی حال است و تفصیل کلام در مقام است که در نزاع میان ابوبکر و عمر را خوانت و هر است آن بوده خجای و کما

است یا که است منت و عدم آن چنانچه منقول فیل رشید است و بر سر دو تقدیر است لال خلیفه تمام است اما کتاب پس بیان می کند
 اولاً لال سلم که تمام حج و عمره منقضی با فردا یا فردا باشد بلکه در متع نیز موجود و خصوصاً هرگاه آنرا می بیند قیماً را باند و در آن روز قرائت عظمیه و قرائت
 و ابراهیم نخعی بلفظ و قیماً اخرج بطبری یا سائید صحیح که لانی فتح البکاء و ظاهر است که اقامت مناسک حج و عمره در اقسام ثلاثه حاصل بلکه
 اتمام در وقت اتم و کمال است نسبت فردین با قیمن کمالاً بخفی و بر این تقدیر بر سر دو تقدیر نیست یکریه و جوی ندارد و این حج گفته که
 محصل جواب عمری منتها الناس من التحلیل بالعمرة ان الکتاب ان علی من التحلیل لایمده بالتمام فیتقی استمرار الاحرام من فرایع حج
 انتفی پس با اینکه دلالت بر تحريم تحمل دارد و هم لای ضرر من به دعوی بلا دلیل است چه تفسیر تمام با استمرار احرام تفسیر بالاری است منتهم
 منع از اخذ و قتال و تاتیا بعد تسلیم منتها من تمام با حد تقسیم مول کریمه مذکوره ام لقرآن و افراد خواهد بود و منع از متع که جواز
 با عتراف معترض بر کریمه من متع ایچ ثابت است پس تحريم متع بدون فیمه نگار آید منع و غیر ثبات مخالفت آن بکتاب و جوی
 ندارد و هو مطلوب هم چنین که است منع نیز از اول قرآن افراد لازم نمی آید چه امر حقیقت است و در وجوب فیل معترض نیز از طرف
 گردیده پس ثباتی الباینا بر نه بیگانه پس لیکن الباینا با هم معصنه الخاص دلیل بر درست متع خواهد بود که بعد از بیان کار از آن اراده و
 بمرکز است آن پس قائل شدن بوجوب مأمور و ترجیح آن بر جواز فرنگها از اهل دور افتاده و چون کریمه من متع متعفس است
 و اخبار بصورت انشا پس بدون فیمه نگار متع در کتاب الی دلیل خلیفه تمام خواهد بود و استنبود پس استلال بیان غیر شرطی
 و هو اولیست چه امر متع و ضرورت عدم ساق است و جناب سالتاب من گامی که ساق هر فرموده بود و در محل نشد پس احتیاج
 بفصل آن حضرت و ضرورت عدم سوق از رسالت خلیفه پس بعد از این حج در فتح الباری شرح حدیث مذکور گفته و آن نیز رسول الله لقیها
 و آله و کلامه که کل حرم الله فکله لکن الجواب عن ذلك اما باب بیوم حیث قال لا الا ان الهمدی لاحتلت فصل علی و
 الاحلال لمن لم یکن معه شیء و چنین من مجموع ما جاء عن عمری و کلامه من بعد اللذریة انتهی و در یکلام بانچه ایما ندیم هیچ حج و عمره
 است پس بدون التزم اینکه متع در سنت نبویه نیست پس لال خلیفه چگونه تمام خواهد بود و اما الاعتدال الذریة فیما یقال ان شریعته
 اعجب العجائب علاوه آنکه حضرت خلیفه خودش در روایت ما لایعترف بنوده باینکه جمع از سن نبویه است حیث قال قد استأذن الی
 فعلیه و ایامه و لکنی که است ان یطروا بهما مع سبب هم قول عمر در روایت جوی بن بعد که فاضل رشید معترض بقول ان فیما یقال
 و وقف مستهزئیک میج است در آن هم خلف خلیفه باین سنت نبویه معترض و باینکه نمی آزان سنت عمریه است مقدّم بوده و نیز قول
 جناب ولایتاب در جواب عثمان لم یکن لایحسب رسول الله لایحسب بالناس لالت کلام بر این مرام دارد و هم چنین روایتها
 جامع الاصول آورده و قال سالت ابن عباس عن المنع من نهی بهاد سالت عن الهمد نقال فیما یزور و اولیة اوشا و او ترک فی دم
 قال کان الناس کرهوا فقتل فرایت فی التمام کان انما یزور فی جمیعهم بدو فیقبله فایت ابن عباس فمحدثه نقال الله اکبر

سنه الى القاسم هذه رواية النجاشي عن ابي سلمة قال ابو حمزة ثقتي فتي ناس عن ابي نعيم بن عباس قال سمعت
ابي بصير فقلت فانما في سكتي فقال عمر بن الخطاب وجماعة من بني تميم بن عباس فحدثته فقال الله اكبر سنة الى القاسم واثبت
جاست كه ملك بنيان قائل بانفصليت كن انفسين خزين شدة و هو نهى اهل البيت الاطهار و عليه شيعتهم الاخير قال ابي
و ما لك استدل بحديث عثمان بن النضر متبع بالعمرة الى الحج فتي و كذا امين ليل فضليت شمع زبادة تراز قول شمس كور استقبال ما
استدبرت لاحتلت كما حلو كما در صحاح موجود است تواند بود و ان جزم اندلسي بعد نقل روايت نه كره چندين فتي شدة هذا ابو حمزة
مباطلان مدة اماره ابي بكر و صدر اسن مارة عمر ليس لوقفة لما اشار الله ان يوقف له حجة على ما روى عن النبي و حسنا قوله لعمر ما الله
احدثت في شأن النك فلم يكره ذلك عمر كما قول عمر بن قتل الله كما فاته و الحمد لله فلا اتمام احكام الله عليه رسول الله و انما
و هو الله و ريت عليه نه الاية و امر بيان انزل عليه بذلك اما كونه لم يحل حجة الله فان اتم المؤمنين انفسه روت عن النبي يا
فعله و انما قال رسول الله ما شان الناس حلوا و لم يحل انت من عمر تك قال في البيت كره و قلت به فله حل حجة و خروا له
و رواه ابي علي كذا روينا من طريق ابي بصير بن عبيد الله ان رسول الله قال له في سكت الله و قرنت و لو استقبال من امر ما
انفعلت كما فعلتم و لكني سقت الله و قرنت فمدا و ان شيع من ركره عمر و قد حرم رجوعه عنه و قد خالفوه فيه ابي فتي قوله كونه
من استنباط طريق الح احوال طرافت انيت كه احد سوال نمايد از ديگري كه چرا امر بصلوات كنند و نهی از جهاد و ادور جواب گوید كه
در كتاب و سنت و اوست اما الكتاب فدا و اما سنة فديه ليس بهر عاقل حكما يمد كه ان محجب جهاد از كتاب و سنت برون
ساختار و مخالفان بهر دو شياد و در استيك تطيق دليل بر هر يك خليفه بشير الغمام كارتت از كتاب و سنت صورت ندارد و قول
خليفه روايت اخري ان الله كان محل لرسوله ايشاء فاما الحج كما امركم الله من ذلالت و ادور اينكه خلافت پناه باحت متبع الله
با حشر افش در عديد نمبر خدا صياح بوده منسوخ فرموده و دور نيست كه افعلا ايشاء بشعر باشد تخليه رب الارباب دين باحت لا انو
فانما كان يحكي الرسول في الاخرة الى تخليته سبحانه لئول و هر گاه كه كتاب موافق را او نازل ميشد باشد پس اگر نسخ نيز منوط
بر ايش بود چه استبعاد گويايى است كه در دست بدست دليل و تخصيص كتاب نذر و دليلش ارفضليت افراد و متع ذلالت ندارد كما
و چون اينكه از طعن منم مغالاة في المهر طرز بدريان فاده فرموده اند في الواقع طرز خبر يدار كه احد از اهل سنت آن نفوة كاشيه باشد بجا
طرز نذر كره مرفوع است بحد و جواد لا ادعا اينكه منم مغالاة محض بپاس طر افضله نبويه و رعايت عدم تفوق عامه لسوان بر مختص
بوده بعيد از ادعا تسنن است چه هر گاه در باب فلك قول بفضله نبي مقبول نباشد و احاد عامه مسلمين را كه خود ديون حقوق خود
بر جناب نبوي نموده بودند و بر كن تشهاد قول شان سمع كشت تفوق بعينه مختص نفس رسول و سبيك شباب اهل بيت
حاصل بوده باشد چنانچه انفسياش در طعن الرابع كه ارفضات جناب يمدست بپاس شرح كس نميدنم كه در هر كدام فوقيت بوده

که رعایت و پاس بختاب آن باب بطریق اظهار خلافت آنرا گشته و ثانیاً اگر این امر را بجهت نصیحت و اصلاحیه قایلان برده
تسلیح سکوت بر سر میگرفت و آنرا جز آنکه قطار سخنخواهان مردود تر از این جزایا بجهت محمدرات فی الحال اعتراض میفرمود و ثانیاً تحریک
حلال و حلال و غیر آن از احکام خمس و غیره یا برعلیت ائمه جائز نیست و این سخن را در اسلام است و ظاهر کلام بطریق صحیح است
تحریک مخالفه نیز که اگر بیان محض که است منظور میبود احوال بازادین المهر و بیت المال چه در دست و چون از قطار سخنان فکرم کار نیست
از جواب آن سکوت چه میفرمود و کاش خلافت آب بر قول خود عمل فرموده هر بعض از واج کزاده بر هر جناب سیدیه بنا بر روایت
نموده و در بیت المال دخل میفرمودند که آنرا محال عن عبد الرحمن السلی قال عن ابن الخطاب لما لانی فی عهد النساء فقالت امرئة منهن
لیس ذلک لک یا عمر آن الله یقول و اتیمم احصین قطار من یب قال و لکن ذلک لک بی قناره ابن مسعود فقال عمر آن امرئة خا
عمر فخصیه عیب و ابن المنذر عن عبد الله بن حبیب قال قال عمر لا تودی وانی هو النساء علی العین و قتیة فمن فی الدلیت الزیادة فی بیت
فقال امرئة ذلک لک قال لم قالت لان الله یقول و اتیمم احصین قطار الا ینقال عمر امرأة صابت و حمل خطا و سبحان الله
نه مردی بود که زن نه که بود و عجب است از مرد که زنی خصمش باشد و بدو غالب آید و با انجمله دعوی خلافت ریاست مردان را بدو طرفه آنکه آن
بیچاره خود بجهل خویش متعرف گشته از حکم خویش برگشته و فاضل مشایخ بخواب که عیب او را بر چند جهل او را محمول بر باد که بجهت
ساخته در تطبیق خواطر شیعه که خود عن سرور قال رب عمر ابن الخطاب لا یعرف منی و اوصی علی الرعایة در هم نقد کان رسول الله
و صحابه انما اوصیاء بنهم الرعایة در هم نهادن لک لو کان الاکتان فی ذلک تقوی و لکن الله لما سبقتهم ایهما ثم نزل فاعرفه
من قریب فقلت یا ایها المؤمنین نبت النساء ان یریدن صدقاتهن علی الرعایة قال الناس نعم قالت ما سمعت الله یقول فی
القرآن و اتیمم احصین الا ینقال الله غفر لکل الناس فقه من عمر ثم رجع فزکب البشر فقال ایها الناس انی کنت نیتکم ان ترید وانی
صدقاتهن علی الرعایة فمن ثار ان لعلی من الایجاب او اطابت لنفسه فلیفعل من ع و مثله روایت اخری که بنا با محافه تطویل که آن
کنز العمال و از تجاویز بیست که حل سکوت خلافت آب بر رعایت آداب کتاب از نهج صدق و صواب بعید است که ما لایستغنی علی
اولی الالیاب فی الکثان عن عمر انه قام فخطب فقال ایها الناس لا تالوا البصیق النساء فلو کانت کبر فی الدنیا او تقوی عند الله
لکان اولکم بما رسول الله ما صدق امره من نساء اکثر من شیخه عشرة اوقیة فقالت لیه امرئة فقالت لیه یا ایها المؤمنین لم تمنعنا حقاً
جعل الله لنا و الله یقول و اتیمم احصین قطار فقال عمر کل احدکم من عمر ثم قال الاصحابه سمعونی قول شل بنی اقول
فلا تنکرونی علی حتی ترید علی امرئة لیس من علم النساء و این روایت کا شمس را لایه انداخته می شود که خلیفه ثانی بعض پاسدار که از آن
خلافاً للکتاب لیسریخی از حالات فرموده بود و به کبر و غیبه و بیکی خندان علم داشت نام و پشیمان گشت و شتاعت قول عمر و شرف
گردیده و دیگر صحابه که ترک نکرد کار بر انقول که کار کرده و فاروق نکیر بر عدم نکیر آنها فرموده و اگر خجست او را فاروق ناسخ است

منه من تشیع الاسلام نهایت کرده عن ابراهیم قال سالکنا ای الحسن الرضا عن رجل علق امراته امیر خرج عنها قال یقیناً عدتها قال
رسوله عن رجل کانته المرأة فملکات ابترج باختها قال من ساقه ان حب و نیز کلین در کافی در باب اختلاف الحدیث هناد
خود از منصور بن حازم روایت کرده قلت لابی عبد الله الباقی اسالک عن المسألة فنجین فیها بالجواب ثم یجید یک غیر فی فیها
بجواب آخر قال انما یحب الناس علی الزیادة والنقصان ثم و هر گاه در طریق شیعه اختلاف در روایات امام لاحق با امام سابق بلکه
اختلاف در روایت یک امام در ذوال دلیل بر یاستند بر وقوع اختلاف در بیان روایت حضرت عمر و ابن عمر که امر مقام سلبا و با شند و چگونه
تجسیم آن و عقلا قبول باشد ای اقوال بنیقام نیز مستور قدیم طلب خصم ادراک لغزوده توهم مزوده اند که مناسبت اعتراض در لفظ
بعضی برست حال آنکه مطلوب این است که سیر اقوال نبوده بلکه پیش مخالف بنمبر بوده و جهاد در مقابل رض نبوده چه این عمر قول عمر را
معارض قول بنمبر قرار داده بلکه عمر خود هم باین معتبر نبوده چنانچه نفی کاشا علی عهد رسول الله و انما حرما بران لالت تمام و از بنبر
روایتیکه در شرح البیضا آورده قال البیضا فی المروی و ذکر و انما حرمت المتعة فی شهر الحج و زاد البیضا فی حلال لم یحرم
رسول الله ولا ابوه فیما حل انکم اذا اتمتم فی شهرکم را تیمو با حنریه عن حکم فخرج حکم و کانت قایه قوب عامها و الحج بها من
بها الله و قبه حبیب و شیخ این روایت در کلام ابن اثیر نیز مستفاد میشود حیث قال فی لثمة قوب و کانت قایه قوب سنة حدیث عمر
استمر فی شهر حکم را تیمو با حنریه عن حکم نکانت قایه قوب عامها ضرب بر اشکال خود که من المستمرین باقی استه لقال قیبت
فی مقوبه اذا خرج فرخا منها فالقایه لثمة البیضا و القوب الفسخ و لکن ان الفسخ اذا فارق بیضه لم یب یسار کذا اذا اتم و ان فی شهر
الحج لم یعود الیه که و این روایت صریح است بر تحریم با حله الله و رسوله یا استحسان حصی فی مقابله النض و منین اجتهاد فاسد
اگر چه اهل سنت بیاس خاطر حضرت عمر و ادراک انا اباب انصاف و مقابله بنمبر اجتهاد را مطلقا و انید از نه بلکه از اکثری بکارند
و مخالفت ابن عباس با حضرت سید و مسلک طرف زناد و ندر فقه کثرت ثابت لوکان پس دلیل بر خلاف رجل ابن عباس خواهد بود و چنین رجل
و خطاست که دیگران نمیتوانند شد یا بجمله اجتهاد در مقابل رض بنمبر غیر جائز و ادعا مستند شرعی برای مخالف بنمبر با قرآن مثل ابن عمر
بعید از ادعا اسلام است اما مخالف ظاهری که بسیار از احوال و احادیث بلکه معصومین متحقق است پس غایب افشاران لقیمه است
و مختلف مظانها اختلاف الزمان بالجملة اختلاف این احادیث مثل اختلاف آیات کتاب الهی است از متناهیات محکمات و عقیده
و مطلق و منین و بجملة نقد و رد فی اخبارهم همان فی اخبارنا مستقابه لکتاب القرآن حکما حکم القرآن که غیر ذلک برای اختلافات و ش
محال و ناشی صحیح است که در مقام خود بین گشته اند بلکه از قیسم مختلف اجتهادی باشد بجان الله چه جنسیت بمنزب لاد و از
که هنوز نیتهم اطلاع ندانند که در ایشان جهاد و عمل برای امر دینی و نیست فضلا عن الاختلافات النافیه عن تشیی الاسلام
و الانظار اخر صیفة الغنیة و طایفه افضل رشید حق است که از بنبر جبهه می برش نه استقامت باشد چه اختلاف بحسب الظاهر و آیه کتاب

بمعرض گذارش مقال استبد پسند او حید و از انجمله است قول خلیفه ثانی متعنان کا تا علی محمد رسول الله صلعم و اما هر دو مقام
بیان متعنه زان قبیل تمام از کتب سنیان بمعرض بیان آمد قال الفضل الرشید بنقیول دلت بر بیان حجت متعنه الحج زیاده
اراده واحد ثنیه در پیشگاه است احقر العباد بنا بر تندی غیر مترنمین در محادرات عرب چند نقل از علما عربیت استند آیات قرآنی و
احادیث نبوی است بر مطلب و فکر یکسان از انجمله است آنچه تعالی در فقه الله فیما فی فصل فی الثنین سبب الیهما لفعل و هو لاجله
و قد نقلت فی بعض الفصول بالیقار بقال الله تعالی کما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان
طبری در مجمع البیان و تفسیر کریم مذکور فرموده عن الربیع قال الکلی و هو مثل قوله جعل القمر فیمن یزاد فی واحد من
و قوله یا یثرب یحیی و الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان
و دیگر تفاسیر است صاحب های سیر مایه الاثنان قدیر و دیگر کما الاصل قال الله تعالی کما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان
و قال علیه السلام لما لک بن الحویرث و ابن عمر رضی الله عنهما اذا سافرتا فاذنوا و قیما الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان فاما یحیی منہا الملو و المرحان
الکلیه الموجوده فی الکتاب الشهیر و قریه بر اراده واحد ازین مثبته آنکه حضرت عمر کار متعنه الحج غیر مودت بلکه از مشرق سینه استند حجت
در رد فائده ثانی عشر قصه حبیب بن عبد و عبارة فرة العینین که دال بر مطلب است مذکور خواهد شد قول تزل معمارت و شاکو
و فزون عربیه و علوم ادبیه زیاده از آنست که محتاج باین تصریح بوده باشد اگر اخضر الزمونی ادب و علوم ادبیه پیش شان کشیده بایست
حقا که از این عربیت و انی احد از اسلاف رشاد کتاب بهره نصیب نمیشدند که نیمی از متعنه الحج هم بر گردن خلیفه بسته اند خشی در باب
حج سیکو به قدح ان عمری الناس عن المتعنه قال متعنان کا تا علی محمد رسول الله و اما انی منہا سبب الیهما لفعل و هو لاجله فاضل رشید
درین نص که متعنه الحج واقع شده خواهر و مرود استاد فاضل رشید نیز کما سبب الله عنه فرموده که آنچه از عمر نقل کرده اند کلمه قال
و اما انی منہا عنینش همین است که نیمی از دکان شائیه بسیار و از زیر که خلیفه و قتم در امور دینی نشد و من معلوم شایست باید که
درین هر دو امسال و زید و در حقیقت حق ازین هر دو در قرآن نازل است و الخ لیس بنا بر تویم تلخیص رشید استاد عزیز از غیر محرم
و محادرات عرب بوده باشد عجیب است از رشاد کتاب که استاد محمد خود را متعنه الحج کرد اب غفلت گذارشت و نقل کلام علما عربیت
که استند آیات قرآنی و احادیث نبویه است تبیین و لغز و تا تصدیق تلخیص رشید در این متوخلین محسوب بعد و میشد و بعد
فی کماله عن جابر قال متعنه الحج سبب الیهما لفعل و هو لاجله فاضل رشید درین نص که متعنه الحج واقع شده خواهر و مرود استاد فاضل رشید نیز کما سبب الله عنه فرموده که آنچه از عمر نقل کرده اند کلمه قال
بن الزبیر لابن عباس اهلک الناس قال ما ذاک قال تعقیبهم بالمتعنه فقلت ان ابابکر و عمر منیما عنهما فقال لا للجب انی اشد
عن رسول الله و متعنه الحج سبب الیهما لفعل و هو لاجله فاضل رشید درین نص که متعنه الحج واقع شده خواهر و مرود استاد فاضل رشید نیز کما سبب الله عنه فرموده که آنچه از عمر نقل کرده اند کلمه قال
النسار و متعنه الحج سبب الیهما لفعل و هو لاجله فاضل رشید درین نص که متعنه الحج واقع شده خواهر و مرود استاد فاضل رشید نیز کما سبب الله عنه فرموده که آنچه از عمر نقل کرده اند کلمه قال

[illegible]

احتمال جواز بخار و بعض مقامات است نظر شدت ارتباط و اتحاد بین الامری که خود بخود در اراده و امر علی الاثنین باشد و آن مسلم بخیر و خیر و کذا
در هر سطح نیست تفاوت ارتباطات بحسب تفاوت المقامات الاستحالات از همین جهت است که استقامت الیک نه بدین مورد واقع گشته نزد کافیه
بلقاء و فضا بل جسم عقلی محض مقبول است بخلاف اراده بخیر و شرع المتعین از قول حکم مستعان گنا علی عهد رسول الله که عند العقل الباطنی
مستقیم و تنکر است و احراز صاحبان عقل نهوش و سمع قبول بان گوش نمیکند و بدانی ظهور و کالویر طبع شایع الطور و لکن من لم
یحصل الله له نور انما له نور و سهند از کتاب مجاز بدون قیام قرآن بران جائز نیست در این فیه قرآن آن نفوذ بلکه قرآن علم
و احراز الاثنین مع وجود من از دم الانتشار فی الضمائر و حقوق الکلام باصوات الحیوانات علی ذلک التقدیرو و مخالفه الروایات الباطنیة حکم
الحج و نهیه عنهما و لیس جبر استقامات معقد و بمقام بیان حکم توکلین حلال محرم بسیار که بسبب العلم و هیاهم مثل مقصود بلکه تنصیر
از کتاب اعرا بجل و اضلال تمعین لایا العلم بدیانت خیر اضلال از افکار بلیس هم یک جبهه بالاتر است اگر از جهت گویند که شیطان
یغیر من ظل عمر است و باید بدو سجده و الله عزوجل محرم را محرم تحریم ساختن اراده احد الامری بدون نصب قیمة متون طرفه حکم نیست از غیر
قول قائل است که با آنکه گویند بصلوة و الزکوة و جنتان ظاهر جهاد انبی عن کما و باز اراده بیان حکم صلوة نهان نماید کاش الفین عطا کرده
با بوی که این نکره معلوم میشد که با فحاشی بگری بکاری آمد با یکجهتین تزیینات که با مبنیان احکام شرع است بجهت با ثبات و نیاز و با
ایچه فرموده اند که قرینه بر اراده و احد عن الاثنین است که عمر انکا حج تمتع نیت و پس از قبیل مصداق علی المطلب است و این فیه بجهت
که شخصی بآیه از لیس با کسب التقریر بجهت از هر دو متعین نماید و دیگری بگوید که هر دو نیت یکریا اعتقاد و با صبر بایستیم و با صبر
به ماقبل پس جل چنین محل بعید غیر سید بعید از فاضل رشید باشد فقال السید السید الوحید و از جمله است روایت ثلث کن علی
رسول الله الخ که در سابق نقل علامه قرطبی شایع است و شمسیت بیان یافته منی قال الفضل الرشید این است صاحب ساله
در وجه ثالث فائدة ثانیة ذکر کرده جوش از بهر بخا با جیت و قد کلام بران فائدة ثانی عشر خواهد آمد فاضل رشید قول قد عرفت جواب التعلیم
فیما تقدم و متعرت جواب مایاتی فی مایاتی لیکن بمقام استعجاب نیست که بر این روایت را از تاویل مستعان گنا علی عهد رسول الله
که کمال تدبیر در متون عربیه بر آورده اند و از هر دو شش فائدة اراده و احد الاثنین از لفظ ثلث کن دیگر ضمار جمع بر قیاس ایچه در شش فاده
فرموده اند و در مقام جاری فرموده اند فقال السید السید الوحید و از جمله است بجهت صاحب جامع الاصل از روان بن حکم آورده قال
شهرت عثمان علیا و عثمان بنی عن المتعین و این مجمع بینما ظاهر و ذلک علی اهل بهالیک بحجة و عرفة فقال عثمان سرانی انی منی انت
تفعل قال لکن لا عسنة انی صلعم قبل امد و از جمله است ایچه در ان کتاب از بخاری و سلم روایت کرده جمیع علی و عثمان بمفغان فکان
عثمان یسبح علی الله و لعمرة فقال له انما یسبح الله انما یسبح الله فقال عثمان غامک فقال فی الاشیان ان ادعک لای و لیس
اهل بانهی قال الفضل الرشید این اختلاف هم از قبیل اختلاف مجتهدین در سائل اجتهاد است که بجهت ان کتاب از هر دو احد الاثنین

می شود و در مقام برخطن نیز می نویسد که چون در میان حضرت امیر و حضرت عثمان که خلیفه وقت بودند تقسیم حصار بر حواله افتاد
 واقع شده باشد که حضرت عثمان بطریق عامک حضرت امیر لفظی که استخرج ان در عاک فرموده باشند و باز حضرت امیر بر این که استغفار فرموده
 اعلان کج و عمر فرموده باشند باز تقیبه حضرت امیر از این خلفا سیکه شیعیه بان عقاد و از بعد از قتل باشد اقول هرگاه بقول مصدق
 علی ح و بحق و حق سم علی ثابت گردید که تمت سنت پیغمبر خدا بود پس گویا ایشان اجتماع و اختلاف یکجا است و دل بعد از سنه ۱۱۰ الهیه عثمان
 عظیم تر از این است که نیست گو یا مصطلح جدید حفظا لناموس الخلیفه تغییر از ان با جهاد نمایند و مخالفت جزیه جهریه و بعضی مسائل
 با حضرت عثمانیه بطل اصل تقیبه نیست چه تقیبه بسبب دارد و مقامات مختلف میباشد و حال خلفا غیر مختلف پس فطریه را بر شمرید
 قیاس نتوان نمود از حق مصاحف و ضرب بن مسعود و عمارت تمتع متخیل نماید و او پنجایه جمیع خلافت بگریه بر حجاج قتل قتل
 دار قیاس نمیتوان کرد و عدم نکیر را در اکثر مسائل قیاس عدم نکیر اصحاب بر قتل ثالث الخلفا نمیتوان نمود و اگر جناب شلوه کتاب
 بنظر نائل و انصاف ملاحظه فرمایند این دلیل بر اثبات تقیبه که عموم شیعیه است کافی و دانی چند تمتع بالاتفاق از خلیفه ثانی و او
 دوران مخالفت حضرت امیر چهارده ساله و غیره و بخلاف زمان عثمان که یک ساله شد تقیبه عثمان و لکن لفظ وقت قتل را در
 لکن اسبق قال استید سند الوحید و نظر از ان بجای است آنچه در ان کتاب آمده است بقیق نقل نموده قال کان عثمان یمنی عثمان
 و کان لیسیر بها فقال عثمان لعلی کف قال علی لقد علمت انما تمتنع رسول الله صلعم قال لکن انک خالفین به و اینه سلم
 و آنچه در این است در آنکه عثمان برادرش وقت پیغمبر صلوة الله علیه و آله نیز کشتن امیر حضرت ابیضا و غریب کجا آورده
 و با تمیز ان حادث دیگر هم هست که سبب خوف اطاعت کلام ذکر آن کردیم نتهی قال الفصل ارسیه جواب آنچه در
 همانست که در جواب قتل مقدم برین قول دیگر احوال هر قوم شده فاطمه و کلام صاحب رساله صریح است در آنکه او معنی جمله
 انکا خالفین تفهیمه چه معنی بخوبی عام به علماء و انست که باز استمرار عادت جاهلیت خوف و شهیمه انیکه مثال امیر حضرت
 بخوف کرده بودیم در رضا و غیبت کما در عمر صاحب رساله صاحب از ان تخفایه فرماید و لکن انکا خالفین اینجا خوف از نده و مراد
 بلکه خوف از استمرار عادت جاهلیت و سرخ ان در قلوب است نه می پس آنچه صاحب رساله در انجا فاده بخشیده از نو آورده
 و اتجا و طعن بان لطف عثمان بکافساند بر فاسد باشد اقول جواب سابق را همان جواب سابق کافی و افاده تازه که در فساد
 جمله انکا خالفین فرموده اند منعوت باینکه علماء اهل سنت در بیان معنی فقره مذکور در خلیه اضطراب دارند کاضرب ابی الشارعی الطور
 البصیه پس آنکه فهمیده که او از ان خوف از شرکین است یعنی بسبب خوف آنها تمتع شدیم و لهذا از ان محل نموده بر عمر سینه سینه
 از هجرت و لیکن جمعی است که نیست و در حجت اوداع بوده و در ان هنگام خوف از شرکین نموده لهذا این خبر توحیه نوید و این خبر
 و بشنود و در وایت قائل شده و ان در حقیقت عجز از بیان معنی است فاده قال قال النور لعلیه اشاره الی عمره لفظیه کسب

کان که این فی الکلیک منقذ من انما کان عمده و با قوت ہی روایت شاذة نقدر که محدث مردان بن الحکم و سید بن ابی اسلم
 من عبد الله بن شقیق فلم یقر الا ذلک و المتبع انما کان من جهة الوداع و قد قال ابن سعد و کما ثبت عندی فی الصحیحین کنا من کنا من انما
 و قرطیة گفته که مراد نیست که مخالف بودیم از یکدیگر با افراد اعظم از اجرت متبع باشد قال القرطبی قوله خالفین من ان یکون اجرت
 افراد اعظم من اجرت متبع ابن حجر سیکوید و مجموع حسن و لکن لا یخفی لیه و من یگوید که با وجود امر جناب رالتاب متبع و قول آنحضرت
 او استقبال من امر است بر شایع خوف صحابه از مرد ثواب افراد بر ثواب متبع چه قدر بعد از صحابه است معزز المطلب و حاکم سید
 چه هر یک که در اشتغال فرمان حبیب الاذن سید الانس و الحیان اعظم از خوف از نقصان ثواب نماید معلوم است که لطیف نام
 اشتغال امر آنحضرت نموده و هذا القدر کانت فی اثبات المطلب و حق نیست که است از تجار طابع صحابه کالتابع از امر حضرت
 امری است که بر متبع سید و جناب استوار دزدی جامع الابراریم الحی ناقلا عن الشکوه عن عائشة زنا قالت قدم رسول الله لاربعین
 سنی یحبون خمس فضل علی و یوغبیان فقلت من غصبک یا رسول الله ادخله النار قال او اشعرت امرت الناس بامر فاذا
 تیرده و ناولی استقبال من امری یا سید برت اسقت لیه حتی اشتد یختم حل لما حلوا رواه سلم شیخ عبد الحق دهلوی و شرح
 آن چنین گفته صاحبش آن است که آنحضرت بعد از وصول بکبر سبطه و ادای عمره امر کرد صحابه که هر که ساق هر نموده و با خودی و قال
 نیارده عمره کند و از احرام براید و فتح حج بجهو کنند و من یبینه هم حکم الهی چنین آمده شد و اگر سید نسیم که برآمدن از احرام شمارشاق فرایند
 من نیز ساق که بیکردم و از احرام برآمدیم و فتح حج بجهو سیکردم و بعد از آن ایام حج احرام بر بندیم و حج بیکردیم و هر که ساق
 حج نموده عمره کند و احرام خود باز تا حج بکند و بعد از آن احرام براید یعنی بوجه صحابه که آن در یک جبهه آنکه از احرام براید و بگوید
 محرم باشد و هم آنکه گفتند رسیان و عرفه و غیره زمانه پس چه مناسب که از آن احرام بر آیم و پیش نشان برویم بنزد از استی سیکردیم و با
 و بعد از آن حج کنیم و هم آنکه در حالت عمره در شهر حج از شیع شنائع بود پس آنحضرت معلوم در غضبته فرمود که چه کار کنم که حکم الهی
 چنین است بعد از نقل این عبارات جامع بیاض شکر الله مساعیه فیما یزید ظاهر نیست که عمر بن الخطاب بر این صحابه بود که قول آنحضرت
 برایشان گران آمد بلکه میتوان گفت که گران آمد مخصوص از یزید را که قول او که است آن لیل و لایها سحرین کاشف ازین است و انما
 هیچ صحابه غیر از عمر بن الخطاب چنین بقول نشده پس هر گاه گران آمد قول حضرت مخصوص عمر بن الخطاب بوده باشد عاصد بیکر
 غضبک یا رسول الله ادخله النار مخصوص او خواهد بود و دعای عائشه صدیقہ چه قتال کرد و شود مخصوص بیکه اوه قابل شبهه نهی و از لای
 شایع سلم چنین نقل فرموده قولما فذل علی و یوغبیان فقلت من غصبک یا رسول الله ادخله النار قال او اشعرت امرت الناس بامر فاذا
 امرت الناس بامر فاذا هم تیرده و ناولی اما غضبه فلانما کما حمده و شرع و تیرده و هم فی قبول حکم و قد قال الله انما ظاهرا لا یوسن
 یکم و فیما شجره یختم لایحده فی انفسهم حرمنا ما قضیت و سلمو تسلیم انفسهم لانا و نه از آن سن انتهاک حرمت الشریع و لایحرم علیهم فی انفس

نیست و اگر گفت خدا و رسول را اجتهاد مانند پس هر چه را میتوان گفت که اجتهاد است با جمیع فرق و میان اجتهاد که ای و احداث
 برعت در دین نیست قال الفضل الرشدی مردود است باینکه اگر ظاهر صورت تعارض و رد له اختیار احد از اسامی ثلاثه محمود در
 نیکی است البته راه اجتهاد در آن بنده میبود و در صورت ظهور آن سیل اجتهاد نیز چه بفرستد و له بر نفس دیگر جاری و در کلام فضل بن در بیان
 است باینکه حقیر عمر طریقی را از طرق متعدد فرموده که در حج جاری است اختیار فرموده پس بگوشتن انبیاء عدم مشروعت افراد و یا عدم
 مشروعت این اختیار بر زنده صاحب ساله لازم بود و اینکه باین هر دو مقدمه تعرض نگردد اجتهاد عمر را که مستند بکتاب و سنت است
 که امر باینکه کسیانی فی العقل الاتی مجرذان فرض کرده مقابل فضل کتاب علم نموده آنرا جواب کلام فضل بن در بیان تصور نماید و آنچه
 گفته است که اگر گفت خدا و رسول را اجتهاد مانند پس هر چه را می توان گفت که اجتهاد است منتی گرم تر از اکثر کلمات صاحب
 ساله است زیرا که سابق ازین مخفی و در فائده حاو اکثر از جامع اصول از حدیث ابو موسی اشعر نقل نموده که حضرت عمر کرباب فرمودند آن
 تاخذ کتاب الله فان لم تجز جیل قال اتوا الحج و لم تروا من الله و ان قد لبسته باینکه فانه لم یحل حتی یخرجوا منه انتی پس از کتاب است
 را بدعت نامیدن حرم است که کلام مصطلح است می آید قول این کلام مردود و مطرود است باینکه یا نش بر عدم انصاف از کتاب
 اعتصاف است و آن علاج پذیرد چه با وجود اعتقاد جمیع بر عدم کرامت که نهایت سی مریدین خلیفه ثانی اسناد آن بسوگای عین
 است و با وصف عدم قیام دلیل بر آن باز او را تعارض و رد له چه قدر از انصاف و رافاده و کلام و فضل احد الاقسام علی الاخر
 چه حضرت عمر مقرر در این اختلاف نموده بلکه خلاف فی الفضل تا حال بین استنباطی و آن من حیث التحرم او التزم بخصص لعمریه
 پس کاش تعارض و رد له که است را که بالا جمیع متفق است با رد له عدم کرامت بیان میفرمود تا فرید فضل او بر مکان معلوم میباشست با جمیع
 در تنبیه ظاهر کلام عمر تحرم است بر تقدیر تنزل و تسلیم اگر عمل نمی بر تنزیه نموده اید و دلیل بر آن از کتاب است نیست جمیع اهل
 سنت بجز آن در این احتمال کافی و جمیع استلال برنده معی که است خبر بر این دلیل از طاعینین بعد از قوم و دانش
 است و آنچه ذکر کرده از انتهای حجت ساقط است که اعتراف و معرفت و قول محمد آن تاخذ کتاب الله الخ اطباتی بدو و آن در بعض
 حیل و اختفا حق است چنانچه در ذیل فائده یازدهم سبب گردیده خارج الیه قال استید السند الوحيد و تخصیص نمودن باینکه گفت
 بنمبر در جای که حکم مخیری وارد باشد در میان امور متعدد و طرق متعدد جائز است بخلاف حکم و احکام بحد و نحو بلا دلیل است و آنکه
 یشاقق الرسول الا یشاقق هر دو که لا یشاقق قال الفضل الرشدی حکم باینکه گفت بنمبر در جای که جمیع کلمات از امور مخیر فیما باینکه کتاب است
 بر حج و در مقابل کتاب او الا باینکه قال باینکه حج در مورد من یشاقق الرسول داخل کردن از عجب العجای چه اگر انمیض
 مخالف بنمبر باشد پس علیا امیه که تمتع را که یکی از امور ثلاثه مخیر فیما است بر قرآن از او ترجمه میگرداند گفت بنمبر کرده باشند و
 هو که تری که لا یشاقق قول انیکما من قبل سابق و لاحق منی بر عدم نهیم مرام است چه حکم بانفید تا احد الاقسام علی الاخر مستند را

احد الادله الشرعية اخر است و حکم حیرت یا اگر است تشبیه من نفس امری طایفه و علیا اما سید که قابل بنفس منتزعه بر یک قسم است
باجرای اهل بیعت اندوم غیر بیانی بیعت و اما که غیر از ادله و علیا سنیان نیز باین قول قائل این ذر اسن التجریم و الکراهیه اللتین
النفه الاجماع علی خلافها قال سید السند الوحید و اگر چنین اجتماع جابر بود چنانچه سید میر غفران انکار میفرموده قال الفصل
الشیعیه فیه من معنی انکلاهم حیرت نیز که محل انکارات مجتهدان فیما بینهم در مورد تمیز فیها بسیار شده در مورد خصوصه چه باب اجتماع و انکار
یکی بر دیگری در آن بند است پس آنچه صاحب ساله عدم صحت انکار را بر تقدیر جواز این اجتماع مترتب نموده است مصلحا بخاطر نیز سید که مستفیع
بر که عدم قاعده است قول حیرت سبب جاست که فهم کلام اعلام بر کسیر حاصل شدن شکل باجماع کلام در انکار علی الاجتماع است نه انکار
علی القول المجتهدیه و قول جناب ولا کتاب ما کنت لای سفته لنبی بقول احد و یا منعی عتقا و هم قول شخص است الا لا یستطیع ان ینک
کافی صحاح صحیح است در انکار بر اجتماع و که اگر در مقابل بعضی واقع شده و مطلق اجتماع در آن ناشی است مع اهل بیعت نموده شده و الا فی
الحقیقه ابراع است و پس جابر نیست که چنین انکار از مجتهدین فیما بینهم نیز منع و اذ قد منعه و چون کلام جناب سید صحیح است و عدم جواز
اجتماع و عتقا بدلیل دیگر جناب میر بر آن لکنه فی مقابل بعضی فصل شیعیه خود معترف است باینکه باب اجتماع در مورد خصوصه بند است
پس قول او که آنچه صاحب ساله عدم صحت انکار را بر تقدیر جواز این اجتماع مترتب نموده است مصلحا بخاطر نیز سید که ناشی از عدم فهم
طرح و عدم ادراک مود کلام است و مصلحا بخاطر نیز سید که غلط است از کلام عبارت استنباط نموده است قال سید السند الوحید
طرفه آنکه اجتماع یک مستند بدلیل شرعی نباشد و صادر از قائل کل الناس افقه منه حتی المحدثات فی الحال بقبول و تشریح باشد و اجتماع
فحول اما سید که شیعه و اتباع باب مدینه علم باشند در باب سلب خلافت تنبلین سحر از آنها معبر نباشد قال الفصل اگر سید
طرفه کلامی است که ناظر از مشاهده ان استعجاب پیش می آید و سابع الا اذ صغیر ان حیرت که نماید یا نشانی که اجتماع در حق عمر
نزد ما انش موافق بکتاب است و در از نه سبب ایشان کتاب فقه عمری و ادله انحراف است بمقابل اجتماع علیا اما سید برود
ما درم غیر متبر سبب و بلکه اراده الزام آن بر این نماید و بر تقدیر گفته اند نموده اما سید با اتباع باب نه علم بغیر یا باجماع اجتماع علیا اما سید با
سلب خلافت خلقت متنازع فهم و سبب از آنها مخالف لغوص قرآنیه که در باب اثبات لیاقت خلافت بر آنها و فضائل عامه صاحب
بعضیه عموم و در فضائل صحابه متنازع فهم بعضی خصوص بالاشارات الصریحه الراجحه الیهیم دارد است و تفاسیر شیعیه عموم آن ثلاث طر
اصحاب متنازع فهم مندرج چنانکه سید از آن در جواب فایده اولی مذکور شده و قد ذکره کثیر در تفاسیر شیعیه مثل منهم اصادقین مجمع لیمان کبر
و تفاسیر البصیر ازری و مثالها موجود و نیز تقسیم اجتماع اما سید مخالف حادث حضرت امیر که مثل برینا صحابه مذکورین خصوصاً کافه
صحابه عموم و استدلال حضرت ایشان بر صحت خلافت خود بیعت با ائمه نبیین چنین که خارجین انصار باشند بعضی عموم خصوص و
شیخ البیان و احتیاج طبری واقع و همین صبیح شمار بر صحابه در صحیفه کامله و دیگر کتب شیعه از حضرت سجاده و دیگر ادله و احادیث و اخبار و کلام

صاحب تحفه ذکر کرده و اکثری در کتب متبعه شروع لهذا مجتهد ایشان نزد اهل دیانت مقبول نیست و نیز گوئیم از جمیع اهل
حکمت تشایع فیم در کتب تاریخ و سیر تفاسیر به باید دید که این بعضی در اسلام و غیره با کفار کلام و مسکات ظاهر شریعت را
چند اتهام هستند قطع نظر از نیمه گوئیم حکم غالب ایشان بر خلاف شرکت جمیع صحابه ایشان سوگند و چهار کس را در اکثری
علی از علم شیعه و قدر نقلی جواب الفایده الاولی تعلیم فتح و نبوت بکفار و توسیع دایره انکار ایشان بر اهل اسلام است چه ایشان
نموده اند گفت که جمهور صحابه چنانکه برخلاف باطله اتفاق کردند همین طوری ایشان منجسین و غیره را بر نبوت بر آن گرفته
خود را از انوار العرش مانده و عوارق عادات و محاسن صفات شخص شریف منور نموده باشند پس انکار خلافت خلفاء راشدین قبح در صحابه را بر مسلمین
در حقیقت بر زمین نیاید و از تر و از هم شکستن حصار اسلام است و نهنگ گوئیم اگر در تقسیم امور اجتماع علیا امایه که برخلاف است قبول
است شایسته باشد پس اجتماع مجتهدین است که مستند بکتاب و سنت و اقول عترت ظاهره است چه کسی در دنیا علیه ایشان تها
مجتهدین امایه را بر اجتماع علیا خود ترجیح دهند و یا قطع نظر از نیمه گوئیم اگر احد از ساده لوحان قهول بعضی فرق امایه سوگند است
که انتم مثل انما و شیعه او را اتباع باب و دینه علمی ندارند در باب سلب امت از بعضی ائمّه اثنا عشریه در محرم شان است بر اجتماع آنها
عشریه ترجیح دهد خداوند که صاحب رسالت بود پیش چه خواهد گفت و اگر چه نمیطلب پس عده تفصیل طلب است لیکن بنا بر سطرادی بودن
تمام بر خصار و جمال تمام کتاف آنچه صاحب ساله امایه اتباع باب نیز علم فرموده پس بعد یافت معدود و نمودن فاضلی از است
شیرینتری منقود و واقعی و ضرب اوراد شیعه چنانکه در جواب فائده تاسعه اشاره بان نموده و بعد اطلاع بر مخالفت شیعه با اکثر امامان و
چنانکه صاحب تحفه در تمهید باب چهارم در بحث حدیثی که در فیکم نقلین الحکم آن بحث معنویت الفائده انحراف اهل سن الاو بعضی را
از محلیت نام برده تقسیم اعزاز و تقلد را و اقول این طرفه اجبر است که از اجتماعات مجتهدان فراق که در این نزد اهل سنت با کتب
اتفاق نوشته و علی بن موسی الاشهاد بکلام صدق لغام نقل الناس لفقه منتهی الخدات فی الحال متفوه گشته جناب سالی را استنباطی پیش
و یا صفا آن جری و نمی نماید بیکه احد از کمال طعن بر جهاد چنین سبوت عن الخدات فی الحال نمایا نهیم از خود فکلیه سازند
چون فعل در پیش لغت میشوند این چه بلا است و لغات کما است اما حال احد از مجتهدین فریقین چنین سخن میسر بازده است
و اعراق بجهل خود باین رسوا نموده باطله بیا رعادت ستم خود جناب شاد و تاب کلام خصم را نا فهمید یا تجالی و زید سخن را از کجایا
کشیده اند زیرا که غرض جناب سید است که اجتماع عمری که حقیقت مستعد ندارد و قائل آن بجهل خود معترف بوده مقبول باشد و نه
طاح در شان او نباشد و مورد طعنش که اگر اندوهی که سنیان او را کسانانی از مکه ریاس ری خلیفه ثانی در خصوص تها و ان بکتاب
و سنت نمایند و خود قول و فعل کذب آن باشند و جمیع برخلاف او نمایند و فرایند که طعن شیعیان ساقط شود و جهاد علیا کشیده و
سلب خلافت شیوخ کشته و غیر هم ستم نباشد و از داخل اجتماع مقبول نه پذیرد و در سب و فضائل لغت در زبان طعن بر علم شیعیان را

کردن باکی در هشتاد و شش سال که باکی و ناقص را از چیده توان فهمید حال آنکه استناد و مایه بکتب پیوسته بود و یا عادت تحت ظاهر و ظاهر است
 کتب کلامیه فقهیه سنی و اهل ازان مکتوب و شون اگر نقص و حرج عامه که از عصبیت و عادات گذشته وانی این اجتهاد و سبب و مطاعن بر این مجتهدین
 تواند بود پس باین تنگی که در صد و تاویل اربع خلیفه شده اند که ساحت اور از طعن و طام شیعیان چه میتوانند کرد باطل اگر در صحت اجتهاد
 و نفی اربع همانقدر کافی است که بر عزم قائل هستند از کتاب پیوسته و شتابند و ان فیله المخصوم پس اجتهاد و شیعیان اگر معتقدند اند
 و اگر قبول خصوم را شتر و صحت اجتهاد و سیدانند پس طعن اربع را از خلیفه با وصف عدم قبول اتباعش فضلا عن المخصوم چگونه باین
 استناد و میسر یاکه هیچ پیش نیست زائل میتوانند کرد و معلوم است که کلام شیعیان باین طلب لطیف نادر و علاوه آنکه کلام و جهل و غرض باین
 بوده که از ازش شل و او ازش از ایشام بلکه صاعقه از آسمان فساد است پس بقابل اعتراض مجلس و محضر از جواب فی و فحاشا و از ایشام
 کتاب است و ذکر توافق ریش با و کتاب پیش خصم بدون سبب است او خود بچاه مخالفت خود را از ایشام بیان میکند و برین
 اکتفا کرده پس باین کلیت و عموم فقیهیت رجال و سائر از خوش ظاهر بسیار در چنین محاکم ذکر سبقت و سبقت ریش با کتاب است
 اما بکتب است لیا و یا باین سبب و یا ادعای حسن بکتب فاضل شیعه اظهاران غیر سید و حال فقهی عمری خود را
 کتب معتبره شان ظاهر که مجلس خویش در چنین مواضع معتقد و بکار و لولای علی الهامک عمر متوفی گذشته و فقیهیه و فقیهیه لا با حسن لهما
 مشهور و معروف و فاضل شیعه هم آن معتقد و حکام او بر جم حاله و مجتهد و انکار تخم با وجود تصحیح حکم آن کتاب است و در مقام از عیال
 احکام و غرائب او دام و چون سخافات اجتهادش و سخافات دارد حاجت باز الیه اخفایست این دوازده بیانات جلیم است و تطویل ظاهر
 که در تو این اجتهاد و مجتهدین با ایدیه باب است بکار برده اند چون بایش به عدم فهم کلام خصم است تعارض آن غیر ضروری و بیجا است
 مطلب جناب سید لطیفی ندارد و نیز بقابل اعتراض عمر مجلس سیاست که با ثبات اعتراضات یکی از علما مایه مجلس خود در مجمع عام و در
 مسئله و ضمیمه که مخصوص کتاب آلمی معلوم عنوان بوده باشد می بردخت و نیکو بحث خارج از بحث را بیان آرند لیکن چون بطریق قابل
 بعضی اشارات و اشارات سبب بحث است نموده اند و نیز اشاره و جالیه سبب معارضات آن بنماییم که اگر تصدی تفصیل الشوکی از خود صد
 انیم از میانیم پس بگویم که فعال صحابه علی اعموم معارض است بشال آنما علی اعموم که آیات کتاب آلمی در روایات حضرت رسالت چنان
 استجا و از حد احصا و حجازی است و معاذ الله که نفی از خصوص تنفی علیها مخصوص محکم ثلثه منافقین ظاهر بهم وارد شده باشد بلکه ثلثه
 ساله استحقاق خلافت بلکه الیه ایمان صحاب ثلثه در کتب فقیهین موجود صحاح ستمه و ستمه احمد بن حنبل و تفصیل و جامع الاصول و جمع
 کتب کلامیه از ان مکتوب و شون انچه از کتب شیعه مثل نهج البلاغه و احتجاج علامه طبرسی و غیره و نهج و دلال بعض عبار بر روح خلفای خود است
 با تشاده فرموده ناشی از سونهم است چنانچه در جلد نقص باب امامت تحفه سبب شده فارغ الیه و با وجود و از اخبار بدست مذکور مثل خطبه
 ائمه که در خطبه شقیه و دیگر خطب و روایات مانده در کتب فقیهین از گذشته و بکار نه صد و در حاشا از جناب آیت الله و از ایشام

و احتجاج آنجناب بعبیت و بیعت مهاجرین انصاریا آنحضرت بر وجه و تبا عش محبت از این است نه تحقیق که چون انجلیس بنکرین
 لکن سخن ثبوت خلافت با انصاریا آنرا اگر دلیل تحقیقی هم باشد میباید محبت خلافت بکری نمیتواند شد زیرا که اتفاق مهاجرین و انصاریا
 بیعت آنحضرت بعلم قلب بوده و مقترن بعبیت شرعی و محض دلان داخل و هوالات جمیع انصاریا که حجتیه بخلاف جماعهم علی ابی کریم
 از اجبار و اگر آنحضرت شایسته شرعی بوده چنانچه سابق ازین روایت کثیر الحال که نفس تصریح آنحضرت بر حق بیعت بعضی صحابه با ابوبکر
 و اجبار است منقول گردیده و نیز قول آنحضرت بابر که انصاریا ساری و سرگرم در روایت کاذبین را درین روایت لما نوت فاطمة النفرت
 و وجهه الناس عنه فخرج الی مصاحبه الی یکر و بالعینه علی مانی صحیح مسلم و قول معویه فی کتاب کتبه الیه و کنت نقاد کما نقاد لکل المفسر
 و قول آنجناب پیاخ او علی اسلام من غضا خدی فی ان یکون مظهر عالم کین کافی دینه و لامر بانی لقیته و نظائر این شد و قطعی
 بیات بینة جلیم بر نمطلب است پس چگونه احتجاج بیعت مهاجرین انصاریا بر حقیقت خلافت ابوبکر مفید تواند بود اما اثر جمیع بعضی
 و تمام شان را معلوم اسلام و غیره کفار کلام پس بوجه و شرک انبساط و اکثر طریقه متخلف است و عساید من بعد هم که بالاتفاق این
 خلافت را شده بهره و بعضی نه شایسته میفاد و شایسته ان الله یؤید الذین بالحق الفاجر که نفوذش در مصالح و غیر مصالح و ارا و در
 اعتبار ساقط اما آنچه افاده فرموده که قطع نظر از همه پس از مدفع است اینکه بقول غیر این بدانند که بالاتفاق بنی اسرائیل و انجلیس
 بر عبادت عمل است لال بطلان نبوت حضرت مسیح و عدم تواتر معجزات آنحضرت نموده آیه یا جامع صحابه پیغمبر با برقرار از حضرت
 روزاد و چنین که ستارم نقیصین بلکه کفیر قارین است بر عدم ثبوت تواتر معجزات جناب سالتاب العیاضا الله عنه سالتاب الله
 هم چنین اجماع صحابه بر بزرگ نصرت عثمان خذلان قتل او تسک کرده آیه الی غیر ذلک بالجمله ثبوت تواتر معجزات و عوارق عادات
 متوقف باخبار صحابه آنحضرت نیست بلکه تواتر و مسکن نیز نقل آن ثابت غایب مانی الباب اینها عمل عوارق عادات بر هر دو گشت
 مینموند و چون بطلان این احتمال باطله قطعی ثابت پس نبوت آنحضرت نیز ثابت باشد ملائکه و ادعی کذب با و ادعای معجزات
 نسبت با کفر مجرب و تنفیجی بوده لایساده و اکل اسلام که خبر فوف ذیاب النفس عرض مال امر دیگر نموده و حال جلب نفع نسبت با کفر
 منقود اگر چه در باره بعضی منافقین بود باشد خلافت تغلب غصب خلافت که در آن مثل نفع عاجل و ضرر ازل بیت که نشان
 اخراج و عادات شان از جناب امیر مومنان بوده و وجهی تحقیق با آنکه قیاس اخبار متواتره و محال تطرق کتب در آن بر اجماع عام
 قیاس بر غصب خلافت که از قبیل اخبار نموده قیاس مع الفارق است و جمیع بجا کس نیز غیر مسلم و محال است که در اکثر تحقیق و بیایم
 در مقام خود مفصل و شرح است و آنچون تواتر عددی نمیخواهد بشرط ایمان عدالت نیست بلکه اخبار جماعه و قلیه و بعضی عقلاست
 حصول قطع میشود علی آنکه حال چون در تواتر و تواتر و مفید قطع در هر طبقه شرط پس چنانکه در باب تسکات قول جمعی قلیل و بدو اسلام
 متعسف نمیتواند شد با نحن فی غیر کافی و در اگر عاقلی تامل انصاف نماید بنزد و تصدیق مثل جناب امیر المومنین نبوت جناب

رسالت آب در داده نبوت حجت نبوت کافی است چه حال تمتعات در یومیه در باب پنج است پوشیده نیست و علم و کلام
و حدیث تفریح و تلوین و صدق لجه آنحضرت مخفی نه پس همین دلیل و حقیقت بر آن حقیقت پس است و آنچه فرموده و مهند که حکیم است
کلام در حجت مآد کل الناس انفعه نه بوده تا با تابعتش چه رسد که اینها گویند ما میبندیم یا نشد مقلد ثانی خود اندر مستند کتاب و سنت بنام
فصلی عن الصدوق و نحوه مخالفت مرید اقبال بنی بریم در حیات بهم بعد وفات آنحضرت ادعای نزول می موافق رئیس بخلاف آنچه
و حکم تابعیت سنت و اقبال حضرت چه دلاوریست اما کلامی از سادۀ لوهان که میان فرموده چون دسترس بساده لوجی قائل اند
حاجت جواب نیست که ام سفاست سادۀ کوازین با ده خواهد بود که آید بمقابلۀ اثنا عشر حضرت بر آن اجتماع در اصول جائز
سائق نمی انکار نه علاوه آنکه بطلب با اصل کلام هم بطریقی ندانید چه سفاک ایراد بر اعتراض خلیفه با نفیست حال از زبان از بوده نه
بر ترجمه اجتماع و بوجه خارجیه و اقل با وجود و اثر اخبار نبویه متفقۀ خلاف آنکه اثنا عشر که بین الفریقین تحقیق علیماست باز در ترجمه اجتماع
غیر اثنا عشر به یا این مخالفت لصوص جلیه سطره او عایت و در صورت الامیات بین گذشته که سائر خلیفین عن الائمة الاثنی عشر و کلام
زمره محسوب پس جواب کلمات هم نشان می باشد یا قریب بهم و چون بنا بر سطره ای بودی قاطع حال را کار بند شده و الله العزیز
ما نیز عطف نشان از وادی تفصیل لازم انگاشته مگویند بلا خطه جمله نقض باب امامت دیگر کتاب کلامیه بیوسه ختم ما ایتلاف و معرو
اثنا عشر به باب نه علم را پس بیکدیگر مطالعه صوامم الالهیات و مصاصم قاطع جناب سید زوده پوشیده نمیتواند بود و انکار ان با انکار
ایتلاف خفیه بوضیفه او شافیه شافعی را و خود کیمیا ندر هم شایع منهای و آنکه و غیره آن اعتراض نموده اند و ترک ایتلاف را
علل می نه تصریح که گویند و الله عزوجل باینکه تصور را در امامیه کنجایم صریح است در اینکه در واقع از ایشان نبوده و در برایتعلق
سابقا خارج الیه و مخالفت بعض امام زاده کان هرگاه مخالفت امام باشد یعنی ندارد و سبب ایتلاف الیه دین نیست مخالفت الیه بر شایع
مسند ساختن دروغ بیفرغ است و صاحب خفیه آنچه در تهمه باب چهارم نوشته تمییز و در لیس بحث است چنانچه جناب حکمت با جادی
الفصل فی الغرض من سیر محمد و محصل کمال جواب شانی کافی علی الوجه الکمال و در جمله یک معنی بر نقض باب چهارم فرمود و بخیر
و سبب نموده اند و نشان را اطلاع علیه خلیفه جمع الیه و لیس المقام مقام ذکره قال سید اسد الوحید اما شمار یک در کلام این صاحب
باینکه نمی تنزیهی بوده پس با وجود مخالفت آن لعل و اما احرهما و عاقب علیهما و نظایران مفید مطلب هم نیست زیرا که هر حکم از
احکام خمس که صادر از مبرا نفسانی باشد بدست است قال الفاعل اگر شد آنچه از مخالفت تبعیه فصل نبی و ربان لعل حضرت عمر
و اما احرهما و عاقب علیهما گفته است جوشن الفاء در وفاده ماوی عشره باب که صاحب رساله تو لعمر استغنان کاخانی محمد رسول
الخ را است الا علی تحریریه اندر عنده متعده کج ذکر کرده مذکور است و چون مجتهد فی دین را حجت بر حجت در مقام حج با دل کاست
که مستند حضرت عمر بود واضح شد در صورت نمی تنزیه ایشان را که مستند کتاب و سنت است که غیره و فصل نبی و ربان تقریر علیما

اجتماع در الیه غیر اثنا عشر به یا ربان انکشاف که در اخبار نبویه متفقۀ خلاف آنکه اثنا عشر که بین الفریقین تحقیق علیماست باز در ترجمه اجتماع

من شادوات العلماء الاخبار و اخبار ائمه کرام نقله من الامام الکونین ذکر کرده است گفتن از بدائع باشد اقول جواب بعد از این است
 سابقاً در توجیه حدیث منع شمعین بیان فرموده اند یعنی اراده واحد از ثبوت که یکبار تخلف در حدیث صادر شده قابل اخبار و تخریج بوده
 که این همه تکرار تکیه بر آن میفرمایند بلکه اگر آنرا از صفی خاطر با مره مخوف میسر نموده و احادیث بود و آنچه از تعلقات را محبت و محبت
 و تمام حج بوده سابقاً که از آن یافته حاجت اعاده نیست و حال استند حضرت عمر از قول عمر ان که هم شریف شان از هم عمر زیاد
 الف و وزن عثمان جنان ارواح و هم با حضرت خلیفه زاده سنبلان لا کج گفته الی غیر ذلک لغی الله المؤمنین القتال قال السید
 اسناد الوحید اما اینکه شاید عمر شنیده باشد نبی پیغمبر را از آن پس مجروح حسن ظن است و کذب اسناد عمر تحریم را بنفس و دشمن قال
 الفصل الرشید تقسیم حسن ظن از علما شنیده متواتر است چنانکه قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق و طرح طاس تأیید قول
 علامه علی دوفع اعراض فضل بن روزبهان که معبر باین عبارت است ثم ما ذکر انه اراد ان یصل حال موته علی خلافه علی فهدا من باب
 الاخبار بالغبی الخ فرموده فی ان الاطلاع علی الغیب کیون بالهام الله و تأیید و الحدس التفسر کل در من فی صله الله علیه و سلم
 اتقوا من فراس المؤمن قد علم ذلک السلف الحاضرون هناك یقران بوجهی یعلمهم بذلك و خبر دایه بن بعد هم الخ چنانکه نقل آن از معتزله
 در جواب اداس فائده را بجهت گفته فاطر نمیشد هرگاه که ای شیعه را جواب منع فضل بن روزبهان ابداع احتمال جائز باشد فضل بن
 روزبهان در مقام منع ابداع انقسام احتمال چرا جائز نباشد و آنچه گفته است و کذب اسناد عمر تحریم را بنفس و دشمن حتی در او فایده
 حدیثی که شریف طایع نقله اقول ابداع این قوارث متعکس که در عصمت باشد و کم از ابداع تعصیب عمل نیست بلکه فضل بن روزبهان
 مقام از سید نور الله فرموده بود و تقدم را در آن متاخر قرار دادن چنانچه عبارتش ظاهر بلکه اخص است بر آن طرف ماجر است و طریح بن
 که نموده حدیث قال پس هرگاه که ای شیعه را جواب منع فضل بن روزبهان ابداع احتمال جائز باشد فضل بن روزبهان در مقام منع ابداع
 انقسام احتمال چرا جائز نباشد تعجب لغیر معکوس است و تعبیر از جناب سید نور الله با غلط کبری شیعه نیز تعجب غریب است
 و اراده واحد عن الجمع باعتبار تعظیم بعد از فضل رشید است مگر اینکه از قبیل اراده واحد عن الاثنین که سابق بان فائده نموده بود
 آیم که بیان مطلب پس بگویم که چون این روزبهان در جواب طعن قرطاس ادعای از دم اخبار بالغبی نموده و آنرا از سید
 بل تحلیلات قرار داده جناب سید سنده قاضی نور الله ابداع احتمال صحیح ابطال آن فرموده و قول انجذاب اخبار و ابن بعد هم حج است
 باینکه خصاصی بیکدیگر نزاعی است کما انجم اند برادر انجذاب متفق شده بدیگران اخبار از آن نموده اند امیر المومنین از انکاشتن بدین
 و طریح است و ظاهر لفظ مجروح حسن ظن را که در کلام جناب سید افع شده بتامل ملاحظه نفرموده اند نه مجروح حسن ظن است که حسن ظن کار
 عن القرآن الامارات الداله علیه بوده باشد بخلات آنچه در کلام جناب قاضی واقع شده و معلوم است که نقل حسن ظن بدست خلیفه باشد
 در مقابل فرقه امامیه بنات نازیبا بخلاف نقل حسن ظن که جناب قاضی نسبت بخصار صحابه فرموده که مقبول نیست هم بوده اند و اگر این عبا

و قول یوم الخمیس ما یوم الخمیس مؤید و موکد آن میباشد با قطع نظر از قرآن جلید حالیه معقالبه که در بعضی متون دیده و تفصیل جواب این
 حسن ظن سابق بمعرض عرض در آمد و آنچه محمل بر آن قرار داده شد که عیسی فرموده اند و ایشان را نیز محمل بر آن دانند قال السید
 الشهد الوحید علاوه آنکه باری حدیثیکه این شهر در جامع الاصول نهضت آورده اند قال سراجین مالک البنی اریه متعنا به و لعنا
 ام لا بد نقال لا بد ادنی اخری لا بد لا بد و لا بد الهی ای اخر الدهر قال الفضل الرشید ان حدیث دلاله بر چهار تن
 فی نفسه دارد و آن منافات بکراهت آن جهت اقتران با فسخ جمیع معجزه و مرجعیت آن از افراد در صورتیکه نظر بدو شرعی را حجت
 افراد نزد مجتهدی ثابت نشود ندارد و در سابق بوضوح پیوسته که حضرت عمر بن خطاب را آن که فساد حدیث سراجین مالک است نبودند
 افراد را از متع افضل نیستند و حدیث مذکور اصلا دلاله بر فعلیت تنع بر افراد ندارد پس فی کراهیت حدیث در بنیام غیر سید سید
 آن در مانع فیه نسیف آری اگر حدیثی دال بر فعلیت تنع از افراد بمقابله اول حضرت عمر که سابقا مذکور شده موجود گشته باشند
 و بیکنند قول ظاهر این کلام را بدون تامل و تدبر قلمی فرموده اند اگر تامل تحریر کلام میفرمودند البته از افاده یعنی صحیح
 نمیداد با جمله از کلام مستغفار میشود که متع بعد فسخ الحج نزد جناب جائز است یا کراهت و مفقویت از جهت اقتران فسخ است این
 افاده تازه است که پیشتر بان یا مانده بود بکار که بفرمانند که آیا اقتران شیئی بشیئی منتهی عنه باعث کراهت است این شیئی در بیان علی الاول
 واجب یا مستحب که اقتران فعل محرم یا مکروه باشد مکروه خواهد بود و ظاهر این فتوی از تفردات صحیح باشد و علی الثانی ثبوت مطلوب
 و قطع نظر از این تنع غیر اقتران فسخ مکروه است یا نه علی الاول یلیق الاقتران علی الثانی فی ما تقدم من ان التمتع الذی قسمه القرآن
 و الافراد کان مکروها و عذر قد صح به الفضل الرشید فیما سبق باجماع حدیث سراج و خصوص فسخ حج و تمتع بعد از آن ارشاد و چنانچه
 متعنا به نیز بان اشاره است و سابق حدیث نفس بر آن و آن مستلزم جواز فسخ و تمتع متعقب آن است ای الهی است و سابق قول
 اهل سنت باینکه فسخ حج مختص همان سال بوده و کلام سابق فیما مضی لالت و کراهت بر اینکه مطلق تمتع نزد خلیفه ثانی مکروه بوده و باز
 کراهت باجماع متأخرین زائل گردید حالا اضطراب کلام را ملاحظه باید فرمود که گاهی قید اقتران فسخ حج بمیان آن دو اثر ناعلیت کراهت
 بسیار مذکور گاهی بکراهت مطلق تمتع قابل میشود و گاهی نیست یا من هر دو تمتع از افراد و مفقویت آن نیز مذکور است تا فی غیر مذکور
 که کراهت امر دیگر است در حجاب فعلیت بعضی از بعضی امر آخر و اختلاف در فعل افراد هنوز باقی و کراهت باجماع متقدمین
 چگونه با اتحاد هر دو قائل توان شد و لهذا اقتران فسخ حج را بکراهت است کاش افاده میفرمودند که آیا اجماع بکراهت کلام است
 منعقد شده با وجود اقتران فسخ هم هست یا بدون آن آنچه بر ضعف لیبی واضح میشود آن است که حاصل نهی اهل سنت هم کلامی است
 ندارد و از همین جهت تشتت اضطراب کلام در بنیام طاری گشته و کلام دلیل بر فعلیت تنع بر افراد است و اگر از قول نبوی است
 ما استمررت لما سقت الهمه که از آن رو و قد تم تفصیل عدم و حیران دلیل کراهت از کتاب سون دلیل عدم است که لا یخفی

بر طلب حق صرف هم نیست چه نفی وراثت در هم و دینار نامی مطلق وراثت اگر چه در ارضین عقار باشد نیز ندرت و حجتی مراد
 از این نفی وراثت من حیث الیقوة است چه میراث انبیاء من حیث انهم انبیاء جز وراثت عام حق نیست نه سلب وراثت را سلب خلاف است
 موضوعه معاشره الانبیاء و لا وراثت ما تركناه صدقه که نفس و اقله وراثت مالیه مطلقه و نسخ نفس کتاب است پس قایلیم وراثت
 برین وایت قیاس سلب است و ساقط از وجه قبول نزد عقلا غیر معقول معند کونیم که اگر است یا حجت تمتع از کتاب است ثابت است
 پس نسخ عمر بر خلاف امر الکی پس نسخ حکم الکی باشد و ایضا تجویز استماع نمی شود راجع بسو کمال نسخ است و کلام دلیل بر ادعای نسخ زاده از
 انبی عنهما و احرامها و انما تب علیهما می تواند شد چه اگر چه احتمال نسخ نمیدود چرا که احرام و یا کفر و میفرمودند یکبار چون فاضل ششید تصحیح نموده
 باینکه حضرت عمر ادعای نسخ متعده هم میکنند و نه احد از علما اهل سنت از منسوب بطرف ایشان نموده بیاید که باینکه حضرت فاضل شود
 و هو المعلوم و عجب است که با وجود تصریح ستادش بوقوع نفی عن امتیعتین عهد بنحو جعل نمی بر تائید بحث قول باینکه احدی
 اهل سنت از منسوب بطرف او نموده چه تائید که انشراح پیدائست و ایضا موقوف عبد العلی و غیره افضل سنیة جمال نسخ امر است
 فکر کرده اند که سابقا بعضی اخبار صحیح بنسخ نسخ هم ولایت وارد اگر چه وضع آن بیاس خاطر خلیفه زمان شده باشد اما انشاء تفصیل در این
 قریطاس که بسو جناب سید نموده اند نشانستیم بخلاف پناه است که در وقت وصیت جناب سالتاب خیال تفصیل را در قریطاس
 بگوشیده الیوم کلمات و نیکم فرموده باینکه آمدند و بکلام لیسر زبان فطالت بیان اگر ما ساختند و جواب تشبیه بگوشیده و انما کما و لعمرة
 النسخ سابقا باینکه تفصیل بسین گشت اما معارضه وایت کاذبین ماردین که در صحیح مسلم و غیره منقول گشته بروایات طعن طر بعضی روایات
 امامیه که اشاره بآن نموده پس در سابق جواب تفصیل آن گذشت و محلا آنکه فارق باجماع عریده موجود چه قطعیت صدور روایات
 در بعضی اخبار صحیح است که با اعتراض ابن زهره بان حلف طلاق بان منعقد میشود ممنوع است و ایضا معارضات و قرآنی قویه بر این
 روایات حجج روایه مذکورین و دواعی بر وضع آن موجود بخلاف احادیث شالکب فیه که از جمله است خبر کاذبین چنانچه که محلی غیر از
 صدق ندارد و اوله و قرآن مصدق آن محقق و دوم کذب یفتقر دوسر حال فساد عقاید بعضی روایه امامیه مثل هشام غیر در اول
 حال معلوم بخلاف روایتیک در عهد خلافت خلیفه صادر گشته که غیر ذلک من الفوارق البته نظر ایها اللیبس لفرقة الانصاف
 لم یکن له محمد بن عمر بن العتران باحق و ترک الاعتقاد قال سید است الوحید و ایضا دلالت میکند بر طلب ابی محمد است بهار
 مسلم فرموده سلمه اتفاق بعضی القائل بعد استقرار الخلاف فی الاصل متبع عندنا اشهر و احمد النعمانی و الامام و انما ما و واقع حجة و علی
 اکثر الخلفیة و انما حجة التامعین علی جواز متعة العرة و قد کان عمر و عثمان بنی عنه قال الغضل ارشید سابقا ازین نقل
 که نبی حضرت عمر متع که بدون حج عمره باشد نیز می بود و محمد بن ابی عثمان تقسیم نمی ابرم مسلم می شنیدند و جماع بر جواز ان بلاک است
 صورت لبسته چنانکه نقل آن از امام نو که گذشت باین عبارت قد انعقد الاجماع بعدنا علی جواز الافرا و تمتع و لقرآن من غیر کرانه النسخ

لا

پس ثبوت مطلوب صاحب رساله که وقوع نهی تحریمی از عهد و بابت منع است از عبارت سلم غر سلم اقول مخفی نماید که قول صحاح
 انا جماع التابین علی جواز متعه لعمره الخ صحیح است در اینکه نهی تحریمی بوده متغیر بی چه بود از مقابل حرمت می باشد بنا بر غالب استحال
 نه بمقابل که است و بعد تسلیم هم مطلوب حاصل زیرا که لزوم ابراع با خلیفه دست و گریبان است که امر غیر مقرر و تحقیق اینکه عمر متعه
 بوده در تقدیم باین بیان ممکن گردیده در مقام تعجب نیست که سابق ازین اقتران حج را علت گرفته است و اراده بوده و نه امکان
 افاده میفرماید که نهی عمر از متعه که بدون منع حج لعمره باشد متغیر بی بود و بل نه الا تا قصص تفاوت قال استید احمد
 سبحان الله خلاف ایشان بسبب شاد و دوستی عمر بر اثر کرده بر خلاف آن جماع نموده معلوم نیست که در متعه انفسا غیر و کلام
 نقصان بایشان برسد که در آن سنت عمر از دست نداده اند قال الفضل الرشیدی انصاف را از منتهای صاف واضح میشود
 که علما اهل سنت تابع سنت آنحضرت اند چه هرگاه نزد ایشان امر بنبوت ثابت میشود و نجای لغت دیگری باک ندارد و از جمیع
 ظاهر میشود که اگر جواز متعه انفسا نزد ایشان از سنت نبوت ثابت میشد انکار لغت نهی حضرت عمر میکردند چرا که در متعه هیچ نمی نمایند
 و نقصان متعه ندارد و خواند سابق که تقدیر بر این سلسله است مذکور است فایز جت ایها اقول بر اهل انصاف واضح است که اهل
 تابع سنت عمر پیدا نشده تابع سنت نبویه و لهذا رای او را در منع قرطاس تقدیر است و بر وضو جنازه منافق بر صواب
 مانند و بر پیغمبر بار خطا فهم اهل سنت عمر نهایت آنکه جایگاه سنت مکره باشد و نه بالاجت با حرام و نیز داشته باشد بحال
 ترک آن ندارند و هرگاه سنت مخففه بود و سنت بکریه و خلیفه زاده هم معارض آن ترک آن چندان ضرر خود نمی یابند و چون خلیفه
 ثنائی متعین را در یکساک کشیده با بابت هر دو در عهد که است همه متصرف گشته و تحریم هر دو را بخود رساند نموده پس قبول شد
 یکی از سنت نبویه و در الاخر مقام تماشا است و ظاهر فاضل رشیدی الحال متنبه گردیده از طریق اهتساف که خود کشیده و ادوی
 ات را در نور دیده زیرا که سابقا ادعا مطابقت نهی عمر بکتاب و سنت نموده بودند حالا بنا بر عقلی ساخته نهاد لغت سنت نبویه
 به غیر مایند و باک ندارند کاش علی اهل سنت اعتراف نمایند باینکه که است متعه حج که عمر با آن قائل بوده و بحث فاضل
 بود قال استید احمد الوحید بنو عبد العلی شرح این کلام گفته که امامی عثمان پس ثابت است و حدیث مراد از آن
 ها گذشته نقل کرده بعد از آن گفته که امامی امیر المؤمنین عمر پس ثابت نیست بسند صحیح لیکن در روایات غیر معتبره آمده که عمر گفت چنین
 در زایه پیغمبر بود پس آنرا حرام میازم متعه و متعه شادی علی غیر عمل پس اگر این خبر صحیح باشد معنی آن چنین است که این امر حرام
 در زمان آنحضرت علیه السلام واقع شده بود و باز حرام کرده متوفی بیان میازم آنرا و نهی سیکم از آن سبب اینکه حرم آن در شرع ثابت
 بعد باحت آن مراد عمر از متعه حج منع حج بوده لعمره خم الحج اجدل احرام فی یوم قبل عزمه منع حج اگر چه در حجه الوداع واقع شده لیکن
 مخصوص لصحاب بوده چنانچه مسلم و بقره روایت کرده و اما متعه که اگر چه در در خیر ساج شده بود لیکن بعد آن تا روز قیامت حرام گردید

و حتی علی خیر العمل نیز در عهد شریف منسوخ گشته و لهذا استوارتر شده اذان بدون آن اینکه عمر گفت که هر سلام در وقت آنحضرت بود پس خوش است
که کسی تویم کند که حکم و اذان یا مانده پس بیک دفعه این هم بشکلام گفت ما اطباء کلام را اختیار کرده ایم مگر جهت اینکه بعضی بگویند
بر فرض اطلاق نور الهی بنمایند و بگویند که اگر المومنین حرام کرد آنچه در زمان پیغمبر مسباح بوده و این گناه کبیره است فلا یلتفت الیه
اثنی بخص کلامه اقول الحمد لله که این متعصبان عمر را که باینکه عثمان از حج قنص نمی کرد و این اثبات مطلوب کافی است که
گفته اند هر طرف که گشته شود و اسلام پس سنیا را برسد که در حق او بگویند که بعضی سفها نوصب اطلاق نور الهی نموده بگویند که
عثمان نمی کرد و از امریک مسباح بود و در وقت پیغمبر و این گناه کبیره است و از اینجا ظاهر گردید که لطف و مهربانی سنیا بر حال عمر
زیاده است نسبت به عثمان که او را از وجه حجیم نجات دادند و این بیچاره را گرفتار قال الفضل الرشید مولانا عبد العلی بن حجر
که حق استناد او بر فضل و یار صاحب ساله ثابت است لحاظ ترتبه او نموده در حق او الفاظی ادبی بر زبان آوردن بعد از آنکه
عظام و شرف اکرام و باجماع کلام صاحب ساله در مقام محل استعجاب است باینکه مولانا بجز علوم و نبیست علی نقل
عنه صاحب رساله مطابق و اب تحقیقین اول کلام در صحت روایت نمی مستقیم نموده روایات نمی عمر را غیر معتبر روایات نمی حضرت
عثمان را ثابت گفته که این موضوع عبارت بعد از آن بر تقدیر تسلیم صحت خبر نمی حضرت عمر به بیان نمی آن پرداخته و فرموده که عمر
عمر از سینه حجر منسوخ حج بود بعد از آن حج بالا حرام فی یوم قبل عرضة الحج و منعی خبر نمی که بجز علوم بیان فرموده مطابق مخصوص الله است
است اهم از اینکه نای فقط حضرت عثمان باشند یا ایشان حضرت عمر بر دو صاحب قره العینین از امام نودی نقل کرده و نقل القاضی
عیاض ظاهر حدیث جابر بن عمر بن ابی موسی ان لم یکنه التی خالفوا فیها انما فی من الحج الی اخرة الی اخر العبارة الی من نقلها و این تفصیل
باضح شد که کلام بجز العلوم در ثبوت نمی از عثمان عدم ثبوت آن از عمر است و بر تقدیر ثبوت نمی از حضرت عمر از منعی آن بر طرف
ایشان بیان نموده چنان می عینی از نمی عثمان مراد است علی ما فی علیه الله الی سینه و لکن ما یس بجز العلوم نمی حضرت عمر
ثبوت آن بیان نموده و فکر نمی نمی ثابت حضرت عثمان را مقابلیه علیه ترک کرده و ظاهر است که نمی از منعی منع مخالف
نیست بلکه مثبت آن است کلامه ذکر اولتة غیر مرة و نیصورت آنچه صاحب رساله بر تسلیم بجز العلوم نمی حضرت عثمان و احمد بن حنبل
آزیز از مطلب خود که نمی ایشان از امریک در وقت آنحضرت مسباح بوده داشته است تفصیل علی از تفصیل باشد اقول الله الحمد که حق استناد
این بجز اجماع بر احد از دو دمان و الا نشان جناب سید دم ظله نیت و اگر بزرگواران حق و شعبة باشند پس آن بر ایشان لازم
بی بعض سلاسل استفاده جناب ایشان در علوم عقلیه حکیه که نظام العلماء الاعلام و عماد الفضلاء یعنی مک و الداعیه این
ناخلف است شتی میشود لکن چون شرف با نسبت با نانو و رشید الفضلاء اعتبار محض است اعتبار صرف است اعتبار شرف
فیه چه ضرر و در هرگاه خلیفه زاده کی محمد بن ابی بکر در نظر شرافت نظر بمصرف بوده باشد پس تا به اوستاد را دلچسپه خدمت صاحب گاه

و علی غیر
در اصل

استناد

استاد زاده ناخلف و تبارک طریقه سلف و فطریه قلب بوده باشد و حق نیست که هرگاه علما شیخان بابت حقوق و دهان نبوت
در رسالت نکند و با وجود کلمه الوهیه بجزست حضرت امام حق ناطق البعید الله بغير اصدق حق آنحضرت را نه شناسند و نه بخواب
را در زمره مجرورین و در باب معرفت باین شمارند اگر اجدی به شیعیان احیاناً به مقتضای حکم ضمیمه المؤمنین بود و ملک بضاعتی است
النیا چند روز در رسالت عالم سنی بگریز حق او برگردانست ثابت میشود و معلوم است که مقتضای امامتیه اعلم و علی با همایر علیکم
معذرتش جناب ولایت است پس کسی که حق آنحضرت نشناخت و حق او را پاس نمودن یعنی چو کفن تنگ را عن کلب است پس گویم
همگی سلاسل استفاده اهل سنت منتهی بعلیاء اعلام شیعیان مثل حضرت خواجه و علامه قطب الدین سارک و قاصد الدین شیرازی
و جناب سید محمد باقر و امام و مولانا عبد الله شیرازی و مولانا احمد الدین شکر الله و امثال نشان میشود هرگاه با وجود حق نشان که
بدرسه این بحر اجلاج و اهل غله دوست درستی و خنونت را پیشه خود سازند چرا مقام ستیاب اولوا الاحلام نباشد که اینک گفته شود
چون آن بحر اجلاج از پیشگاه اکریم و مساوات عظام نبوده احوال افاضل قابل مواخذه نباشد نه از ادب و ما و زات و بحر موج و زو
لح اجلاج بل میتوان مثل آیدیم بر سر مطلب پوشیده نماند که کرام فاضل رشید و نیتقام محل ستیاب او الانعام است چنان است
تمام دارد و بر آنکه بی مبالغه صاحب مسلم و شایخ آن برده اند و هم مبالغه جناب سید و انر سیه زیرا که صاحب مسلم اصل جواد
مستقر در قرن اول خلافت شمره نمی راند و میان خلیفه ثانی و ثالث نموده و انعقاد حلقه بالجدان قرن بر جواد گشته است و شایخ
صحت سندانی عن ابی جابر السیوطی عثمان سلم داشته بنویسم سند ان بسو عمر بر دخته و باز بعد تسلیم جواب مامر بطی و تو غیر جمیع
بر آن نگاشته و در حقیقت آن تبحیه در ماده عثمان غیر نا همض فیخرج راجون مختص بعجابه انکاشته انتقاد علی عصر کبار بر جواد آن
صورت دارد و پس این تعبیر غیر حمیه را در بنی عثمانی که صاحب سلم آنرا ذکر فرموده جابر ساختن باشد از غفلت است پس لامحاله مراد از تسلیم
نمی عثمان از جواز استعجاب و انتقاد اجماع ثانیاً بر جواد آن بوده باشد پس طعنیکه بسو عمر توجه میشود در صورت راجع بثمان میشود
و الحمد لله علی ذلک کما هو اهل و بل نه الا مقام المحمد و خاله علاوه آنکه در تنبیه تحرم و نهی شیخ نیز در باب طعن کافی و در پاسخ آنهم
مقام محمد الهی باشد قال سید استبد الوحید قوله و لیکن در روایات غیر معتبره شیخ ناشی از عصبیت و عناد و عدم اطلاع بر روایات
منسوب خودش است چه علما اعلام او مثل علامه توشیح و فاضل صهبانی و غیر ایشان با شجاعت و اعتراف زده اند و در فائده سابق
از روی احادیث صحیح و غیر صحیح ثبوت رسیده که عمر بنی از استعجاب کرده بود پس روایات کثیره صحیح خود را غیر معتبر نامیدند و گفتند
محض جهالت محبت است نهی قال الفضل الرشید اگر چه جواب ثبوت صاحب رساله با این روایت مستند الی الامت
القوشجه و غیره در جواب جناب ثالث فائده نماند که گفته لیکن در نیتقام بطرز مختصر ذکر کنیم و گوئیم که علامه توشیح روایت ان عمر صلی الله
و قال ایها الناس ثلث کن علی محمد رسول الله الخ در شرح قول صاحب تجرید کین حضرت عمر را از متعجبین مطاعن ایشان

وارد کرده است فکر کرده و تقسیم فکر بر صحت روایت که کلام بحر العلوم در آن است داللی ندارد و همچنین علامه آفتاب از این طعن از طرف
 قاضی خرافت حضرت عمر نقل کرده بطریق از اخبار انبیا تسلیم نمی حضرت عمر از جواب داده است بهر حال میداند که هیچ خبر از الفاظ
 آخر است و تسلیم منطوق آن نموده جواب دادن چیز دیگر پس از تسلیم شایع مقاصد خبری را بجا می آید که دفع طعن از جانب حضرت
 باشد بر ذمه اش لازم گشت نه آنکه صحت الفاظ خبر به ثبوت پیوست خصوصاً در حدیثیکه شایع مقاصد از آنکه حرج و تعدیل اخبار نباشد
 و خبر در شرح طوابع اصحاب نظر رسیده تا به بیان حاشی برده نرفته باشد و آنچه گفته است که قاضی سالبه از روایات صحیح
 و غیر صحیح به ثبوت رسیده آنکه گوئیم بحر العلوم قدس سره می حضرت عمر را غیر ثابت گفته روایاتی را که موسوم نمی است بآنش آنکه قاضی
 سالبه نظر پیوسته که روایت مستثنای کائناتی محمد رسول الله صلعم از دلالت بر نبی از مستثنای کج ندارد و روایات دیگر که در مقام
 صاحب رساله ذکر کرده اگر چه دلالت بر نبی دارد لیکن بعضی را از آن بحر العلوم غیر معتبر فرموده و بعضی دیگر که صحیح است روایات صحیح
 دیگر که دلالت بر حکم حضرت عمر بخلاف و شریعت آن دارد و معارض آن روایات موجود پس بحکمیت تقاضی روایات نبی عمر ثابت شود
 بخلاف روایات نبی عثمان که بلا تقاضی است پس نبی حضرت عثمان از آن روایات ثابت میشود حال روایات عقاید حضرت عمر بخلاف و شریعت
 آن باید شنید پس باید نیست که حقاقره العینین قدس سره میفرماید که اصحاب ائمه شهور روایت کرده اند قطعه صبی بن سعید بن ابی
 رجاء کان یضربنا فیقال له صبی بن سعید سلم فاراد الجا ذقیل له لایکف فانی الا سحر فامر بجمعه و راجع جمیعاً ففعل فبینا یهونی اذیر و یج
 و مکان بن سعید فقال احدی الصاحبه انما اصل من ابعیر الیه اسمها صبی فکبر ذلک علیه فلما قدم الی عمر فکبر ذلک فقال له صبی بن
 ابیک قال و سمعته مرة اخرى و فقیته لیس من ذیک اخرجه احمد انتمی و بعد ذکر این روایت صاحب قره العینین روایت دیگر در این خطاب
 ذکر کرده بعد فرموده و این قصه دلالت میکند بر آنکه فاروق الکابیر که در سینه را بکمر آویخته است و آنچه صاحب رساله گفته است
 محض مهالت بحث در حق بحر العلوم بر زبان جاری کرده و پیش خارج از شرط این عجاظه است اقول سابقاً بعضی تنبیه کرده که علامه
 قاضی و قضا زانی بدون اشعار بحج و قبح متوجه توجیه آن روایات شده اند و آن دلالت بر تسلیم دارد و سن دن از اخبار انبیا
 و قاضی در شرح قول جناب محقق طوسی علیه الرحمه منع المتعین گفته فانه صد المبر قال ایها الناس ثلاث کتب فی عهد رسول الله
 انا انی عنین احرم من اعاقب علیهن و استعینا و استعینا کج و حی علی خیر عمل انیکلام که بعنوان جزم بدون ترفیع و ترفیع واقع شد
 دلیل صحیح بر اعتبار و تسلیم روایت است و در بایه جواب گفته و ذلک لیس مما یوجب قد حایه الخ و شایع مقاصد نیز بعد ذکر روایت
 کتب عهد رسول الله در ذیل طعن تخریم متعین گفته و جوابان نه مسائل اجتهادیه و در آخر عبارتش چنین نوشته یعنی آخرین
 احکم بحر تهری اعتقد ذلک لقیام الدلیل کما یقال حرم ثلاث اشافعی و اباحه ابو حنیفه انتمی انیکلام ظاهر بلکه صحیح است در تسلیم و توجیه
 روایت مذکوره و جواب باقی کلماتش در مقام اجوبه سالبه واضح گشته و بقول شایع مقاصد از اصحاب حرج و تعدیل بر تقدیر می آید

بر معنی نمیتواند شد که او تفسیر در روایت معتبر غیر معتبر هم نیکو و چون کلام رشید مشهور است اینکه بحرا جایش از ابای جرح و قلمه علی
 بوده و علامه تفسیرانی از آن بی نصیب پس این قاعده غریب پس عجیب باشد طرفه آنکه فاضل رشید را هنوز اطلاع بر وجود
 شرح تجرید صفهانی هم نرسیده فعلا عن الاطلاع باینکه کما مر و اطرافت مقالات نیست که روایت مستحکم کانال را
 موسوم نبی فرموده اند و صرح بان غالباً بنابر این قسم همان قاعده تازه است که از راه کمال عمریت آن تنقوه شده اند و معنی اراده
 الواحد من التثنية و این قاعده در حقیقت باعث استعجاب شنوایان صبیحان است چنانچه سابقاً همین گفته و لکن آنکه که بعد از
 افاده تسلیم دلالت بعض اخبار صحاح بر نبی فرموده اند انهم از منتهمات است لیکن معارض آن روایات دیگر قرار داده اند و تفسیر
 نفهمیده که روایات صحیح را بسبب تعارض آن روایات آخر غیر معتبر نتوان گفت غایبانی الباب در صورت تعارض عمل
 بعد لول یکی اگر مرجح در داشته باشد نتوان نمود علاوه آنکه بحرا جرح روایات نبی را بر روایات غیر معتبره تفسیر فرموده و نایک لخصه یا
 از آن غیر معتبره ناسیده باشد کما توهمه المعترض قلعه التذریس این توجیه غیره غیره برایش نباشد اما روایت صبیحان
 که ذکر فرموده پس قطع نظر از قوه معارض آن بحسب عد و حسن تأملش بر فاضل رشید هم لازم چه خودش معترف است اینکه
 حضرت عمر آن را کرده ساخته اند و چیز را که کرده ساخته و خود در جواب ابو موسی آنرا خلاف سنت نبویه شمرده باشد باز از این
 نحو تعبیر نمودن که بهر سبب نیک و وقت بسته نیک یعنی چه فاجواب ابی جرح هم میتوان گفت که تعارضی آنچه خبر کند و بر
 دلالت دارد همین است که مستخرج از سنن سنیه نبویه بوده و موسین استفاده من قوله کان علی عهد رسول الله و از آن نفی
 مدلول انا احرمها غیر لازم بلکه در روایت مذکوره محرم متعه لغیر فرموده که نزد من متعه کج حلال است بلکه اعتراف نموده است باین که
 آن از سنن نبویه بوده و این براسن آنکه فلا تعارض حقیقه حتی تحتاج الی التوجیه والتاویل فمائل جد و عبارة صاحب التفسیر
 با آنکه مخالفت قره العین خلیفه است چون تمام مذکور گردیده قرین خلیفه آن نامکون کلمه غایت محض جهالت بخت در حق بحرا
 اجاب بمقابله آنچه از زبانش در حق علمای اعلام مثل زید البحر تراویده اقل قلیل است و آنچه فاضل رشید بر خلاف شرط و عدل
 عهد نموده و کلمه غایت محض جهالت بخت را بیان فرموده ایها مستغنی عن البیان است قال السید السند الوحید و آنچه
 معنی حدیث از تلقا نفس خود تراشیده در حقیقت نسخ حدیث کرده چنانچه سابقاً بیان آن نموده شد قال الفاضل الرشید
 جایکه صاحب رساله شهادت عجیب بر نمیشی وارد کرده در اینجا احقر اعباد استقامت آن از محاورات اهل لسان و تصحیح آن
 عربیت بیان نموده علیها الحثه اقول جرحش در سابق سمعت تحریر یافت قاریع قال السید السند الوحید تعجب
 که عبد الله بن عمر خلف خلیفه نبی را نفهمیده قول پدر خود را ترک نموده ایشان معنی آن نفهمیده اند و حق قال الفاضل الرشید
 اگر چه صاحب رساله مثل انکلام در سابق هم ذکر کرده و احقر اعباد جرحش در مقام بیان نموده لیکن در اینجا بطرز دیگر میگوید که از قول

صاحب رساله لطلان تاویلات جدید که از اداری قرون سابقه مروی است و علمای هر بن ابداع آن میبایست لازم می آید
و ستمند که نیم چون مذاق این علم اخذ لطیف هر سنت رسولی صلوات الله علیه بود و طریقه غریب و دقیق نظر در آن پس ضرورت بنمودن هر شخص را
در فهم آنها غیر لازم اقول اگر تاویلات جدیده متاخرین نسخ و مخالف مرویات قرون سابقه باشند چنانکه استلزام ابداع سلف بوده باشد
البته مورد ایراد خواهد بود خصوصاً هرگاه قائل آن قول خلیفه زاده و سلم الثبوت و بقیة اهل البیت البصریانی البیت اعرف
بحال و قال پدرش باشد اما افتاده اینکه مذاق خلیفه زاده اخذ لطیف هر سنت بوده و مذاق خلیفه دقیق نظر پس با وجود آنکه عمل نظر
والات تمام دارد بر اینکه جوایز فتح حج نزد جناب سامی هم مثل خلیفه زاده موافق ظاهر سنت نبویه است پس بنابرین بگوئیم اگر شخص
و مقید یا ناخ ان در سنت نبویه وجود بود چگونه عمل لطیف هر سنت تحقق خواهد گشت و اگر دلیل بر تخصیص یا نسخ نبوی پس وقت نظر
هم غیر از بر هم ساختن سنت نبویه چه بود و قال استید الوحید اما آنچه گفته که در امر نسخ حج بوده پس در حقیقت تکلیف
علم خود مثل فصل بن روزبهان غیره است و ظاهر کلام صاحب سلم نیز همین است که نبی عمر اسلام داشته قال الفضل الرشید
در فهم معنی این کلام جبراً هم چرا که مولانا بحر العلوم در نقل نبی حضرت عمر اسلام داشته مطابق دیگر آمده اهل سنت به بیان معنی
پدر داشته و چون فصل بن روزبهان صاحب سلم نیز نبی حضرت عمر اسلام داشته اند پس کلام بحر العلوم در باب تسلیم نبی مطابق
کلام فصل بن روزبهان صاحب سلم خواهد بود و نکته است ان اقول هرگاه مطلب کلامی در لوح خاطر منتقل نشود و هجرت لازم
اند از بیان مطلب عبارت سید سنده فک و تفهیم مرام آن کلام ضرورت افتاده پس صغایا بد فرمود که بحر اجماع از آنکه نسخ حج از نبی
منزله بعد تسلیم نبی عمری و ابن روزبهان تخصیص نموده باینکه مجتهد را رسید که قسمی خاص از اقسام عدیده امر واجب نسخ کند و فی ان
تأیید چون نسخ حج قسمی است نیست پس لا محاله مراد او تمتع حج باشد و هم چنین صاحب سلم نقل خلاف از عمر و جواز تمتع نموده و بعد از آن
نقل اجماع بر جواز آن فرموده و چون جواز نسخ حج ایجاب نیست پس مراد قسم و قرین قران و افراد باشد و آن منافی از بد جواز حج است
بالجمله این روزبهان و صاحب سلم نبی عمر از حج تمتع اسلام داشته اند بخلاف بحر اجماع که او تسلیم نبی از آن نموده و بلکه تسلیم
نبی عن نسخ حج نموده و این بد است که پس بحر اجماع تسلیم نبی فوق در مطلب هر یکی از ایشان کردن و تطبیق یکی بر دیگری
غیر از شذوشت بر چه چیز حمل توان نمود قال استید الوحید علاوه آنکه اگر همین مراد بود پس خلیفه زاده چه جای احکام از آن
مکر او را از تقدیر هم علم نموده که ایشان حاصل است قال الفضل الرشید جوایش انقاد سابقاً با بقلم آمد و تا کجا
تکرار آن نموده آید اقول چون در مقام لحاظ احترام از تکرار فرموده اند ما نیز همانا با ایشان نمود و ترک جواب الجواب نمودیم
که بکرات تذکر شد قال استید الوحید و ایضا نسخ حج راسته نامیدن غیر متعارف است و متبادر از آن غیر دیگر حج تمتع و
التبادر دلیل الحقیقه فلا یصار الیه غیره و ستمند از زمان پیغمبر هم نسخ حج شایسته نبوده پس اتمام در نسخ آن با نشان عمری

والاجتناب عن مثل هذا الكلام واجب على العلماء الكرام اقول علت نمی هرگاه شرک در مطلق متبع و در نسخ حج باشد قابل شدت باشد
 در ان علت نمی تنزیه نیست و درین علت نمی تحریمی عمل استغراب است که الالباب است خروج عبارت متعذر سبب عوده تحریر و حسن
 بیان از وجه افاده بر اصحاب علم مخفی نیست اما آنچه فرموده اند که آنچه یکدور اصطلاح اصول را مثل علت و حکم بر زبان آورده
 چیز گفته است معلوم میشود که از ان چه اراده کرده اند بلیس چون حال همارت ایشان در اصول فقه از مطاوی بسیار است
 عمریه ظاهر شده عدم فهم مصطلحات آن وجه وجهی دارد اما و خط و اندر زیاده مراده لفظ علت حکم از خانه شادت شما چندی
 علت صنف استعجاب و استغراب گردیده چه معلوم است که عرف دار سلطنت لکنو با عرف مله دلی تساوی الاقدام و
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی در توجیه بول عمر بحال قیام فرموده که التیاده بول کردن یا از تقایم عادت جاہلیت بوده یا بجهت
 عذر که او را عارض شده بود و در عذر عمر وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته که استیاده بول کردن نگاه دارنده تر است و بر راس
 تواند که او را در ان وقت علتی عارض بود که بدان ملاحظه داشت که چیزی از جانب دیگر بد آید انتهی و در نیکلام ایهام بیشتر است
 چه ضمیمه لفظ دیر با علت هم لفظ عادت جاہلیت در حق خلافت است استعمال نمودن بنا بر عرف دهلوی بلکه عرف اکثر بلاد معرقه
 هندیه نامناسب و هرگاه چنین ایهامات فاحشه و ابهامات شنیعه در حق خلیفه از کسیکه بر سنده محدثیه دار المسلمین علی بن ابی طالب
 مستکره نباشد اگر کمتر از ان از صاحب سند اجتهاد که مقیم دار المؤمنین لکنو باشد صادر شود چه باعث بر اشتغال و سوز
 سلامی باشد و لهذا در مقام بنا بر اصطلاح اصول چنانچه خود بان ایما فرموده اند اطلاق لفظ علت سبب نمی شده از ان استنباط
 ایهام شیع نمودن بر ان استغناء فرموده کشف آن فرمودن غافلین یا بان مقتضی ساختن چه مناسب بود علاوه آنکه اگر ایهام
 بسیار ختم و ناخواسته واقع شده باشد چه مقام مستکره و استنکار است لایکلف نفس الاوسع با بار خدا یا اگر بنا بر قاعده جوا
 تکلف مالا لیطاق و اگر تجمه باشد با هم چون خالق خیر و شر مایل حق عباد است چه معلوم و تشیع عباد چه کسب محض لفظ
 است که هنوز منتهی در ان دخل نکرده شد و قطع نظر ازین هرگاه بقل ثقات مثل شیخ جمال الدین سیوطی در حاشیه قاضی
 و قانون ایما باده ایهام واقع شده باشد و قرآن عده ان قائم و هم مواضع بروایات اخبار نیز وجه استنکار نیست اما
 اخبار است و دشنام علی الوجه الاحرام کبی اصل محض و بلاستند شرعی باشد پس نزد متشرعین غیر جائز و حال آنکه از بعضین
 ایهامی را که مستند بروایت است باشد دشنام ناسیده پس این بر اشتغال سبب چه علاج شهر بدم از ردی غیر
 راجع علاج + ماکذ شیعتم ز لطف تو غضب راجع علاج + بذات ذوات و ذاک لمع اجماع و ادوا شکر اطلاق دار المؤمنین
 برین دار سلطنت مانع ذکر غایتیکه در اضافت سند اجتهاد بطرف دار المؤمنین بی ساخته از زبان قلم لای رقم ترا نه
 میباشد و الا معلوم است که خصاص اجتهاد ببله دول آخر و جوی نذر دلی نظر بادی ملاست توجیه آن ممکن پس هر گونه

از سخنان اقرب باشد برایت ادب و الله السادک العبد الوحید ابی الحدید بن اعتراف کرده
 باشد که مرادش جمع است یوده در جواب این طعن گفت که گفته ناماسته لجم فقد اعترف لنفسه وقال ان لجم بهما
 وان لمتنع کیست و نیز سب نوره در گفته و انهم یطیلون من سنین تحت الاراک ثم یملون بالجم و در سهم لقطره و اذا کان قد عتد
 لنفسه فقد کفرا ما سوته الاستمه از انستی اقول این عذر بر ترا نه است زیرا که در حقیقت طعن بر خدا و رسول است که امری
 در آن خلقت و نور الهی بر طرف شود چنانچه در بیان ساز و قیاس آن بر شایع نمیشد و عذر را با نقیصه با عتراف ایشان از حق
 است و ان هم کمتر بوده معلوم باشد ان ذلک الشی عجاب قال الفاضل الرشد عجب من هذا العجب الموعوم عند اصحاب البر
 و الیراعة استدلال صاحب الرساله بکلام ابن ابی الحدید المستتر علی اهل السنه و الجماعة مع علمه بان اختلاف بینانی فاما
 الاستمه و الاکثمار المثل السیار فالاستدلال بکلام اصحاب علی الاخر علی السعیر بکل من ظهور مع ذلک لقول الاعتراف
 المقتول فی عبارت عن ذلک من بود لیس التفریح و کفایت عن عذر اولی الالبصار غیر خفی قوله زیرا که در حقیقت طعن بر خدا و رسول
 است لجم گویم اعتراف صاحب سالبه بر جمله ان لجم بهما است لجم که ابن ابی الحدید مقتضی آنرا بدون استناد ان لطرف که امری
 معتبر ذکر کرده است بر اهل سنت غیر متوجه است و بر اقدیر تسلیم ان گویم که حجری فی نفسه نور است باعتبار عبادت بودن آن
 کشف آن میکند بجهت سواد مباشرت مردم و تفسیر مباشرت ایشان در نفس و ادب است و کبر است با نیابت و انهم یملکون مع
 الخ و هرگاه کشف ان از سواد مباشرت مردم باشد پس توجه طعن بشخصیت آن بر خدا و رسول غیر لازم اقول انظر الی ما قبل
 و لا تنظر الی من قال و لا ریب فی ان ما الی ابی الحدید علی سبک الاستمه و المستتر لیسید بر مع ان من الثقات لکن
 هم اولو باس شدیده هم اولی بان یسوا بالسنه و الجماعة من اولک الذین هم معتزل عن الشیخ عند اصحاب البر
 و الحق بینما فی بحث الامامة اتی بی الاک الامری فایة الاستمه و اوضح من فیه شمس و البیة الهند و الاستمه لان کلام
 احدی القیصر یا قلم کین انکار الاخری فیه سلب و سائل لیس کل فی البحر علی الحق فاذلغ و در تسلیان و بلاستمه بیان
 اما آنچه فرموده گویم الخ پس ازین گفتن گفتن آمده بود چنانچه مواظبات رکب که بنیاز مات لفظیه بر سیکر و شایان رشید
 نیست زیرا که سالفه و تصحیح فرموده اند باینکه رعایت آداب حج باعث نبی عمری گشته و هرگاه ادب در شمع معقود باشد پس
 لا محاله مستلزم سلب بهاء و نور خواهد بود و این مستلزم سواد ادب است و ادب است نسبت بنیاب رسول و است این در اصل مطلب چشم
 پوشیدن و بخصوص لفظی در او ختم یعنی چه و ارتکاب اصل استدلال سواد سواد و ان سواد طعن است هر چه خدا مایل کرده
 حلال است و طیب لآخر مواظبات ما حل استدلال احدی لیسند الوحید و اما سواد سواد سواد که در سابق تفصیل
 تمام بعضی تبیین کن که قول بنسخ سواد و ادب است چنانکه مالک بن ابراهیم صاحب دایه مخشی ان اعتراف کرده

فهرست نسخ و لهذا قائل بخوار شده قال الفصل الرشیع رحمه الله که در سابق تفصیل تمام شد و که قول نسخ مثله النساء
با و که شریعت عزاد امام مالک از اعتراف بجا که اذان بجز اقول الله الحمد که جواب اصواب آنچه سابقا قریب ساخته اند که با شریعت
گذشت یافت حال عقیده مالک نیز تفصیل هر چه متاخره توضیح انجامید قال اسید شد الوحید و چنین است حال نسخ حی علی
خیر العمل و اذان چه اصل جواز اذان با عتراف ایشان ثابت اصل عدم نسخ غیبی علی بجز استصحابا معلوم نیست که عمر البجی امام
نسخ این احکام معلوم شده و دیگر کسی از صحابه بر آن مطلع نشده بود یا آنکه بجز در بعضی اشخاص از فرموده اند و نه از هر دو مستثنی گشته
قال الفصل الرشیع ثبت اعتراف مخم نقض صاحب سالز اسبایه که اولاً از روی روایات صحیح اهل سنت و جود آن ثابت نماید
بعده با صالت عدم نسخ ادعا بقا آن فرماید و آنچه گفته معلوم نیست که عمر البجی و امام الم گویم بجز العلوم خود دلیل نسخ آن بیان
فرموده حیث قال حی علی خیر العمل نیز در عهد شریف نسخ گشته و لهذا استوار شده اذان بدون آن استیسا بجز العلوم متواتر شدن
اذان را بدون جمله حی علی خیر العمل دلیل نسخ آن قرار داده پس تقسیم دیده را نادیده ساخته اتجاه اعتراض حضرت عمر با نسب
علم آن بطرف ایشان بود و امام نمودن بعد از ایشان که الا بصار اقول ظاهر کلام بجز اجماع اتقی قوله حی علی خیر العمل نیز در عهد شریف
نسخ گشته دلالت صریحه دارد بر وجود آن در عهد که است و نیز ظاهر کلام علامتین اهل سنت یعنی تفقارانی و قوی اعتبار و بیت انا
احقر من می باشد و نیز در نقل خود ثبت گشته که ضعف روایت بجز شریف نشود و چون وایت مذکوره از جمله مشهور است بین القریین
است ضعف سخنان بر تقدیر تسلیم بجز با شهادت خواهد بود و اتقی فی تخلف کثیر اجمال للملا علی التمسکی عن بلال کان بلال یؤذن بالفتح
فیقول حی علی خیر العمل طبع اخرج البطلانی فی المعجم الکبیر فی الروایة الاخر کان بلال ینادی بالفتح فیقول حی علی خیر العمل فامره انی ان یجعل
مکانها المصلوة خیر من النوم و یتکرم حی علی خیر العمل و روایت او و صدر روایت اخره صحیح است و عیت حی علی خیر العمل در عهد
آنحضرت اما آخر روایت اخره پس محتاج بانبات بلکه از جمله مدفوعات است زیرا که معارض است بر روایات صحیح آیه که دلالت دارد بر
عمر با و حال المصلوة خیر من النوم و اذان من هذا دلالت بر اصل مطلب که شریعت آن در عهد آنحضرت بوده اذان فقره نیز توضیح حی
و اتقی صاحب جلیع بر اجماعی از سیر جلیع نقل فرموده انه نقل من ابن عمر عن علی بن الحسین انهما کانما یقران اذانها بعد حی علی
حی علی خیر العمل و از نوک مالک آورده خبر نافع عن ابن عمر ان یسیر فی اذان ثلثا و تشهد ثلثا و کان احیانا اذا قال حی علی الخیر قال
علی اثر انا حی علی خیر العمل و اتقی من کلمة غیر در عهد شریف در هنگام طلب بر امور امور بهر حال و شائع بوده طیف لایکون ثلثا المصلوة
التي هی افضل العبادات در کتاب روضه المعفا آورده که محصل آنچه در اعلام اکبر و سبع الابار و بیاب مذکور شده نیست حضرت
مفسر بنیو در وقت مراجعت از که چون بنفیر خرم رسید فرود آمد و فرمود تا بر درختان متوضع را صفادند و با لایتنان شتر را
آورده بریزد یکبار که نهادند انگار و با شتر آنحضرت بلال بدون مذکر که المصلوة جامع هر دو مذکر که حی علی خیر العمل خلق و گشته و

نسخه

و غیر آن تو از اذان بدون نیت در عذر است و در آنحضرت به ثبوت رسید پس هرگاه این تواتر بکار جلی و صیقل و فواید آن
را ملحق از توثیق بوده باشد چه را که از غیر خود ایشان که بی اصل محض است ملحق از توثیق علی غیر اصل تو را بود و قال السید محمد
طرفه ترا آنکه زیاده فرمودن اصله غیر من الزوم و اسقاط علی غیر اصل دلالت دارد بر اینکه قطع نظر از احوالات دیگر و همین دو کلامی از غیر
نماند بدرجه قصری بوده والا امری که بهتر بر احوال باشد از جواب ترجیح دادن بعد از رسیداری و پیشواری است قال السید محمد
مرفوع است بدو وجه اول آنکه اسقاط علی غیر اصل و توجس اصله غیر من الزوم از آن بی استثنای است و وجه دوم آنکه اصله غیر من الزوم
و محاش معلوم شده پس اینکام بنابر لطایف نبی و اهل باطن باشد و دوم آنکه آنچه صاحب سالک بطریق استقامت کمال و کمال کمال است
و همین دو کلامی خلیفه ثانی از مقام کمال قدرت الهی است که چگونه کلمه توحید بجای آورده پس ای بار داد معانی آن بزرگوارش تباری
شده زیرا که فی الحقیقت لفظ اصله غیر من الزوم که در اذان متداول مروجی است مثل بود قیسمه فیه است بیان آن که کثرت
یکیشی از شی دیگر گوی بطریق خیریت فعل بر فعل سیات کیا قبل بنیاض صلی الله علیه و آله و سلم طهر من الانبیاء الاخر و گاهی بود
خیریت فاضل بر مفضل میباشد اگر چه آن مفضل نسبت بر فاضل ناچیز محض باشد لیکن نظیر به تعبیرات نامناسب بحال مقام
مثل آنکه غایب قول یا فدا یا اعتقاد یا احاطا به صحیح میباشد مفضل از ناچیز را بر فاضل کامل انضیاض است و چه تا به تعبیر و غیرت
فاضل بر مفضل ناچیز بیان کرده میشود و مراد از آن اشاره میباشد بطریقت این که اگر غایب اندک لطیف عقل شود و خبر کند
در یاد که تر خوش تو گویا فعل و اشارت آنها بر مفضل ناچیز را بر فاضل کامل انضیاض است و چه تا به تعبیر و غیرت
اگر چه در واقع فضیلت صلوة از نوم نود هر عاقل و شیخ است لیکن نوم محض و صلوة از نوم نود هر عاقل و شیخ است
للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون دخل سیکر و اندک اعتبار است که ترجیح است نوم بر صلوة و صلوة بر نوم
جابل حکم فضیلت صلوة از نوم فرض کرده حکم به صلوة غیر من الزوم بر او التفکر و شوق و قاعده متعزنی العالم منقرضه الی الی
المناسجه و التبعیر عتقاد و بیان فی الواقع در مقام بیان ثابت شریک و حکم خیریت نفس بر مفضل ناچیز با اعتبارات
نسبیه مقام جایز و قرآن شریف واقع منها ما قال العبد یارک و تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نزلت الصلوة فمروا بها
فاستعوا الی ذکر الله و ذرو البیوع و الاخر کم و صاحب تفسیر طبرستانه المنهج و تفسیر طبرستانه فی السجده و تفسیر طبرستانه فی السجده
از معالیه و منها ما قال تعالی قل يا ايها الذين آمنوا انزلوا من فوقکم من صلواتکم و منها ما قال تعالی قل يا ايها الذين آمنوا
المنهج و تفسیر آن که بر مفضل ناچیز است و چه تا به تعبیر و غیرت است که ترجیح است نوم بر صلوة و صلوة بر نوم
چیز به ترتیب میشود و عبادت آنچه بان شرک گرفته اند تا موازنه توان نمود میان او و میان آنکه که میرد و هیچ چیز را
و خالق و مالک آن است و کلام بلفظ صاحب جامع البیان از اهل سنت در تفسیر آن میفرماید و هو الزام لهم و تفسیر آنکه تفسیر

که اگر کسی گوید زید اشرف خیر اشرف زمانه دیگری آزار که نموده بگوید زید اشرف اشرف از اذن زمانه نذر کافه ناسخ
 الا شاعره مذموم و موم خواهد بود و نفس علیه قول القائل فلان العالم افضل العلماء وقوله فلان العالم افضل الجواهر و غیر این اگر کسی
 لبوض جمله عمر بن الخطاب افضل من عثمان بگوید عمر افضل من زید و عمر حضرت اشاعره دقیقه از دقایق نگوییم من زید است
 نامرعی نخواهند داشت اگر چه آن بجا به انکلام بمقابل اهل شام که معتقد بفضائل زید باشند بر زبان آورده باشند و حق آنست
 که فاضل رشید در توفیه حقوق شادوت گوی سبقت از سلان ر بوده کم من خلف رشید فاق السلف استید بیایان مثال
 آنکه علای سلان سنیان تفضیل حضرت عمر بر جناب سالتاب در داده جودت جهاد و اصابت در شادوت و در دین قوه
 حمیت اسلامی داده اند و جناب سالتاب را بیکه حضرت ابوبکر و ثالث بالخیر رانیز از این فاضل جز بیاچیزم انکاشته اند
 چنانچه باجر حدیده قدس اساری بدرمانند آن شاہ عدل این سخن است چه درین قانع بمجموع باطل شان را کینه خضر
 الهیاد با لند بر خطا بود و من حمیت اسلامی و عمر بر جواب موافق و کتاب حال فاضل مذکور از غایت شادوت حضرت
 فضا کل هم گفتا نه فرموده میخواستند که فصاحت بلاغت رانیز مختص بعبادت مگر گردانند و در فنون عربیه محاورات و بیهم بخت
 ترجیح دهند و حیف صدحیف که بلاغت الصلوة خیر من النوم حضرت غیر المرسلین شجاشد و عمر را معلوم و چون بنا بر روایت ملک
 در موطا بادی این فقره حضرت عمر بوده اند پس این فضیلت هم نصیب حضرت عمر شد و جناب سالتاب بآن متفطن گشتند
 و بکمان فقیر در حقیقت حدت ذہن رشید بحدیج ریا ده تربیت خلیفه است چه این قائل و حقان که اقاده فرموده اند
 سجا شیخ خیال آن بهوت عن الخدرات فی الحال فرسیده باشند و اگر خلیفه زمان باین قائل بلاغت و امیر سعید الاجرم در آن
 نماز جمعه ندای الصلوة خیر من البیع و الصلوة خیر من اللہ و التجارة زیادہ میفرمود چنانچه در اذان نماز صبح بعل آورده البصر این
 نقصا که از خلیفه بوقع آمده از دست حق پرست سجای شود نهایت او و احری با کمال بلاغت عبارت از مطابقت مقتضا
 حال است و بحد و اینکه احدی در مسأله مختصر ماکو طول را ذکر گرفت عالم بفتون بلاغت نمیشود فضلا عن ان بصیر بلیغاً
 چه این امر حاصل نمیشود مگر بحسن سلیقه و مهارت در کلام بلغا و فرق میان مقامات خطاب و مقتضیات حال و هر چه پس کاش
 جناب سامی تامل میفرمودند که در آیات قرآنی هر جا که ذکر خیرت سعی لے فکر الله از بیع یا تجارت و امثال آن واقع شده یعنی
 غایت بلاغت است که هر عاقل آنرا می پسندد و اگر مضمون همان آیه قرآنی را در غیر آن محل ذکر نمایند خارج از بلاغت شود
 چه اگر کسی در مقام بیان فضیلت نماز بگوید سعی لے الصلوة خیر من اللہ و التجارة او البیع و نحو نهایت بجمیل میبویع خواهد بود
 بخلاف موضعیکه در قرآن مجید که در اعلی درجہ بلاغت واقع است واقع گشته چنانچه در کتاب مجید و کلام رسول مجید
 واقع نشده باشد و لغات بیان مقیس مقیس علیه از زمین تا آسمان است زیرا که در قرآن مجید ترک جملہ علیا و توفیق

اعتراض بر کلام خلیفه ثانی مستلزم اعتراض بر کتاب می تواند شد چه بر کتاب پیشان موافق کتاب بوده و یا نه هر سبب حق پس آنچه در کتاب
 شده تبیینی و وجوب اثبات است و مقام چون چنانست و در کلام خلیفه ثانی التبع بر ادعای او اعتراض بر محل مجاد و آنچه در باب فضل
 آن فقره نامر لوطا بر فضل علی خیر العمل بیان فرموده اند اگر مزار سابق است زیرا که دلالت حی علی الصلوة حی علی الفلاح برود
 حی علی خیر العمل چنانچه نوشته اند هرگز بعقل نیست نمی آید چه صلاح سبب خطی که قوم شده البته غلط کتاب خواهد بود و حسن فضل
 سامی اوسع است از چنین روش پس صلوة بیسته نماز یا شریعتی که چگونه حی علی الصلوة دلالت بر فضیلت صلوة از دیگر اعمال
 دارد اگر چه محل برود اتفاق نخواهد بود و عرب فرموده اند لیکن اگر خود هم وقف باشند بیان فرمایند آینه و دو تفان گیر آنچه افاده خواهند نمود
 معلوم خواهد شد راجح علی الفلاح بین لاتی زیاد بر آن نثار که صلوة باعث فلاح و نجات است و همچنین در همه عبادات حاصل فضیلت
 نماز از جمیع اعمال چگونه در اول آن تواند بود و اگر بالفرض و تقدیر بخیرن الاشارة دلالت خفیه داشته باشد تخصیص بر آن که نفی عموم
 از صغیر و کبیر و برنا و پیر و آید چه راجح تکرار مذکور باشد با آنکه بود صلوة خیر من النوم هم با لاک و لغوی از سابق معلوم پس باید
 سفید تکرار باشد و اگر چنین استحضار خصیصه و تشریع مدح و در فن بلاغت محمود باشد پس نظر اینکه اکثر شتبان و اذان
 ناخذ ترس سبب زنا و مباشرت زنا و شکار از صلوة حیا ماز میانه میاید که صلوة خیر من الزنا مانع و قبیح باشد تا از حی
 بهشیار و از خواب غفلت بیدار شوند اگر جناب سامی بعد از توبیبت تصدیق او حال فیضه نیز در اذان فتوا دهند و قریب بعد از
 و تاسی حضرت خرافت مابوده باشد ع انکار از توید و مردان چنین کنند و قال السید محمد الحوی و تواتر
 اذان بدون آن از وقت عصر مسلم و غیر مفید و قبل اذان غیر مسلم است قال الفضل الرشید الفاظ اذان بدون الفاظ
 علی خیر العمل در عهد جناب نبوت ماب متواتر و کتب حدیث و سیر و تاریخ که در آن کیفیت اذان در عهد آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و صنع آن قول مسرود است بر نبوت تو اتر کذا می شود مدخل وجود پس انکار از تریغ اذان بحیثیکه الحال
 موجود است در عهد جناب نبوة ماب بعد از نشان او الالباب اقول اخبار بسیار از ائمه اطهار است بر اینکه فضل
 علی خیر العمل در اذان است و هو التواتر عنهم علیهم السلام و روایت ثلث کتب محمد رسول الله صلعم و دیگر روایاتیه
 معاضد آن پس ادعا تو اتر نفی آن از عهد که است عهد جناب با التماس بعد از ارباب الباب است طریقه تکرار اذان و تواتر
 صیغ اذان بحیثیکه الحال بیان سنیا متعارف است مقام نشان ارباب انصاف است زیرا که اخبار صحیح سید دیگر احادیث کتب
 معتبره ایشان دلالت دارد بر اینکه افعال فقره الصلوة خیر من النوم از سادات خلیفه ثانی است فایف کیوت بیع فضیل اذان
 علی مای علی الان متواتر من عهد سید الانس و الجان لهذا شافعی که است توبیبت قابل گشته اگر تواتر میبود انکار آن چگونه می
 علاوه آنکه ائمه اربعه و غیر هم من علماء السلف یا هم که در اذان و فعل اذان اختلاف دارند پس و تواتر جمیع فصول از فصول کلام

قال السيد السند الوحيد وهو كاهن روماني يس بركاته عبد العزيز دهلوي بنا بر عادت ستمه خود کلام فواجه نصر السند اروق
فرموده میگردد استماع الحج که بمنتهی تنوع است یعنی عمر کردن بهر وجه در یک سفر در شهر الحج بکلی امکان ندارد خود راجع کند پس هرگز عمل را
منع نکرده تحریم تنوع بر او افترای هیچ است بلکه افواج و عمره را اولی سید است از حج کردن هر دو در احرام واحد که قرآن است یا سفر
واحد که تنوع است و هنوز مذمتی و عقیان گوید و احتیاج این را هم باید دیگر نفهمایم این است که افراد فضل است از تنوع و بعد از این
صاحب تحفه شروع کرده است مدلال تفصیلت افراد از بقیه افواج چون بماندن فیلقه داشتند از ذکر آن بهر ارض نمودیم بعد از
سیکودید آنچه عمر از آن نمی کرده و از ترجیح نموده تنوع الحج بمنتهی دیگر است یعنی حج سبک عمره و خروج از احرام حج با فضل عمره معذور
بر همین است اجماع این است که این تنوع الحج بلا عذر حرام است و جایز نیست آری آنحضرت را این قسم از صحاح و دیباچه مصلحتی انما
بود و آن مصلحت نوع رسم جاهلیت بود که عمره را در شهر حج از آنجه فرجید نیستند و میگفتند اذاعا الا فرود البر و انسلخ اسفحرات
العمره لمن ختم لکن ان قسم مخصوص بود بهمان مان بگر از اجاز نیست که نسخ کنند بغیر عذر و این تخصیص بر دایت ابو ذر و دیگر صحاب
نابت گشت اخراج مسلم بن یزید از آنکه کان استعفی الحج لاصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم حاجه و اخراج انس بن مالک و عمار
بن بلال قال قلت يا رسول الله نسخ الحج لنا خاصة ام للناس قال بل لنا خاصة قال ابو ذر في شرح المسلم قال قال الله
اخلف في استعفى اني مني عنها عمر في الحج فقل نسخ الحج له العرفه وقال عياض طهر حديث جابر وعمران بن حصين في
سنة ان استعفى اني خلتوا فيها انما هي نسخ الحج له العرفه قال الله ان كان عمر يغيب الناس عليها ولا يغيبهم على مجرد نسخ الحج
العمره في شهر الحج و آنچه از عمر نقل کرده اند که الله قال وانا مني عنها غيبته من استعفى من رولها في ثمانية ايام لغيره
زیرا که خلیفه و قتم و در امور دینی نشد و من معلوم شما است شاید که درین هر دو امر تسامح و در زید و در حقیقت نمی ازین هر دو
قرآن نازلست و خود بنمیز فرموده و قوله تعالى فمن اتقى زادنا من نعمه ان الله ذو فضل عظیم العادون قوله لولا و اتوا الحج و العمره للبتة
لكن فساق و عوام الناس منی تفرغ و احكام حدیث راجع بخاطر می آرند اینجا احكام سلطانی بسیار و از حد گفته اند السلطان
یخرج اکثر ما یخرج القرآن من اضافته منی بسو خود بر این نکته است نهی اقول قوله تحریم تنوع بر او افترای محض است از حج
مدفوع است باینکه انقاد استی که از احادیث صحاح سنیان با اعتراض علیک ایشان مثل فضل بن یزید بن ابی اسلمه که یکدیگر بلکه
صاحب مسلم نیز و غیر ایشان منی اوز حج تمتع ثابت شد پس اگر افترای باشد و زید و یال آن برگردیدیم که روایت احادیث و
علمای شما خواهد بود اما آنچه ناصب از عمر حکایت کرده از ترجیح افراد بر قرآن و تمسک بطلان بقت با اکثر اقوال که بفرمان خدا و
امام مالک و ابن حنفیه و صاحبیه در وجه مالک و محمد و ابویوسف قائل بوده اند به ترجیح حج تمتع بر او بر عکس مثل عمر قال الرازی
فی تفسیر قال فی اختلاف الحدیث تمتع افضل من الافراد و به قال مالک ثم قال قال ابو یوسف و محمد القرآن افضل ثم تمتع ثم الافراد

و البخیه اگر چه تمتع را از جمیع قسم جمیع و مع ذلک اما قائل بتمتع قرآن بوده که صاحب بالرائی ایضا لا الا فراد علی القرآن تمتع
 کلمه یا کس ناصب مدوات معتبر شود بقصور و غفلت که بر عکس خودش که با وصفت بقدر و محتر حساب آنها لغوی و تشبیه
 اذیال خلقت از شدین از کلام عمر که بر عمر ناصب مقرون بلیل بر بیان از جمیع حدیث و قرآن بوده غافل و جاہل بودند و یا بخل و خطا
 قائل شود قطع نظر ازین ادله که ناصب مداده بر ترجیح او بر قرآن تمتع ذکر کرده محل بحث و نظر است لیکن چون عرض میفرمایم
 متعلق با بطلان این احتمال نیست تطویل کلام فائده ندارد و قوله یعنی فتح حج الخ اقول سابق بتمتع تفصیل مبغض بیان آید که از
 تمتع که عمر از آن نمی کرده و کلام ما در آن است فتح حج مراد نیست و الا بر اشغال ابن عمر پوشیده و مخفی نمی بود و بحکامان
 منیکو به قول خود امر را بی این ام امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه مرادش همان تمتع بوده که بعد از عصر خلفاء و نقاد
 اجماع بر جواز آن شد که اشارتیه صاحب مسلم قوله لکن ان فتح مخصوص بود بهمان بیان اقول مقام تعجب نیست که بسبب
 قیامت جمود و پستی که دارد و آتی را که از مسلم و کتب نقل کرده موبد مطاب خود نگاشته و حال آنکه آن روایت دلالت ندارد بر آنکه
 فتح جم مخصوص صحابه آن حضرت بوده و ازین لغو و غشو که مختص به زبان جناب سالک است نیز بوده پس عمر صحابه را از آن میزد
 مخالف آن روایات است و در جواب تکیه از نودی نقل کرده خیانتی عجیب بکار برده چه او صریح میگوید که در باب تمتع که عمر از آن
 کرده اختلاف واقع شده و این متعصب همین کیقول را که فتح حج باشد نقل کرده و قول دیگر را ساقا ذکر ننموده و این اعتراضات
 اسلامش خیر است که لا یعنی قوله و انما از عمر نقل کرده الخ فیدرعت غیر مره ان هذا صریح الکلام عن لوله الظاهر و الله
 علیه یقربا سابق الکلام و سابقه و این توضیح غیر وجهی نظر باینکه در حق عمر و است میکنند که شیطان لعن من ظلم عمر و هم نظر
 بر اینست که در لغوی آورده اند که کسی که غنیه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم غنا و دوت نوازی میکرد و ابو بکر و عثمان
 و حضرت سید الساجد و آن کس مشغول غنا بود پس چون عمر آمد ترسید و آنرا موقوف ساخت بنا بر طریقه سنایان الکتاب
 میخواندند لیکن آنچه مشکل است نیست که بنا برین لازم می آید که بعد از آنکه خلیفه ثانی اهتمام و وجوب صلوٰه و صوم و غیر
 و حرمت در راه شرب هر کس از اهتمام در حرمت تمتع بود و الا میبایست که درین احکام زیاده تر تا که فرموده بیان میکردند که انما
 الزنا و شرب الخ و وجوب الصلوٰه و الصوم تا در دلها بر جای ایشان است بیکد اما حیث است که علای سنایان این نکته را هم
 رعایت نکردند و گفتند که سنی از هر ما این حرمتهاست و هر گاه مردمان را معلوم گشت که جناب خلافت آنجا کی محض از ترجمه پیغمبر
 را پس اثر آن چگونه ظهور خواهد پیوست و در آخر ما را در نا ابراده فی هذه الرساله مع الاستحجال و نشت ابال و الله یهدی
 سن ایشان را لی صراط مستقیم و الحمد لله اولاً و آخره و باطناً و ظاهراً و آخره و انانا الحمد لله رب العالمین قد وقع الظرف عن
 تحریر بنده الرساله اتفقنا بیان اباحه تمتع لشارحه الاسلام لثلاث خلون من فی حق الحرام بنده الرع و ثلثین بعد الف

وایمن بن الهجرة المقدسة النبوية علی الصلح بهاد که اظهار من الات اصدوة و التخمیر تحت عبارة البارقة قال قال
 الرشید قوله ویرگه انیر اویتی پس بدانکه عبدالعزیز دیلوی بنابر ماده ستمه خود کلام خواجه نصر الدین مسروق فرموده میگویی انیسو
 بنده ضعیف که چون صاحب رساله در بعضی مواضع سابقه عبارات صوابه نقل نموده عبارت تحفه را باعتبار سستی که کتب تحفه
 فن و توافیق نسق را اعتبار اشتغال بر دو کتاب بر او که الزامیه از مواضع مسروق گفته حقیر العباد و جایش در موضع تعلیم آورده
 و چون در بنیقام رجایا الشیب حکم لیس کرده که انداخته عبارت صوابه در بنیقام منو لیس تا حقیقت حال بر ناظر ظاهر ظاهر
 شود پس باید دانست که صاحب صوابه در او اثر جواب مطاعن حضرت عمر میفرماید و اما مستحق الحج فانه منی عن المستحقه التي هي الحج
 الحج الى العمرة دون الاعتمار في شهر الحج ثم الحج من علمه لان الحج في العمرة كان متحققا للصحة في تلك السنة فقط و اما امر
 بذلك ليخالفوا ما كان عليه اهل الجاهلية من تحريم العمرة في شهر الحج كما اخرج مسلم عن ابي ذر قال كانت السنة بالحج لا صاحب
 خاصة و اخرجه النسائي عن جابر بن ابي قال قلت يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس منته فقال بل لنا خاصة
 اما ما روي عنه انتقال معان كانا على عهد رسول الله صلعم وانا انهي عنهما و اعاقب عليهما فالاضافة مجازية و المراد انما ظهر
 النبي كما يقال مني اثناعشر عن شرب كل سكر فليلا كان و كثير او انما اثر هذا القول على ذكر الدليل و احصاء النبي في نفسه
 لكونه اثنا عشر في قلب المنكر الخائف من صوابه و لانه قد صح عند الامامية ان الاثنية ابا حنيفة تحليل فسخ احكم الله و طلبة لاهل
 السنة و كان اهل السنة ليس من الازواج و لا بلك من التحليل و التحريم و كان اثنتي عشرة به اتم الجواب عن مطاعن سني
 عمر و ما نقلت من مخالفة كلامي في هذا البحث و لعل لا تحفظ عبارت صوابه بر ضد ام احاديث خيرا تام و علم کلام و حصول وضع
 میشود که انچه صاحب صوابه در بنیقام مجمل ذکر کرده جواب مشهور و در شرح حدیث فارذ کتب کلامیه اصولیه و فصولیه بطور عبار
 صاحب تحفه اثنا عشریه قدریکه صاحب رساله از ان کتاب قطع کرده و بنیقام نقل نموده نسبت بعبارة صوابه مفصل مشتمل
 بر بیان ذهاب فقها مثل شافعی و حنابل و غیره و غیره و بنیقام بر نقل عبارة امام نووی و غیره ما من التحقیقات الزائدة و التکام
 عبارة صاحب تحفه را که در بنیقام فرموده ملاحظه کرده اید در بیان عبارت او و عبارة صاحب صوابه فرق از آسمان زمین
 نماید پس همچو عبارة ظاهر الفرق مسروق از صوابه گفتن خود صادر صورتیکه هر دو عبارت جمالا و تفصیلا مشتمل بر بیان جواب
 مشهور باشد از عجائب او بام است و اگر مخافت اطاب کلام بلغ فیسود حقیر العباد و در جمیع مواضع سابقه که صاحب رساله
 اهتمام سرقران از صوابه بر صاحب تحفه نسبت بعبارة صاحب صوابه نموده فرق بین هر دو بر ناظرین ظاهر نظر میشود
 قوله و لعل از این صاحب تحفه شروع کرده و مستدل بر فضیلت افراد کونیم عبارت را که صاحب رساله از آن کلام صاحب
 تحفه سابقه کرده استدلال است بکتاب و سنت و عقل بر فضیلت افراد حج از قسمن با قسمن این که در حضرت عمر

و ایشان نظیر آن استدلال استقام در امر بجا آوردی آن میفرمودند پس تمامیت آن ادله مسلم صحت مذہب محمد و عدم تمسک استقام
 مستوجب عدم صحت مذہب ایشان باشد در بصورت نظر در آن ادله صاحب رساله از او دهم بود پس آنرا غیر متعلق باین سخن گفته
 از میان ساقط کردن قابل تماشاست بچنان است که مطالب که در سطر بحث است باین سخن فیه تعلق ندارد و آنچه صاحب رساله از ایشان
 ظاهره اکثر مطالب اعتقادی و مطاعن صحابه و فقہاء اہل سنت است باینصوریات عجیبه در رساله خود درج نموده متعلق باین سخن فیه باشد
 قوله مرفوع است باینکه آنفا از حدیث سنن ابی حاتم و ابی یوسف صاحب تحفه دعوی افترا بودن تحریف تمسک
 را بر حضرت عمر نقل کرده بقول امام محمد بن الدین ابو حاتم نقل عنہ و اندکان عمر یغریب الناس علیہا ولا یخبرهم علی مجرد التمسک بالوفتر
 احقر الکجاء و شریعت آن نزد عمر از حدیث صبی بن عبد الله از قرۃ العینین نقل نموده پس دفع دلیل صاحب تحفه و ادله دیگر که بر حضرت
 متع نزد حضرت عمر قائم است بر ذلکه صاحب رساله لازم بود و آنچه احادیث سنن ابی حاتم و ابی یوسف علی ایشان است نه حضرت عمر
 از حج تمتع دانسته مرفوع است باینکه احادیث و اقوال مذکور و دلالت ندارد بر آنکه حضرت عمر بنی تحریفی از تمتع بمعنی عمر کردن همراه حج
 در یک سفر در شهر حج بجای آنکه بخانه خود رجوع کند میفرمودند اگر تفسیر از احادیث و علما سنن ابی حاتم و ابی یوسف نمی دانستند با شرافاده فرما
 بلکه در عبارت امام نووی که صاحب تحفه نقل کرده تصریح است بعدم منع حضرت عمر از این قسم تمتع و هرگاه بدیانت رسید که مذہب حضرت عمر
 منع از تمتع مطلق نبود بلکه از قسمی خاص بود که نسخ حج لعمره باشد پس حدیثی که دال بر منع حضرت عمر است محمول است بر تمتع بمنجی
 نسخ حج لعمره که صحیح صاحب التحفه و چون علما امامیه محض جمیع الروایات چهار مطلقه را سقیم می دانند که مرثویه فی جواب الفائدۃ
 السالقة علی هذه الفائدۃ یس اگر علمای اہل سنت نیز منع حضرت عمر را جمیع الروایات قسمی از تمتع که بالاتفاق ممنوع است محمول نمایند
 شاعری از آن لازم نمی آید و چون معنی احادیث و اقوال علما سنن ابی حاتم بدیانت رسید معلوم شد که علمای اہل سنت از عمر بنی حضرت عمر
 نه ستم اندازند و بال آن برگردند رواۃ احادیث و علما ایشان باشد که از عمر صاحب الرساله قوله اما آنچه نامیب از عمر حکایت کرده
 الخ گوئیم اینکلام از عجائب افادات است چه بر هیچ ناظر عبارت تحفه مخفی نیست که مطلوب مصنف آن در مقام ذکر مبالغت مذہب
 بعضی مجتہدین اہل سنت مثل امام شافعی و یحییٰ بن زکریا و غیره با مذہب عمر در فضیلت افراد است تا واضح شود که هنوز هم مذہب
 حضرت عمر نزد بعضی مجتہدین است محمول است پس اگر مذہب ایشان مخالف ظاهر کتاب سنت میبود مثل مذہب سعید بن جبیر
 مطلقه ثالث که مخالف ظاهر سنت است قاطبہ ترک نشد و ازین بیان واضح شد که مخصوص عبارت تحفه اثبات توافق جزئی در میان
 مذہب مجتہدین اہل سنت با مذہب حضرت عمر است و صاحب رساله مخالف جزئی را که در میان مذہب مجتہدین اہل سنت
 عروق است باینکه مطلوب صاحب تحفه مذہب مجتہدین است که مذہب ایشان در فضیلت بعضی شام حج بر بعضی دیگر مخالف است
 حضرت عمر است نام گرفته پس این تناقض با سننات مجتہدین که مخالف توافق جزئی باشد و مفاد و مکرری مخالف جزئی از عجائب

و امام است قوله پس اصعب عداوت متصرف شود بقصور و غفلت کابر کلک خود را که گوئیم بر عامه طایفه علوم و نمیه طایفه باطن است
 که شیخ مجتهد را تبعیت مجتهد دیگر در امور اجتهاد باید لازم نیست و نیز بر کافه علماء طایفه است که مورد اختلاف مجتهدین مسائل اجتهاد و بدیه
 پس سبب مخالفت مذکور باین بعضی مجتهدین باین سبب حضرت عسیر بود که لای بودن آن با او که کتاب سنت شناسی بطرف
 این مجتهدین عاید نباشد چه هر چه در مکتب است باین نمودن بجزیر که می شود بطرف آن اجتهاد و ادعا می کرد در آن مجتهد سابقین
 آیا مخالفت امام اعظم با اساتذ که خود در مسائل اجتهاد و مخالفت صاحبیه با امام اعظم در چنین مسائل و هم چنین مخالفت مجتهدین
 امامیه فیما بینهم تقسیم مسائل معلوم صاحب رساله است و چون اصل سنت و شیعه هم چون مخالفت بر مجتهد لاحق طعن نکنند پس بعضی
 مجتهدین اصل سنت بجهت مخالفت ایشان باین سبب حضرت عسیر بود و طعن خوانند و با اینهمه گوئیم جمهور علماء امامیه مذنبین
 یا بویه و ابن عقیل جعفر را در طهارت خمر حرام ترک کردند با آنکه در علم این شخص ثلثه طهارت شش از احادیث آمده و حاشا جامعین
 لوث نه از نسبت ثابت است اگر بزم جمهور ایشان نجاستش از کتاب سنت ثابت است پس طعن بطرف آن شخص ثلثه عائد و اگر
 ثابت نیست طعن بطرف جمهور ایشان بجهت ترک مذکور شیخ صدوق و ابن عقیل جعفر و بیه ترک احادیث طهارت راجع الی اختلاف
 غیر الذریعه و اگر در مذنب شیعه و قسمت محمودی دانسته بر اصل سنت بسبب مخالفت مذنب بعضی مجتهدین ایشان باین جهت
 اعتراف بقصور و غفلت ایشان بر صاحب تحفه لازم دانستن قابل تمنا است قوله اقول سابق باین تفصیل معروض بیان کرده
 الخ اقول سابق باین تفصیل بوقت اظهار رسانیده شد که متوجه حضرت عمر از آن نمی بگذرد و منسج حج بعبره بود و جواب روایت این عمر
 یا باز نوشته شد تا کجا ترا آن نموده اید قوله اقول مقام تعجب نیست که سبب نیت جود و نیت که دارد و نیت را که از مسلم و نسا
 نقل کرده مویذ مطایب خود کاشته الخ اقول تقاریریک صاحب رساله باین تحفه بفرماید چه بر تاحی افزاید و آنچه در قول افاده
 فرموده از عجایب تقاریر حیرت افزا است بیانش آنکه صاحب تحفه در این مقام جواب میدهد و از رویا باینکه دال بر امر حضرت
 صلعم تمتع برای اصحاب بود و تقریر جواب بعد از آنکه آری آنحضرت ساین فرخ از اصحاب خود بنا بر صحت گفته اند و در آن
 صحت فرسخ جالبیت بودالی ان قال لیکن آن فرسخ مخصوص بود همان مان دیگر از آنجا که نیت که فرسخ گفته اند و این
 تخصیص روایت بود و دیگر صحابه ثابت است الخ پس هر فار خوان میداند که اشاره لفظ همان مان بطرف زمانی است که حضرت
 بنا بر صحت باین قسم تمتع فرموده اند و آن زمان وقت حجه الوداع بود پس نطق صحیح کلام صاحب تحفه آن است که لیکن قسمی از تمتع
 که بآن قسم جناب منزه کتاب با صاحب امر فرموده بود و نه مخصوص بود بزمان حجه الوداع دیگر آنجا که نیت آنکه تخصیص بزمان جناب
 رسالت است نیز بوده چنانکه صاحب رساله از کلام صاحب تحفه در علم نموده بنیاد شبهه بر آن نهاده است نیت بیان باینکه صاحب
 در فهم نطق صحیح عبارت صاحب تحفه و این حدیث مسلم و ابن کراوال خبر صحت حج بعامه صحابه دانسته و بزمان حجه الوداع پس در آن

آنکه از منی توجیه الکلام علی خلاف مراد قائل و ایصال الاحسان پس لیس بقائک است زیرا که عامه صحابه اعتقاد داشتند باینکه
 فسخ حج بسبب عمره مخصوص بود بسال حجة الوداع بنا برصلحتی که کبر عرض بیان آمده چنانکه صاحب تحفه بیان کرده نه لغامه صحابه هم
 از نیکه حاضرین حجة الوداع باشند یا غیرشان اعم از نیکه در زمان آنحضرت و درین سال از کتابت فسخ حج نمایند یا بعد آن زمان امام
 نووی در شرح صحیح مسلم بعد عبارتیکه صاحب تحفه نقل فرموده است میگوید و انما فهم علی اعتقادیه بود و سایر الصحابة ان فسخ
 الحج فی العمرة کان خصوصاً فی تلك السنة لا حکمة الی قد مرنا ذکرنا ان فی کس اصل مطلب دلیل صاحب تحفه را که حکم تخصیص انقسم تحت
 یا صاحب آنحضرت بود ترک کردن بطور ذراع لفظی بجا کاشن مار و ابر عبارت نمودن مقام استعجاب است قوله و عبارتیکه از نووی نقل
 کرده فیما ینتی عجیب بکار برده الحج گوئیم صاحب تحفه بقدر استشهاده ذکر خود که منع حضرت عمر از قسم خاص متعجب است از کلام امام
 نووی افند کرده و اب عامه مؤلفین متعجبین همین است که بقدر حاجت از کلام غیر نقل نمایند اگر انقسم نقل را حیانت نام نهند و شود
 لازم می آید که انهمه مؤلفین حائش باشند بحجلیه استحقاق العباد عبارت امام نووی را که صاحب تحفه بنا بر عدم تعلق غرض بیان ذکر
 نموده بود نقل نمایند تا بر اصحاب نظر ظاهر شود که صاحب تحفه ترک آن عبارت را همین جهت نموده است نه بنا بر ضرر بودن آن مطلقاً
 او پس باید دانست که عبارت امام نووی در این مقام نیست قال المازنی تلف فی التمه الی منی عنهما عمر فی الحج فقیل فی فسخ الحج
 الی العمرة و قیل فی العمرة فی الشرح ثم الحج من عامه علی هذا من ان منی عنهما ترغیب فی الافراد الذی هو افضل لانه لیتقوا بطولها
 و تحریماً و قال قاضی عیاض فی آخر العبارة الی نقلها صاحب التحفه و حاصل این عبارت مسقطه چنانکه بر ظاهر ظاهر است
 آنکه کسانی که از تمتع معنی متعارف آن را گرفته اند منی را بر ترغیب و افراد حمل نموده اند و چون صاحب تحفه منی را بر تحریم حمل
 کرده و از آن غرض به نقل این عبارت متعلق نشده اند از ترک آن فرموده پس اگر در یکلام امر مفسر مطلوب صاحب تحفه باشد احدی
 از علما کثیفه بیان فرماید تا احتمال ترک این عبارت بخوف حضرت تحمل شود ازین بیان عیان شد که ساحت طهارت صاحب تحفه از
 حیانت پاک است و اگر کسی خوابان و اراک خیانت علمای شیعه باشد پس بطرف جواب فوائد سالفه رجوع نماید تا بر او خیانت
 صاحب رساله و علامه حلی و دیگر علما کثیفه بجلی شود قوله قد عرفت غیر مرة ان پیامبر الکلام من ظاهره اقول قد علمت
 مراد اکتاقال صاحب التحفه فی بیان منی قول سیدنا عمر شالح عند علما اخصون ما ادعی صاحب الرساله من معرفت الکلام
 عن ظاهره من بعض الظنون مرت الدلائل الدالة علی ان منی فی جواب الفائمة الی الله متذکره و انظر الیه ثانیاً تجد فیہ ما یجلی النظر قوله
 العیاذ بالله من خلیفه ثانی اتمام و وجوب صلوة الحج گوئیم الحیاد بافتد اگر در الوقت اعتقاد مردم بعد مردم و وجوب صلوة و مردم
 و غیر آن وحلت زنا و شرب خمر مثل علت تمتع ممنوع شیعی می یافت اضافت منی آن نیز بطرف خود بطور بیان آن بنا بر همین
 قیاسی بنید داشت و هیچ عاقل متدرب لفظ مثل او جب استافی التحمل علی الله و لم یوجیهه الی صلیفه و منی الخشب عن القمار

و امثال را از منویات شرح میداند قوله اما حیث است که علی سنیان این نکته را هم رعایت نکرد انداخته گوئیم صلاحاً حققت
 بر وجه اول آنکه اما این جزو نهاد عبارت اما امرها است نه نهاد عبارت اما انی عنهما و لغا کرد عبارتین بر هر ماهر ظاهر است
 اعتبار یک نکته در عبارتی که مورد مطلق باشد اعتبار آن نکته بعینه در عبارت دیگر که آنهم مورد اصل آن مطلوب باشد لازم است
 و انی برای این معنی است که در وجه دوم آنکه لفظ نمی و تحریم بر معنی استعمال میشود یکی نمی و تحریم ظاهر بین عینی باشد نمودن نمی و
 بیان کردن حرمت و همین معنی میگوید نمی مقتضی است عن القمار و امثال حریم اشافی مثلث و نحوه دوم نمی و تحریم حقیقتین بمعنی
 حریم و نمی عنه سافتن چیز است و این نصب شارع است و با معنی دارد است اما آنکه الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوه و
 احل الله لیس و حریم الزیاده و در روایت اما امرها اخذ هر دو معنی ممکن اما معنی اول پس ظاهر بصحت است لیکن بر اختیار
 ظاهری و ترک نهی حقیقی نکته میاید اند صاحب تحفه مذکوره بیان نکته آن نموده و اما معنی دوم پس بر تقدیر اراده بیان
 ازان نمی بطریق مجاز مرسل یا مجاز حذف معنی صحیح میشود چنانکه در کربیه و اسئل القره این بر دو توجیه جایز است و
 قول حضرت عمر بر این تقدیر چنان میبود که من بیان تحریم حقیقی شارع میبایم بقول و برین تقدیر حاجت لطفت بیان
 نکته نیست تا حدی از علما لطفت آن التفات میکرد و قدر تفصیل سبب بده الروایه فی جواب الفائده الثالثه بلا تردید
 خارج الیه قوله و هرگاه مردمان را معلوم شد که جناب خلافت حاکم محض انداخته گوئیم اثر آن بانظیر بطور خواهد بود است که
 چون خلیفه نائب شارع است و شارع تحریم امر فرموده و خلیفه حاکم آن شده پس نظر الی انشاء الحقیقه و حاکم متناع بمحریم
 بر رعایا الزیم باشد قوله و هذا خرابه از ایراده فی بده الرساله الخ اقول هذا اخر المقالة فی بده العجالة التي علمنا احال
 خلوا البال عن التناوش المغيرة للبال مع كثرة الاشتغال في امور المال تبدل مقتضى الكمال على قدر اعطانية
 الملك الكبير المتعال اللهم اجعلها خالصة لوجهك المحمود و اید بها كل من كان له قلبا و اذنی السمع و هو شهيد و الحمد لله
 الیدایه و النهایه و الصلوة علی سوله محمد و آل ائمه الردایه و الدرایه اهت استه انما اقول چه دلا و چه دایره ای است که
 عبارت صواب نقل فرموده اند و باز ادعائی عدم استراق و اخذ صاحب تحفه ازان مینماید و بر عاقل منصف متحقق نیست
 که سوای تفصیل و جمال در ایاده بعض اقوال و عبارات که نمودن بعض آخر تعادلی و مضمون اسلوب طرز تحریر و واقع نیست بلکه
 یکی ماخوذ از همان است و اراده فتح حج از تشبیه عمر نمی ازان فرموده اگر چه جواب شهود است که اکثر اهل سنت بان توجیه قول
 خلیفه فرموده اند لکن طرز خاص بیان که در تحفه و مواقع واقع گشته یکی است حتی نقل روایت مسلم از ابی و ر اولاد و روایت
 انسائی از حارث ثمالی که در مواقع است و تحفه هم مثل آن موجود و توجیه و اما انی عنهما بطوریکه صاحب صواب فرموده و آنرا از جهت
 خوف از صولت عمری است تا تاثیر اقرار داده همان توجیه بعینه بآورد و شد تمام در تحفه نیز موجود و این بخلاف توجیه اضافت نمی نمودن

نمی سلطانی موثر تر است چندان شهرهای میان علما اهل سنت هم نذر و بلکه غالباً صاحب مواقع آن منفرد بوده باشد بالجمله
 اینکه در سطح عبارات نووی را زیاد فرموده اند و در بعضی تفصیل نهیب فجیع نووی و غیره را نوشته اند بطولان سرقه و خند عمده مضایق که
 است غلیظ و منظورالشیخ بر انتساب صاحب تحفه عمده مضایق از مواقع است نه اثبات اتحاد کلی بین الکتابین چنانچه
 وافی از شواهد ایند عاود سابق بسین گشته که گنجائش وجهیات رشیدی در آن نیست اما زیاده و نقصان بعضی مضایق پس از این
 ندایم چنانچه در مقام نیز تفصیل نهیب فقها و عبارت نووی و غیره را الحاق فرموده و ذکر اباحت تحمیل را که در انتر عبارت نهیب
 واقع است کم ساخته و چنین حذف و استعاضه فرموده و الحاق ساقط با مانده دارد و کما مراراً و اعراض تکفیه الاشارة و لمکام
 لا یغنی عن عبارت قوله گویم عبارتی را که صاحب رساله از شنای کلام صاحب تحفه ساقط کرده الخ اقول سبحان الله من عاود
 ستمه در مقام هم معنی کلام جناب سید کاینی منتقدش لوح خاطر رشادۀ تازه گشته زیرا که مطلوب آنجناب نیست که چون ذکر اوله
 افضلیت افراد از قسین باقیمین بمانخن فیه که اثبات نمی عمر از متعین بشاقت خدا و رسول است تعلقی ندارد و چه نشاط قبول
 بافضلیت افراد بر باقیمین نیست زیرا که اختلاف در آن در بیان علما اهل سنت تاحال باقی است و آنها از جهت قول بافضلیت
 افراد مورد طعن ابداع در این مثل خلیفه نیستند بلکه از جهت نهی عمری است از ستمه چنانچه خود فرموده که آنچه عمر از آن نهی کرده
 آنرا تجویز نموده متعجب بمنه دیگر است یعنی فسح حج بعمر الخ پس عمده غرض در مانخن فیه ابطال این احتمال باشد از نقل
 اوله افضلیت اعراض نموده شد چون حضرت مولوی باین معنی نی نبرده اند برده و قبح کلام جناب سید پرور ختم اند و عجب نیست
 که جناب سید بعد از نقل تصریح براد خود فرموده حیث قال علی ما نقله و قطعاً از رویا که الله اکبر نه سب عداوة بر هیچ افراد مجرب
 و متمتع ذکر کرده محل بحث و نظر است لکن چون غرض ما در مقام متعلق باطل این احتمال نیست تطویل کلام فائده ندارد
 انتهی پس با وجود این تصریح چنین غفلت صریح بعید از فاضل رشید باشد و آنچه فرموده سبحان الله من عاود ستمه که نشاط
 است الخ مورد بحث است از جهت اینکه مراد جناب سید نه این است که صاحب تحفه منعی طلب عمده را بدون ربط بمانخن فیه
 ذکر ساخته تا جواب رشیدی بآن مرتبط باشد بلکه مراد این است که در مقام معنی نقل ان بر ما نیست و مهتمه ادراکات سابقه
 و استیکاره آنچه جناب سید از مطالب جللیه و مطاعن صحابه بنا فقین ارقام فرموده ارتباط تام با مقام دارد و خیلی چسبان است
 قوله گویم صاحب تحفه الخ اقول و لیلیکه نووی در کلام خود نقل نموده عنی و لاندکان لیفریب الناس علیها و لالیضهم علی مجر
 التمتع و حقیقت دلیل نیست بلکه در حق آخر است که دلیل علی عدمه میخوابد و الا فتم آنرا که قبول دارد علاوه آنکه خود نووی تصریح نموده
 باینکه الخماران عمر و عثمان انما نهوا عن المتعانی هی الاعمار فی شهر الحج ثم الحج کس عامه پس اقول دیگر را غیر مختار شده و کفی است
 المومنین القتال و جواب روایت صبی بن عبد صالح بموضع تمهین آمده و قول بعضی الیایض قول الشیخ لایسا اذ کان

حسی التعلیف و آنچه فرموده اند که اگر تنصیف از احادیث و علما سنیان بر این نباشد باشد افاده فرماید پس میگویدیم سابقا افاده
 آن نموده شد حاجت اعاده نیست و کلامی زیاده تر از قول عمران ابن عباس تنصیف علما اصول بر لغت جماع علی جازا
 بعد اختلاف فی عهد عمر عثمان خواهد بود و لکن نا انصافا چه علاج پس در دو بال برگردانیم این بزرگان سید نور بر قرار و بحال
 خود پایدار باشد و لکن در تنزیه و تحریجی بر خلاف ما انزل الله یکسان است که او ما الیه مراراً قوله گوئیم این کلام عجب
 افادات است الخ اگر مرد از کلام مشا را لیه کلام خودشان بوده باشد که با نیکیه مع آن میفرماید الله بجاست باطله بنا
 آن موافق معمول قدیم بر دم فهم کلام خصم است زیرا که از توافق جوئی و کلی کاری نیست و نه بر اثبات تناقض مدعی بلکه
 غرض جناب سید چنانچه مصرح که در کلام آن جناب است نیست که عظام علمای سنی و صنادید ائمه شان با فصلیت تمتع و قرآن
 افراد قائل پس از مخالفت که حضرت عمر با وجود اقرار آن دلیل بر آن نزد صاحب تحفه برای سنیان گزینی گریزی
 نباشد پس باید که بخطای آنها قائل شوند یا بخطای این خطاب در کلام توافق و تناقض چه معرفت دارد و انهما جهات
 در منطق بمحض لفظ بمصطلحات آن بدون ادراک معانی آن لطف ندارد قوله گوئیم بر عاتق طلبه الخ گوئیم بر خاصه طلبه علوم
 دینیة مخفی و محتجب نیست که عصمت مختص باهل عصمت است و مجتهدین از غفلت و خطا در استنباطات گزینی نیست و معلوم
 است که هرگاه مجتهدی مطوق بطوق خلافت باشد و دیگر مجتهدین حلقه اطاعتش در گوش و ناعاشیه القیادتش بر دوش
 در شته باشند و ادعا تشبیه نپذیرد او نموده باشند در او موافق چه و کتاب اصوب اگر که جناب سالتماست حکما
 باشند پس در بصورت چگونه مخالف آن مجتهدان نبوده باشد و غرض جناب سید همین است که میاید که صاحب تحفه
 لفظات و قصور مجتهدین خود که راه مخالفت عمر پیوده اند معترف اند و کلام فاضل شید بانیر ام ربطی ندارد که لا یخفی
 سبحان الله سابق ازین در بعض اقوال سابقه که جناب سید افاده فرموده که طرف تر آنکه اجتهاد یک مستند دلیل شرعی
 نباشد و صادر از قائل کل الناس افقه منه حتی المحدثات فی الحال کرده مقبول و مستبر باشد و جهاد علما فحول امامیه که
 شیعه و اتباع باب مدینه علم باشند در باب سلب خلافت متعبدین نیز اری از آنها معتبر نباشد انتی جناب رشاد تمام
 خیلی بیج و تاب خورده عتاب شدید فرموده بودند و لفظ بسور آداب نهایت خشم را کار فرموده ارشاد نموده بودند که اجتهاد
 مثل حضرت عمر اگر نزد مالیش موافق بکتاب الله بوده و از نهیب ایشان کتاب فقه عمری درازاله انحراف تب است
 مقابل اجتهاد علمای امامیه رو بر کو نام و غیر معتبر میگوید بلکه اراده الزام با نیاید نهی حالا حضرت عمر سچا ره را با سائر
 مجتهدین یکسان فرمودند و اتباع انصاحب سر که صایت را بجوی نشمرند و نظیر اقوال شان مجتهدین شیعه نمودند ازین امر
 ساسب و در حقیقت سوراوینعت بنجای قار و قیست باطله اگر در حق سائر مجتهدین کی اند و ایات مثل روایات فضائل

صحابه دارم و میدانم معارضه بجا بود و الله کجا بود و علیکم بسببه الخلفاء الراشدين اقتدوا باللذین سن بسعد ابابکر و عمر و لو کان
 بسعد بنی لکان عمر بن الخطاب ان الشیطان ایفر من خل عمر و کجا دیگر مجتهدین غالب نیست که این توحیدیم از قبیل توحید است
 بمالایرضی به قانکه باشد چه مالک و غیره هرگز کلمات دارم که تصویب را می بود و خطی که عمری قائل شود بلکه غالباً انکار
 انتساب انیقول بحضرت عمر نمایند و چون نزد امامیه شیخ صدوق و بعضی اسیاذ باشند امام و خطی که حق وادعای امام نزد دیگر
 قیاس اجتهاد عمری بر اجتهاد ایشان در ماده طهاره و غیره بر تقدیر ثبوت انتساب انیقول بسعد ایشان قیاس مع الفارق
 باشد پس اختلافات جزئیة مجتهدین را خوانه از امامیه باشند و خواه از سنی شل وادعای صغمانی و رعیة و شافعی فی احد قولیه
 که بطهارت خمر قائل شده اند و جمهور مجتهدین فریقین بر خلاف آن قائل هر یک مستندی از کتاب و سنت دارد مثل خلافت
 خلیفه نتوان انکاشت و اگر اقول علمای سنی که در باب طهاره سنی رحلت کلب و غیره شریعت صدور یافته اند که کلام کار
 می انجامد و نظری و از ان که سابق بخرید آمد مصرع بین تفاوت ره از کجا است تا کجا به قوله انیقول سابق است
 الخ اقول انما یبلغ بیان و اوضح برمان بسین گشت که تاویل فی نسخ حج تاویل علیل و توحید کلیل است و در حقیقت هر دو
 تمتع را مطلقاً حرام ساخته پس تمتع که بسنن حج بعمل می آید انهم دخل و رخی فارقی غوام بود قوله تقابیر که صاحب
 الخ اقول اصل مطلب جناب سید این است که دلیل صاحب تحفه تطبیق بر مدعا نیست زیرا که دعوی او تخصیص فی نسخ حج
 برمانی معین است و استدلال نموده بر آن بروایت مسلم و نسائی و در ان چنین است کانت التمسک لاصحاب تحفه خاصه و بی
 اخری قات یا رسول الله نسخ الحج لنا خاصه ام للناس عامه فقال بل لنا خاصه و ان هر دو روایت دلالت بر اختصاص
 بفر و خاص از سنی که صاحب باشد دارند بر زبان خاص چون فاضل رشید بانمطلب بی نه برده چهار کلمات
 نامر بوط که بر زبان نیارده و سوره تحریر صاحب تحفه در بنیام مخفی نیست زیرا که فرموده که آن فسخ حج مخصوص بوده بهمانزاد
 و دیگر از جا ز نیست انتهی کس اختصاص مان را در اول فقره بیان ساخته و اختصاص افرادی را در فقره ثانیه و بل هذا لا انتها
 و حق عبارت چنین بود که الغیر میفرمود که نسخ حج مختص بود بهمان زمان دیگر جائز نیست نیست بی انتقائی لغیر
 و مسامحه او در عبارت اما وقتیکه فاضل رشید بیان فرموده که سنار الیه زمان حجة الوداع است نه زمان آنحضرت پس کاش نشنیده
 سیغمد که مودع هر دو عبارت یکی است فرق ندارد چه زمان حجة الوداع از زمان آنحضرت بوده و باز اتفاق حج نشده و بسبب حج
 قایل در زمان آنحضرت نیامده بلکه قریب بر زمان حجة الوداع و ادعای سنی فانی فرموده پس تفاوتی با من سواد ای عبارتین که
 موثر در تفرقه باشند باشد و از حیر و تغایر عبارتین متوحش شدن کار دقیقه سخنان سخن نیست نیست حال بی اتعانی
 مستتر در فهم منطوق کلام سید علام علاوه آنکه بیا اعتراض بر خصوص زمان آنحضرت نیست بلکه بر مطلق تخصیص زمان گفت

طر فتر آنکه فقره که بعد ازین ارشاد شده یعنی قوله ترجیه الکلام علی خلاف مراد قائله و ایصال الاحسان الی من یسیر لقبال
 کرم تر از سابق است کاش احدی از ادکیای اهل سنت بنظر انصاف ملاحظه بیکلام فرماید و ترجیه و ترجیه بر آن نقل نماید
 ایصال و ترجیه کلام کسی منظور نبوده و نه ایصال احسان یا حدی و صحابه را قابل احسان نه سخن از حسان عین
 و اگر مراد از عدم قبول عار و نکار از احسان است پس احسان اهل بیت نه از ان قسم است که قابل انکار و عار باشد بلکه
 تر آن است که در آخر کلام میفرمایند اصل مطلب صاحب تحفه تخصیص متبع باصحاب آنحضرت بوده و بیکلام مشعر است
 بتخصیص افرادی دون الزامی و هو لیس بطلب صاحب التحفه فضلا عن ان یکون اصل مطلوبه و ادعا اینکه زمره صحابه
 فسخ چرخخص بجهان نماند مستند دعوی بلا دلیل است و با فرض اگر باشد چون کلام مادر استدلال بر دین مسلم و سابق
 است و ان اشعاری باین امر ندارد پس نسبتا مطلوب ما نخواهد بود قوله گوئیم صاحب تحفه الخ اقول صاحب تحفه ادعای
 انیمین نموده که متعین عمر از ان نمی کرده بود یعنی فسخ جم است و از بدون اشعار بخلاف نقل نموده و در مقام استشهاد کلام
 نووی را نقل فرموده یک قول را از اقوال اختلافیه ذکر نموده و قول دیگر را که صریح است در اینکه متعین عمر از ان نمی نموده
 بود همان متعنه ایچ بوده ذکر فرموده کاش اقتضای نقل قول خاصه عیاض که مطابق را پیش بود میفرمود لکن قدرت
 را تماشا باید فرمود که با وجود اینکه اراده القریه نقل قول موافق بود چنانچه جناب کشیدی هم باین اعتراف نموده اقتضای
 بر نقل قول قاضی عیاض نکرد و شروع در نقل تمام عبارتش نمود و بی بده قال المازری اختلف فی المستعالی فی منی عنها
 فی الحج فقیل فسخ الحج ای العمرة و قال قاضی عیاض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین ای سوا ان المستعالی اختلفوا
 فیما انما ای فسخ الحج ای العمرة و عبادة و طانی را باین ساقط کرده تا قول مخالفت خود را بیا و خصومند هر دو را من عهد صدر
 عبارت را که اختلف فی المستعالی فی منی عنها عمر قوم فرموده و ندانسته که هر ذی عقلی که این عبارت را می بیند میدانند که قولی
 دیگر مخالف قول مذکور هم خواهد بود پس از اسقاط ان من البین چه شرف انیمین را از جمله کلمات و عبارات باید بدست
 و اگر بر داب تحقیقین عمل میفرمود و مردانه و ارقدم قلم را بمیدان تحریر مینهاد با یستیکه اول تصریح مینمود که در مراد عمر اختلاف واقع
 شده مذمب مختار من چنین است و باز تمام عبارت را بدون حدت مابین نقل مینمود و دلیل مذمب مختار و رد دلیل
 غیر مختار را بیان میفرمود و یا اینکه مذکر همان قول که موافق مختارش بود می برد خست نه اینکه اول بدون اشعار بخلاف
 بصورت جرم و حتم آنکه مذکور سازد و در وقت استشهاد عبارتی صحیح باختلاف نقل نماید و یک قول و سطر بدون اشعار
 باسقاط ساقط سازد و بگوید کلام منقول از اول تا آخر بحسب ظاهر نظم و مربوط بنظر آید این هرگز و این تحقیقین نیست بلکه
 داب حاشین است و معذرت نووی در جهان کتاب تصریح نموده باینکه قول مختار را در حج متبع است از منی عنه و در مقام اول

حکم نمی برکراست کرده چنانچه در کلام فاضل رشید گذشته و هم اتفاقاً عبارت احقر منقول گشته و نیز مطلقاً ذکر آن نکرده
 پس سبب است که برو قبح مختار نوی بردار لیکن اینکار مردان میدان است و آن بجایه ازین مرحله مردان را دور
 و آنچه فرموده اند که عبارت وسط مفروض مطلوب شان نبود تا در اسقاط آن احتمال نیاید باشد پس حال حضرت آن بر قلب فاضل
 سنگین بود و الا البته اسقاط نمی فرمود که در یک دو فقره احتمال تطویل کتاب تفسیر کاغذ و مداد که مستلزم اسراف باشد نبود
 و که ام حضرت ازین زیاد میتوانند شد که امریکه بدون اشعار بخلاف نقل فرموده باشد باز نقل قول مخالفت آن پردازد
 چه قائل القول نیز صنادید اهل سنت اند و اعتراض شیعیان بر ایشان چیست و مربوط باین نحو که هرگاه اعتراض نبی
 از متبع حج فرمودند محل نمی برنیز خلاف اصل و حقیقت وسانی اما امرهاست در آنوقت چگونه از عهده بحث برآید
 و اگر از حمایت صنادید خود دست برنیداشتنده و تنها آنها را در ورطه موردیت اعتراض میگذاشتند و بحمله اینک مختار نیست
 خود را از آن ورطه بیرون یکشاید نه بنیم لبید از حمیت بود لاجرم بحد و اسقاط عبادت و سطرانی پرداختند محجب که قضا
 معترض با وجود شرف تلمذ بکنون غمیر اقدس استاد خود بی نبوده لکن الله الحمد که مصلحت اسقاط هم ظاهر شده و حال
 خیانت هم عیان بنابر نقل مختارشان نیز سبیل نجات از ورطه کلام برک ایشان میسر نیست باز همان اش در کاسه
 کما عرفت خیانت که سرش خائنین کاذبین است بلعلاقه قرابت با ولا کسبیه ایشان و بلعلاقه عصوبیت بتلازمه راستی
 شان پیرسد هیچ وجه بشیعیان بجایه نمیتواند رسید قوله قد علمت مراراً الخ اقول قد دریت نامرات آن تاویل
 قول سید هم عمر با آله تاویل علی فلیک یثقی لعلیل ویریک لعلیل و ذلک مما اعترت بخلیفه هم المامون فلا یکون
 من بعض الطغنون و ان لیل التاویل لیل الیل و الکابر الماقل و وضع حیل و لو کان لکنه سماع لما حاد الرشد ع
 محل التزام الواضحت الثبوتیه در اغ سه مارغ قوله گویم العباد بالمدائح اقول انهم از قبیل حسن ظن و دعوی ملائیل
 است و الا در ماده منع زکوة که از الفین آن برنج خاص صدور یافته بود گاهی حضرت شخص لفظاً انا احرم منع الزکوة بربان
 نیاوردند و قطع نظر ازین چون بر عزم سنا انا احرم ما نفید تاکید است و تاکید سبق الحاکم نیز ابر پس اگر کسی انکار از وجوب صلوة
 و حرمت زنا هم کرده باشد باز خلیفه را که منصب او تاکید و حث ترغیب بر عبادات و جتناب منیات است سخاوت
 احکام کسی حضرت خود لازم بود و لهذا در خطب و مواظب غیر مرة ترغیب با دای فرالض و تعد بر ترک آن میفرمودند اگر حاجت
 تاکید نبود این رحمت عبت که بود علاوه آنکه انیاد باشد در صورت اشکال هم اگر اضافت نمی بطرف خود و بیغ میزد ضمیم
 کانتا علی عهد رسول الله صلعم یعنی چه و لهذا نمیتوان گفت کان الحکم علی عهد رسول الله فی کذا و کذا و حریمه البونیه اول
 قوله گویم صلوات مقام حیف نیست الخ اقول چون حیف از حق میفرمایند مقام حیف و فسوس نمی نیاید نه با حیا حضرت

حلیه لفظ انا احرمها و نهی عنہا را در یک سلاک کشیده اند پس اراده تمکین تحریم از یک و عدم اراده تمکین نهی از آخر لغت بحث
 است و فرق جستن میان عبارتین حیث دلیل از جاده حق است و فاضل عزیز اگر چه اعتبار نکته مذکور در نهی عنہا فرموده
 لیکن در احرمها بطریق او جاری پس وجه اول ساقط باشد از محط اعتبار اما وجه ثانی پس اولاً مشتمل بر افادہ ناست
 و آن نیست کہ ظاہر اجتناب بر شیعہ مذہب معوضه را ترجیح داده اند کہ نهی و تحریم حقیقه را سند بجانب رسالت فرموده
 پس اگر مقام اول مقام حیت نبود حالاً کہ مقام نہر حیت است با انیمہ طعن بر امامیہ از حیثیت ثقل بعض روایات دالہ
 بر تفویض تحلیل و تحریم یا نمہ ظاہرین گوید بول آن قائل نباشند طرفہ ناشائست با کجانی و تحریم رسول نیز حقیقت
 بلکہ ظاہری و اما حقیقه پس مختص بجانب حکم الحاکمین است پس آنچه فرموده اند کہ بر اختیار نهی ظاہری و ترک حقیقی نکته بیان
 اند اصحاب تحفه بیان نموده مدخل است باینکہ تنبی نبوی نیز نهی ظاہری است پس وجه عدول از نهی نبوی بسوئے نهی
 عمری حیثیت و ثانیاً این توجیه از قبیل توجیه اقوال بما لا یرضی بہ قائلہ والا حسن الی سن لیس ہو قابلہ است چه تحریم
 خودش تصریح نموده باینکہ حقیقت نهی از ان در قرآن نیست و آورده لکن من تا کیہ او تہدیدا آخر البسوک فہو نہاد
 نموده ام پس انحراف فرقی در میان نہیں ہے نہی آبی و نہی نبوی نموده ظاہری و حقیقی را در یک سلاک کشیده و ثالثاً ارادہی
 ظاہری بمعنی کہ بیان فرموده اند ظاہر الصحت نیست چه غمیمہ کا تا علی محمد رسول اللہ سانی است بلکہ معنی ثانی نیز باینکہ
 صحیح ندارد پس تنبی تحریمی مراد باشد و حصر بیان نهی ظاہری و نہی حقیقیہ بنحیکہ بیان نموده اند منسوج است پس ارادہ نہی تحریمی
 از کلام عمر یا آنچه فرمود امامیہ است صحیح باشد قولہ گویم اثر ان الخ اقول اگر تحریم ناست حقیقہ و حال اذخل در انجا را بوده
 پس چرا اقتصار بر حکایت مخصہ نفرمودند باینطور کہ نہی عن المتعہ رسول اللہ بلکہ امر بالمعکس است کہ ابان رسول اللہ است
 عنہما پس انحراف حکایت مطابق محکمہ نباشد قولہ ہذا اخر المقالة الخ اقول لا یخفی علی الالباب الاذکیارانی کلامہ علی خلاف ذرا
 البغای من التملی المذموم و الخیلا و شکہ عن الراشدین بعید عن الشرفاء و اختصار نہ لیس بسبیر علی ان کثرت الاستغفال و
 لو تبدل فی نقبسی الکمال موزعہ لحال اہل الحال و موزعہ لبلبال البال فان عداسن التشاویش الموزعہ لالبال و ہو لظاہر
 عند کل ذی کمال فہو توافقت صریح و تناقض فضیح و ان خصما بالخارجیۃ الدنیویہ فالخو منہا لا یسمن لا یعنی من جمیع ہم
 تشویش الذہن بالمشوشات الداخلیۃ الفکریۃ الممانعہ من حسن التحریر و لو سلم واک فہذا اطرف شیء عند اللیب لان
 من خلا بالہ عن التشاویش قصد و شل ہذہ الافادات العجیبہ نہ عجیب و لختتم الکلام بفضل الفضل المنعم علی ہذا القدر
 من الکلام را حصین سن اللہ ان یہدی بہ کل جاد و یرشد بہ کل ساعد و الحمد للکبر رب العالمین و المصلوہ علی سید المرسلین
 و اہلبیتہ الطاہرین الی یوم الدین ۵

فہرست کتب مطبوعہ مطبعہ جعفری

MUSLIM UNIVERSITY

- عہدۃ الطالب فی نسب آل ابی طالب۔ یہ کتاب نسب سادات میں بزبان عرب بہت معتبر و قدیم نسخہ کی تصنیف ہے اور کتاب میں کل سادات کا نسب نامہ و شجرہ بہت تفصیل سے لکھا ہے اور اکثر سادات عظام و اولاد و خلفاء و ائمہ و صحابہ و تابعین کا حال و خصائص و قالیع اس میں درج ہیں اور اولاد محمد خفیفہ و عباس بن علیؑ و غیرہ کا تفصیل لکھا ہے قیمت فی جلد ۳ روپے۔
- دیوان طرب العرب۔ مصنفہ جناب مفتی سید محمد عباس صاحب قیلہ و ظلہ بزبان عربی۔ اس دیوان میں ۱۰۰ غزل لکھے ہیں۔
- سابقہ قصائد مع الیومین کمال فصاحت و بلاغت تحریر فرمائے ہیں قیمت فی جلد ۸ روپے۔
- صراط النجاة۔ ترجمہ حدیث اعرابی مصنفات جناب آخوند لا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمۃ سے بزبان فارسی۔
- نافع کتاب ہے اس میں قریب چار ہزار کے محرمات و مناسبات کو لکھا ہے۔ قیمت فی جلد ۸ روپے۔
- حق الیقین۔ بزبان فارسی از علامہ مجلسی ہ عام فہم اصول خمسہ میں بدلائل و براہین ثنائیہ نہایت مفید کتاب ہے۔
- سفینۃ النجاة۔ ادعیہ میں نہایت معتبر و مستند ہے۔
- ابواب الجنان جلد دوم۔ شیرین کلامی و انشا پر دازی میں مثل جلد اول ہے قیمت فی جلد ۸ روپے۔
- مرآۃ التحقیق۔ بزبان اردو مسائل اصول خمسہ کو بہت واضح طور سے لکھا ہے۔
- مجموعہ مرثیہ و سلاخہ حاجی مرزا جعفر علی فصیح و نفوذ۔ اس جلد میں ۳۱ مرثیہ ۲۲ سلام ۲ مخمس ہیں۔
- رقعات بدیع۔ یہ کتاب انشا و عربی میں بہت مستند اور قدیم ہے انشا پر دازوں کے لیے ایک اعلیٰ درجہ کا کتاب ہے۔
- یہ مصنف اسکا بیع الزمان ہوائی ہے جو مقدم حریری ہے چنانچہ حریری اس لیے رقعات کو اسکے تتبع میں لکھا ہے۔
- کتاب انصاف و البیان۔ والکازم و المعازم۔ یہ ایک ثنوی بزبان عرب بہت فصیح و بلیغ نپید و نصح میں بطور کتاب ہے۔
- سندہ میں لکھی گئی مصنف اسکا ابو یعلیٰ محمد بن ابیاریہ نہایت مستند و روزگار ہے۔
- کتاب مطالب الرسول۔ فی مناقب آل الرسول محمد بن طلحہ انشائی یہ کتاب بہت قدیم مناقب ائمہ معصومین کا
- ترجمہ اثنا عشریہ۔ جلد اول زیر طبع۔
- مشاورۃ الانوار۔ آخوند مجلسی زیر طبع۔
- ثنوی مطالب غدیر۔ در ذکر و حمایت جناب امیر علیہ السلام۔
- نجوم الستار۔ فی تراجم العلماء یہ کتاب بزبان فارسی تذکرہ علمای ستارین امامیہ میں ہے زیر طبع۔
- ترجمہ جلال الیومین اردو۔
- محمد علی مالک مطبع جعفری ساکن لکھنؤ نچاس ج

ضرر حیدریہ

شیعیان حیدر کرار و موالیان صاحبہ و الفقار

ایکات سے اس کتاب لاجواب کے مشتاق تھو اور

جلداول اسکی سابقاً مطبع مجمع العلوم میں چھپکر شائع ہو چکی تھی

لکھن بیع جلد ثانی بوجہ عوائلق زمانی مقتضائے لکھن

آفہ و للعلم آفات معطل ہو گئی لہذا احقر العباد خاکپا و علما

امجاد نے حسب اہیش مومنین اسکی طبع میں کوشش اور

بقدر وسع و طاقت کاپی کی صحت کی الامازان غنہ لبصر

و حسر عنہ لظن

راقم اتم محمد علی مالک مطبع جعفری ساکن لکھنؤ خاص حیدر

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

U 195
28

DATE SLIP

29/6/52

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.
